

زندگینامه

رجال و مشاهیر ایران

(۱۲۹۹-۱۳۲۰ ه.ش)

تألیف: حسن مرسلوند



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۳)

انتشارات الهام



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پایگاه مجازی کتابخانه و مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

www.icsr.ac.ir

زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۱۲۹۹ - ۱۳۲۰ ه.ش)

جلد سوم



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

جهتداری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ش-اموال: ۵۰۶۳۷

کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



انتشارات الهام

مرکز تحقیقات کتاب و اطلاع‌رسانی

□ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۳)

□ تألیف: حسن مرسلوند

□ ویرایش: احمد پژمان

□ حروفچینی: مؤسسه فرهنگی امید ۸۸۲۲۱۴۳

□ طراحی: محمدرضا شریفی نیا

□ تنظیم و صفحه آرایی: حسین داریان

□ لیتوگرافی: رنگین کمان

□ چاپ: مهدی

□ صحافی: بامداد

□ تیراژ: ۴۰۰۰ جلد

□ نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۷۳

□ ناشر: انتشارات الهام

میدان انقلاب - بازارچه کتاب - تلفن ۶۴۰۸۴۴۱

کلیه حقوق این اثر محفوظ و مخصوص ناشر است.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



جان محمد خان [سرتیپ]

جان محمد خان فرزند میرزا احمدخان علاءالدوله قاجار، در نوجوانی وارد قزاقخانه شد و هنگامی که اردوی رضاخان میرپنج از قزوین به سمت تهران در حرکت بود تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را بیافریند، او از افسران ارشد آن اردو بود.

پس از کودتا، فرمانده پادگان عشرت آباد شد و باز داشت شدگان کودتا تحت نظر او قرار گرفتند. وی یکی از نظامیان طرفدار سردار سپه بود که در راه به سلطنت رسیدن وی تلاشهای بسیاری کرد. هنگامی که سردار سپه در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ از مقام رئیس الوزرای استعفا کرد و به حالت قهر به بومهن رفت، او در همان روز کناره گیری سردار سپه با توپ و تمام قوای نظامی از دروازه شمیران راه افتاد و از جلو مجلس شورای ملی رژه رفت و مانوری داد که تا آن روز سابقه نداشت. در اثر همین تهدیدات نظامی بود که مجلس تصمیم گرفت علی رغم تمام قانون شکنیها و تضییقات سردار سپه، با سلام و صلوات به دنبالش رفته و مجدداً به مسند رئیس الوزرای بنشاندش.

جان محمد خان سپس به فرماندهی تیپ عراق منصوب شد و پس از چندی از جانب سردار سپه به فرماندهی لشکر شرق ارتقاء یافت. اعمال او در دوران فرماندهی لشکر شرق، به حدی سنگدلانه و جنایتکارانه بود که حتی هنوز هم در منطقه خراسان و اطراف آن به شکل ضرب المثل شنیده می شود. او سردار معزز بجنوردی و چند نفر از اقوام او را در میدان ارگ مشهد به دار آویخت و ثروت بادآورده او را تصاحب کرد. یک نمونه از شدت عمل او را ملک الشعراء بهار در کتاب خود به نام تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، چنین می نویسد:

«جان محمد خان از شهر با عده ای قوای نظامی حرکت می کند. رعایای دهات و قرای بین راه که خبر عزیمت رئیس و بزرگی را می شنوند، از قدیم عادت دارند که بیرون قصبه گرد آمده، قربانی کنند و صف می کشند و مسافر را به فرود آمدن و استراحت دعوت

می‌نمایند و عرض بندگی و خلوص و اطاعت می‌کنند. این عمل در قریه‌ای موسوم به قصرقبر واقع شد. مردان ده با سلام و قربانی به استقبال فرمانده لشکر شرق شتافتند. همین که فرمانده به محاذات اهالی می‌رسد، یکی از صاحب منصبان همراه او به جان محمد خان نزدیک شده، از روی واقع یا از روی بد جنسی یا اشتباه هر چه بود، به او می‌گوید که مردم این قریه از جمله کسانی بودند که بجنورد را محاصره کرده بودند! [پس از اعدام سردار معزز بجنوردی، نظامیان بجنورد مدتی از طرف مردم در محاصره بودند] جان محمد خان پس از آنکه این سخن را می‌شنود امر می‌دهد که پیران را از جوانان جدا سازند! بفور سربازان او پیران را به سوی و جوانان را به طرفی در جلو دیوار قلعه می‌رانند. در این حین یکی از جوانها جست زده، خود را به طرف صف پیران می‌اندازد. جان محمد خان تپانچه را از کمر کشیده، چند گلوله به طرف آن جوان خالی می‌کند و او را از پای می‌اندازد و می‌کشد! بعد از آن به افسری که همراه او بوده و صفر علیخان سرهنگ نام داشته است، امر می‌دهد که با عده خود تمام جوانان را تیر باران کنند. بیست و هشت نفر در آن واحد هدف شلیک تفنگ قزاقان شده، می‌افتند! این واقعه بسیار عادی تلقی شد! کفن و دفن هم ضرورتی نداشت. پدران پیر، پسران جوان خود را بالطبع کفن کرده، به خاک خواهند سپرد! سرتیپ فاتح از آن محل رد شد و به سرعت عبور کرده، به قریه دیگر رسید! هنوز خبر این کشتار و قتل عام به قرا و قصبات دیگر نرسیده بود که خنجر شمر به محازات قصبه بزرگ دیگر رسید. در آنجا باز رعایا جلو آمدند، و باز سرتیپ جوانمرد امر کرد پیران را از جوانان جدا کردند. هفتاد جوان از پیران جدا شدند، فرمان تیر باران صادر شد! اینجا پدر آمرزیده‌ای که عقلش به مسائل دنیایی بیشتر می‌رسیده است، به سرتیپ می‌گوید: قربان خوبست اجازه بدهید این هفتاد نفر را ببریم بجنورد و آنجا اعدام کنیم، زیرا بیشتر تأثیر می‌بخشد و شهرتش هم زیادتر خواهد بود.

این پیشنهاد پذیرفته شد. در او چرچر و دخلی هم بود. ممکن بود عوض بدل کرد، کم و زیاد نمود، چیزی لفت و لیس کرد. هر چه بود، این جماعت برزگر و بیچاره را به مرکز ولایت بردند و در میان نود نفر دیگر از مردم بجنورد، شهید تیغ جان محمد خان شدند! اما سرتیپ معذالک دست خالی از آنجا عبور نکرد! چه، امر کرد چند جوان را با رشمه و افسار

اسب در همان نقطه از درختها آویختند!»

شدت عمل و سوء رفتار او مردم را آن چنان در تنگنا قرار داده بود که آماده برای شورش و عصیان بودند، از طرفی سوء مدیریت او و اختلاس در حقوق ماهیانه پرسنل باعث رنجیدگی نظامیان تحت امر او شده بود و نهایتاً این رنجیدگیها منجر به شورش مراوه تپه به رهبری افسری به نام لاهاک خان گردید. در شب دؤم تیر ماه ۱۳۰۵ خورشیدی لاهاک خان یکی از منسوبان امیر مؤید سواد کوهی که دو فرزندش بدست رضا شاه تیر باران شده بود، افراد تحت فرمان خود را برداشته و در جز و شیروان و قوچان را تصرف کرده و مشهد را مورد تهدید قرار داد. او که اعلام جمهوری خراسان کرده بود، در مقابل قوای مشهد و کردهای پیچرانلو و سایر نیروهای کمکی تاب مقاومت نیاورده و پس از شکست به روسیه گریخت، البته گفته می‌شود که در این شورش دست روسیه نیز در کار بوده.

پس از شورش در پادگان مراوه تپه، گزارشهایی به مرکز رسیده که یکی از علل شورش، نابسامانی و سوء جریان در لشکر خراسان و سوء استفاده فرمانده لشکر شرق، سرتیپ جان محمد خان بوده است. رضا شاه تصمیم گرفت شخصاً به خراسان برود و به این امر رسیدگی کند. او در سوم مرداد ۱۳۰۵ به طرف مشهد حرکت کرد و جان محمد خان را از سمت فرماندهی لشکر برکنار و خلع درجه نمود و تحت الحفظ به تهران فرستاد.

در باره مرگ جان محمد خان اطلاع دقیقی در دست نیست، فقط آقای حسین مکی در تاریخ بیست ساله ایران مطلبی به این شرح نوشته‌اند:

«جان محمد خان که معتاد به الکل (الکلسم) بود و بسیار بی چیز، سرانجام سگته می‌کند و در حالی که هنوز زنده بوده او را غسل و کفن کرده دفن می‌نمایند. دخترش شب خواب می‌بیند که پدرش داد و فریاد می‌کند که من زنده‌ام چرا دفنم کرده‌اند. روز بعد نبش قبر می‌کنند و مشاهده می‌نمایند که پس از دفن به هوش آمده و زنده شده کفن خود را پاره نموده و تمام صورت خود را با ناخن کنده و خون آلود نموده سپس خفه شده است.»

م: ۱- بهاره ملک الشعراء. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲/۲.

۲- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱/۱ و ۴.



جزایری شوشتری نجفی

مرکز تحقیقات کتب پیر علوم اسلامی

جزایری شوشتری نجفی در سال ۱۳۰۷ قمری در شوشتر متولد شد. مقدمات تحصیلی را در موطن خود آموخت، سپس به نجف رفت. سطوح را در نجف فرا گرفت و در محضر درس میرزا محمد حسین نائینی و ضیاءالدین عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی حاضر شد و تقریرات آنان را در فقه و اصول به رشته تحریر در آورد. پس از مدتی به دلیل بیماری به تهران آمد و در سال ۱۳۶۴ قمری وفات یافت و در این بابویه به خاک سپرده شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- تنبیه الجاهلین در اصول دین.
- ۲- منهج الیقین در اصول و فروع دین.

م: ۱- مشاء، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۱/ ۰۱.

جعفری، رضا

رضا جعفری فرزند عین الله، در سال ۱۲۸۶ خورشیدی در تهران متولد شد. پدرش اهل قزوین بود و تا آخر عمرش در وزارت دارایی خدمت می‌کرد و در ۱۳۱۲ خورشیدی در اصفهان در گذشت. رضا تحصیلات خود را در دبستان تمدن و در دبیرستان دارالمعلمین مرکزی و شرف به پایان رساند و دانشنامه خود را در رشته تعلیم و تربیت و ریاضی، از دانشسرای تهران دریافت کرد. از دانشگاه کراچی دکترای افتخاری دریافت کرد با زبان فرانسه آشنا بود و کمی نیز انگلیسی می‌دانست.

در پایان تحصیلات، در ۲۷ بهمن ۱۳۱۲ وارد خدمت فرهنگ شد و به سمت دبیری دبیرستان پهلوی رضائیه منصوب شد. از آن زمان به ترتیب عهده‌دار این مشاغل بود: نظامت و نیابت و ریاست دبیرستان پهلوی رضائیه؛ ریاست فرهنگ قزوین در ۱۳۱۶ خورشیدی؛ ریاست فرهنگ مازندران در ۱۳۱۸ خورشیدی؛ ریاست فرهنگ خوزستان در ۱۳۲۱ خورشیدی؛ معاونت اداره کل اوقاف در ۱۳۲۳ خورشیدی؛ ریاست اداره امتحانات و برنامه‌های وزارت فرهنگ؛ ریاست اداره کل کارگزینی، ریاست اداره فرهنگ شهرستانها، ریاست اداره کل فرهنگ تهران؛ ریاست و مدیریت کل اوقاف؛ مدیریت کل فرهنگ تهران؛ معاونت وزارت فرهنگ در ۱۳۳۲ خورشیدی؛ کفالت وزارت فرهنگ در ۱۳۳۲ خورشیدی؛ وزارت فرهنگ در ۱۳۳۳ خورشیدی؛ استانداری استان گیلان از تیر ۱۳۳۴ تا آخر شهریور ۱۳۳۵ خورشیدی؛ استانداری خراسان از اول مهر ۱۳۳۵ تا اواخر مرداد ۱۳۳۸ خورشیدی؛ نمایندگی مجلس شورای ملی در دوره بیستم قانونگذاری از قزوین و سناتورری انتخابی در استان مرکزی.

جعفری برای مطالعه به فرانسه، بلژیک، سوئیس و پاکستان سفر کرد. وی به دریافت نشانهای درجه ۳ و ۲ و ۱ همایون، درجه ۳ و ۲ علمی، درجه ۲ فرهنگ، درجه ۲ پاس و رستاخیز و مدال درجه ۱ علمی به خاطر به دست آوردن رتبه اول در لیسانس، از دانشسرای عالی نایل آمد.

از آثار قلمی او انتشار مجله علمی در سال ۱۳۱۳ خورشیدی بود.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جلالی، سید ابراهیم [افصح الملک]

افصح الملک یزدی، سید ابراهیم متخلص به جلالی از نوادگان میرزا علی نقی، در سال ۱۲۸۳ قمری در قریه نبادک سادات یزد متولد شد. در کودکی مادرش را از دست داد و به یزد رفت. در این شهر در ضمن کار حکاکی به تحصیل پرداخت. در ۲۶ سالگی به اصفهان و سپس به تهران رفت و به دلیل بلاغت گفتار، مورد توجه جمع اهل ادب و درباریان قاجار قرار گرفت.

افصح الملک در سال ۱۳۱۸ قمری توسط میرزا علی اصغر اتابک به دربار مظفرالدینشاه قاجار وارد شد و در سال ۱۳۲۰ از سوی شاه قاجار به لقب افصح الملک ملقب گردید. قسمتی از فرمان شاه به این شرح است:

«میرزا سید ابراهیم افصح الملک یزدی که در مراتب ادب و مدارج سخنوری و پایه ثناگستری، قصب السبق از همگان ربوده و یک عمر در مدایح ذات اقدس خدیوانه با قصی مراتب و فزون تر مدارج فصاحت طلیق اللسان بوده، لهذا از هذاه السنه پارس نیل خیریت تحویل و ما بعدها مبلغ پنجاه و شش تومان و کسری از قرار شرح ذیل مستعری و تخفیف میرزا علی اکبر طبیب اردکانی که متولی بلاعقب است در حق فرزندان معزی الیه برقرار فرمودیم که همه ساله از محل یزد دریافت داشته به لزوم دعاگویی ذات اقدس شهریاری قیام و اقدام نمایند، مقرر آنکه مستوفیان عظام و کتبه کرام شرح فرمان مبارک را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند. شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰».

افصح الملک در زمان جلوس رضا خان به سلطنت نیز قصیده‌ای در مدح وی سرود و به خاطر آن به دریافت نشان همایونی نائل شد.

افصح الملک در سرودن غزل، مرثیه، مثنوی و قصیده، به ویژه قطعه مهارت داشت و در سال ۱۳۲۸ قمری، ۱۷ سال پیش از مرگ، در قریه نبادک سادات، ساختمانی مشرف بر حسینیه نبادک بنا کرد و اشعاری به خط خود بر روی تخته‌ای که در سقف عمارت به کار رفته بود، نوشت که بدین شرح است:

دل‌سی بود و دماغی بود و حالی
چراغی بود و عیشی بود و مالی
که ما بر ساختیم این آشیان را
خجیل کردیم اوج آسمان را
پس از ما هر که اینجا کرد منزل
به میل جان رسید و مقصد دل
روان در بحر راحت کرد چون فلک
بگفتا: «جات خالی افصح الملک»،
سالها پس از در گذشت افصح الملک روشن شد که عبارت جات خالی افصح
الملک بنا به حروف ابجد ماده تاریخ فوت خود افصح الملک است.
سید ابراهیم جلالی در سال ۱۳۲۵ قمری پس از ۶۲ سال زندگی، در یزد، وفات یافت و
در جوار حرم امامزاده جعفر مدفون گردید.
سید حسین شکوهی امیر الشعرا یزد، داماد افصح الملک در فوت او، با توجه به ماده
تاریخ فوت چنین سروده است:
در یخ و درد کز بی‌داد گردون
قرین ارتحالی، افصح الملک
به غربت بی‌تو ما آشفته حالیم
تویی ما در چه حالی افصح الملک
ز جان پرواز می‌کردم به سویت
مرا گر بود بالی، افصح الملک

چو تورفتی و کس جایب نگیرد

فقید بی همالی، افصح الملک

ز عمرت شصت و دو چون رفت رفتی

قتیل ماه و سالی، افصح الملک

کنون در ماتم تو سوگواریم

من و یزد و اهالی، افصح الملک

ملک چون از تو می‌پرسد شهادت

به جد خود ببالی، افصح الملک

چو جستم سال تاریخ وفاتت

در این آشفته حالی، افصح الملک

تو خود گفتی و بعد از تو شکوهی

بگفتا: «جات خالی، افصح الملک»



مرکز تحقیقات کتاب و پژوهش‌های علوم اسلامی

جلالی، مهدی [دکتر]

دکتر مهدی جلالی در سال ۱۲۸۷ خورشیدی در تهران متولد شد.

پس از پایان دوره تحصیلات ابتدایی و متوسطه، وارد دانشسرای عالی شد و در پایان دوره آن به دریافت درجه لیسانس در رشته تاریخ و جغرافیا نائل آمد. سپس در مسابقه دانشجویان اعزامی در سال تحصیلی ۱۳۱۲-۱۳۱۱ خورشیدی شرکت کرد و بعد از قبولی با هزینه دولت به امریکای شمالی رفت. آنجا ابتدا در کالج واشنگتن و جفرسن در ایالت پنسیلوانیا به تکمیل زبان پرداخت و در امتحانات معدل B.A را بدست آورد و در امتحانات ورودی «دانشسرای عالی کلمبیا» در «نیویورک» پذیرفته شد. در این دانشگاه به تحصیل در رشته روانشناسی پرورشی و روانشناسی کودک پرداخت. در پایان تحصیلات درجه M.A و گواهینامه تخصصی این رشته را دریافت کرد. رساله پایان نامه خود را در سنجش هوش و استعداد کودکان بلاغ مادر زادی و پیشنهاد روش تدریس برای آنها نوشت.

پس از آن گرچه در امتحانات اولیه دوره دکتری در دانشگاه کلمبیا قبول شده بود، ولی دانشگاه پیتسبورگ پنسیلوانیا با پرداخت کمک هزینه تحصیلی به وی و موافقت نظر اداره سرپرستی و دانشگاه کلمبیا، او را به دانشگاه خود دعوت کرد تا تحصیلات دوره دکتری را در آنجا بگذراند. دکتر جلالی تحصیلات دوره دکتری را در این دانشگاه با اخذ معدل A به پایان رسانید. رساله دکترای وی تحت این عنوان بود: آموزش و پرورش در ایران و پیشنهاداتی چند از راه اصول روانشناسی برای بهبود آن. پس از پذیرفته شدن رساله در سال ۱۳۱۷ خورشیدی موفق به اخذ درجه دکتری در فلسفه، در رشته روانشناسی شد و به ایران بازگشت. در بازگشت به ایران به سمت دانشیاری علوم پرورشی در دانشسرای عالی

و دانشکده ادبیات برگزیده شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- آموزش تاریخ.
- ۲- آموزش جنسی اطفال.
- ۳- راهنمای جنسی قبل از دوره آموزشگاهی.
- ۴- روانشناسی پرورشی.
- ۵- روانشناسی کودک.
- ۶- مقدمه روانشناسی.
- ۷- هنر آموزش و پرورش.



مرکز تحقیقات کتب و تواتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

جلی مابوتراب

ابوتراب جلی فرزند محمد حسین، در سال ۱۳۲۷ قمری در دزفول متولد شد. در سال ۱۳۴۲ قمری به بین النهرین رفت و دو سال آنجا بود. سپس به ایران بازگشت و به اراک رفت مدتی با مدیر روزنامه اراک همکاری می کرد، ولی به سبب نوشتن مقالات و اشعار مهتیج، مدتی زندانی شد. پس از مدتی مجدداً به بین النهرین رفت، ولی در سال ۱۳۲۳ خورشیدی به ایران بازگشت.

جلی طبع شعر داشت و اشعاری هم سروده بود. اثر به جا مانده از او عبارت است از:

۱- عشق و عفت، شعر.

م: مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۱/۰۱.



جلیلی، جهانگیر

جهانگیر جلیلی فرزند محمود، در سال ۱۳۲۸ قمری در تهران متولد شد. مراحل مقدماتی و متوسطه تحصیلی را در کالج آمریکایی تهران به پایان رساند. سپس به فراگیری زبانهای خارجه پرداخت. ضمن تحصیل در کالج به آموختن صرف و نحو و فلسفه و منطق نیز اشتغال داشت. همچنین در امتحانات ادبی دوره کامل متوسطه نیز شرکت کرد و موفق شد. به مدت دو سال نیز مدیریت روزنامه جوانان ابران را که در کالج منتشر می شد، بر عهده داشت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- از دفتر خاطرات.
- ۲- کاروان عشق.
- ۳- من هم گریه کرده‌ام.

جلیلی، ولی الله [حجت الاسلام]

ولی الله جلیلی فرزند ملاحسین در ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۳۰ قمری، در روستای اسفه، در خانواده‌ای روحانی متولد شد.

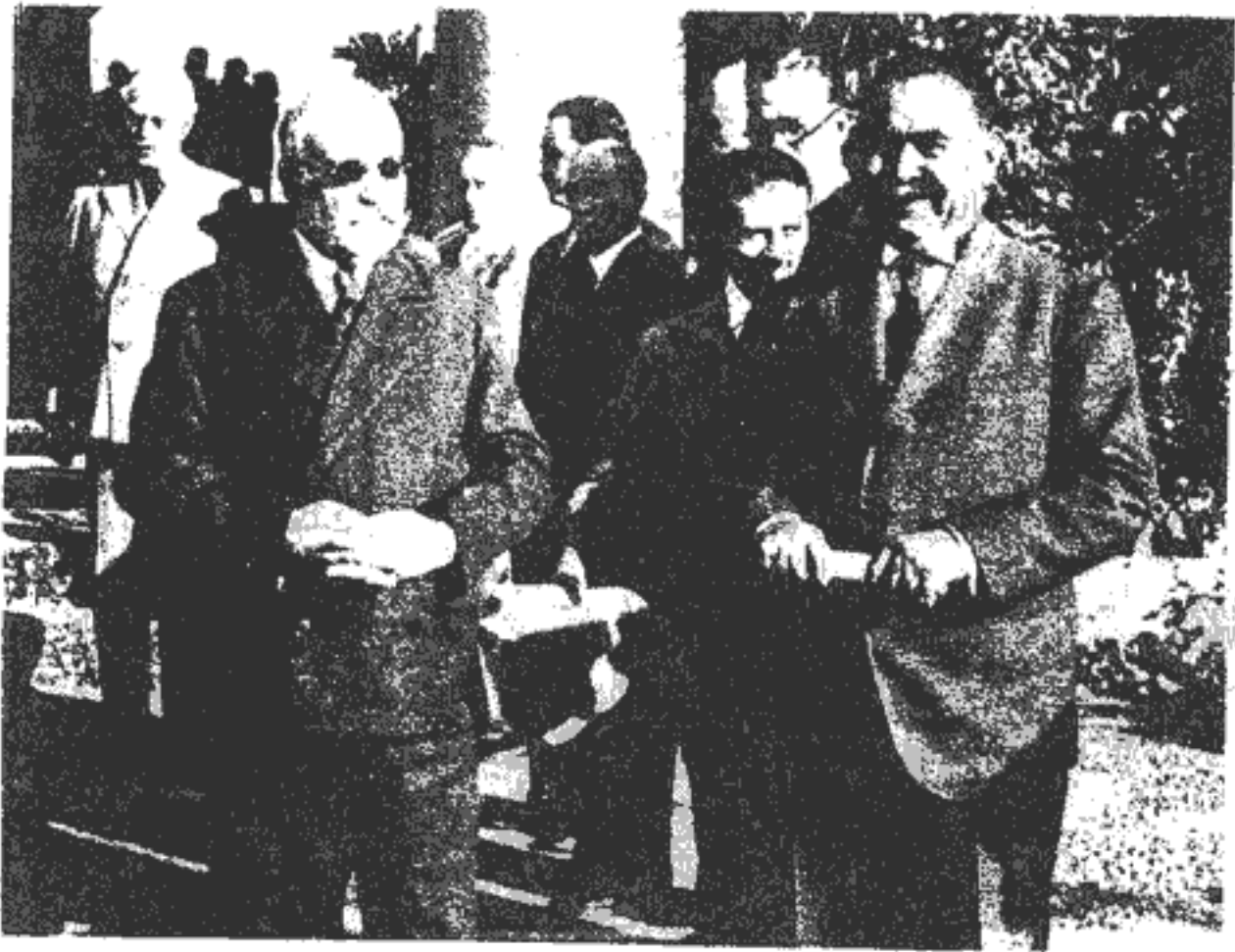
پدرش در اسفه به تعلیم کودکان و نوجوانان اشتغال داشت. جلیلی دروس مقدماتی را نزد پدر آموخت. از شاگردان میرزا حسین مدرس بود. پس از طی دوره مقدماتی تحصیل، راهی اصفهان شد و در مدرسه جده کوچک اقامت کرد.

پس از پایان تحصیل، زندگی خود را وقف خدمت به اسفه و روستاهای اطراف کرد. در محضر درس پدر به آموزش معارف اسلامی و دروس دبیرستانی به افراد مشغول شد. مجالس وعظ و ارشاد تشکیل داد. در اداره شهر بانی و زاندارمیری آن زمان به کار گشایی مردم محروم پرداخت. دفتر ازدواج و طلاق تأسیس کرد. محرری اسناد و مدارک را عهده دار شد.

جلیلی از دوستداران مدرس بود و در سختترین شرایط از او صحبت می‌کرد. عمری در خانه مدرس زندگی کرد. از محضر درس او بهره‌مند شد، و زمان تبعید وی به خواف، سالیان متعددی گرد زندان وی گشت. همه شب از فراز خانه‌های خواف به مناجات پرداخت. سالها در کاشمر اقامت کرد و در حوزه علمیه شهری که بعدها مدفن مدرس شد، به تعلیم و تعلم پرداخت، تا به خواف و محل زندان مرشد خود نزدیک باشد.

ولی الله جلیلی در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۶ خورشیدی، در ۵۶ سالگی وفات یافت و در اسفه مدفون گشت. وی دارای تألیفاتی است.

جم، محمود [مدیر الملک]



حاج محشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس، محمود جم نخست وزیر

محمود جم ملقب به مدیر الملک در سال ۱۲۶۴ خورشیدی در تبریز متولد شد. تحصیلات مقدماتی خود را در تبریز به پایان رساند و سپس به عنوان مترجم نزد دکتر کوپن فرانسوی که طبیب ولیعهد بود به کار مشغول شد. او در سال ۱۲۸۸ خورشیدی از تبریز به تهران آمد و به عنوان مترجم در اداره گمرک وارد خدمت شد و پس از مدتی به عنوان مترجم در سفارت فرانسه مشغول به کار شد و مدت هشت سال در این شغل باقی ماند. در سال ۱۲۹۸ خورشیدی بنا به دستور وثوق الدوله، نخست وزیر وقت، به وزارت داری رفت و شغل پر اهمیت ریاست انبار غله دولتی را بدست آورد. جم یکی از طرفداران وثوق الدوله و قرار داد ۱۹۱۹ او با انگلستان بود و در این راه به همراه سید ضیاءالدین طباطبایی که او نیز از طرفداران پر و پا قرص قرارداد محسوب می شد، تلاش بسیار کرد.

محمود جم پس از مدتی به پیشنهاد وثوق الدوله و تصویب احمد شاه لقب مدیر الملک را گرفت و سپس پیشکار مالیه تهران و بعد از آن به سمت خزانه‌داری کل منصوب شد، و این سمت را تا روز کودتا (سوم اسفند ۱۲۹۹) در اختیار داشت.

پس از کودتا در کابینه‌ای که سید ضیاءالدین طباطبایی تشکیل داد به وزارت خارجه منصوب و سپس در ترمیم کابینه در فروردین ماه ۱۳۰۰ به وزارت مالیه برگزیده شد. در کابینه حسن پیرنیا مشیرالدوله که در سوم بهمن ۱۳۰۰ تشکیل شد، مجدداً به وزارت مالیه منصوب شد و سپس در کابینه ۶ آبان ۱۳۰۲ سردار سپه باز هم عهده دار پست وزارت مالیه شد که در کابینه ۲۵ فروردین ۱۳۰۳ سردار سپه هم همین سمت را داشت.

پس از به سلطنت رسیدن رضا شاه و هنگام نخست وزیری محمد علی فروغی در ۲۸ آذر ۱۳۰۴، جم به سمت معاونت نخست وزیری منصوب شد و سپس در سال ۱۳۰۵ خورشیدی به استانداری کرمان و بعد از آن در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در کابینه مخبرالسلطنه عهده دار وزارت فواید عامه گردید. در ۱۳۰۸ به استانداری خراسان رفت و چهار سال تمام استاندار خراسان بود. در سال ۱۳۱۲ خورشیدی از خراسان احضار و در کابینه دوم محمد علی فروغی که در ۲۶ شهریور همان سال تشکیل شده بود به وزارت داخله (کشور) منصوب شد. و او در این سمت بود که قضیه کشتار مسجد گوهر شاد مشهود اتفاق افتاد و طی آن تعداد زیادی از مردم بیگناه کشته و زخمی شدند و وزارت کشور نیز طی اطلاعیه دور از واقعیتی، بر این کشتار دسته جمعی صحنه گذاشت.^۳

محمود جم پس از سقوط کابینه فروغی، در ۱۱ آذر ماه ۱۳۱۴ به نخست وزیری رسید و اولین کابینه خود را تشکیل داد.^۴ تا آبان ماه ۱۳۱۸ رئیس الوزرا و در بسیاری از سیاستهای دیکتاتوری رضاشاه سهیم بود. کشف حجاب با توشل به قوه نظامی و قهریه یکی از وقایع زشت دوران زمامداری او بود و از خاطراتی که خود وی بعدها نقل کرده این طور برمی آید که احتمالاً نخست وزیر شدن وی صرفاً به خاطر اجرای طرح حجاب زدایی بود.^۵ در سال ۱۳۱۸ خورشیدی وزیر دربار شد و جزو یکی از محارم و نزدیکان رضا شاه در آمد و تا استعفای رضا شاه و فرار یا تبعیدش به خارج از کشور این سمت را حفظ کرد و در سال ۱۳۲۰ سفیر ایران در مصر شد. سپس در ترمیم کابینه قوام السلطنه که در ۱۹ شهریور

۳ نمبر (A)

نوع موحدہ حکومت
 موضوع موحدہ
 ضمیمہ
 مسؤول یا کنویس



وزارت داخلہ

ادارہ محاسبہ

دائرہ شعبہ

نمبر عمومی
 نمبر خصوصی
 ظاہر
 دوسریہ

تاریخ باکوئس ... رج ... تاریخ ثبت ... رج ... تاریخ کھرب ... رج ... تاریخ کھرب ... رج ... تاریخ خروج ... رج ... لیل ۱۴۰

کراچی راولپنڈی

دربارت ۲۰۴۷ سپر اینڈرنگم کی تقریباً کروہ
 یاد رہے کہ درخواستیں کے لیے درجہ اولیٰ حکومت برصغیر ہند
 کی طرف سے جاری شدہ ہدایات کا اہتمام بخیریت کرنا
 ضروری ہے تاکہ ان کا عملدرآمد ہو سکے۔
 راجستری
 ۹/۱۸

۵۶۳

۴۲۵۵

سندی در مورد عدم سپردن حکومت سر جان بہ مدیر الملک

۲ نمونه (۸)


نوع مسوده: <u>تعمیرات</u>	 وزارت داخله اداره: <u>فرس</u> دایره: <u>شبه</u>	نمره عمومی: _____
موضوع مسوده: _____		نمره خصوصی: _____
ضمیمه: _____		کارتن: _____
مسؤل یا کویس: _____		دوسیه: _____
تاریخ ثبت: _____ تاریخ خروج: _____ تاریخ باکویس: _____		

کریان
 این نامه در خصوص تعمیرات ساختمان کلبه
 در محل کارخانه فرس در شهر تبریز است که در
 تاریخ ۱۳۰۳ در این اداره ثبت گردید و در
 تاریخ ۱۳۰۴ در این اداره ثبت گردید.

~~۷۸۳~~
 ۷۸۳



۲ نمونه (۸)

نوع مسوده: <u>مکاتبات</u>	 وزارت داخله اداره: <u>فرس</u> دایره: <u>شبه</u>	نمره عمومی: _____
موضوع مسوده: _____		نمره خصوصی: _____
ضمیمه: _____		کارتن: _____
مسؤل یا کویس: _____		دوسیه: _____
تاریخ ثبت: _____ تاریخ خروج: _____ تاریخ باکویس: _____		

کریان
 این نامه در خصوص مکاتبات
 بین وزارت داخله و وزارت معادن و
 صنایع است که در تاریخ ۱۳۰۳ در
 این اداره ثبت گردید و در تاریخ
 ۱۳۰۴ در این اداره ثبت گردید.

۲۸۸
 سند نامه کی در رسید
 روز ۱۳۰۴

۱۳۲۶ روی داد، علی رغم مخالفت شدید تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی، به خاطر نقش او در کشتار مسجد گوهر شاد، به وزارت جنگ منصوب شد.

در سال ۱۳۲۶ خورشیدی مجدداً وزیر دربار شد و این بار وزارت دربار پسر رضا شاه، محمد رضا پهلوی را به عهده گرفت. در سال ۱۳۲۷ از وزارت دربار معاف و سفیر ایران در روم شد.

محمود جم سپس به مجلس سنا راه یافت و در دور دوم آن مجلس (۲۷ اسفند ۱۳۳۲-۲۵ اسفند ۱۳۳۸) از طرف کرمان نماینده انتخابی بود. در دور سوم مجلس سنا (۳ فروردین ۱۳۳۹-۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰) هم از کرمان نماینده انتخابی و در دور چهارم (۱۴ مهر ۱۳۴۲-۱۲ مهر ۱۳۴۶) نماینده انتصابی کرمان و در دور پنجم (۱۴ مهر ۱۳۴۶-۹ شهریور ۱۳۵۰) نیز نماینده انتصابی کرمان بود. البته عمر او به آخر مجلس پنجم سنا کفاف نداد و در نوزدهم مرداد ماه ۱۳۴۸ خورشیدی در حالی که نماینده سنا بود در تهران وفات یافت و جنازه اش در این بابویه به خاک سپرده شد.

در باره شخصیت سیاسی محمود جم، ارتشید حسین فردوست در کتاب خود به نام ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، چنین می نویسد: «... محمود جم یک انگلیسی تمام عیار بود. سبک او غیر از قوام الملک بود. با سفارت تماس داشت، اما وقتی احساس می کرد که اجازه لازم است، از شاه کسب اجازه می نمود. و به علت شغلش به آسانی می توانست با سفیر یا عضو سفارت تماس بگیرد. او فراماسون بود و زندگی بسیار مرفهی داشت... بهر روی جم از مهمترین دولتمردان نیمه اول سلطنت دودمان پهلوی و از بر جسته ترین مهره های انگلیس در ایران بود و نقش رابط سفارت انگلیس را با دولتمردان ایرانی ایفاء می کرد.»

م: ۱- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۵/۵.

۲- مگی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶/۶.

۳- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.

۴- فردوست، حسین. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی.

۵- اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی و نمایندگان مجلس سنا، انتشارات مجلس.

۶- اطلاعات سالانه، بخش دولتها.



جناب، کمال [دکتر]

کمال جناب در سال ۱۲۸۷ خورشیدی در اصفهان متولد شد. تحصیلات خود را در رشته فیزیک و شیمی و ریاضی در فرانسه به پایان رساند. سپس برای تحقیق در رشته فیزیک اتمی، وارد انستیتو کالیفرنیا شد. پس از پایان دوره تحصیلی به ایران بازگشت و در دانشکده علوم تهران به تدریس رشته فیزیک اتمی پرداخت. مدتی نیز مدیر کل دبیر خانه دانشگاه و معاون وزارت فرهنگ بود.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- عناصر شیمی.
- ۲- گزارش کنفرانس اتمی ژنو.
- ۳- مکانیک فیزیک.

م: مشاره خانبابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۲/۰۲.



جوان، جعفر

جعفر جوان فرزند شیخ تعلی و برادر میرزا محمد جوان عادل الدوله بود. پدرش رئیس سلسله شیخیه حاج محمد کریمخانی در تبریز بود. مؤسس این خانواده شیخ محمد جوان و افراد سر سلسله این خاندان همه از مجتهدین بودند.

جعفر جوان از فضلی تبریز بود و در منطق نظیر او در ایران کم بود. مدتها رئیس دیوان عالی جزای عمال دولت و رئیس محکمه جنایی تهران بود. بعدها نیز به ریاست استیناف خراسان منتقل شد.

جوان در سال ۱۳۳۵ خورشیدی وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- طلعة الوضیة.

۲- گلزار.

م: مشاره، خانبابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۲/۰۲.

جوان موسی [دکتر]

دکتر موسی جوان فرزند شیخ علی، در سال ۱۲۷۵ یا ۱۲۷۷ خورشیدی در تبریز متولد شد.

پدرش روحانی بود. در سال ۱۲۹۹ خورشیدی از مدرسه علوم سیاسی تهران فارغ التحصیل شد. سپس وارد دانشکده حقوق تهران شد و در سال ۱۳۰۳ خورشیدی دوره این دانشکده را به پایان رسانید.

پس از آن برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و در دانشکده حقوق پاریس به تحصیل پرداخت و موفق به کسب دیپلم دکتری در رشته علوم قضایی شد. چند سالی نزد میرزا مهدی آشتیانی در رشته حکمت به تحصیل پرداخت. همچنین به زبانهای فرانسه، انگلیسی، روسی و عربی آشنایی یافت.

دکتر جوان در دوره‌های ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، مجلس شورای ملی از شهر ری به نمایندگی انتخاب شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط متفقین و در هنگام عقد پیمان سعدآباد دکتر جوان از مخالفین پیمان سه گانه بود و در جلسه مجلس در روز دوشنبه ششم بهمن ۱۳۲۰ نطقی مبنی بر مخالفت با قرار داد مذکور ایراد کرد.^۱

دکتر جوان در ماه یازدهم از دوره ۱۳ برابر با مهر ماه ۱۳۲۱ خورشیدی از وکالت مجلس استعفا داد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- افسانه‌های دینی در مصر قدیم.

۲- تاریخ اجتماعی ایران باستان.

۳- رد کتاب تصوف و رد حکمة الاشراق.

۴- مبانی حقوق.

م: ۱- مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی؛ ج/۶.

۲- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران. ج/۸.



جوانرودی، ملامحمود مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ملاححمود در سال ۱۳۰۰ قمری در جوانرود متولد شد.

پس از طفولیت شروع به تحصیل کرد و در مدارس زیادی در کردستان ایران و عراق درس خواند و سرانجام در شهر کرکوک، نزد علامه علی حکمت افندی در سنه ۱۳۳۰ قمری مجاز شده است.

آنگاه به ایران بازگشت و در آبادی بالک از روستاهای مریوان مدت یازده سال تدریس کرد و بعد از آن به دلایلی به آبادی دیگر مریوان بدنام دره تفی، رفت و تا هنگام مرگ (۱۳۶۳ قمری)، همان جا تدریس و خدمات دینی و اجتماعی خود را ادامه داد.

ملاححمود فردی دانشمند، خطاط، منشی، آشنا به ادبیات فارسی و متخصص در علوم ریاضی و فلکیات بود.

م: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

جهان، جعفر [دکتر]

دکتر جعفر جهان فرزند محمد باقر آیت الله زاده مازندرانی، فرزند آیت الله آقا شیخ محمد حسین مازندرانی حائری، در اسفند ماه ۱۲۸۶ خورشیدی متولد شد. پدرش از قضات دیوان عالی کشور بود که به عنوان مشاور عالی ثبت کل اسناد و املاک و استاد فقه و اصول در دانشکده حقوق و مدرسه عالی سپهسالار خدمت می کرد. دکتر جهان پس از پایان دوره مقدماتی به دبیرستان دارالفنون وارد شد و پس از پایان دوره دبیرستان، وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد. پس از مدتی به اخذ پایان نامه تحصیلی در رشته قضایی این دانشکده نائل آمد. زبانهای فرانسه، عربی و انگلیسی را آموخت.

مشاغل وی از حسابداری در وزارت دادگستری شروع شد. در همین زمان با پایان دوره لیسانس حقوق، با رتبه ۴ قضایی، دادرسی دادگاه شهرستان تهران شد؛ ولی پس از مدتی استعفا داد و به وکالت پرداخت. دکتر جعفر جهان چند سالی نیز بازرس عالی وزارتی در وزارت کشور بود. مدتی هم به کارهای فرمانداری یزد و کرمانشاه پرداخت و بعد در وزارت کشور مشغول کار شد. آخرین شغل وی در این وزارتخانه، ریاست محاکمات اداری بود. دکتر جهان سفرهایی به فرانسه و انگلستان و هندوستان و لبنان و عراق داشت که بیشتر جنبه مطالعه، تحصیل، معالجه و سیاحت داشت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- انتشار روزنامه یومیه ایران نو.
- ۲- روزنامه یومیه جوانان.
- ۳- رساله‌ای در باره ربا.
- ۴- ترجمه حال گاندی.
- ۵- حقیقت نژاد نورویک.

م: چهره‌های آشنا. از انتشارات روزنامه کیهان.



محسن جهانسوز، فرزند محمد تقی (اسعدالسلطنه) در سال ۱۲۹۳ خورشیدی در کرمانشاه متولد شد.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در کرمانشاه به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل راهی بیروت شد. در سال ۱۳۱۲ به ایران بازگشت و در سال ۱۳۱۳ وارد دانشکده حقوق شد. در سال ۱۳۱۷ خورشیدی با موفقیت دوره دانشکده مزبور را به پایان رساند و بلافاصله برای انجام خدمت نظام وظیفه به دانشکده افسری احتیاط وارد شد و جزو افسران وظیفه به خدمت در ارتش مشغول شد.

محسن جهانسوز در دوران تحصیل در دانشکده حقوق، به علت آشنایی و تسلط کامل به زبانهای فرانسه و انگلیسی، چندین کتاب ترجمه کرد و با روزنامه‌های تهران از جمله روزنامه مهر ایران همکاری نزدیک داشت.

جهانسوز از جمله جوانان وطن دوست و ضد دیکتاتوری رضا شاهی بود. او که تحت تأثیر پیشرفتهای اولیه آلمان نازی واقع شده بود، تبلیغات وسیعی را در راه ترویج ناسیونالیسم و مبارزه با روس و انگلیس آغاز کرد. هواداری از آلمان سابقه دیرینه‌ای در میان روشنفکران و آزادیخواهان ایرانی داشت. در جنگ جهانی اول کسانی همچون مرحوم سید حسن مدرس بنا به اعتراف خود با آلمانها رابطه داشت و حتی از آلمانها کمک مالی نیز برای امور مهاجرین دریافت کرده بود. همزمان با جنگ بین المللی اول، اعتقاد عمومی مردم ایران بر این بود که ویلهلم امپراتور آلمان مسلمان شده و حتی بر او نام محمد ویلهلم نهادند. از طرفی با روی کار آمدن هیتلر و ژست سیاسی مخالفت با روس و انگلیس، همچنین مطرح کردن نژاد آریایی داشتن آلمانها، بسیاری از آزادیخواهان ایرانی جذب شعارهای نازیسم شدند و به حمایت از آنان پرداختند. البته این موضوع قبل از رسیدن آوازه کشتار و جنایتهای هیتلر به ایران بود. هواداری ایرانیان از آلمانها یک دلیل سیاسی دیگری نیز داشت و آن اینکه استعمار طولانی روس و انگلیس در ایران و تجاوزات سیاسی و نظامی این دو کشور وضعیتی را به وجود آورده بود که هر کشوری که با این دو قدرت وارد جنگ می‌شد، طبیعتاً مورد حمایت مردم ایران واقع می‌شد.

محسن جهانسوز به اتفاق تعدادی دیگر از افسران و دانشجویان دانشکده افسری، جمعیتی را تشکیل دادند که از نوع فعالیت و اهداف این جمعیت اطلاع صحیحی در دست نیست و تنها چیزی که هست گزارشاتی است که توسط شیر علی حیدری دانش آموز آموزشگاه ستوانی، به مقامات بالاتر رسیده و نهایتاً توسط رکن الدین مختار رئیس شهربانی جنایتکار وقت به سمع شاه رسانده شده است. البته چنین به نظر می‌رسد که هر کدام از این گزارشگران برای بر جسته جلوه دادن خدمت خود، قضیه را بزرگتر از حد واقعی نشان داده‌اند. شیر علی حیدری به سر لشکر یزدان پناه فرمانده وقت دانشکده افسری چنین گزارش داده بود:

«تیمسار سر لشکر، عده‌ای از افراد ماجراجوی دانشکده افسری در نظر دارند به حیات اعلیحضرت همایونی سوء قصد کنند.» و سپس کتباً چنین می‌نویسد: «عده‌ای از افسران و دانشجویان دانشکده افسری برای سوء قصد علیه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و

ج قیام مسلح علیه امنیت کشور به وسیله کودتا و جنبش ناگهانی، نقشه بس وسیع و شگرفی تهیه کرده‌اند که تسامح و تهاون در متوقف ساختن آن موجب پیشامدهای شوم و هولناکی خواهد شد».

او افسران جمعیت جهانسوز را چنین معرفی کرد:

متهمین دانشکده افسری از دانشجویان سال دوم افسری: عطایی و مظاهری. از دانش آموزان آموزشگاه ستوانی: غلامعلی سیروس.

از افسران نیروی هوایی: ستوان یکم جاوید، ستوان یکم عباسیان، و ستوان دوم کهنمویی.

از افسران پیاده: ستوان یکم میر محمد صادقی، ستوان دوم نور هاشمی، ستوان دوم

اصلاح غفاری

از افسران سوار: پیشوای جمعیت محسن جهانسوز^۴.

شیر علی حیدری در ادامه گزارش خود نوشته است: «افراد یاد شده هر شب در یکی از گوشه های چمن زمین ورزش با اتاقهای منفرد و دور افتاده دانشکده افسری اجتماع نموده کمیته های فرعی را تشکیل داده، دستور تبلیغ ماهانه و اوامر اجرایی هفتگی و برنامه جلسه بعد را تهیه و تدوین می کنند.»

به دنبال گزارش فوق در روز ۱۵ آبان ۱۳۱۸ محسن جهانسوز به همراه بقیه متهمین دستگیر و روانه زندان شد. یکی از دستگیر شدگان در سال ۱۳۲۳ طی مقالاتی تحت عنوان واسپوتین ایران در روزنامه پولاد چنین نوشت: «بازجویی آغاز شد. کسانی که به وخامت گفته خود پی نمی بردند بسیاری از مطالب را آشکار ساختند. جوانشیر روزبه روز با تهیه مقدمه تازه و طرح نقشه جدیدی از ضعف نفس و ناتوانی روحی جاوید (یکی از متهمین) استفاده می برد. نوشتجات او را مانند سندی در مقابل دیگران قرار داده و آن را وسیله اقرار می ساخت.... در دانشکده افسری چنین انتشار داده بودند که این افراد هنگام مسموم کردن منبع چشمه آب آشامیدنی دانشکده به قصد از بین بردن دانشجویان با مقداری مواد سمی که همراه داشته‌اند؛ دستگیر شده‌اند. مسلم است از این تبلیغ منفی چه قصدی داشتند. یکی از فواید این انتشار این بود که دور و نزدیک، افسر و دانشجو، خودی و بیگانه، باطناً با این

دسته دشمن شده و نام آنها را به زشتی بر زبان می‌آوردند. استفاده دوم این بود که موضوع اصلی به کلی از بین رفته و من بعد هم چنین افکاری در مغز هیچکس رسوخ نخواهد کرد.» درباره شکنجه‌ها و آزارهایی که به محسن جهانسوز و گروه او وارد آوردند، سهام‌الدین غفاری که خود نیز متهم و در بازداشت بود، چنین نوشت: «در دادرسی ارتش که جهانسوز را دیدم اظهار داشت که بهترین روز برای بازپرسی من روزی بود که در شروع بازجویی در اداره سیاسی به من دستبند قبانی می‌زدند و با کشیده و فحش شوالیات را شروع می‌نمودند و از کشیدن گوش و کتک زدن با انبر پای بخاری فرو گذار نمی‌کردند، والا از روزهای نخست چه بگویم. جهانسوز می‌گفت یک دفعه به قدری اذیت کردند که به خیال خود کشی افتادم، ولی فکر کردم اگر من خود را بکشم خواهند گفت او با خارجیها ارتباط داشت و از برای آن که اسرارش فاش نشود خود را کشت و ممکن بود در این صورت برای شماها نیز سختگیری بیشتری کنند.»

هر چند که عوامل دولتی تلاش کردند که محسن جهانسوز و جمعیت او را به ارتباط داشتن با قدرتهای خارجی متهم کنند، (در بین مردم نیز چنین شایع کرده بودند) اما سندی در دست است که فقط چند روز قبل از اعدام جهانسوز از طرف دادرسی ارتش صادر گردیده و طی آن ارتباط متهمین با عوامل خارجی نفی می‌گردد. متن سند بدین شرح است:

عطف به امریه ۱۰۲۵۱۷/۱۶۲/رم-۱۲/۹/۱۳۱۸ محترماً معروض می‌دارد:

مجدداً از محسن جهانسوز بازجوییهای کاملی به عمل آمد، ولی مطلقاً از اینکه با منابع خارجی ارتباط داشته باشد، آثاری استنباط نگردید. چنانچه در بازجوییهای معموله در شهربانی نیز با وسایل مخصوصی که به کار برده شده است، در این قسمت نه از خود جهانسوز و نه از همکاران او، ارتباط و دخالت عمال خارجی در این پرونده کشف نشده است و نیز در ضمن بازرسی منازل و توقیف نوشتجات آنها که از طرف شهربانی به عمل آمده است، کمترین رد و آثاری که دلالت بر ارتباط متهمین با منابع خارجی باشد به دست نیامده است.

سرانجام در ساعت ۱۱/۵ روز بیست و دوم اسفند ماه سال ۱۳۱۸ محسن جهانسوز در اراضی کاظم آباد، خرابه‌ای واقع در شمال شرقی قصر قاجار به جوخه اعدام سپرده شد.

گفته می‌شود که هنگام اجرای حکم، او از بستن چشمهایش توسط مأمورین خودداری کرده و در لحظات اعدام فریاد زنده باد ایران بر لب داشته است.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- خاطرات هیتلر (ترجمه).
- ۲- خوشبین باشید (ترجمه).
- ۳- راه خوشبختی (ترجمه).
- ۴- زن در بدر (ترجمه).
- ۵- مهدی از صدر اسلام تا قرن ۱۳ هجری (ترجمه).



مرکز تحقیقات کتاب و پوزیتو علوم اسلامی

م: ۱- معتضد، خسرو - پلیس سیاسی.

۲- مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/ ۵/ ۰۵.

جهانسوزی، محمد کاظم

محمد کاظم جهانسوزی فرزند محمد حسین در حدود سال ۱۲۶۲ خورشیدی متولد

شد.

پس از تحصیلات ابتدایی به خدمت نظمیّه در آمد و مدارج مختلفی را طی کرد. او در سال ۱۳۰۴ خورشیدی، با رتبه سلطان، مشول نظمیّه زاهدان بود و بعد مشول نظمیّه ملایر شد و سپس به عنوان سر کلانتر به مشهد منتقل شد. در این زمان رتبه یاور را داشت و پس از آن تا شهریور ۱۳۲۰ رئیس شهربانی قم بود.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و استعفای رضا شاه از سلطنت، همزمان با ورود قوای متفقین به ایران، بر اثر فشار افکار عمومی و روشنفکران، افرادی که در جنابینهای دوران دیکتاتوری سهیم بودند به پای میز محاکمه کشیده شدند که یکی از این افراد محمد کاظم جهانسوزی متهم به معاونت در قتل عبدالحسین دیبا و سید حسن مدرس بود.

پس از دستگیری، در دادگاه همراه با سر پاس مختاری رئیس شهربانی دوران دیکتاتوری به محاکمه کشیده شد. قسمتی از متن محاکمه وی در مرداد ماه ۱۳۲۱ به این شرح است:

رئیس دادگاه: شما متهم هستید در شب ۱۰ آذر ۱۳۱۶ مرحوم حسن مدرس را کشته و در شب ۲۶ خرداد ۱۳۱۷ مرحوم دیبا را به قتل رسانیده‌اید، آیا به گناه خود اقرار می‌کنید؟
جهانسوزی: خیر.

س: شما در شب فوت مرحوم مدرس می‌گویند در کاشمر بوده‌اید، اگر چنین حرفی صحت دارد، بگویید بدانیم در آن جا برای چه کار رفته بودید و چه وقت از فوت مدرس

اطلاع حاصل نمودید؟

ج: من برای بازرسی رفته بودم و شاید آن شب هم در کاشمر بودم و درست به نظرم نیست، تصور می‌کنم که صبح از جریان قتل مدرس اطلاع حاصل کردم.
س: از کی شنیدید؟

ج: از مردم.

س: شما بازرس شهربانی بوده‌اید، چطور از مردم این مطلب را شنیدید؟
ج: درست نظرم نیست شاید از پاسبان.

س: مستوفیان گفته است که جهانسوزی در شب فوت مرحوم مدرس دستور داده است که طبیب بیاورید؟
ج: دروغ گفته.

س: شما به چه مناسبت وقتی که به کاشمر وارد شدید، اقتداری را خارج نمودید؟
ج: من چنین کاری نکرده‌ام.

س: مستوفیان گفته است که شما در هنگام ورود دستور سختی راجع به مراقبت از مرحوم مدرس داده‌اید؟
ج: دروغ گفته.

س: شما در زندان به سرهنگ نوایی گفته‌اید که در موضوع قتل مرحوم مدرس و دیبا شرکت داشته‌اید؟
ج: تکذیب می‌کنم.

س: اظهارات ملایری را چه می‌گویید؟
ج: او هم دروغ گفته.

س: شما که همه چیز را تکذیب می‌کنید.
ج: آری، همه دروغ گفته‌اند.

س: شما در مأموریتی که رفتید حکم داشتید یا خیر و ضمناً بگویید که آیا گزارش داده‌اید و اگر داده به کجا داده‌اید؟
ج: البته حکم داشته و گزارش داده‌ام و معلوم است که این گزارش را به شهربانی

شرق باید داده باشم.

س: مگر وقار با شما دشمنی دارد، زیرا که او می گوید چنین گزارشی نداده‌اید؟

ج: دروغ گفته است.

س: وقار می گوید کاغذ از تهران لاک و مهر شده آورده و در مشهد به شما داده است.

حقیقت دارد؟

ج: دروغ گفته.

س: راجع به فوت دیبا چه می گویی؟

ج: او مریض بود و هزار و هفتصد مرض داشته است.

س: طبیب برای معالجه او آوردید و نام طبیب چه بوده و چه وقت برای عیادت او آمده

است؟

ج: نام پزشک را فراموش کردم؛ ولی تقریباً در حدود ۲۰ روز پیش از مرگ او بوده

است که پزشک آوردیم.

س: ولی الله پاسبان می گوید که شما در شب قتل مرحوم دیبا حضور داشته‌اید و از او

هم برای کشتن دیبا کمک گرفته‌اید. مرا تحقیقات کاپیتان علوم پزشکی

ج: تکذیب می‌کنم.

س: راجع به اظهارات آلا مراد چه می گوید که گفته است در شب قتل دیبا عملیات

شما را دیده است؟

ج: تکذیب می‌کنم.

س: راجع به بیاناتی که در حضور پاسبانها کرده‌اید چه می گوید؟

ج: آنها را هم تکذیب می‌کنم.

هر چند که محمد کاظم جهانسوزی در دادگاه کلیه اتهامات منتسبه را تکذیب کرد،

ولی طبق اظهارات و گواهی شهود عینی او مرتکب قتل مدرس و دیبا شده بود. یکی از

شاهدان عینی که در دادگاه شهادت داد ولی الله شادمان پاسبان شهربانی ملایر بود که در

این رابطه چنین گفت:

«ساعت یازده و نیم شب مزبور [۲۶ خرداد ۱۳۱۷] باور جهانسوزی و فدوی و فروتن و

چوبین و نظمی در حالیکه همه لباس شخصی پوشیده و گیوه به پا کرده بودند، وارد محل شهربانی شده و به من گفتند: «اگر کسی عارض شود او را راه مده و بگو فردا صبح بیا. سه نفر از آنها وارد زندان شده و گفتند حاج آقا را بیاورید. من خیلی کنجکاوی کردم که بر اسرار آنها واقف شوم. مرحوم دیبا را با حال بد و در صورتیکه دستبند به دست او و پابند به پایش زده بودند، وارد اطاق شهربانی کرده بر صندلی قرار داده، فروتن پشت میز نشسته در صورت ظاهر شروع به بازپرسی نمود. در همان اثنا فدوی از اطاق خارج و به گوشه حیاط شهربانی رفته، دستمالی را با خود آورده و پشت سر پنهان نمود که من آن را خوب می‌دیدم به مجرد ورود به اطاق صدای اوخ از حلقوم دیبا خارج شد و صدای افتادن او به گوشم رسید. من برای اینکه خوب مطلع شوم تفنگ را به در تکیه داده از پنجره مشرف به درون اطاق شدم و خوب تماشا کردم، دیدم دیبا را بر زمین انداخته یاور جهانسوزی پای خود را بر گردن او نهاده و فدوی روی سینه او ایستاده کمی خم شده دست به گلوی دیبا برده بود، هادی نظمی هم شانه آن مرحوم را سخت گرفته و فروتن هم روی پای او نشسته بود. چوبین هم سرش را نگاه داشته بود. با این حال و با این عده مدت بیست دقیقه طول کشید تا از عمل خفه کردن و قتل فارغ شدند، تقریباً یک ساعت و نیم بعد از نصف شب عمل قتل به انجام رسید.»

سرانجام محمد کاظم جهانسوزی در ساعت ۸ و ربع بعد از ظهر ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۱ پس از چندین جلسه محاکمه، به اتهام معاونت در قتل مدرس و دیبا به پنج سال حبس با اعمال شاقه محکوم شد.

م: ۱- سیفی قمی تفرشی، مرتضی، پلیس خفیه ایران.

۲- معتمد، خسرو، پلیس سیاسی.

۳- مگی، حسین- تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵/

۴- روزنامه باختر، دوره سوم، شماره ۲۲.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جهانگیر خان [ناظم المللك]

میرزا جهانگیرخان ملقب به ناظم المللك، فرزند محب علیخان ناظم المللك، در سال ۱۲۷۵ قمری در مرند متولد شد.

از کارمندان عالی مقام وزارت امور خارجه بود و مدتی معاونت آن وزارت خانه را بر عهده داشت. همچنین کفیل وزیر خارجه ایران از آبان تا بهمن ۱۲۹۹ خورشیدی بود. ناظم المللك مردی فاضل بود که وصایای حضرت علی (ع) را به شعر فارسی ترجمه کرد، که در سال ۱۳۳۱ قمری در اسلامبول به چاپ رسید. همچنین دیوان شعری نیز داشت. در سرودن شعر ضیاءتخلص می کرد و چون اهل مرند بود، معروف به ضیاءمرندی بود.

م: ۱- بامداد، مهدی شرح حال رجال ایران، ج ۱/۱.

۲- راینو، لویی. دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ترجمه غلامحسین میرزا صالح.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

چال حصاری طهرانی، شیخ محمدرضا [افضل]

شیخ محمد رضا چال حصاری طهرانی مدعو به افضل، فرزند حاج آخوند، در سال ۱۲۸۹ قمری متولد شد.

از علمای اخباری بود و در سالهای آخر عمر خود از تهران محله چال حصار، به قم مهاجرت کرد. در روز دوشنبه ۲۰ ذی الحجه ۱۳۷۳ قمری در قم وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- آداب الاطفال.
- ۲- اصول کلام.
- ۳- الف سؤال.
- ۴- بلغة المسئلة فی غربة سید الشهداء.
- ۵- بلغة القصوی میالید العلیاء.
- ۶- تتمه رساله رشد المسترشد.
- ۷- تفسیر.
- ۸- تکملة الموارث. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
- ۹- جهاد اکبر.
- ۱۰- حجة الله و بلغة الالباب.
- ۱۱- رشد المسترشد.
- ۱۲- سبیل الرشید لاهل الزهد.
- ۱۳- فلتات اهل ایمان.
- ۱۴- کتاب افضل.
- ۱۵- لسان الصدق.
- ۱۶- موازین الکلام.
- ۱۷- مسئلتان ملحقتان بفریضة صلوة.

چیتی، سید مهدی

سید مهدی چیتی در سال ۱۲۷۸ خورشیدی، در یزد متولد شد.

تحصیلات ابتدایی را در موطن خود، در مکتب، انجام داد. به علت علاقه به نقاشی و تراشیدن تندیس، تحصیلات خود را ادامه نداد و به کار نقاشی و مجسمه سازی اشتغال یافت. سپس برای تکمیل مهارت هنری خود به تهران رفت و مدتی نزد آقای امجد که در سبزه میدان، مغازه داشت، به فراگیری پرداخت. به توصیه محمد حسین نواب که در آن وقت نماینده مردم یزد، در مجلس بود به مدرسه کمال الملک معرفی شد؛ ولی رئیس مدرسه به علت سن زیادش از پذیرفتن وی امتناع کرد. سپس چیتی به نزد حسین بهزاد رفت و به مدت سه ماه در خانه وی به آموزش پرداخت. پس از آن نزد صنعتی زاده کرمانی به تلمذ پرداخت، ولی وی نیز پس از مدتی عازم کرمان شد.

چیتی پس از دو سال اقامت در تهران و دستیابی به مهارت و تخصص در انواع نگارگری، در اواسط سال ۱۳۱۹ خورشیدی به یزد بازگشت، و به کار و خلق آثار هنری پرداخت. با وقوع واقعه سوم شهریور ۱۳۲۰، مسیر زندگی وی تغییر کرد و او به نفع دربار وارد فعالیت‌های سیاسی شد. خود در این باره چنین می‌گوید: «بعد از واقعه سوم شهریور، دکتر یزدی قدرت سیاسی و نفوذ بسیار حاصل کرد و به سبب آن گروه گروه افراد ساده دل و فریب خورده توده‌ای، هر روز در هر گوشه غوغایی به راه می‌انداختند. اکثر اوقات مشاهده می‌کردم اشخاصی که به پیشه وران و کارگران وابسته بودند، اجتماعاتی ترتیب می‌دادند و با سخنرانیها و تبلیغات وسیع وعده‌ها می‌دادند که اموال ثروتمندان را به غنیمت خواهند گرفت و به تساوی میان خویش تقسیم خواهند کرد!! هر روز در گوشه‌ای

از شهر یزد، محفل توده‌ایها تشکیل می‌شد و افراد مختلف با نصب شعارهای توده‌ای بر بازوی خود، مردم عامی را به برپا کردن اجتماعات و تظاهرات تشویق می‌نمودند و گاهی نیز از این طریق خسارت‌های مالی هم به بار می‌آوردند. از آن جمله روزی به منزل مرحوم حاج علی اکبر ریسمانی که یکی از نیکوکاران و بازرگانان خوشنام و موجد یزد بود، هجوم بردند و اموال او را غارت کردند و به ظاهر غنایم به دست آورده را میان خود تقسیم نمودند. واضح است که فعالیت‌های تخریبی فریب خوردگان توده‌ای و تظاهرات و اجتماعات گوناگون آنان، خانواده‌های یزدی را سخت به وحشت انداخته بود، به ویژه اولیا، بیش از اندازه نگران آینده فرزندان جوان خود بودند. شدت نفوذ و توسعه فعالیت توده‌ایها عاقبت سبب شد تا میهن پرستان یزدی به میدان پیکار وارد شوند، از جمله چندتن از دوستان بسیار بزرگوار و محترم من، مانند مرحوم حسین گراوغلی، مرحوم امیر گراوغلی، مرحوم غلامحسین عسکری کامران و مرحوم گلشن، با درایت و فداکاری به مبارزه‌ای بی‌امان بر ضد دسته‌های توده‌ای دست زدند و برای حصول این مقصود مقدس و ایفای این وظیفه ملی، مرا نیز به همکاری دعوت کردند. من نیز که پیوسته شور میهن پرستی در سر داشتم، دست از جان شسته و دل از خانمان کنده به گروه مجاهدان و مبارزان راه استقلال و آزادی پیوستم. نکته گفتنی و مهم آن بود که بعضی از افراد توده‌ای با حمل سلاح کمری و نصب شعار بر بازوان خود به عنوان مأمور انتظامات، سعی داشتند بیشتر در مراکز کارگری نفوذ کنند. بدین مناسبت من مأموریت یافتم که با استقرار در کارخانه اقبال یزد که یکی از قدیمترین کارخانه‌های ریسندگی ایران است، از وقوع هر گونه حادثه و ویرانی و آتش سوزی و تحریکات ضد ملی ممانعت کنم. خوب به خاطر دارم که در مراحل نخستین مبارزات آزادی خواهان یزدی چهل شبانه‌روز به طور مداوم در کارخانه مزبور اقامت داشتم و با همکاری و معاضدت دوستان وفادار و مؤمن و وطن پرست خود، هر بام تا شام و هر شام تا صبح به پاسداری از این مرکز مهم کارگری و اقتصادی اهتمام کردم. البته طی مدتی که توده‌ایها فعالیت شدید داشتند برخوردهای سخت و مشاجرات و مضارباتی هم گاهی روی می‌داد که به هزیمت دسته‌های مخرب منتهی می‌شد. شرح این ماجراهای غم‌انگیز و هولناک مفصل است و بیش از این پرداختن به آن ضرورت ندارد....»

چیتی پس از هفت سال شرکت در امور سیاسی، عازم کرمان شد و در محضر صنعتی زاده کرمانی به آموختن مشغول گشت. پس از یک سال به موطن خود مراجعت کرد و به خدمت وزارت فرهنگ در آمد. و در دو دبیرستان ایرانشهر و کیخسرو به تدریس و تعلیم هنر پرداخت. در همان زمان با نور محمد میر عمادی، رئیس اداره اقتصاد ملی یزد آشنا شد، که از شاگردان کمال الملک بود و در تراشیدن تندیس و نقاشی مهارت داشت. و این آشنایی نزدیک به ۱۰ سال به طول انجامید.

بعدها به دعوت اداره کل فرهنگ و هنر استان یزد، در کارگاه هنری وابسته به اداره کل، طبق برنامه تنظیم شده به آموزش و تعلیم هنر جوانان و دوستداران نقاشی و تندیس تراشی پرداخت. البته گویا ایشان غیر از پیکره‌های پهلوی اول و دوم پیکره دیگری نمی‌توانسته بتراشد.

مهمترین آثار مشهور چیتی عبارتند از:

- ۱- مجسمه نیم تنه رضا شاه که به مناسبت تراشیدن آن، یک قطعه نشان هنر دریافت کرد.
 - ۲- مجسمه نیم تنه رضا شاه از جنس سنگ سیاه رنگ خارا.
 - ۳- چند مجسمه نیم تنه از محمد رضا شاه از سنگ مرمر و یک مجسمه از گچ.
 - ۴- تابلو نقاشی فالگیر بغدادی که تقلیدی از کار کمال الملک است.
 - ۵- منظره چوپان نی زن و گله گوسفندان.
 - ۶- تابلو عیسی و حواریون که تقلیدی از کار رافائل است.
 - ۷- تصویری از میدان خان یزد.
- به هر جهت او نمونه کامل هنر مند غیر متعهد بود و از هنر خود جز برای نزدیکی به شاه و دربار استفاده نمی‌کرد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

چیچورانی، ملا محمد امین

ملا محمد امین در سال ۱۲۸۰ قمری، در آبادی چیچوران از روستاهای بانه متولد شد. تحصیلات خود را نزد علامه وقت ملا عبدالرحمن پنجویی به پایان رساند و به سمت مدرس در آبادی چرچه قهلا، از روستاهای کردستان عراق منصوب شد. پس از مدتی به بانه برگشت و چند سالی آنجا تدریس کرد و در حدود سال ۱۳۴۵ قمری به دهکده ره شه دی، از توابع مریوان، کوچ کرد تا حدود سال ۱۳۵۵ قمری به تدریس و امامت اشتغال داشت و در همین سال وفات یافت. ملا محمد امین گذشته از جنبه علمی، انسانی زاهد، متقی و خلیق و خوش برخورد بود.

م: علمائنا فی خدمة العلم و الدین.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



مرکز تحقیقات رایانه‌ای و علوم کامپیوتر



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

حاذق، نورالله [دکتر]

دکتر نورالله حاذق فرزند استاد محمّد رضا معمار، در سال ۱۳۱۳ قمری برابر با ۱۲۷۴ خورشیدی در دولت آباد برخوار اصفهان، متولد شد.

مادرش گوهر بیگم از سادات بود. در سال ۱۳۱۵ قمری از دولت آباد به شهر اصفهان مهاجرت کرد و در احمد آباد اقامت گزید. نورالله تحصیلات ابتدایی را در دبستانهای شرافت و ایمانیه به پایان رساند. پس از پایان دوره ابتدایی وارد دبیرستان علیه شد. در پایان دوره متوسطه به مدرسه عالی طب وارد شد و در ضمن برای تأمین معاش خود تدریس خصوصی داشت. زبانهای فرانسه و انگلیسی را نیز آموخت. از سال سوم طب، در بیمارستان امریکایی به کارورزی پرداخت و با اخذ دکتری، در آن بیمارستان و سایر مراکز درمانی به کار پرداخت. سپس به خدمت ژاندارمری در آمد؛ ولی پس از مدتی از آن شغل کناره گیری کرد.

دکتر حاذق در مسابقه انتخاب جراح ممتاز برای بیمارستانهای تهران شرکت کرد و رتبه اول را به دست آورد.

پس از چند سال به امریکا رفت و در دانشگاه بوستون به تکمیل پزشکی و جراحی پرداخت و پس از پایان دوره به ایران بازگشت. هرگز از آموختن علم دست نکشید، چنان که وقتی حدود ۷۰ سال داشت، در دانشگاه تهران، دوره چشم پزشکی را گذراند. زبان روسی را نیز آموخت.

دکتر حاذق در چهار سال آخر عمر به بیماری سرطان مبتلا شد، تا اینکه در نیمه شب چهارشنبه ۴ مهر ماه ۱۳۵۱ خورشیدی در تهران وفات یافت و در بهشت زهرا مدفون گردید.

استاد همایی ماده تاریخ فوت وی را به تاریخ خورشیدی چنین سروده:

مسیحادم طبیب عافیت بخش

روان عرشسی ای در جسم محبوس

طبیبی عارفی غمخوار یاری

به گاه محنت و ایام منحوس

زدنیارفت و جمع دوستانش

شدند از فرقتش با غصه مأنوس

بسیط این جهان را دست افشانند

بساط قرب حق را کرد پابوس

به شمسی سال فوت او سنا گفت

ز نورالله حاذق آه و افسوس

«۱۳۵۱»

و حسام الدین دولت آبادی ماده تاریخ فوت وی را به تاریخ قمری (۱۳۹۳) چنین

سروده:

مرکز تحقیقات کامیونر علوم اسلامی

آدمی را وضع یکسان است در نزع روان

گر گدای ره نشین رفتی و گر شاه آمدی

ای خوشا جانی که با جانانه پیوندد ز صدق

مرگ این سان عارفان را عیش دلخواه آمدی

هر که انسان زیست آسان رفت و جاویدان بماند

زانکه سعی و طاعتش مقبول در گاه آمدی

چونکه دکتر حاذق از این خاکدان بر بست رخت

پیش چشم روشنش دنیا کم از گاه آمدی

سال فوت آن طبیب عارف از طبع حسام

مرگ نورالله حاذق با سر آه آمدی

حافدی قزلبجی، محمد سعید

محمد سعید حافدی قزلبجی فرزند ملا رحیم، فرزند ملا محمد حسن، فرزند علامه ملاعلی قزلبجی ترجانی، در ۱۰ ربیع الاول ۱۳۳۲ قمری در بوکان متولد شد.

تحصیلات خود را نزد پدرش آغاز کرد. سپس برای ادامه تحصیلات به سقز رفت. اوایل سال ۱۳۱۱ خورشیدی به عراق رفت و در سلیمانیه به تحصیل پرداخت. در اواخر سال ۱۳۱۲ خورشیدی به مهاباد بازگشت و نزد پسر عموی پدرش، ملا احمد ترجانی زاده به فراگیری دانش پرداخت.

اوایل سال ۱۳۱۷ خورشیدی پس از پایان تحصیل به استخدام دادگستری در آمد و در شهرستانهای مختلف به کار پرداخت. پس از مدتی به کرمانشاه منتقل شد و با سمت معاون دادرسی به کار پرداخت.

حافدی علاوه بر علوم دینی و ادبی، با علوم جدید نیز آشنایی داشت. به زبانهای انگلیسی و کردی آگاهی داشت و در ضمن انجام شغل دولتی، با ادامه تحصیل به دریافت لیسانس الهیات موفق شد. به موسیقی علاقه داشت و صدای خوبی داشت. حافظه اش قوی بود. طبع شعر داشت و به کردی و فارسی و عربی شعر می سرود. نمونه‌ای از اشعار وی، شعر زیر است که به نام اخلاق و ایمان به زبان کردی سورانی سروده شده است:

چیدونیا؟	هدمو	دهردو	بدلایه		
وه‌بیری	نایی	ئاغا	حالی	له‌دهر	لاوه
				شدرو	هدلاو
				هدرایه	
				رفیقیش	بو
				ره‌فیقی	بی‌وه‌فایه

نیه خزمایه‌تی، دوستی شماره
 جده‌فاو زه‌حمه‌ت له‌دوست بو ناشنایه
 بدقین باووک له‌کور، کچ دوزمنی دایک
 براتینوو به‌خوین‌خوری برابره
 له‌عیش و کله‌یفی شه‌و تاروژه نه‌شراف
 گه‌دا برسی و به‌ئاواتی که‌وایه
 له‌رایه‌ت مالکو تاغا به‌قینه
 به‌کار‌گه‌ر، کار‌ده‌ر بی‌نیعتنایه
 به‌ده‌س جه‌ورو جده‌فای نه‌رباب، ده‌اتی
 به‌شارا خول نه‌خوا، نیژی گه‌دایه
 دوکان‌داریش له‌ده‌ستی کار به‌ده‌ستان
 ده‌ر‌کراوو ده‌لوه‌دایه
 شه‌ری ده‌رویش و صوفیش قورسه نه‌مما
 زنو شوش له‌م‌قره بی‌به‌ش نه‌ماون
 به‌ره‌لایی ژنان عه‌ینی حه‌یایه
 له‌هه‌رلا زه‌لزله‌و سه‌یل و خه‌ساره‌ت
 کوله‌و ئافاتی نه‌رضی یاسه‌مایه
 نه‌مانه پاک له‌به‌ر بی‌دینی و جه‌ل
 نه‌تیجه‌ی نیشی زشت و ناره‌وایه
 عه‌لاجه‌مان به‌ک به‌تی و راستی و دروستی
 ره وشتی چاکی فخرالانبیایه

محمد سعید حافدی در سال ۱۳۴۲ خورشیدی در کرمانشاه، وفات یافت و در همانجا

به خاک سپرده شد.

م: روحانی (شیوا)، بابامردوخ. تاریخ مشاهیر کرد، ج/۲.

حالتی، رفیع

رفیع حالتی در سال ۱۲۷۵ خورشیدی، در تهران متولد شد.

تحصیلاتش را در مدرسه سن لویی گذراند. سپس وارد مدرسه کمال الملک شد و به آموختن نقاشی پرداخت. در همان مدرسه با الهام از نمایشی که در یک مجلس عروسی دیده بود، بساط نمایش و تعزیه خوانی را به راه انداخت. در نمایشهایش معمولاً نقش زینب یا کلتوم را ایفا می کرد.

در سفارشی که برای ساختن دکور نمایشنامه رستاخیز از سوی سید علی خان نصر به مدرسه کمال الملک، داده شده بود، وی به نصر معرفی شد و این آغاز ورود جدی او به تئاتر بود. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در نمایشنامه مریض خیالی اثر مولیر، نقش کلفت را بر عهده داشت.

در سال ۱۳۰۵ خورشیدی با تأسیس جامعه باربد، توسط استاد مهر تاش به عضویت آن پیوست و به تدریس در رشته دکلاماسیون، در کلاس تئاتر جمعیت مذکور اشتغال یافت. از ابتدای تأسیس هنرستان هنرپیشگی در سال ۱۳۱۸ خورشیدی، به عنوان معلم تاریخ لباس و گریم و دکور، مشغول به کار شد.

حالتی با تماشاخانه‌های تهران نیز همکاری داشت و بسیاری نمایشنامه‌ها را کارگردانی کرد. از جمله نمایشنامه‌های: کشتن خلیفه المعتصم، ایمان، محمود آقارا و کیل کنیده بازرگ گوگول، خاقان می‌رقصد و شاه عباس.

حالتی از هنرمندانی است که در تبدیل نمایش روحوضی به تئاتر دراماتیک و اشاعه آن در میان مردم، فعالیت زیاد داشته است. در سال ۱۳۳۰ خورشیدی، از کار هنرپیشگی

کناره گرفت.

برخی از آثاری که وی ترجمه یا اقتباس و یا نگارش کرد، عبارتند از:

- ۱- قائم مقام.
- ۲- لمبک آب فروش.
- ۳- ولگرد.
- ۴- خانم لال.
- ۵- دکتر اقدس و شوهرش.
- ۶- عروسک پشت پرده.
- ۷- اشتباه لیبی.
- ۸- اصفهانی چلمن.
- ۹- پیر گفتار.
- ۱۰- تیر به قلب خورده.
- ۱۱- کوزه عسل.
- ۱۲- تاجر ونیزی.



مرکز تحقیقات و نشر علوم انسانی

حامدی، عبدالله [دکتر]

دکتر عبدالله حامدی، فرزند اعتماد دربار، در سال ۱۲۸۱ خورشیدی، در تهران متولد

شد.

پس از پایان تحصیلات مقدماتی، تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان تدبیر و دارالفنون به پایان رساند. پس از طی دوره متوسطه به آموختن پزشکی در مدرسه طب پرداخت. دکتر حامدی در سال ۱۲۹۹ خورشیدی، دستگیر و چند روز در زندان به سر برد. در سال ۱۳۰۴ خورشیدی از سوی انستیتو پاستور به وزارت فلاح و تجارت معرفی شد. سپس در مؤسسه دفع آفات حیوانی به کار پرداخت و برای اولین مرتبه مبادرت به تهیه سرم سرطان ضد طاعون در ایران کرد. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی با کسب اجازه از وزارت مربوطه، برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در رشته دامپزشکی به تحصیل پرداخت. پس از طی دوره به دریافت دانشنامه پنگاه مستعمراتی نائل آمد و در ضمن زیر نظر پرفسور رامن به مطالعه در فن سرم سازی پرداخت. در سال ۱۳۱۰ خورشیدی به ایران بازگشت و به خدمت در اداره فلاح پرداخت. تا سال ۱۳۱۴ سمت ریاست اداره دامپزشکی تبریز را بر عهده داشت و در آن سال برای شرکت در کنگره کشاورزی و دامپزشکی به مسکو رفت. و برای استخدام کارشناسان فنی به نقاط مختلف اروپا سفر کرد.

دکتر حامدی در سال ۱۳۱۶ خورشیدی اقدام به انتشار مجله دامپزشکی کرد. این

مجله دومین مجله‌ای بود که مستقلاً به زبان فارسی در باره دامها در ایران منتشر شده بود.

دکتر حامدی از سال ۱۳۱۷ خورشیدی با حفظ سمت ریاست دامپزشکی کل، ریاست

دانشکده دامپزشکی را نیز بر عهده گرفت. در سال ۱۳۲۰ خورشیدی با حفظ سمت ریاست

دانشکده دامپزشکی، مدیریت کل فنی وزارت کشاورزی را نیز عهده‌دار شد.
دکتر عبدالله حامدی در سال ۱۳۲۲ خورشیدی، در تهران وفات یافت.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حائری ، شیخ عبدالکریم [آیت الله]

عبدالکریم حائری یزدی فرزند محمد جعفر، در سال ۱۲۷۶ قمری در قریه مهرجرد
میبد از توابع اردکان یزد متولد شد.

تحصیلات مقدماتی خود را در اردکان یزد نزد مجدالعلماء اردکانی و دیگران گذراند و
بعد از آن به یزد رفت و در مدرسه خان سکونت کرد و در حوزه درس حاج میرزا سید
حسین وامق و سید یحیی مجتهد یزدی حاضر شد و سطوح را آموخت. سپس به عراق رفت
و وارد حوزه آیت الله میرزا محمد حسن شیرازی شد و از درس سید محمد طباطبایی
فشارکی و آیت الله مجدد استفاده کرد. پس از فوت دو استاد فوق، به نجف رفت و از
محضر درس آیت الله محمد کاظم خراسانی و آیت الله یزدی استفاده کرد تا به مقام اجتهاد
رسید.

آیت الله حائری در سال ۱۳۱۸ نجف را به قصد ایران ترک گفت و پس از ورود به
ایران، به شهر اراک رفت و حوزه علمیه آن شهر را دایر ساخت. پس از ظهور جنبش مشروطه
در ایران، او که از درگیری در صحنه سیاست بیزار بود، مجدداً به نجف رفت (۱۳۲۴ق). اما
در نجف نیز نتوانست بماند، زیرا که حوزه دینی نجف سخت وارد کارزار صحنه سیاست و
انقلاب مشروطیت گردیده بود، لذا به ناچار نجف را به قصد کربلا ترک گفت و چند سال در
آنجا ماند. او در کربلا حوزه درس دینی دایر کرد و به تدریس و تربیت عده‌ای از طلاب
علوم دینی پرداخت، تا وقتی که به دعوت حاج سید اسماعیل عراقی در سال ۱۳۳۱ قمری به
ایران آمد و در شهر اراک، حوزه درس دینی تشکیل داد و به تدریس فقه و اصول پرداخت.
آیت الله حائری پس از پنج سال توقف در اراک به قصد زیارت، به مشهد رضوی رفت

و به هنگام رفت و برگشت چند روزی در قم مورد استقبال محافل مذهبی قرار گرفت و با اوضاع مذهبی شهر قم از نزدیک آشنا شد، تا اینکه در روز بیست و چهارم ماه رجب سال ۱۳۳۰ قمری، که برای گذراندن ایام نوروز به قم سفر کرده و مورد استقبال شدید اهالی و روحانیون قم قرار گرفته بود، به دنبال اصرار روحانیون قم، تصمیم گرفت برای همیشه در قم بماند. روحانیون از او می‌خواستند که در قم بماند و حوزهٔ درسش را از اراک به قم منتقل کند و به مدارس متروکهٔ قم رونق ببخشد.^{۱۰}

در سال ۱۳۴۲ که آیت الله نائینی و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و عدهٔ دیگری از علماء از عراق به ایران تبعید شدند، آیت الله حائری میزبان علمای تبعیدی شد و از آنان به گرمی استقبال کرد و به احترام دوستان و همکاران روحانی خود، شاگردان خود را واداشت تا در حوزهٔ درس نائینی و اصفهانی حاضر شوند. فرقی که میان او و علمای تبعیدی وجود داشت، این بود که او هرگز حاضر نبود وارد مسائل سیاسی شود و همیشه از این امر اجتناب می‌ورزید؛ در حالی که علمای تبعیدی، در صحنهٔ سیاست ایران و عراق نقش مؤثری ایفا می‌کردند.^{۱۱} گویاهمین عدم رغبت آیت الله حائری به دخالت در سیاست، موجب شد که از شدت نزدیکی او با علمای تبعیدی ~~کمیتهٔ شورای~~ ~~به طوری که~~ یحیی دولت آبادی در کتاب خود به نام حیات یحیی در این باره چنین می‌نویسد:

«نکتهٔ دیگر که قابل توجه است این است که تصور می‌رفت در واقعهٔ تبعید رؤسای روحانی مزبور از عراق عرب رئیس روحانی ساکن قم شیخ عبدالکریم با مقام و مرتبه نابتی که دارد و با روابط خصوصی او با سردار سپه آرام نخواهد گرفت، تا توهینی را که به همکاران محترم او وارد شده جبران نماید؛ ولی برعکس دیده می‌شود که شیخ بزرگوار به این واقعه چندان اهمیت نمی‌دهد و وارد شدن دو رئیس روحانی از او به ظاهر سال خورده‌تر و بلکه مهمتر را به سادگی تلقی می‌نماید. در ابتدای ورودشان دید و بازدید مختصری کرده بعد خود را از دخالت در کار ایشان دور می‌گیرد...»

پیرامون برخورد آیت الله حائری با علمای تبعیدی نظرات گوناگونی وجود دارد که برخی از آنان حاکی از استقبال گرم او از تبعیدی‌ها و برخی دیگر حاکی از عدم استقبال و حتی دور نگه داشتن تبعیدی‌ها از حوزهٔ قم است.^{۱۲} اما این طور استنباط می‌شود که علمای

تبعیدی، مورد استقبال و لطف آیت الله حائری قرار گرفته‌اند؛ ولی او حاضر نشده به خاطر گشایش کار تبعیدی‌ها، وارد عالم سیاست بشود و تلاشهای سیاسی‌ای را به خاطر آنان انجام بدهد.

پس از رئیس‌الوزرای سردار سپه و تصمیم او به تغییر رژیم از سلطنت به جمهوریت رضا خان مصمم شد تا از پشتیبانی روحانیون ساکن قم به نفع جمهوریت بهره‌برداری کند. علماء در قم گردهمایی‌هایی تشکیل می‌دادند و درباره تغییر نظام به بحث با یکدیگر می‌پرداختند. در یکی از اسناد امنیتی سفارت انگلستان در تهران چنین گزارشی به چشم می‌خورد:

«در این هفته قرار است یک گردهمایی مذهبی تشکیل گردد که در آن ملاها درباره طرز برخوردشان با مسأله جمهوری‌گری تصمیم بگیرند و رئیس این گردهمایی آقا شیخ عبدالکریم ... خواهد بود. مأموران سری ملاهای تهران و ولیعهد نیز در آن گردهمایی حضور خواهند داشت.»

بنا به گفته شیخ عبدالکریم حائری، در یکی از همان گردهمایی‌های سری که با حضور نائینی، اصفهانی و حائری تشکیل می‌شد، علماء درباره موضع خویش در برابر جمهوری‌گری گفتگوی زیاد کردند و سرانجام تصمیم گرفتند که سردار سپه را قانع کنند که خطری از سوی احمدشاه نمی‌تواند برای کشور وجود داشته باشد، زیرا طبق قانون اساسی ایران، شاه از مسئولیت مبرا است و شاه مشروطه از نیروی مطلق محروم می‌باشد.

اقتا رویدادها و حوادث چنان به زیان سردار سپه تغییر کرد که نه تنها او نتوانست جمهوری را پیاده کند، بلکه از آنجایی که این قضیه موجب خشم محافل آزادیخواه و عده‌ای از مردم شده بود، و در مجلس و خیابانهای اطراف با جمهوری‌گری او مخالفت‌های خشونت آمیزی شده بود، ناچار کوشش کرد که از علمای قم بخواهد که در خواباندن غوغای جمهوری‌گری به او کمک کنند. سردار سپه در روز ششم فروردین ۱۳۰۳ به قم رفت و با آیت‌الله حائری و آیت‌الله نائینی و آیت‌الله اصفهانی دیدار و مذاکره کرد. نتیجه این ملاقات، تلگراف زیر است که در ۱۲ فروردین ماه از طرف اصفهانی، نائینی و حائری خطاب به علمای ایران صادر گردید:

«بسم الله الرحمن الرحيم - جنابان مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران دامت تأییداتهم.

چون در تشکیل جمهوریت بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت، لهذا در موقع تشرف حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء دامت شوکته برای مواعده به دارالایمان قم نقض این عنوان و الغاء اظهارات مذکوره و اعلان آن را به تمام بلاد خواستار شدیم و اجابت فرمودند. انشاءالله تعالی عموماً قدر این را بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند.

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی - الاحقر محمد حسین غروی نائینی - الاحقر

عبدالکریم حائری.»

در همان روز سردار سپه اعلامیه‌ای صادر و موضوع جمهوریت را ملغی اعلام کرد؛ متن

اعلامیه چنین است:

«هموطنان!

گرچه به تجربه معلوم شده که اولیاء دولت هیچ وقت نباید با افکار عامه ضدیت و مخالفت نمایند و نظر به همین اصل است که دولت حاضره تا کنون از جلوگیری احساسات مردم که از هر جانب ایران ابراز می‌گردیده، خودداری نموده است. لیکن از طرف دیگر چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز، حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت و ملت بوده و هست و هر کس که با این رویه مخالفت نموده او را دشمن مملکت فرض و قویاً در رفع او کوشیده و از این به بعد نیز عزم دارم همین رویه را ادامه دهم و نظر به اینکه در این موقع افکار عامه متشتت و اذهان مشوب گردیده و این اضطراب افکار ممکن است نتایجی مخالف آنچه مکنون خاطر من در حفظ نظم و امنیت و استحکام اساس دولت است، ببخشد و چون من و کلیه آحاد و افراد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب‌العین خود قرار داده، همواره درصدد آن بوده‌ایم که اسلام روزبه‌روز رو به ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و محفوظ گردد؛ لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج اسلام و علمای اعلام به حضرت معصوم (ع) مشرف شده بودیم، با معظم لهم در باب پیشامد کنونی

تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نمایم که عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام هم خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند.

این است که به تمام وطن خواهان و عاشقان این منظور مقدس نصیحت می‌کنم که از تقاضای جمهوریت صرف نظر کرده و برای نیل به مقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند.»

رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا - رضا

آیت‌الله حائری خدمات و آثار بسیاری از خود به جا گذاشت. برخی از تأسیسات به جا مانده از او عبارتند از:



۱- حوزه رسمی علمی قم.

۲- ساختن بیمارستان سهامی.

۳- سد رودخانه قم.

۴- ساختمان قلعه مبارکی آیت‌الله کبیر علوم اسلامی

۵- تعمیر مدارس فیضیه و دارالشفاء.

۶- احداث کتابخانه در مدرسه فیضیه.

۷- احداث غسالخانه در جنب رودخانه قم.

۸- احداث گورستان عمومی معروف به قبرستان حاج شیخ و قبرستان نو.

همچنین از تألیفات او می‌توان کتابهای دروالفوائد و کتاب صلوة را بر شمرد. او در حوزه دینی قم شاگردان بسیاری را پروراند که بعدها در زمینه فقه و سیاست، اشتهار کامل کسب کردند^{۱۲}. آیت‌الله حائری سرانجام در شب هفدهم ذی‌القعدة ۱۳۵۵ قمری وفات یافت و در قم به خاک سپرده شد.

م: ۱- حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران.

۲- شریف رازی، محمد. گنجینه دانشمندان، ج ۱/۲.

۳- دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی، ج ۴/۴.

حائری، محمد [ابن‌الشیخ، حجت‌الاسلام]

شیخ محمد حائری معروف به ابن‌الشیخ، سومین پسر شیخ زین العابدین معروف به آیت‌الله مازندرانی پسر مسلم بار فروش مازندرانی است. او در سال ۱۲۸۲ قمری در کربلا متولد شد.

نزد پدر علم آموخت و پس از مرگ پدر (۱۳۰۸ق) شاگرد میرزا حبیب‌الله رشتی بود و پس از مرگ او (۱۳۱۲ق) به خواهش مریدان پدرش به هندوستان رفت و حدود چهارده سال در آنجا ماند. برخورد با ملت‌های گوناگون او را نسبت به سیاست استعماری غرب آگاه کرد و به آزادیخواهی کشاند و پس از بازگشت به ایران، با مشروطه خواهان همکاری کرد. بعد از کودتای محمدعلیشاه علیه مجلس شورای ملی و به توپ بستن مجلس (تیر ۱۲۸۷)، وی به نجف رفت و روحانیون آنجا آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی را به هواخواهی از مشروطیت تشویق کرد. هنگام فتح تهران توسط مشروطه خواهان (تیر ۱۲۸۸) و پس از فرار محمدعلیشاه و گشایش مجلس دوم شورای ملی، به همراه سایر آزادیخواهان به وطن بازگشت. پس از بازگشت به میهن، از طرف دولت ملی به عنوان رئیس دیوان کشور منصوب و دو سال در این سمت خدمت کرد؛ ولی نتوانست با مسیوپرنی مستشار فرانسوی عدلیه همکاری کند و از کار کناره گرفت. سپس مدتی نیابت تولیت مدرسه سپهسالار به او واگذار شد و از آن نیز کناره گرفت. در حدود سال ۱۳۴۰ قمری به قم رفت و در ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۵۰ بر اثر سکته قلبی وفات یافت. از او سفرنامه‌ای خطی به جا مانده است.

حائری، سیدهادی [کوروش]

سید هادی حائری فرزند حجة الاسلام سید محمد، فرزند حاج سید علی واعظ کربلایی، فرزند سید حسین قبریزی، فرزند سید محمد علی، در سال ۱۳۳۵ قمری، در کربلا متولد شد. نسب وی با ۲۲ واسطه به حضرت مسجاد (ع) می‌رسد. سید هادی همراه با خانواده خود در هفت سالگی به ایران آمد. دوره تحصیلات خود را در دبستانهای کربلا و دبیرستان فردوسی تهران و کالج امریکایی گذراند. در سال ۱۳۱۲ خورشیدی به کربلا رفت؛ ولی پس از دو سال به تهران بازگشت. در تهران وارد خدمت وزارت مالیه شد و با سمت حسابداری و نظارت هزینه در مرکز ولایات به کار پرداخت. سفری نیز به هندوستان کرد و مدت شش ماه را در بمبئی و کراچی گذراند.



آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- آفاق، آثار انجمن دانشوران
- ۲- از هر چمنی گلی، ششقرن کتابچۀ کاپویر علوم اسلامی
- ۳- افکار و آثار ایرج.
- ۴- برگ سبز یا عشق میهن، شعر.
- ۵- بهشت و دوزخ، شعر.
- ۶- تذکره زنان شاعر معاصر ایران.
- ۷- دیوان عارف قزوینی، شعر.
- ۸- شاهکار شاعران ایران.
- ۹- زندان بغداد.
- ۱۰- عشقی، شاعر و نویسنده رمانتیک.
- ۱۱- غزلیات شاهین یزدی.

حایری تهرانی، عباس [حاج شیخ، آیت‌الله]

حاج شیخ عباس حایری تهرانی فرزند حاج ملاحاجی حایری، در سال ۱۲۹۸ در تهران

متولد شد.

تا دوازده سالگی در نزد پدرش درس خواند و سپس به مدرسهٔ مروی تهران رفت و پس از چندی راه نجف را پیش گرفت و در سی سالگی به اجتهاد رسید. سپس چندی در کربلا و عراق به تبلیغ و ترویج مذهب پرداخت تا سرانجام به ایران بازگشت و در قم سکونت گزید. در اوائل تأسیس حوزهٔ علمیهٔ قم با آیت‌الله حائری مؤسس حوزه، همکاری نزدیکی داشت و سخت مورد توجه آیت‌الله بود به طوری که در هنگام کسالت و مواقع دیگر ایشان را به جای خود برای نماز می‌فرستاد.

آیت‌الله حاج شیخ عباس حایری تهرانی در سال ۱۳۷۰ قمری دارفانی را وداع گفت و جنازه‌اش پس از حمل به حضرت عبدالعظیم، به طور امانت در مقبرهٔ شخصی خودش به خاک سپرده شد.

برخی از آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- شرح اصول کافی، جزو اول.

۲- رسالهٔ رضاع.

۳- موائد الکریم لزوار عبدالعظیم حسنی (ع).

۴- رسالهٔ ترتیبیه.

۵- رساله در وصیت.

۶- اسرار الصلوة.

- ۷- رساله ادائیه.
- ۸- رساله در اسلام ابوطالب.
- ۹- اصول و فروع دین، مختصر و مفصل.
- ۱۰- کتاب الصلوة.
- ۱۱- شرح زیارت عاشورا.
- ۱۲- شرح زیارت جامعه کبیره.
- ۱۳- شرحی بر حاشیه ملا عبداللہ.
- ۱۴- شرح صدیہ.
- ۱۵- مباحث الفاظ.



مرکز تحقیقات و کتاب‌پژوهی علوم اسلامی

حایری سمنانی، محمد صالح [آیت‌الله]

شیخ محمد صالح حایری فرزند حاج شیخ میرزا فضل‌الله مجتهد، در سال ۱۲۹۷

قمری در کربلا متولد شد.

مقدمات علوم دینی را نزد آخوند ملاعباس اخفش و آخوند ملاعلی سیبویه آموخت و در همان اوقات کتاب الفیه ابن مالک را تخمیس کرد و پس از مقدمات به خواندن سطح فقه و اصول پرداخت. سپس برای ادامه تحصیل دینی به نجف عزیمت کرد و از سال ۱۳۱۲ تا سال ۱۳۲۴ قمری، در حوزه‌های درس آخوند خراسانی و حاج میرزا حسین خلیل تهرانی به فراگیری فقه و اصول پرداخت و در این ضمن، فلسفه را نیز نزد حاج ملا اسماعیل بروجردی حایری فرا گرفت. در اوایل جوانی به سرحد اجتهاد رسید و پس از تکمیل مبانی فقه و اصول به واسطه بیماری چشم، به ایران آمد و مدتی در تهران به معالجه پرداخت و پس از آن به بابل رفت و اقامت گزید. پس از چندی از بابل به سمنان تبعید شد و تا سال ۱۳۹۱ قمری در این شهر به اقامه جماعت و تدریس مشغول بود و در همان سال وفات یافت و جنازه‌اش پس از حمل به مشهد به خاک سپرده شد. از وی تألیفات و اشعاری به زبان عربی و فارسی به جا مانده که قطعاتی از اشعارش در ذیل آورده می‌شود:

درباره ولادت امام دوازدهم شیعیان

ماه من از مطلق از غیب برآرد	طلعت خورشید سر ز جیب برآرد
مطلع خورشید من چورو بگشاید	شک بزداید ز قلب و ریب برآرد
نقطه خال لبش به ما چه نماید	از خط کج موی نقص و عیب برآرد
یکسره زین رو جوان شوند مشایخ	گرچه سر از درد هجر شیب برآرد

بانگ بلال و دم صهیب برآرد
عقده ز موسی دم از شعیب برآرد
روی خداوند سر زجیب برآرد
ماه من ار مطلقى ز غیب برآرد

چون علم سبز بسته را بگشاید
و آن ید و بیضا بلند اگر بنماید
هلهله گویان به دست مهدی قائم
مغرب و مشرق به تاب روی بپیچد

شعر زیر نیز نمونه‌ای از اشعار اوست که به زبان عربی سروده شده است. قسمتی از

قصیده‌ای در مدح حضرت فاطمه (ع):

انزل بالصم فهو کالمها
و کل حکم ابوک عالمها
ام کتاب ز کت ضمائمها
عبدک من اسرة تالمها
من الجوی الحزن افقت غلاصمها
رضاک لی بینها علاقمها
هل یرجع العبد و هو راغمها
بالحال و الفضل منک لازمها
ینطق بالضاد و هو ناظمها
فانت اهل کذاک کاظمها
عبدک یا من لنا مراحمها
افضل ما ینبغى عظامها

یا بنت موسی کلیم ما هولو
علمک العلم جم خیرا
ضمک فی حجره فانست له
وانت مولاتنا وها انادا
قد شبت فی و د کم فهاک عشی
والشهد و الصبا یشهدان فهل
ما هکذا الظن لی بسیدتی
یا حجة الله انت عتالمه
خدی مقالا لا عجم لن
ان لم اکن اهل فضل جود کم
کذا الرضا و الجواد فاقتبلی
صلی علیک الاله متصلاً

حایری قمی، حاج شیخ محمد علی [آیت الله]

حاج شیخ محمد علی حایری قمی در سال ۱۲۹۹ قمری در قم متولد شد.

پس از طی دوران خردسالی به تهران آمد و در حوزه درس میرزا حسن آشتیانی حاضر شد. در سال ۱۳۱۸ قمری به نجف رفت و در حوزه های درسی آیت الله محمد کاظم خراسانی و آیت الله یزدی شرکت جست. در سال ۱۳۲۵ قمری به سامره و پس از جنگ بین المللی اول به کاظمین رفت. سپس از طرف آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی به کربلا احضار شد و پس از چند سال توقف در آنجا، در سال ۱۳۴۹ قمری به قصد زیارت مشهد رضوی به ایران آمد و هنگام مراجعت در قم اقامت گزید و در آنجا حوزه درسی دایر کرد.

شیخ محمد شریف رازی در کتاب خود به نام گنجینه دانشمندان، چنین می نویسد:

«علمای قم معتقد بودند که پس از مرحوم آیت الله حایری یزدی، زعامت حوزه قم با وی خواهد بود، زیرا از حیث مقام علمیت و تقوا و زهد و ورع و مخالفت با هوای نفس و اطاعت مولای خود و صیانت نفس و محافظت دین، کامل و سزاوار آن مقام بود، لکن پس از فوت آن مرحوم بیش از سه سال زنده نماند و در آن مدت هم مبتلا به کسالت قلبی و بیماری استسقاء گردید...»

آیت الله حاج شیخ محمد علی حایری قمی در روز دوشنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۵۸ قمری

وفات یافت و در قم به خاک سپرده شد.

برخی آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- مختارات.

۲- حاشیه بر کفایه.

۳- ردّ و هابیه.

تأسیساتی که توسط ایشان بوجود آمد عبارتند از: ساختمان مسجد نو قم در مقابل

مقبره شیخان و احداث پارک ملی قم.



مرکز تحقیق و تکثیر کتب و اسناد اسلامی

حائری مازندرانی، محمد [شیخ]

شیخ محمد حائری مازندرانی فرزند شیخ زین العابدین، در سال ۱۲۸۳ قمری متولد

شد.

در سال ۱۳۲۹ قمری سمت ریاست دیوان عالی تمیز را بر عهده داشت. در سال ۱۳۵۰

قمری وفات یافت و در یکی از طاقهای قبرستان نوقم، به خاک سپرده شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- دستورالعمل اصول محاکمات حقوقی.
- ۲- رساله تمیزیه، دستورالعمل دیوان عالی تمیز.

م: مشاره، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۵-۰

حائری مازندرانی، محمد صالح [علامه، آیت‌الله]

علامه محمد صالح حائری مازندرانی فرزند آیت‌الله میرزا فضل‌الله حائری، در ۲۸

رجب ۱۲۹۸ قمری در کربلا متولد شد.

پدرش هنگام تولد او، تاریخ تولدش را به عربی چنین سروده: «بالخلف الصالح قولوا

مرحبا».

آبا و اجدادش همه از روحانیون سرشناس بودند، پدرش فرزند ملا محمد حسن

علامه، فرزند ملاعلی محمد، فرزند ملاعلاءالدین، فرزند ابوالحسن، فرزند ملامعین‌الدین

قاسمی که از شاگردان مجلسی و از مجتهدین طراز اول عصر خود بوده است.

پدرش آیت‌الله میرزا فضل‌الله، پسر ارشد خود آقا شیخ علی را که با علامه ۱۲ سال

اختلاف سن داشت، وادار می‌کرد به حوزه درس حاج میرزا حسین بن حاج میرزا خلیل که

فقیهی متبحر و معمر و مستقیماً شاگرد صاحب جواهر بود حاضر شود، تا به یک واسطه

از صاحب جواهر درک فیض کرده باشد؛ چون در آن عصر از صاحب جواهر تنها شاگردی

که به جا مانده و پیرمردی کهن سال شده بود حاج میرزا حسین بن حاج میرزا خلیل بود.

شیخ علی چون استعداد برادر کوچکترش را در فراگیری فقه و اصول نیک دریافته بود، با

تدریس منظم فقه و اصول، او را آماده می‌کرد که قبل از درگذشت حاج میرزا حسین، او نیز

بتواند در سلک شاگردان وی در بیاید. علامه پس از آمادگی کامل نزد برادرش و دیگر

اساتید، به حوزه درس حاج میرزا حسین شتافت و در نتیجه در فقه به یک واسطه کلمات و

نظرات خاصه صاحب جواهر را از شاگرد متبحر او دریافته بود. مشهور است که وی در ۱۶

سالگی به اجتهاد رسید، ولی به تأیید برادرش شیخ اکبر وی در ۱۲ سالگی مجتهد مسلم بوده

است.

علامه حائری سپس در نجف به ادامه تحصیل پرداخت. استاد او در فلسفه حاج ملا

اسماعیل بروجردی حائری و در فقه و اصول آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حاج میرزا

حسین بن حاج میرزا خلیل بود. وی تقریرات دوره درس آخوند خراسانی را چنان نگاشت که آخوند توانست کفایه و دیگر آثار مشهور علمی خود را به وجود آورد.

علامه حائری پس از آن به ایران آمد و در سمنان اقامت گزید. وی آثار فراوانی که بالغ بر سیصد جلد کتاب است، از خود به جا گذاشت. دوره حکمت ابوعلی سینا را در پنج جلد به رشته تحریر در آورد. در وصف مقام علمی وی استاد جلال‌الدین همایی قصیده معروفی سرود که بیتی از آن چنین است:

شاهباز آسمان پرواز اوج علم و دانش

آیت‌الله زمان علامه مازندرانی

نیما یوشیج شاعر معروف نوپرداز، پس از دیداری که با آیت‌الله حائری داشته، مدیحه‌ای در وصف او سروده که عجیب است که در قالب شعر نو نیست:

منم که طالع و درمانده‌ام درین فکرت

توئی که صالحی ای حائری ز من مگریز
تو نیک می‌کنی از حال جزه استغراء

هم آن چنانکه ز کلی قیاس بر همه چیز
ابو نواس و غزالی و طوسی این سه تویی

که کس نخوانده و شناسدت به حق و تمیز

سرانجام علامه حائری در ساعت ۹/۵ صبح روز سه‌شنبه ۲۱ دی ماه ۱۳۵۰ خورشیدی در ۹۳ سالگی در سمنان وفات یافت. جنازه‌اش پس از مشایعت مردم سمنان، در مشهد با تجلیل باشکوهی به خاک سپرده شد. پس از مرگ وی حسن فضائلی (شیوا) ماده وفات وی را این چنین سرود:

سزد از ماتم علامه دل در آذر اندازیم

بدو نتوان برابر هیچ گنج دیگر اندازیم

به هر قرنی مگر علامه‌ای چون او پدید آید

دگر کی دست بر گنجی چنین پُر گوهر اندازیم

ز ما تا دل کند روشن چو شمعی سوخت در کنجی
 کنون در هر کتابش دیده بر جانش در اندازیم
 دلش آکنده بود از مهر روی حجت هشتم
 به خود می گفت کی سر در ره آن سرور اندازیم
 به سر سودای آن بودش که خاک پای او باشد
 بود نیز آرزو ما را که برپایش سر اندازیم
 «صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز
 بود کان شاه خویان را نظر بر منظر اندازیم.»

چو گل در روضه خلد رضا بردند خلق او را
 یکی گفتا که می شاید سرودی خوشتر اندازیم
 برون آورد سر بلبل سرود این شعر در تاریخ
 «به صالح گو بیا بر خاکپایی پیکر اندازیم.»

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



حب حیدر، میرزا محمد علی | حاج | اردی

حاج میرزا محمد علی حب حیدر در سال ۱۲۹۵ قمری در اردبیل متولد شد. در سال ۱۳۱۸ قمری در ۲۳ سالگی وارد سلسلهٔ ذهبیه شد. پس از طی مداوم مراتب سلوک و مقامات عالی عرفانی و ارتقابه مقام عالی ارشاد و شیخی در ۲۶ ماه صفر ۱۳۷۵ قمری برابر با ۲۰ مهرماه ۱۳۳۴ خورشیدی؛ به جانشینی مراد خود میرزا احمد تبریزی ملقب به وحیدالاولیا و نایب الولا به رسید. او سی و هشتمین پیشوای فرقهٔ ذهبیه بود.

از آثار به جا مانده از او ساختمان مجلل خانقاهی است برای فرقه ذهبیه شیراز که آرامگاه وحیدالاولیاء نیز است.

حب حیدر در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۲ خورشیدی در ۸۷ سالگی در شیراز وفات یافت و در همان جا در خانقاه ذهبیه به خاک سپرده شد.

حبیب‌الهی، ابوالقاسم [نوید]

ابوالقاسم حبیب‌الهی متخلص به نوید، در حدود سال ۱۲۷۷ خورشیدی متولد شد. از نوادگان عارف و شاعر خراسانی، حاج میرزا حبیب بود. نوید در دانشگاه مشهد به تدریس ادبیات عرب اشتغال داشت و ذوق شعری داشت و قطعاتی سرود. نوید از مؤسسان و اعضای انجمن ادبی خراسان بود که در سال ۱۳۰۱ خورشیدی تأسیس شده بود.

نوید در ۲۸ آذر ۱۳۵۹ خورشیدی در خراسان وفات یافت.

قطعه زیر از جمله اشعار اوست:

تیره شد دیده و گران شد گوش
شد زبائیم ز گفتگو خاموش

آرزوها، امیدها، یکسر

شد ز دل محو چون بر آب نقوش

پشت من زان خمیده شد که کشم

بار هشتاد سال عمر بدوش

ربعة النوع شعر، کاو دانم

می کشیدم ز مهر در آغوش

دیدم اکنون چو شاهدان دگر

عشق پرداز گشت و ناز فروش

شد فراموشی آنچنان غالب

که ندانم چه خورده‌ام دی ودوش

دلیم آرام چون شود که رسد

هر زمانش نهیب مرگ به گوش

نالدها، شکوهها، گرفت کنون

جای آن بانگهای نوشانوش

ز آتش حسرت و پشیمانی

میزند دیگ سینه دائم جوش

الفراق الفراق می شنو م

من به هر لحظه از زبان سروش



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی

حجازی، محمد [مطیع الدوله]

سید محمد حجازی ملقب به مطیع الدوله، در سال ۱۲۷۹ خورشیدی متولد شد. پدرش مستوفی دربار قاجاریه و ملقب به مطیع الدوله بود. محمد تحصیلات مقدماتی خود را در مدرسه سن لویی به پایان رساند و مدتی نیز در اروپا بود. خدمات اداری خود را از اداره پست و تلگراف شروع کرد و در زمان ریاست کارگزینی پست و تلگراف، زبان انگلیسی را فرا گرفت. در ادارات مختلف عهده‌دار مشاغل زیر شد:

رئیس حمل و نقل بین‌المللی پست؛ رئیس کابینه وزارت دارایی؛ مدیر مجله ایران امروز که شماره اول آن در ۲۴ اسفند ۱۳۱۷ خورشیدی منتشر شد؛ رئیس کلاس نامه نگاری؛ عضو هیئت تحریریه تبلیغات و مدیر کل تبلیغات.

وقتی رضاخان پهلوی به سلطنت رسید، برای از بین بردن نارضاایتیها در مردم در سال ۱۳۱۶ خورشیدی سازمانی به نام سازمان پرورش افکار، در پایتخت تأسیس کرد که وظیفه عمده آن ایجاد حس شاه پرستی و اطاعت از قوانین به وسایل مختلف در مردم بود. این سازمان به چند کمیسیون تقسیم شده بود که عبارت بودند از: کمیسیون مطبوعات و کمیسیون نمایش و موسیقی و کمیسیون سخنرانی. حجازی در رأس کمیسیون مطبوعات قرار گرفت و مهمترین کار این کمیسیون انتشار مجله‌ای به سبک نوین و متناسب با اوضاع آن روز بود. مجله ایران امروز به این ترتیب منتشر شد و در حقیقت یک محله دولتی و هدف انتشار آن، معرفی سر دودمان پهلوی بود. حجازی در شماره ۸۶ روزنامه باباشمل در مقالاتی تحت عنوان «چگونه باورم شد که نویسنده یا شاعر هستم» درباره این مسأله چنین می‌نویسد:

«باری چون به وطن مألوف مراجعت کردم تا وقتی که قلب و قلم رنگ تعلق زمانه را

به خود نگرفته بود، الحق زیبا می‌نوشتم و خودم از این شیرینی بیان و تازگی اسلوب لذت می‌بردم. پیر و جوان طالب آثارم بودند و مرد و زن کتابهایم را خریداری؛ اما نمی‌دانم چه شد حب مقام به کلام زد و یا رندان ماجراجو به گرمی بازارم حسد بردند؛ عوض شدم یا عوض کردند؛ یک وقت خود را دیدم که در سالن پرورش افکار زبان سرخ را رها کرده، همان طوری که عنصری دربارهٔ فتح سومنات قصیده می‌خواند، من نیز دربارهٔ عملیات دیکتاتور فقید داد فصاحت و بلاغت می‌دهم. هر چه الفاظ زیننده و تعبیرات دلپذیر از پیر استاد به خاطر داشتم روی دایره ریختم ولی... مجله‌ای به دستم دادند و گفتند باید بنویسی و وضعیت ایران دیروز را به خوبی مجسم کنی؛ نوشتم ولی مثل کسی که در خواب راه می‌رود و به مقصد نمی‌رسد. نوشتجاتم همه بی رنگ و بو و بی حاصل بود. آینهٔ پندارم رنگ گرفته بود...»

حجازی با سبک نو و مطلوبی که در نویسندگی پدید آورده بود، مورد پسند همگان قرار گرفت و نام او در ردیف نویسندگان درجه اول قرار گرفت؛ منتهی ورود به سازمان پرورش افکار مقداری از اعتبار او کاست.

حجازی در سال ۱۳۱۱ خورشیدی مجلهٔ پست و تلگراف و تلفن را منتشر کرد. این مجله ماهیانه بود و پس از اسفند ۱۳۱۲ خورشیدی اسم حجازی از مجله حذف شد و به جای آن، انتشار مجله جزو وظایف ادارهٔ احصائی وزارت پست و تلگراف درآمد.

حجازی آثار ادبی فراوانی دارد و همچنین ذوق شعری نیز داشت.

برخی آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- آئینه.
- ۲- آهنگ.
- ۳- اندیشه.
- ۴- پروانه.
- ۵- پرچهر.
- ۶- حجازی و سخنان جاوید او.
- ۷- تلگراف بی‌سیم.

- ۸- حکمت ادیان.
- ۸- رؤیا.
- ۹- خلاصه تاریخ ایران تا انقراض قاجاریه.
- ۱۱- زیبا.
- ۱۲- رشد شخصیت.
- ۱۳- ساغر.
- ۱۴- روانشناسی یا جبر و اختیار.
- ۱۵- سرشک.
- ۱۶- سلامت روح.
- ۱۷- شادکامی.
- ۱۸- عیش پیری و راز دوستی.
- ۱۹- کمال الملک.
- ۲۰- محمود آقا را وکیل کنید!
- ۲۱- مبین.
- ۲۲- نسیم.
- ۲۳- نمایشنامه حافظ.
- ۲۴- هزار سخن.
- ۲۵- هما.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

حجت کوه کمره‌ای، سید محمد [آیت‌الله]

آیت‌الله سید محمد حجت فرزند سید علی، در شعبان ۱۳۱۰ قمری در تبریز، در خانواده‌ای روحانی متولد شد.

تحصیلات مقدماتی را در همان شهر گذراند و سپس فقه و اصول و ریاضیات و معقول و طب قدیم و تجرید و قدری از علوم جدید مانند فیزیک و شیمی را نزد اساتید تبریز فرا گرفت.

تحصیلات فقهی را نزد پدرش سید علی کوه کمره‌ای آموخت. شیخ محمد شریف رازی در این باره چنین می‌نویسد: «خود این نگارنده از آن جناب شنیدم که می‌فرمود شرح کبیر موسوم به ریاض را به تمامه نزد پدرم خواندم و جلدین شرح لمعه را با مطالعه تنها درست کردم و دو دوره آن را در تبریز درس گفتم و پس از تکمیل سطوح به نجف اشرف عزیمت نمودم.»

آیت‌الله حجت در سال ۱۳۳۰ قمری به نجف رفت و در حوزه‌های درس علامه یزدی، ابوتراب خوانساری، آیت‌الله شریعت اصفهانی، حاج شیخ علی قوچانی، حاج شیخ علی گنابادی، آیت‌الله نائینی، آیت‌الله فیروزآبادی و آقا ضیاء الدین عراقی حاضر شد و در علوم اسلامی به تبحر رسید.

در سال ۱۳۴۹ قمری به ایرن آمد و به قم رفت و از مدرسین حوزه علمیّه آن سامان گشت. در قم سخت مورد توجه آیت‌الله حائری مؤسس حوزه علمیّه قم قرار گرفت به طوری که بعد از وفات آیت‌الله حائری، او بجای ایشان بر مسند ریاست دینی حوزه نشست و سایر فقهاء و مدرسین حوزه نیز تقدّمش را مراعات کردند. مدرسه بزرگ حجتیه که از

حوزه‌های درسی طلاب علوم دینی محسوب می‌شود، توسط او ساخته شده است.
آیت‌الله حجت در سال ۱۳۷۲ قمری وفات یافت و در شهر مذهبی قم به خاک سپرده شد. آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- الاستصحاب.
- ۲- الیوم.
- ۳- تنقیح المطالب المبهمة فی عمل الصور المجسمة.
- ۴- جامع الاحادیث و الاصول.
- ۵- حاشیة الکفایه.
- ۶- الصلوة.
- ۷- لوامع الانوار الفرویة فی مرسلات الآثار النبویة.
- ۸- مستدرک المستدرک فی استدراک ما فات عن صاحب المستدرک.
- ۹- الوقف.



مرکز تحقیقات کتابت و پوزیر علوم اسلامی

م: شریف رازی، محمد. گنجینه دانشمندان، ج/۱.

۲- تبریزی خیابانی، محمد علی. ربعة الاداب، ج/۱.

حجتی کرمانی، عبدالحسین [حجت الاسلام]

حاج میرزا عبدالحسین حجتی کرمانی در کرمان و در خانواده‌ای زرتشتی متولد شد. در جوانی تحت تأثیر تعالیم اسلام قرار گرفت و در محضر آیت الله حاج شیخ علی به آیین اسلام گروید و پس از چندی به نجف اشرف رهسپار شد و پس از بیست سال اقامت در عتبات عالیات و فرا گرفتن علوم اسلامی، در زمان حیات آیت الله حایری به قم رفت و سالیان درازی در قم اقامت داشت، تا به درخواست اهالی کرمان و پیشنهاد آیت الله حایری به زادگاه خود در کرمان بازگشت و در مسجد تاریخی ملک به اقامه جماعت و ترویج احکام اسلام پرداخت. او به زهد و پرهیزکاری در بین مردم کرمان مشهور بود و به قدری مورد توجه مردم کرمان بود که وی را سلمان زمان لقب داده بودند. وی در هفتم ذی ۱۳۷۷ قمری برابر با ۱۳۳۷ خورشیدی وفات یافت. و به همین مناسبت دکتر ناظرزاده کرمانی که از شاگردان وی محسوب می‌شد، در یکی از روزنامه‌های معروف کشور مقاله‌ای تحت عنوان سلمان زمان در گوشه کرمان از دنیا رفت، نگاشت و به خصایص اخلاقی و معنوی وی پرداخت.

حدائق شیرازی، حاج شیخ ضیاءالدین [ابن یوسف]

حاج شیخ ضیاءالدین حدائق مجتهد شیرازی مشهور به ابن یوسف، فرزند حاج شیخ یوسف، فرزند شیخ ابوالحسن کازرونی بحرانی، در ۱۱ محرم سال ۱۳۲۳ قمری، در شیراز متولد شد.

تا ۲۳ سالگی در شیراز به آموختن علوم جدید و قدیم اشتغال داشت و مقدمات علوم و ادبیات فارسی و عربی را در مدارس رحمت، شعاعیه و منصوریه نزد پدر آموخت. در سال ۱۳۴۵ قمری، برای تکمیل تحصیلات علوم معقول و منقول به اصفهان، قم، مشهد و تهران سفر کرد. در نهایت به مدت ۱۵ سال در تهران اقامت داشت. پس از تکمیل معقولات و منقولات، در امتحانات عمومی وزارت فرهنگ شرکت کرد. با موفقیت در امتحانات به مقام مدرس رسید، همچنین لیسانس در علوم معقول را اخذ کرد. پس از طی این مراحل، مدتی در مدرسه عالی سپهسالار و مدرسه خان مروی، به تدریس پرداخت. پس از آن به عراق رفت و بعد از گذراندن امتحان به کسب اجازه اجتهاد از سوی علمای عتبات نائل آمد و به شیراز بازگشت و مقیم آن شهر شد. طبع شعر نیز داشت و گهگاه اشعاری می‌سرود.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- رساله صدرالدین شیرازی.
- ۲- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی.
- ۳- فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار.
- ۴- نهج البلاغه چیست؟
- ۵- گمشده‌ها.
- ۶- النظائر والمقتبسات.

۱- آدمیت، رکن زاده سخن سراپان و دانشمندان فارس، ج ۲/۲.

۲- مشاره، خانابابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۳/۰۳.

حدائق شیرازی، یوسف [حجت الاسلام]

حاج شیخ یوسف حدائق شیرازی فرزند شیخ ابوالحسن کازرونی، در سال ۱۲۹۱ قمری در شیراز متولد شد.

پس از تحصیل مقدمات در مدرسه حکیم، به فقه و اصول پرداخت و پس از تکمیل متون به نجف رفت و از آنجا به سامرا سفر کرد و در حوزه درس آیت الله مجدد شیرازی شرکت جست.

حجت الاسلام حدائق شیرازی در سال ۱۳۱۲ قمری به کربلا رفت و از حوزه درس آیت الله حاج سید اسماعیل صدر و سپس در نجف از حوزه درس آخوند خراسانی و میرزا احمد شیرازی بهره جست و در سال ۱۳۱۸ به شیراز بازگشت و برای تکمیل فلسفه، به حوزه درس حاج سید علی حکیم کازرونی شتافت. همچنین در نجف علم حدیث و رجال را از حاج میرزا حسین نوری فرا گرفت و موفق به دریافت اجازه روایت شد. پس از ورود به شیراز، مدرسه مقیمیه را که از مدارس قدیم شیراز بود بازسازی کرد، و در مدرسه منصوریه به تدریس پرداخت و همت به تعمیر مدارس دینی و مساجد قدیمی گماشت و مدرسه حکیم و مسجد عتیق و حرم سید علاءالدین حسین را مرمت کرد. وی سرانجام در ماه شوال ۱۳۶۲ قمری در شیراز وفات یافت.

حُزنی مُکریانی، حسین

سید حسین حُزنی فرزند سید عبداللطیف مَکریانی، در سال ۱۲۹۶ قمری در مهاباد متولد شد.

او در آغاز جوانی، پس از مدتی تحصیل، به مسائل کرد شناسی و تحقیق در بارهٔ زبان و ادبیات کردی و همچنین روزنامه نگاری روی آورد. از ۱۲ سالگی برای ادامه تحصیل، مهاباد را ترک گفت و در مناطق مختلف عراق به گشت و گذار پرداخت. مدتی مهر سازی و حکاکی و عکاسی را پیشه خود ساخت و بعد از آن به فکر تهیهٔ ماشینی برای چاپ کتابها و روزنامه‌های مورد علاقهٔ خود افتاد و سرانجام چاپخانه‌ای را در سال ۱۹۱۵ میلادی از آلمان خریداری و برای نخستین بار آن را به نام چاپخانهٔ کردستان در شهر حلب، دایر کرد.

حُزنی در سال ۱۹۲۵ میلادی به رواندوز رفت و چاپخانه‌اش را به نام زاری کرمانجی در آنجا به کار انداخت.

حُزنی نخستین روزنامه‌نگار کُرد و اولین کسی بود که به چاپ و نشر آثار کردی و تحقیق در بارهٔ تاریخ کُرد و کردستان دست یافت.

مینورسکی مستشرق روسی در بارهٔ او چنین گفته است: «حقیقت این است که حُزنی در راه روشن کردن مسائل تاریخی و شناساندن ملت خود از هیچ کوششی دریغ نکرده است.»

پرفسور بازیل نی کی تین نیز در بارهٔ او چنین نوشته است: «حُزنی بر گردن من و همه مستشرقین مِتت بزرگی دارد.»

حُزنی در آوریل سال ۱۹۴۷ میلادی، برابر با سال ۱۳۶۷ قمری و ۱۳۲۶ خورشیدی در

بفداد به دست عمال انگلیس مسموم شد و در گذشت. جنازه اش را در اریل به خاک سپردند.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- خونچاهی به هارستان، چاپ حلب. سال ۱۹۲۵ م.
 - ۲- خوشی و تورش، چاپ رواندوز. ۱۹۲۵ م.
 - ۳- پرورش کرم ابریشم. (ترجمه).
 - ۴- ناوریکی پاشه وه (نگاهی به گذشته)، در ۳ جلد.
 - ۵- کوردستانی موکریان. چاپ رواندوز. ۱۹۳۸ م.
 - ۶- پیشه وای نایینی. ۱۹۲۶ م.
 - ۷- وینه گه‌ری و کولین (عکاسی و جهانگردی).
 - ۸- میژوی کورد و نادرشاه له لر خاکی تیراندا، چاپ رواندوز. ۱۹۳۴ م.
 - ۹- میژوی زهند، چاپ رواندوز ۱۹۳۴ م.
 - ۱۰- میژوی ناودارانی کورد، چاپ رواندوز. ۱۹۳۴ م.
 - ۱۱- میژوی میرانی سوران، چاپ رواندوز. ۱۹۳۵ م.
 - ۱۲- کوردی زهند.
- و دهها کتاب چاپ نشده دیگر از او باقی مانده است.
- روزنامه‌هایی که خزنی اداره می کرده عبارتند از:
- ۱- گوکاری روناکی، در اریل سال ۱۹۳۶ م.
 - ۲- زاری کرمانجی، رواندوز سال ۱۳۴۴ قمری.

م: روزنامه نگاری در کردستان، چاپ مهاباد.

حسابی، محمود [دکتر]

محمود حسابی در سال ۱۲۸۱ خورشیدی در تهران متولد شد. در سال ۱۲۸۶ خورشیدی، مادرش بر اثر اختلاف با پدرش، تهران را ترک کرد و دو فرزند خردسالش محمود و محمد را با خود به بغداد برد و چون پدر بزرگ او مأمور سیاسی ایران در بین‌النهرین بود، نزد وی اقامت کردند. بعد از دو سال، محمود برای شروع تحصیل به دمشق رفت و پس از یک سال روانه بیروت شد و در این شهر در مدرسه شبانه روزی فرانسوی‌ها به تحصیل پرداخت. مادر او نیز در بیروت ساکن شد تا مراقب تربیت و تحصیل فرزندش باشد. محمود حسابی در مدت جنگ بین‌المللی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) در مدرسه آمریکایی‌ها که از طرف عثمانی‌ها بسته نشده بود مشغول تحصیل شد و در تمام مراحل تحصیلی ابتدایی و متوسطه، علاقه زیادی به ریاضیات و علوم از خود نشان داد و اغلب در سالهای تحصیلی، رتبه اول را احراز کرد. پس از پایان جنگ اول، چون از دانشگاه آمریکایی بیروت به دریافت درجه B.A. نایل آمد، در دانشکده مهندسی فرانسوی به ادامه تحصیل پرداخت و پس از آن که در رشته مهندسی راه‌فارغ‌التحصیل شد در لبنان، سوریه و جبل‌دروز مشغول کار شد و به ساختن راه و پل و راه آهن پرداخت. پس از چندی به پاریس رفت و چون اشتیاق سرشاری به مسایل علمی داشت، در مدرسه عالی الکتریسته تحصیلاتش را ادامه داد و از این مدرسه نیز فارغ‌التحصیل و مهندس برق شناخته شد. آنگاه در راه‌آهن الکتریکی پاریس - اورلئان مشغول کار شد.

پس از چندی به دانشکده سوربن پاریس رفت و در رشته فیزیک مشغول تحصیل شد و برای تهیه رساله دکترای خود، به راهنمایی پرفسور فابری به مطالعه و تحقیق پرداخت و

سرانجام در سال ۱۹۲۷ میلادی مطابق با ۱۳۰۶ خورشیدی موفق به دریافت درجهٔ دکترای فیزیک شد. سپس به ایران بازگشت و در وزارت راه استخدام شد. اولین مأموریت او بازدید ناحیهٔ ساحلی جنوب یعنی مناطق بین بوشهر و لنگه بود تا برای تعیین مخارج ایجاد راه شوسه جهت رفت و آمد مأمورین کشوری و لشگری به مطالعه بپردازد.

در آن زمان وزارت معارف در صدد ایجاد دارالمعلمین عالی بود و احتیاج به مرد مطلعی در این امر داشت. به دکتر حسابی پیشنهاد شد که برای کمک به این منظور در وزارت معارف مشغول کار شود. او با علاقهٔ فراوان در تنظیم برنامه و انتخاب معلمین علوم شرکت کرد و از بدو تأسیس، تدریس فیزیک را خود بر عهده گرفت. سپس در سال ۱۳۱۳ خورشیدی که دانشگاه تهران تأسیس شد، باز بنا به دستور وزیر فرهنگ مأموریت یافت با همکاری دکتر صدیق و یکی از استادان اروپایی، در نوشتن مواد قانون تأسیس دانشگاه کمک کند. و از همان سال عهده‌دار کرسی فیزیک در دانشکدهٔ علوم شد. در همین اوان، دانشگاه رسماً از طرف وزارت فرهنگ تأسیس شد و تأسیس دانشکدهٔ فنی به حسابی محول شد. او برای این دانشکده، برنامه‌ریزی کرد و استادان ایرانی و خارجی را برای تدریس در رشته‌های مختلف علمی و ریاضی استخدام کرد. آنگاه پس از دو سال که ریاست این دانشکده را به عهده داشت - چون امور آن مؤسسهٔ علمی به جریان افتاد - منحصرأ به کار خود در دانشکدهٔ علوم پرداخت.

در سال ۱۳۱۵ خورشیدی از طرف وزارت فرهنگ مأمور شرکت در کنفرانس بین‌المللی علمی اسلو شد و در این مسافرت در کنفرانس بین‌المللی آکسفورد، نیز شرکت کرد. در سال ۱۳۲۱ چون دانشکده علوم مستقل شد و توسعهٔ آن ضرورت یافت، او از طرف استادان این دانشکده به ریاست آن انتخاب شد و به تکمیل و توسعهٔ آزمایشگاه‌های آن پرداخت. در این زمان، دربارهٔ نظریهٔ جدید فیزیک و اشکالات موجود در آن با تغییر خواص ذرات اصلی تحقیق می‌کرد و در جستجوی راه حلی برای آن اشکالات بود. دو رساله یکی به زبان فرانسه و دیگری به زبان انگلیسی چاپ کرد و برای صاحب نظران علم فیزیک در اروپا و امریکا فرستاد و جواب‌های تشویق آمیزی از سوی آنان دریافت کرد.

در تیر ماه سال ۱۳۲۵ که به نمایندگی از طرف دولت ایران برای شرکت در جشن

سیصدمین سال تولد نیوتن به لندن رفت، موقع را مغتنم شمرد و در طی اقامت خود در انگلستان، به مطالعه و تحقیق تازه‌تری پرداخت. همانجا بود که برای شرکت در اولین کنفرانس بین‌المللی فیزیک در شهر کمبریج، دعوت شد.

در آن کنفرانس نظریه جدید خود را طی سخنرانی جامعی به اطلاع علمای بزرگ فیزیک جهان رسانید و سپس به پاریس و دانمارک مسافرت کرد تا با علمای فیزیک آن دو کشور نیز تماس بگیرد.

دکتر محمود حسابی در اواخر سال ۱۹۴۶ مطابق با ۱۳۳۵ خورشیدی به امریکا رفت و نخست در دانشگاه شهر پرینستن که انیشتن نیز در آنجا مشغول کار بود، به تحقیقات در زمینه فیزیک پرداخت و پس از یکی دو ماه که با استادان بزرگ آن دانشگاه تماس گرفت و نواقص نظریه خود را بر طرف کرد، بنا به مشورت آن استادان، لازم دید که با پرفسور انیشتن نیز مذاکره علمی کند^{۱۲} م. بر اثر راهنمایی‌های گرانبهای این دانشمند نامی فیزیک، پس از چند ماه صرف وقت و تحمل زحمت، بالاخره موفق شد نظریه خود را به شکل ریاضی که مطلوب بود در آورد. در آخرین مذاکراتی که با پرفسور انیشتن داشت، پرفسور نسبت به استدلال ریاضی و منطقی فرضیه او اطمینان حاصل کرد. چون لازم بود که نظریه مطرح شده از سوی دکتر حسابی، در آزمایشگاه مورد تحقیق قرار گیرد، به دانشگاه شیکاگو - که برای تجربیات فیزیکی کاملاً مجهز است - رفت و چندین ماه به تجربه و آزمایش گذرانید و نتایج مثبتی را که گرفته بود، به وسیله سخنرانی و انتشار در مجله فیزیک به اطلاع فیزیکدانان دنیا رسانید.

[چون زندگینامه جدیدی از استاد دکتر محمود حسابی پس از صفحه بندی کتاب به دستمان رسید، ادامه شرح حال ایشان را در پانویس شماره ۵۱ صفحه ۴۴۷ ملاحظه فرمایید.]

حسام الدوله معزی، نجف قلی [میرزا]

نجف قلی میرزا (آقا سردار) فرزند ابراهیم میرزا، فرزند بهرام معزالدوله، فرزند عباس میرزا، فرزند فتحعلیشاه قاجار، در سال ۱۳۰۳ هجری قمری، در نجف متولد شد. به زبانهای عربی و انگلیس و فرانسوی آشنایی کامل پیدا کرد. و به علت خدمت طولانی در وزارت امور خارجه، ظاهراً از متون قراردادهای و فرمانهای بایگانی وزارت خارجه اطلاع داشت. و این آگاهی در نوشتن کتابهایش به او کمک کرد. در شهریور ۱۳۵۴ خورشیدی، ۱۲۵۷ جلد کتاب چاپی به زبانهای فارسی و انگلیسی و فرانسه به دانشگاه شیراز اهدا کرد.

حسام الدوله در اردیبهشت سال ۱۳۵۹ خورشیدی در تهران وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- تاریخ روابط سیاسی ایران با آمریکا در ۲ جلد
- ۲- تاریخ راه سازی در ایران.
- ۳- راز کامیابی ژاپن.
- ۴- عالم حیوانات یا کلید دام و دد.
- ۵- ترجمه کتاب تاریخ امریکا.
- ۶- ترجمه کتاب تاریخ انگلیس.
- ۷- ترجمه کتاب تاریخ روسیه.
- ۸- ترجمه کتاب پطر کبیر.
- ۹- ترجمه کتاب زندگی فردریک.
- ۱۰- ترجمه کتاب زندگی ژوزفین و ناپلئون.

حسام زاده، بهاءالدین [پازارگاد]

بهاءالدین حسام زاده پازارگاد فرزند حسام الاطباء در سال ۱۳۱۷ قمری در شیراز متولد شد.

پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه، مدتی طولانی به تکمیل تحصیلات مختلف پرداخت و پس از آن زمانی را وقف مطالعه کرد و چند سال نیز در مدرسه نظامی تحت تعلیمات معلمین خارجی به تحصیل فنون نظامی اشتغال داشت. سپس در دوره متوسطه به تدریس علوم طبیعی و ریاضی مشغول شد و مدیریت مدرسه ابتدایی و متوسطه فارس به عهده او محول گردید.

مرکز تحقیقات کاربردی علوم و فناوری

پازارگاد یکی از پیشوایان تجدد و تأسیس اغلب آثار جدید فارسی از قبیل مؤسسه ورزش و کلوب فوتبال و پیشاهنگی مسی باشد با علم موسیقی و نت اروپایی آشنایی کافی داشت و سرودهای وطنی بسیار که برخی آهنگهایش نیز ساخته خود او بود و بعضی مطابق نغمه‌های اروپایی بود، برای محصلین ساخت.

پازارگاد در فروردین ۱۳۰۵ خورشیدی امتیاز مجله پازارگاد را در شیراز به دست آورد و به مدت یک سال و نیم آن را منتشر کرد. در حقیقت با تعطیل مجله پازارگاد دوران روزنامه نگاری وی به پایان رسید، تا پس از شهریور ۱۳۲۰ که مجدداً روزنامه خورشید ایران را منتشر کرد. شماره اول این روزنامه در ۱۹ دیماه ۱۳۰۲ به چاپ رسید؛ ولی در سال ۱۳۰۳ خورشیدی توقیف شد و در تیر ماه ۱۳۲۱ خورشیدی مجدداً در تهران منتشر گشت.

پازارگاد علاوه بر نشر روزنامه و مجله، کتابهایی را هم منتشر کرد که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱- سرود ورزش.
- ۲- میکروسکوپ و میکروسکوپی.
- ۳- تعلیم و تربیت پشاهنگی - اصول پشاهنگی.
- ۴- پنج قصیده.
- ۵- آیین نامه مسابقات قهرمانی کشور.
- ۶- آینده باختر.
- ۷- باده بی خمار.
- ۸- پیام بازار گاد به مردم فارس.
- ۹- پیش آهنگی ایران.
- ۱۰- پشاهنگی چیست؟
- ۱۱- پشاهنگی دختران ایران.
- ۱۲- پیشنهاد سازمان ملل متحد.
- ۱۳- تاریخ فلسفه سیاسی.
- ۱۴- تحلیل قوه و ماده تئوریت کاپیور علوم سردی
- ۱۵- تاریخ نظریات سیاسی.
- ۱۶- تعلیمات اجتماعی سال پنجم دبیرستانها.
- ۱۷- تعلیمات اجتماعی سال چهارم دبیرستانها.
- ۱۸- تعلیمات درجه اول پشاهنگی پسران ایران.
- ۱۹- تعلیمات درجه دوم پشاهنگی پسران ایران.
- ۲۰- راهنمای پسران پشاهنگ.
- ۲۱- دم دروازه.
- ۲۲- تعلیمات درجه دوم پشاهنگی دختران.
- ۲۳- تعلیمات درجه سوم پشاهنگی دختران ایران.
- ۲۴- روانشناسی علمی یا رموز زندگی روزانه ما.
- ۲۵- روش نوین در تعلیمات دبیرستانها.

- ۲۶- سرودهای مدرسه.
- ۲۷- سرود و ورزش.
- ۲۸- مسیر زندگی ما.
- ۲۹- زندگی شما در ۳۶۵ روز سال، چگونه باید باشد؟
- ۳۰- علم در خانه و جامعه.
- ۳۱- فلسفه نوین تاریخ.
- ۳۲- فن اداره عمومی.
- ۳۳- فن شنا و نجات غریق.
- ۳۴- قواعد و مقررات بازی هوکی.
- ۳۵- کامیابی در ورزشهای میدانی.
- ۳۶- لابراتوار شیمی عمومی.
- ۳۷- مکتبهای سیاسی.
- ۳۸- نتیجه اولین مسابقات قهرمانی کشور.
- ۳۹- نظریات سیاسی فلاسفه عرب.  *کتابپویز علوم اسلامی*

م: ۱- مشاء، خانابابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۲/۲.

۲- صدر هاشمی، محمّد، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲/۲.

حسن نوری اسفندیاری، حسینعلی [سرتیپ، دکتر]

سرتیپ دکتر حسینعلی حسن نوری اسفندیاری فرزند محترم السلطنه در سال ۱۲۸۰ خورشیدی در تهران متولد شد.

تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در تهران گذراند و برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت. در سال ۱۳۰۳ خورشیدی وارد دانشکده طب شهر ساربورگ آلمان شد و پس از طی دوره آن، در سال ۱۳۱۰ خورشیدی اجازه نامه طبابت را از وزارت فرهنگ آلمان، دریافت کرد.

پس از پایان دوره تحصیل، تا سال ۱۹۲۳ میلادی در بیمارستانهای لپزیک، در سلان و برلن کار کرد و سپس به ایران بازگشت. سپس در سال ۱۳۱۲ خورشیدی به خدمت وزارت جنگ وارد شد و با درجه سروانی در بیمارستان پهلوی به کار پرداخت. ضمن کار به تدریس در دانشکده طب تهران نیز اشتغال داشت. بعدها به درجه سرتیپی رسید و مدتی نیز برای مطالعه مأمور امریکا گشت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- دوره بهداشت نظامی.
- ۲- طرز جلوگیری از بیماریهای مقاربتی.
- ۳- کمکهای نخستین قبل از رسیدن پزشک.

حسن نوری اسفندیاری، عباسقلی [سرتیپ]

سرتیپ عباسقلی حسن نوری اسفندیاری فرزند محترم السلطنه، در سال ۱۲۷۰ خورشیدی متولد شد.

تا ۱۶ سالگی در مدرسه الیانس تهران به تحصیلات مقدماتی پرداخت، سپس به اروپا رفت و در ژنو به مدت سه سال به آموختن تحصیلات متوسطه پرداخت. پس از آن به مدت دو سال در یکی از شهرهای پاریس به خاطر آماده شدن برای ورود به دانشکده نظامی سن سیر به تحصیل مشغول شد. پس از آن وارد دانشکده سن سیر و پس از پایان دوره آن، موفق به اخذ گواهینامه رسمی شد.

سرتیپ حسن نوری اسفندیاری در سال ۱۳۰۰ خورشیدی وارد خدمت وزارت جنگ گردید.

اثر به جا مانده از او عبارت است از: زندگانی حسن اسفندیاری.

حسنى ايرانى، پرفسور سيد محمد على [داعى الاسلام]

پرفسور سيد محمد على حسنى ايرانى داعى الاسلام فرزند حسن، در سال ۱۲۹۵ قمرى در قرية نياك، از توابع لاريجان، جزو شهرستان آمل مازندران متولد شد. تحصيلات مقدماتى خود را در آمل و تهران به پايان رساند و در سال ۱۳۱۶ قمرى، براى ادامه تحصيلات به اصفهان رفت. در آنجا فقه و اصول و حكمت را فرا گرفت. همچنين با زبان انگليسى و لغت عبرانى آشنا گرديد. در سال ۱۳۲۴ به مكه مشرف شد و در بازگشت به مدت دو سال در بمبئى ماند و در آنجا مجله داعى الاسلام را منتشر كرد. در همين مدت زبان اردو را آموخت.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

پس از آن به سمت پرفسور ادبيات فارسى، در دارالفنون دكن برگزيده شد. در سال ۱۳۰۸ خورشيدى و سال ۱۳۲۱ خورشيدى چند ماهى به تهران آمد. داعى الاسلام در سال ۱۳۳۰ خورشيدى وفات يافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- اقبال و شعر فارسى.
- ۲- تاريخ نادر شاه و ستاره.
- ۳- خط آسان براى تعليم عمومى.
- ۴- خط داعى.
- ۵- خط لاتين براى فارسى.
- ۶- سه مسقط.
- ۷- شعر و شاعرى عرفى.

- ۸- شعر و شاعری عصر جدید ایران.
- ۹- فارسی جدید.
- ۱۰- فرهنگ نظام در لغت.
- ۱۱- فرهنگ نویسی.
- ۱۲- وندیدا ترجمه قسمت سوم اوستا.



مرکز تحقیقات کتابچہ پوز علوم اسلامی

حسینی، جلال الدین [مؤید الاسلام]

جلال الدین حسینی مؤید الاسلام فرزند سید محمّد رضا مجتهد کاشانی، در روز شنبه ۱۳ رجب سال ۱۲۸۰ قمری، در کاشان متولد شد.

دوره مقدماتی تحصیل فارسی و مقدمات عربی را در موطن خود انجام داد و سپس برای ادامه تحصیلات پس از فوت پدر به اصفهان رفت. در آنجا به مدت پنج سال به تحصیل پرداخت و پس از آن رهسپار عراق شد و در سامرا، نزد حاج محمّد حسن جناب میرزای شیرازی به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۰۵ قمری به بندر عباس رفت و از آنجا همراه با سید جمال الدین اسد آبادی به تهران روانه شد. از تهران به عمانات رفت و حدود یک سال و نیم در آنجا توقف کرد. در سال ۱۳۰۸ قمری عازم بمبئی شد و در کلکته به شغل تجارت پرداخت. در سال ۱۳۱۱ قمری در نتیجه مکاتباتی که با سید جمال الدین اسد آبادی داشت روزنامه حبل المتین را در کلکته انتشار داد. این روزنامه در برقرار کردن مشروطیت و تنویر افکار ایرانیان و بر انداختن خاندان قاجار تأثیر زیادی داشت. حبل المتین در طی ۳۷ سال انتشار، چهار و سه بار توقیف شد و از ورود آن به ایران و عراق و افغان و ترکیه چندین بار جلوگیری به عمل آمد. حتی ۱۰ نوبت حکومت هند مؤید الاسلام را که عازم حرکت از هندوستان بود، مجبور به توقف ساخت. چند بار حکم تبعید وی از حکومت هند صادر شد و خسارت بزرگی به وی وارد گردید.

مؤید الاسلام در سال ۱۳۱۵ قمری، مجله هفتگی مفتاح الظفر را منتشر ساخت. در سال ۱۳۱۶ قمری، مجله هفتگی آزاد را به چاپ رساند و در همان سال روزنامه یومیه کلکته را به زبان اردو منتشر کرد. در سال ۱۳۲۱ مجله هفتگی ملک و ملت را به زبان انگلیسی

منتشر کرد. در سال ۱۹۱۳ میلادی به مناسبت جنگ طرابلس غرب تا مدتی دو روزنامه به نام جبل المتین به زبان اردو و زبان بنگالی منتشر ساخت و بدین وسیله بیش از ۹۰۰ هزار روپیه اعانه برای صلیب احمر ترک جمع آوری کرد و به اسلامبول فرستاد.

ارمغانی در زمینه جبل المتین چنین سروده:

زهی دبیر هنر پرور خرد فرجام

امیر ملک سیاست خدیو مصر کلام

مدیر نامه جبل المتین کلکته

جلال مملکت جم مؤید الاسلام

حکایت قلم حق نویس و نامه او

بشرح نباید اشجار اگر شوند اقلام

تمام گشته بدو نشر پارسی امروز

چو شعر تازی بر بوفراس و بوتمام

سروش عرش مساوات پیک آزادی

رسول شرح موااسات امام پاک همام

گره گشای سیاست بناخن تدبیر

مسئیل بند حوادث ببازوی اقدام

مؤید الاسلام در اواخر زندگی بیش از ده سال نابینا بود و ظهر روز ۱۹ آذر ۱۳۰۹

خورشیدی در دفتر کار خود در کلکته، دچار حمله قلبی شد و شب ۲۴ آذر درگذشت. پس

از یک سال طبق وصیت خودش جسدش را به ایران حمل کردند و در روز ۲۴ آذر ۱۳۱۰

خورشیدی، در مشهد، در ایوان عباسی به خاک سپردند.

اثر به جا مانده از او عبارت است از:

۱- سیاست الحسینیه یا رولسیون حسینی.

م: ۱- مشاره، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۲/۲.

۲- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲/۲.

حسینی، سید حسین [شمس العرفا]

شمس العرفا سید حسین حسینی معروف به آقا جان، ملقب به شمس العرفا، در سؤم شعبان سال ۱۲۸۸ قمری، در تهران متولد شد.

در جوانی به تحصیل علوم شریعت پرداخت و در سال ۱۳۰۳ قمری مرید شیخ عبدالقدوس کرمانشاهی شد و در نتیجه ترک تحصیل کرد و به منصب هدایت و ارشاد نائل آمد. شمس قبل از ادعای قطبیت با برادر خود شاگرد بزاز بازار تهران بود. پس از فوت مرشد خود به عتبات رفت و با شیخ عبدالکریم عربان شیرازی، ملاقات کرد. پس از بازگشت به ایران در داخل ایران به مسافرت پرداخت. از طریق مشهد به روسیه رفت و در سال ۱۳۳۱ قمری، از راه تبریز به تهران بازگشت. در مشهد نماز طبق آراء خود تغییراتی داد. سید حسین حسینی در اواخر عمر از دو چشم نابینا شده بود و در سال ۱۳۵۳ قمری، در تهران وفات یافت و در امامزاده عبدالله شهر ری به خاک سپرده شد. در قرون اخیر کمتر قطبی به شهرت شمس رسیده بود.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- شمسیه در سیر و سلوک.
- ۲- مقالات الحنفاء فی مقامات شمس العرفا .
- ۳- حالات و عادات طهماسب قلیخان کرمانشاهی.

م: ۱- مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۲/۲۰۲.

۲- مجله وحید، شماره ۲.



حسینی اصطهباناتی، ابراهیم [سید]

سید ابراهیم حسینی اصطهباناتی فرزند یحیی مشهور به میرزا آقا، در سال ۱۲۹۷ قمری

در اصطهبانات شیراز متولد شد.

پس از خاتمه تحصیلات مقدماتی، برای ادامه تحصیلات به نجف رفت و تحصیلات خود

را در آنجا به پایان رسانید. در پایان به اخذ اجازه اجتهاد نایل آمد و در نجف مقیم شد.

سید ابراهیم در سال ۱۳۳۹ خورشیدی وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- ذخیره العباد.

۲- صراط النجاة.

۳- طریق النجاة.

۴- مناسک.

حسینی اصفهانی، حاج میر سید علی [جناب]

حاج میر سید علی حسینی اصفهانی فرزند محمّد باقر، فرزند محمّد حسین، مشهور به جناب، در ۲۵ ذی الحجّه ۱۲۸۷ قمری در اصفهان متولد شد. از سادات اصفهان و از خاندانی معروف بود. تحصیلات علوم دینی و ریاضیات را در موطن خود به پایان رساند. روزنامه‌الجناب را در سال ۱۳۲۴ قمری، در اصفهان منتشر کرد. جناب ساکن اصفهان بود و گهگاه به تهران می‌آمد. در یکی از سفرها، پس از چند روز بیماری در ۲۹ اسفند ۱۳۰۹ خورشیدی، در ۶۲ سالگی در تهران وفات یافت و در امامزاده عبدالله نزدیک حضرت عبدالعظیم حسنی، به خاک سپرده شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- الاصفهان.
- ۲- راهبر برای مسافرین اصفهان.
- ۳- فعالیت‌های فرهنگی بنادر جنوب (بوشهر) در شیخ نشین دویی.

م: ۱- مشاره، خانبابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴/۴.

۲- صدر هاشمی، محمّد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱/۱.

حسینی اصفهانی غضبان، میر سید جعفر

سید جعفر حسینی اصفهانی غضبان فرزند سید حسین، در سال ۱۲۷۷ خورشیدی متولد شد.

او از نوادگان میرداماد و از طرف مادر، نواده سید عباس مراغه (که از شاگردان میرزای شیرازی و از مراجع بود) بود. تحصیلات مقدماتی جدید و قدیم و سطوح را نزد استادان متعدد چون میرزا محمد رضا ایروانی رئیس شعبه دیوان عالی تمیز و شیخ موسی خوانساری و سید ابوالحسن اصفهانی، فرا گرفت.

در زمان داور به تهران آمد و وارد خدمت دولتی و پس از مدتی باز نشستگی شد. آثار به جا مانده از او عبارتند از:



- ۱- احمد بن طولون.
- ۲- ارمانوسه مصری.
- ۳- اقتصاد در اسلام.
- ۴- امام جعفر صادق (ع). مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
- ۵- بنی هاشم و بنی امیه.
- ۶- زن و خانه داری.
- ۷- زینب شیر زن کربلا.
- ۸- زینب کبری عقیده بنی هاشم.
- ۹- سیدالشهدا واقعه عاشورا.
- ۱۰- شخصیت علی بن ابی طالب.
- ۱۱- طبایع زن.
- ۱۲- گوشه‌هایی از اسرار تاریخ اسلام.
- ۱۳- یاد داشتهای یک زن شوهر دار.
- ۱۴- یک معجزه دائم.
- ۱۵- اعجاز قرآن.



مرکز تحقیقات کتب پیرایه علوم اسلامی

حسینی تبریزی، سید محمود [حاج]

حاج سید محمود حسینی تبریزی فرزند یوسف علوی، در حدود سال ۱۳۲۰ قمری در تبریز متولد شد.

سالها در آستان قدس رضوی مجاور بود. در سال ۱۳۸۱ قمری به علت بیماری به تهران آمد و در این شهر وفات یافت. جنازه اش در مشهد، در یکی از حجرات صحن عتیق مدفون شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- الحجاب و الاسلام یا بهترین ارمغان در حجاب زنان.

۲- هدیه الاخوان.

۳- هدایة المسترشدين الى حرمة الفنا فی الدین.

م: مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۶، ص ۱۰۶.

حسینی حائری مرعشی شہرستانی، میرزا سید علی [حاجی]

حاج میرزا سید علی حسینی حائری مرعشی شہرستانی فرزند محقق حسین، فرزند محقق علی، در سال ۱۲۸۰ قمری متولد شد.
از مشاہیر علمای معاصر و از مشایخ روایتی سید شہاب الدین معروف بہ آقا نجفی
مقیم قم بود. و در ۱۱ رجب ۱۳۴۲ قمری در کربلا وفات یافت.

آثار بہ جا مانده از او عبارتند از:

۱- تحفة المومنین، رسالہ عملیہ.

۲- بیان المبرهن فی عرس قاسم بن الحسن.

۳- الجامع فی ترجمۃ النافع.

۴- مناسک الحج.

۵- سیل الرشاد، رسالہ عملیہ.

۶- مجموعہ.

۷- ہدایۃ المومنین.

۸- منتخب الرسائل، رسالہ عملیہ.

م: مشار، خانبابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۴.

حسینی در کهای، سید عزیزالله [آیت الله]

سید عزیزالله حسینی در کهای فرزند سید حسین تهرانی، در در که از توابع تهران متولد

شد.

تحصیلات مقدماتی را در مدرسه پانار تهران به پایان رساند و سپس راهی نجف شد (۱۳۱۶ق). در نجف به حوزه درسی آخوند قلا محمّد کاظم خراسانی، سید محمّد کاظم یزدی، شریعت اصفهانی و میرزا محمّد تقی شیرازی راه یافت و به اجتهاد نائل آمد. در سال ۱۳۳۶ قمری به دستور آیت الله میرزا محمّد تقی شیرازی به تهران مراجعت کرد و یکی از رؤسای روحانیت تهران گردید. در تهران به امامت جماعت و بحث و درس مشغول بود تا در روز بیست و پنجم محرم ۱۳۷۰ قمری که وفات یافت و جنازه اش پس از حمل به نجف در صحن علی بن ابی طالب (ع) به خاک سپرده شد. شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه در باره وی چنین می نویسد: «صار رئیساً مجبلاً و زعیماً مطاعاً له نفوذه و کان من رجال الله الابدال و الاتقیاء الصالحین البرره منذشبابه و اوائل عمره و نمت ملکاته النفسیه فی النجف علی ید الاوتادین من عمد الشریعه و ارکان الدین و الخلق و الورع.»

م: ۱- شریف رازی، محمد. گنجینه دانشمندان، ج ۴/۴.

۲- تهرانی، شیخ آقا بزرگ. الذریعه الی تصانیف الشیعه.



حسینی شیرازی، سید محمد [قدسی]

سید محمد حسینی شیرازی متخلص به قدسی فرزند میرزا سلطانعلی دارابی، در سال ۱۲۸۸ قمری، در شیراز متولد شد.

تحصیلات خود را در شیراز گذراند و از فضلاء، شعراء و خوشنویسان زمان خود بود و خط نستعلیق را به شیوه میر عماد می‌نوشت. قدسی شوهر خواهر فرصت الدوله، از شاگردان شیخ مفید متخلص به داور بود و در محضر درس او تحصیل می‌کرد.

در اواخر عمر از ناحیه گردن بیمار شد و در دستش رعشه افتاد، که بسیار ناراحتش می‌کرد. سرانجام در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در ۷۴ سالگی در شیراز وفات یافت. آثار به جا مانده از او:

از او علاوه بر یک دیوان شعر که به جا مانده است، چاپ اول کتاب آثار عجم تألیف فرصت و دیوان حافظ که در بمبئی به چاپ رسیده، هر دو به خط وی می‌باشند.

حسینی موسوی، سید محمود [امام جمعه زنجان]

حاج سید محمود حسینی موسوی فرزند سید ابوالفضل امام جمعه، در سال ۱۳۰۹ قمری متولد شد.

مقدمات و سطوح اولیه را در زنجان نزد آخوند قلا سبزعلی و حاج شیخ جواد طارمی خواند و سپس منظومه حکمت و اسفار را از میرزا مجید زنجانی آموخت و از درس آقا شیخ غلامحسین فقیه زنجانی و آخوند قلا قربانعلی، مجتهد معروف زنجان استفاده کرد. سپس کفایة الاصول را که نوشته آخوند خراسانی بود و به تازگی به طبع رسیده بود، نزد آقا میرزا عبدالله زنجانی تحصیل نمود. در همان اوان به دستور آخوند قلا غلامحسین فقیه زنجانی در مسجد سلطانی معروف به مسجد سید، اقامه جماعت نمود و فقیه نامبرده مراجعین خود را به اقتداء و حضور در جماعت او امر می کرد. بالاخره برای تکمیل علوم دینی در بیست و یک سالگی، در سال ۱۳۳۰ قمری به نجف رفت و در حوزه درس سید محمد کاظم یزدی، شریعت اصفهانی و آیت الله نائینی شرکت جست، اما به زودی به دلیل فوت پدر، درس را رها کرده و به زادگاه خود بازگشت و در مسجد سلطانی به امامت جماعت و سایر امور شرعی پرداخت.

امام جمعه زنجان، پس از مدتی مجدداً به نجف بازگشت و این بار در حوزه درس آیت الله اصفهانی و آیت الله نائینی حاضر شد؛ اما پس از مدتی علمای فوق از عراق به ایران تبعید شدند و او ناچار به حوزه خصوصی آیت الله کمپانی وارد شد. همدرسان مشهور او در این دوره آیت الله میلانی و آیت الله خوئی بودند. امام جمعه پس از کسب اجازه اجتهاد به ایران مراجعت کرد و در زنجان سکنی گزید و در مدرسه مسجد شاه که تولیت آن از طرف

شاهزاده عبدالله میرزا به خاندان او واگذار شده بود، به درس و بحث و امامت جماعت پرداخت. در زنجان حوزه دینی را رونق بخشید و با تعیین مدرسین برای سطوح متوسطه و عالی و دادن شهریه و تدریس خارج طهارت شیخ و مکاسب و کفایه توسط خودش، حوزه را راه اندازی کرد. وی علاوه بر تدریس درسهای فوق، درس خصوصی نیز از منطق حکمة الاشراق و معیارالعلم غزالی و مبدأ و معاد صدرالمؤمنین دایر کرد.

امام جمعه زنجان سعی وافری در حفظ اساس روحانیت و مبارزه با امور غیر شرعی داشت و در جریان فرقه دموکرات آذربایجان، به کمک نیروهای دولتی، درمقابل اعضای فرقه مقاومت کرد و مانع نفوذ آنان به زنجان گردید.

امام جمعه مدتی به نجف رفت و در بازگشت مدتی در قم سکونت کرد. سرانجام سال ۱۳۷۴ قمری، هنگام مراجعت از مشهد، در تهران پس از بیماری و کسالتی طولانی، در جمادی الاولی وفات یافت.



آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- رساله مختصری در جبر و تفویض.
- ۲- ذخراالبشر فی شرح باب خدای عظیم علوم اسلامی
- ۳- تعلیقات بر صحیفه مبارکه سجادیه.
- ۴- حاشیه بر تقریرات کاظمین.



حسینی یزدی حائری آل طه، سید حسن [اشرف الواعظین]

اشرف الواعظین حاج سید حسن حسینی یزدی حائری آل طه فرزند محمّد، در سال ۱۳۱۷ قمری در مشهد متولد شد.

محدثی متبع و جزو وعاظ معروف مشهد بود و از حاج شیخ محمّد باقر بیرجندی، شیخ مرتضی آشتیانی و حاج شیخ عباس قمی روایت می‌کرد.

اشرف الواعظین در سالهای آخر عمر به تهران مهاجرت کرد و در سال ۱۳۴۰ خورشیدی وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- جواهر الکلام فی سوانح الایام.
- ۲- در رالسنيه فی مواعظ العددیه.
- ۳- جواهر العددیه، گنج جواهر دانش.

حکمت، باقر

میرزا باقر حکمت فرزند عبدالله طبیب (حکیم باشی)، در سال ۱۲۶۳ خورشیدی در

تبریز متولد شد.

پس از فراغت از تحصیل فارسی و صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و عربی در

مدرسه کمال تبریز مقدمات زبان فرانسه را آموخت و سپس قریب شش سال از محضر دکتر

عبدالحسین فیلسوف و مؤید الحکما کسب علم طب کرد.

در سال ۱۳۲۴ قمری به تهران آمد و با گذراندن امتحان ورودی به دارالفنون وقت که

مدرسه عالی طب بود، وارد شد. در دارالفنون در کلاس تشریح دکتر امیراعلم و دکتر گاله

و کلاس تاریخ طبیعی و فیزیک مسیو دانتون و کلاس شیمی و اولمر به مدت دو سال

مشغول تحصیل بود. در این دوران به خاطر فوت پدرش، تحصیل را نیمه کاره رها کرد و به

تبریز رفت و سرپرست خانواده شد. در زمانی که حاج مخبرالسلطنه هدایت حاکم تبریز

بود، به اداره عدلیه تبریز رفت و به سمت رئیس بدایت اول منصوب شد. پس از به توپ بسته

شدن مجلس شورای ملی (۱۲۸۷ خ) و تعطیل ادارات، به تدریس خصوصی در منزل

پرداخت. سپس مدرسه حکمت را در تبریز دایر کرد و به تربیت نوباوگان زادگاه خود

پرداخت.

مدرسه حکمت در بدو کار با هجوم قشون روسیه تزاری به آذربایجان مواجه و دچار

صدمات فراوان شد؛ لیکن حکمت با پایداری زایدالوصفی از اضمحلال آن جلوگیری کرد و

وضع مدرسه را مجدداً رونق بخشید.

حکمت در سال ۱۳۲۳ خورشیدی به تهران آمد و ریاست کتابخانه فردوسی را به

عهده گرفت و سپس به مدیریت دایره بازرسی وزارت فرهنگ برگزیده شد و در سال ۱۳۲۶ به ریاست کتابخانه فنی وزارت فرهنگ منصوب شد.

در سال ۱۳۳۰ سرپرستی دبیرستان شرف تهران به او واگذار شد و وضع آشفته آن دبیرستان را سر و سامان بخشید. حکمت سالها سمت بازرسی در وزارت فرهنگ را داشت و چند سالی نیز مأمور بازرسی در حوزه‌های فرهنگی آذربایجان شرقی و غربی و خراسان بود.

باقر حکمت پس از عمری خدمت به فرهنگ ایران در سال ۱۳۳۳ به افتخار بازنشستگی نائل آمد و وزارت فرهنگ وقت به پاس خدمات شایسته پنجاه ساله فرهنگی او، از وی تجلیل فراوان به عمل آورد و یک قطعه نشان سپاس نیز به او اعطا کرد.

حکمت طبع شعر نیز داشت. قطعه زیر برگردانی از فرانسه به شعر پارسی، از

سروده‌های اوست:

ناگه از غصه به خود پیچیدم	دختری شوخ به باغی دیدم
سر هر شاخه به برگی می بست	زیر اشجار نخی بر کف دست
که سوی چپ شد و گه چنان راست	چون مرادید خودش را در باخت
از چه سر گشته و سر گردانی؟	گفتم او را ز چه رو حیرانی
ریشخندم نکنی خواهم گفت	با تأسف نگهی کرد و بگفت
سالها در تعب و آزار سنت	خواهرم بستری و بیمارست
گوش دادم به طبیعت ز نهان	زیر یک میز بگشتم پنهان
نیست بهبودی او را امکان	ناگهان دکتر او گفت چنان
می ببیند که این طفل گذشت	آخرین برگ چو افتد ز درخت
که ز دستم نرود دلبندم	برگها را من از آن نخ بندم
	آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- اخلاق حکمتی.

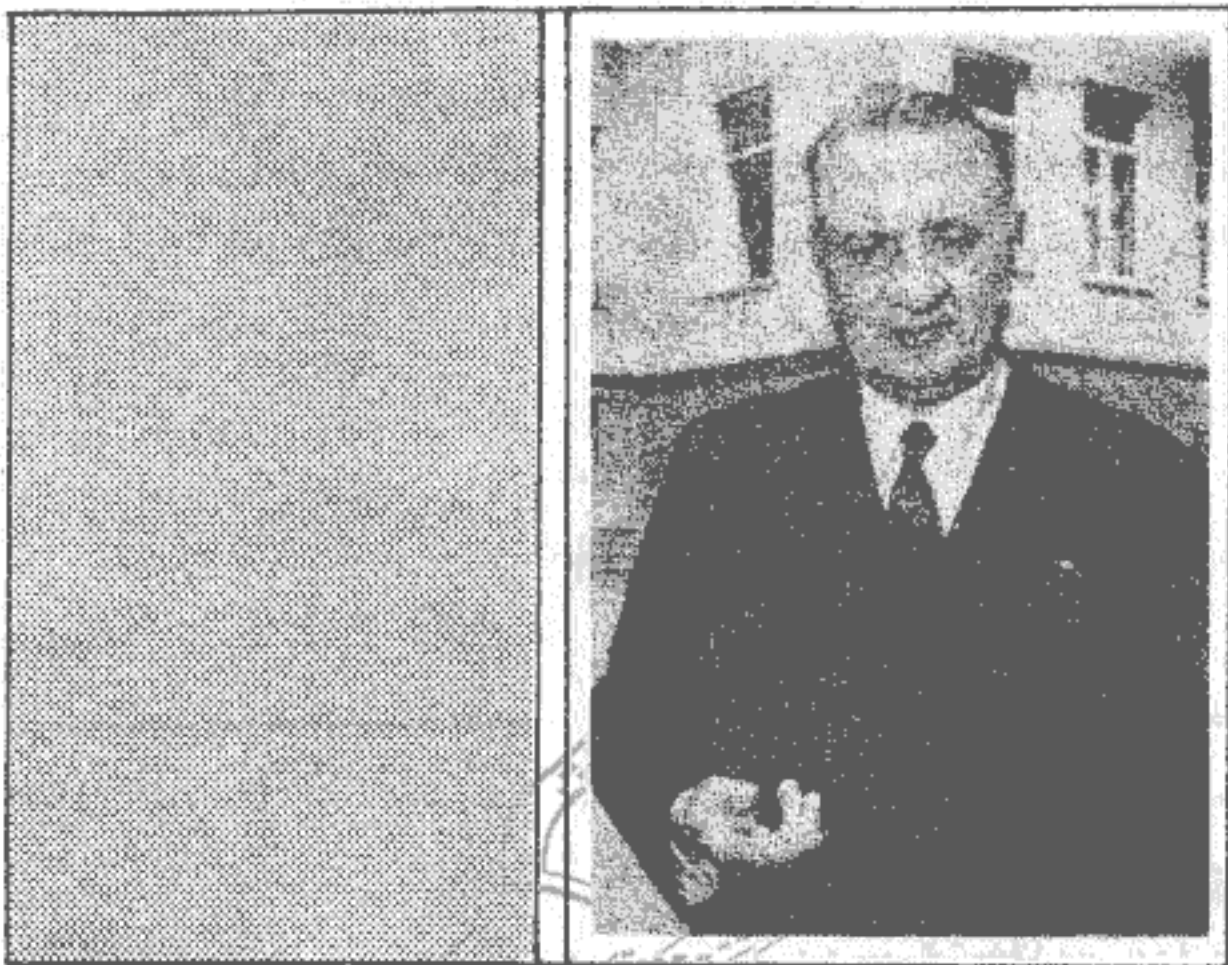
۲- اخلاق نوباوگان.

۳- تاریخ طبیعی، گیاهشناسی.

م: ۱- مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ج/ ۲.

۲- نشریه وحید، دوره نهم، شماره مسلسل ۹۱.

حکمت، علی اصغر



علی اصغر حکمت فرزند میرزا احمد علی مستوفی (حشمت الممالک) در سال ۱۲۷۲ خورشیدی در شیراز متولد شد.

تحصیلات علوم قدیمه را در مدرسه منصوریه شیراز گذراند و سپس به تهران آمد و فقه و فلسفه را نزد مرحوم میرزا طاهر تنکابنی فرا گرفت. سپس به مدرسه امریکایی تهران رفت و از آن مدرسه موفق به اخذ دانشنامه متوسطه شد.

حکمت در سال ۱۲۹۷ خورشیدی به خدمت وزارت معارف درآمد و عهده داری ریاست کارگزینی و بازرسی گردید. در سال ۱۳۰۴ به نمایندگی مجلس مؤسسان از طرف مردم جهرم برگزیده شد. پس از آن به مساعدت علی اکبر داور به وزارت عدلیه منتقل شد و از طرف او برای ادامه تحصیل به فرانسه و انگلستان رفت و از دانشکده ادبیات پاریس، در سال ۱۳۱۱ خورشیدی موفق به اخذ لیسانس شد. هنگامی که در شهریور ۱۳۱۲ خورشیدی به سمت کفیل وزارت معارف انتخاب شد، به تهران بازگشت و در سال ۱۳۱۳ به سمت وزارت

معارف منصوب گردید و تا سال ۱۳۱۷ در این پست باقی ماند. در دورانی که وزیر معارف بود، خدماتی از وی سر زد که قابل ذکر است: کتابخانه ملی و موزه ایران باستان و فرهنگستان ایران در زمان وزارت او تشکیل شد. تأسیس دانشسرای عالی و دانشسراهای مقدماتی در تهران و شهرستانها، ایجاد دانشگاه تهران و گذرانیدن قوانین اساسی آن، تشکیل موزه مردم شناسی، بنیاد ساختمان ورزشگاه امجدیه و دیگر ورزشگاهها و بسیاری دبستانها و دبیرستانها در تهران و شهرستانها، ترتیب موزه‌های آستانه‌های قدس رضوی و حضرت معصومه قم و خدمات دیگر همه از پدیده‌های این دوره از وزارت اوست.

مدت کوتاهی نیز در تغییر کابینه محمود جم که در یازدهم آذر ۱۳۱۴ تشکیل شد، عهده دار وزارت کشور شد، ولی بعد مجدداً به وزارت معارف بازگشت.

علی اصغر حکمت روز ۲۳ تیر ماه ۱۳۱۷ مورد غضب رضا شاه واقع و از کار برکنار شد. علت برکناری او را مخابره دو تلگراف به وزیر کشور فرانسه بدون جلب نظر رضا شاه گفته‌اند.^{۱۳} پس از چند ماه خانه نشینی مجدداً به دربار احضار شد و پست وزارت کشور در کابینه متین دفتری به او واگذار شد (بهمن ۱۳۱۸). در ضمن عهده دار بودن شغل وزارت، از ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۷ خورشیدی ریاست دانشگاه تهران را نیز به عهده داشت.

پس از شهریور ۱۳۲۰ در دولت محمّد علی فروغی مدتی وزیر بهداری بود و پس از آن در ۲۸ بهمن ۱۳۲۱ در کابینه علی سهیلی، وزیر دادگستری و در ۲۸ خرداد ۱۳۲۶ در کابینه احمد قوام، وزیر مشاور و در ۳۰ آبان ۱۳۲۷ در کابینه محمّد ساعد، ابتدا وزیر خارجه و سپس وزیر مشاور گردید. حکمت از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ خورشیدی سفیر کبیر ایران در دهلی نو بود. در کابینه دکتر منوچهر اقبال از بیستم اردیبهشت ۱۳۳۷ تا بیست و دوم خرداد ۱۳۳۸، مجدداً عهده دار پست وزارت خارجه شد.

علی اصغر حکمت از سال ۱۳۱۹ خورشیدی به بعد استاد دانشگاه تهران بود و به فعالیت‌های علمی و فرهنگی اشتغال داشت. حکمت به عالم ادب علاقه زیادی داشت و خدماتی را که در زمینه طبع و نشر کرده است، نباید فراموش کرد. هم خودش کتابهای زیادی نوشته است و هم موجب انتشار کتابهای زیادی از دیگران شد. نمونه همت و قدرت او در این کار، تهیه و تدوین کتاب ایران‌شهر در دو مجلد بزرگ است. این کتاب دایرةالمعارفی موضوعی در

بارۀ ایران است و سالهای دراز مورد استفاده باقی خواهد ماند.

حکمت در تشکیل و برگذاری مجامع علمی نیز خدماتی کرد، مانند کنگره‌ای که برای ابن سینا به وجود آورد. از زمان تأسیس کمیسیون ملی یونسکو هدایت آن را بر عهده داشت. در انجمن آثار ملی نیز عضو و رئیس هیأت مؤسسين بود.

از حکمت حدود یکصد مقاله ادبی، تاریخی و هنری در مجله‌های تعلیم و تربیت، آینده، مهر، یغما، دانشکده ادبیات، راهنمای کتاب، پیام نو، وحید و دیگر مجلات و سالنامه‌ها به طبع رسیده است. همچنین اغلب در هند تعدادی مقاله و رساله به زبان انگلیسی در زمینه معرفی ادبیات فارسی از او چاپ شده است.

حکمت کتابخانه خوبی فراهم کرده بود که سالها قبل، آن را به دانشگاه تهران اهدا کرد. حکمت سرانجام در اوایل شهریور ۱۳۵۹ خورشیدی در تهران وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- 
- ۱- دوستاناران وطن (ترجمه).
 - ۲- راه زندگانی (ترجمه).
 - ۳- تعلیم و تربیت (مجله)، سه سال، مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علمی.
 - ۴- تقویم معارف، ۳ جلد.
 - ۵- اصول فن مناظره.
 - ۶- رومثو ژولیت از ویلیام شکسپیر و مقایسه با لیلی و مجنون.
 - ۷- درسی از دیوان حافظ.
 - ۸- جامی، احوال و آثار.
 - ۹- پنج حکایت از شکسپیر، دو جلد.

۱۰- مجالس النفائس. تألیف امیر علیشیر نوانی. دو ترجمه از فخری هراتی و حکیم

شاه محمّد قزوینی.

۱۱- سه رساله از سید صدر ثانی.

۱۲- امیر علیشیر نوانی.

۱۳- از سعدی تا جامی (ترجمه).

- ۱۴ - پارسی نغز.
- ۱۵ - کشف الاسرار و عده الابرار. از رشید الدین ابوالفضل میبیدی. تفسیر قرآن در ده جلد (با همکاری عده‌ای دیگر).
- ۱۶ - امثال قرآن.
- ۱۷ - شکونتلا یا انگشتر گمشده (ترجمه).
- ۱۸ - سرزمین هند.
- ۱۹ - نقش پارسی بر احجار هند.
- ۲۰ - رستاخیز (ترجمه).
- ۲۱ - نه گفتار در تاریخ ادیان.
- ۲۲ - اسلام از نظر گاه دانشمندان غرب.
- ۲۳ - الواح بابل (ترجمه).
- ۲۴ - تاریخ سیاسی پارت (اشکانیان)، (ترجمه).
- ۲۵ - ایرانشهر، ۲ جلد (با همکاری عده‌ای دیگر).
- ۲۶ - تاریخ جامع ادبیات (ترجمه).
- ۲۷ - سخن حکمت (مجموعه شعر).
- ۲۸ - فلسفه نشو و ارتقاء (ترجمه).
- ۲۹ - کلمات طیبات.
- ۳۰ - سی خاطره.
- ۳۱ - تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان شناسی (ترجمه).
- ۳۲ - گلزار حکمت.

م: ۱- چهره‌های آشنا. از انتشارات کیهان.

۲- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶/۱.

۳- نشریه آینده، جلد ششم.

۴- وحید هفتگی، سال پنجم، شماره ۳۲.

حکمت، نظام‌الدین [مشارالدوله]



نظام‌الدین حکمت فرزند میرزا حسام‌الدین مشارالدوله، در ۱۲۶۲ خورشیدی متولد

شد.

پس از تحصیلات متوسطه و عالیّه وارد عالم سیاست شد و از طرف حزب دمکرات شیراز به نمایندگی دوره سوم مجلس شورای ملی (۱۴ آذر ۱۲۹۳ تا ۲۱ آبان ۱۲۹۴) انتخاب شد. در ۲۵ فروردین ۱۳۰۳ در کابینه سردار سپه کفیل فواید عامه و تجارت بود و پس از آن در مجلس مؤسسان که در سال ۱۳۰۴ و به منظور تغییر سلطنت از خاندان قاجاریه به پهلوی تشکیل شده بود شرکت کرد. در سال ۱۳۱۰ به حکومت کردستان و چندی بعد به استانداری کرمان منصوب گردید.

مشارالدوله از ۲۷ تیر ماه ۱۳۱۳ در کابینه محمّد فروغی عهده‌دار وزارت پست و تلگراف شد که این پست را در کابینه محمود جم نیز همچنان حفظ کرد.

نظام‌الدین حکمت، شب جمعه دوم بهمن ۱۳۱۵ خورشیدی به علت سکت در حالی که

وزیر پست و تلگراف و عضو کابینه بود، وفات یافت و جنازه او با تشریفات رسمی به حضرت عبدالعظیم حمل و به خاک سپرده شد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

- ۱- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/ ۵.
- ۲- کحال زاده، میرزا ابوالقاسم خان. دیده‌ها و شنیده‌ها.
- ۳- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/ ۶.



مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

حکمی، میرزا علی محمد

میرزا علی محمد حکمی یا میرزا علی محمد اصفهانی حکیم، در سال ۱۲۶۲ قمری در دهستان گرون، از دهستانهای بخش نجف آباد اصفهان متولد شد. تحصیلات خود را نزد استادان فن در اصفهان گذراند. فلسفه را از آقا محمد رضا قمشای حکیم معروف آموخت. سپس به تهران رفت و تا آخر عمر در حجره‌ای واقع در مدرسه صدر در جلوخان مسجد شاه، به تنهایی زندگی کرد. از دانشمندان زمان خود بود و در مدرسه صدر حوزه دینی داشت. مدتی هم در مدرسه علوم سیاسی تدریس می‌کرد. عاقبت در سال ۱۳۴۳ قمری برابر با ۱۳۰۳ خورشیدی در ۸۲ سالگی وفات یافت.

حکیم، منوچهر [دکتر]

دکتر منوچهر حکیم در سال ۱۲۸۹ خورشیدی متولد شد.

پس از پایان تحصیلات ابتدایی، وارد مدرسه ثروت شد و تحصیلات دوره متوسطه را در آن مدرسه به پایان رساند. پس از گذراندن دوره متوسطه، وارد دانشکده پزشکی تورویپاریس شد و تحصیلات پزشکی را در آن دانشکده گذراند. پس از آن به مدت چهار سال و نیم در آزمایشگاه کالبد شناسی، مقایسه کار آموزشی انجام داد و در سال ۱۳۱۶ خورشیدی به دریافت دانشنامه دکترای دانشکده پزشکی پاریس و درجه لوآر نائل شد.

پس از پایان تحصیلات خود به ایران بازگشت و به ترتیب عهده دار این مشاغل گردید:
 دانشیار کرسی کالبد شناسی، استادی کرسی.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- کالبد شناسی انسانی.
- ۲- کالبد شناسی بالینی.
- ۳- کالبد شناسی دستگاه گوارش.
- ۴- کالبد شناسی موضعی.

حکیم الهی، میرزا علی نقی [مؤتمن دیوان مشیرالکتاب]

مؤتمن دیوان مشیرالکتاب میرزا علی نقی فرزند شمس الدین، فرزند میرزا جعفر متخلص به حکمت، در سال ۱۲۹۳ قمری در تهران متولد شد. تحصیلات خود را نزد پدرش گذراند. در فراگیری فن خط، نزد میرزا علی محمد صفا به آموزش پرداخت. او نسخ و ثلث را نیز به خوبی می‌نوشت. در تذهیب و نقاشی و حجاری و نجاری نیز مهارت داشت. مؤتمن الکتاب در سبدهای ۱۳۱۴-۱۳۱۵ قمری، بنا به دستور وزیر علوم، ۲ نسخه از ترجمه‌های کتب خارجه را برای کتابخانه سلطنتی نوشت. به مدت دو سال نیز در استخدام وزارت خارجه بود. پس از آن از خدمت دولتی کناره‌گیری کرد و در تجارتخانه‌ای به سمت محاسبی مشغول شد. مدتی نیز در بانک روس به منشیگری اشتغال داشت. طبع شعر نیز داشت و غالب اشعارش به صورت قصیده و بیشتر در مدح ائمه (ع) بود.

مشیرالکتاب در رمضان سال ۱۳۴۴ قمری مطابق با ۱۳۰۴ خورشیدی در ۵۱ سالگی وفات یافت و در صفائیه جنب چشمه علی نزدیک حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.


اثر به جا مانده از او عبارت است از:

۱- لطیفه‌العرفان، الهی نامه.

حکیم شیرازی، میرزا محمد علی

میرزا محمد علی حکیم شیرازی فرزند ابوالقاسم، فرزند احمد نمازی، در سال ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲ قمری در شیراز متولد شد.

در کودکی وارد مدرسه شاعیه شد و به تحصیل پرداخت. از حدود ده دوازده سالگی ریاضیات، از قبیل حساب و هندسه و جبر و مقابله را آموخت، سپس به ادبیات و اصول و حکمت و عرفان پرداخت. اصول را در حد سطح از آقا میرزا محمد صادق شیرازی و خارج را از آقا سید جعفر و آقا شیخ علی ابیوردی آموخت. حکمت را نزد میرزا محسن و سید علی حکیم کازرونی فرا گرفت.

در ۱۸ سالگی بر اثر معاشرت با  و خیر الاولیاء به سلسله ذهبیه روی آورد و به تزکیه باطن پرداخت. در سال ۱۳۳۶ خورشیدی به تدریس حکمت در دانشکده معقول و منقول پرداخت و مقیم تهران شد. حکیم در اواخر بهار سال ۱۳۵۰ خورشیدی، از تهران به شیراز رفت و دیگر از وی خبری نشد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- مرام الحکمة.
- ۲- مجموعه انصاف در ۲ جلد.
- ۳- حاشیه بر کفایة الاصول.
- ۴- حاشیه بر فقه.
- ۵- حاشیه بر اسفار اربعه.
- ۶- لطائف العرفان در ۲ جلد.

م: ۱- آدمیت، رکن زاده. سخن سراپان و دانشمندان فارس، ج ۲/ ۲۰۲.

۲- مجله وحید، شماره ۲۵۸.

حمیدی، مهدی [دکتر]

دکتر مهدی حمیدی فرزند ثقه الاسلام سید محمّد حسن شیرازی، در سال ۱۲۹۳ خورشیدی، در شیراز متولد شد.

پدرش از تجار شیراز و نماینده دوره اول مجلس شورای ملی بود. دکتر مهدی در سه سالگی پدرش را از دست داد. تحصیلات مقدماتی را در شیراز به پایان رساند و پس از آن در سال ۱۳۱۳ خورشیدی به تهران آمد و وارد دانشکده ادبیات شد. در دانشکده ادبیات شروع به تحصیل در رشته ادبیات کرد و در سال ۱۳۱۶ موفق به اخذ لیسانس در این رشته شد. پس از پایان دوره لیسانس، وارد خدمت وزارت فرهنگ شد و با سمت سر دبیری به کار پرداخت. همچنین به تحصیلات خود ادامه داد تا در سال ۱۳۲۵ خورشیدی، دکترای ادبیات را گرفت. طبع شعر نیز داشت. دکتر مهدی حمیدی در سال ۱۳۶۴ خورشیدی در گذشت. شعر زیر نمونه‌ای از اشعار اوست:

باد پائیز!

مهرگان خنده زد از مردن شهریور من

باد پائیز بجنبید و بجنبید سر من

برگ ریز آمد و در برگ خزان خواندم

که یکی برگ دگر کننده شد از دفتر من

کودکی بودم و ناگاه مرا کرد جوان

مرگ اسفند مه وزادن شهریور من

بیم آنست که تا چشم زخم پیر شوم
 خستگی آید و پیری و نشیند بر من
 رخت بر بندد شادی و جوانی و نشاط
 تیرگی راهنما گردد و غم رهبر من
 پیش آئینه هراس آیدم از دیدن خویش
 چون ز کافور سخن گوید مشک تر من
 روزی آید که من و دلبرم از هم پرسیم
 که چه حسن تو بر انگیخت شبی خاطر من؟
 هیچم از رنج شب پیری اندیشه نبود
 گر چو من پیر نمی شد بت افسونگر من
 ای دریغا که بدو نیز نپاید گیتی
 خرد و بشکسته شود نوش لب لاغر من
 روزگاری شود آن طره پیچیده سفید
 خیر از مرگ دهد شاخک سیسنبر من
 پشت او خم شود از خستگی سال و مهان
 فرودین ها بسپرد تاب و تف آذر من
 من چنان پیر شوم کونشناسد که منم
 او چنان زشت که هرگز نشود باور من
 برسد عاقبت کار بدانجا که شبی
 من ز پیش او بگریزم و او از بر من
 گاه لطف آرد و آن چهره بگیرد که ببوس
 گویمش حاشا، کلا که تویی مادر من
 کسی زخم بوسه بر آن چهره پر چین و شکن
 کآتش عشق کشد شعله ز خاکستر من
 گر چه پیرم چه بسا نرگس شهلا که مراست
 نوز، جوینده در این کشور پهناور من

دلبر عهد جوانی من! بوسه مخواه
روز پیری ز لبم، زین لب پر شکر من
تو ندانی که مرا خستگی و پیری نیست
تا همی جنبید دریای پر از گوهر من
پسرانند مرا، دخترکانند مرا
که جوان داشته در پیری من منظر من
نتوان گفت مرا کت پسر و دختر نیست
نظم و نثر است مرا خود پسر و دختر من
هر چه بر عمر جهان بگذرد ارزنده ترند
این نکویان درخشنده تر از اختر من
از پس مرگ من اینان سخن از من گویند
پرز آوازه کنند از من بوم و بر من
وای بر من چکنم گر به شب پیری من
دست از عشق کشد طبع سخن پرور من
همه دانند، مرا همسر من عشق من است
عشق من بود اگر بود کسی همسر من
در خیالش همه شب خسبم و هر صبح پگاه
بوی نسرین و سمن خیزد از بستر من
گر مرا هیچکسی، هیچ کسی انگارد
هست دستی که از او باز کشد کیفر من
عشق اگر نیست مرا زندگی و شادی نیست
طایر قدسم و از عشق بود شهپر من
من همینم که مرا دیده و بینند کسان
چون مرا زاد چنین زاد مرا مادر من
گر بمیرم پس از این آرزویی نیست مرا
که بنازد به نکو نامی من کشور من

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- از یاد رفته، شعر.
- ۲- اشک معشوق، شعر.
- ۳- بهشت سخن.
- ۴- پس از یکسال، شعر.
- ۵- جاودانگی درویش.
- ۶- زبده شاهنامه فردوسی.
- ۷- دریای گوهر.
- ۸- زمزمه بهشت، شعر.
- ۹- سالهای سیاه، شعر.
- ۱۰- شاعر در آسمان.
- ۱۱- سبکسریهای قلم.
- ۱۲- شاهکارهای فردوسی.
- ۱۳- شکوفه‌ها یا نغمه‌های جدید، شعر.
- ۱۴- طلسم شکسته، شعر.
- ۱۵- عروض حمیدی.
- ۱۶- عشق در بدر.
- ۱۷- عصیان، شعر.
- ۱۸- فرشتگان.
- ۱۹- گمشده من، شعر.
- ۲۰- ماه شش پنی.

م: ۱- مشار، خانابایا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۶.

۲- مجله یفما، سال دوم، شماره ۸.

حیدری مهابادی، علی [سالار سعید]

میرزا علی خان حیدری ملقب به سالار سعید، فرزند احمد خان و کیل الرعایا، در سال ۱۲۹۰ قمری در دهکده رحیم آباد متولد شد.

او فرزند احمد بیگ و کیل الرعایا، فرزند ابراهیم بیگ، فرزند رستم بیگ، فرزند سیف الدین، از خاندان بابامیری بود. نیاکانش در ساوجبلاغ مکری حکومت داشتند. پدرش در زمان ناصرالدینشاه از سرداران لشکر در جنگ هرات و بوشهر بود.

حیدری ادبیات فارسی و عربی را نزد بهار شیروانی آموخت و با شعر و شاعری آشنا شد. در ۲۰ سالگی وارد خدمت دولتی شد و به نایب الحکومگی ساوجبلاغ، منصوب شد. در دوره‌های ششم، هفتم، هشتم، نهم و دهم از ساوجبلاغ و در دوره‌های یازدهم و دوازدهم از مهاباد به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد.

علی حیدری در سال ۱۳۷۳ قمری وفات یافت.

شعر زیر نمونه‌ای از سروده‌های اوست:

خانه صبر دل از دست فراق است خراب

دل بی صبر در این خانه ویران تا تا کی؟

حال عشاق پریشان ز غم دوری تست

حال این جمع چو زلف تو پریشان کی؟

درد عشقت همه دانند ندارد درمان

پس امید من پردرد به درمان تا کی؟

عاشق روی تو از کعبه و بتخانه گریخت

چند از کفر سخن، قصه زایمان تا کی؟

ما اسیریم و جهان محبس و نعمت زنجیر

یارب این سلسله درپای اسیران تا کی؟

«حیدری» آن بت سنگین دل بی مهر و وفا

تا کی از جور و جفا نیست بشیمان، تا کی؟

دوش تا کردی پریشان زلف مشکین را به دوش

روزگار ما سیه تر شد ز زلف دوش، دوش

تا نماند نجم دل در زیر ابر درد و غم

ای مه من! آفتاب روی با معجر مپوش

بلبل از هجر گلستان، من ز هجر دلستان

روز و شب جفتیم با فریاد و افغان و خروش



ای صنم تنها غلام آستان من نیستم

آسمان هم از مه نو حلقه‌ها دارد به گوش

دی ز راه پند با من گفتن میسر نمی‌کند:

گر تو عقل و هوش داری با نگاری می بنوش

شرط کردم بعد از این باشم مقیم کوی دوست

عهد بستم زین سپس باشم به سوی می فروش

چونکه شرط اعظم عشق است اول ترک جان

«حیدری» در راه جانان بهر جان دادن بکوش



مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

حیرت تبریزی، اسمعیل

اسمعیل حیرت تبریزی در سال ۱۲۸۰ خورشیدی متولد شد.

تحصیلاتش را در مدارس لقمانیه و امریکاییان گذراند. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی از مدرسه امریکاییان فارغ التحصیل شد. پس از پایان تحصیلات به مشاغل مختلفی به این ترتیب اشتغال یافت: دبیر انگلیسی در کالج؛ دبیر دبیرستان نظام تبریز؛ متصدی آزمایشگاه؛ دبیر انگلیسی دبیرستان فردوسی؛ دبیر دانشسرای پسران و دختران؛ دبیر دانشکده افسری، دبیر دانشگاه جنگ، متصدی کتابخانه دانشگاه جنگ.

اثر به جا مانده از او عبارتند از:

۱- تعبیر خواب.

حیرت سجادی، سید محمد باقر [رکن الاسلام]

سید محمد باقر رکن الاسلام حیرت سجادی فرزند سید محمد سعید گلجینی، فرزند سید سعدالدین، فرزند سید مجید بن سید احمد، در سال ۱۲۹۷ قمری در سنندج متولد شد. ابتدا به فرا گرفتن مقدمات پرداخت، سپس وارد مدارس دینی شد و با کوشش و پشتکار کافی، تحصیلات خود را ادامه داد. از علوم صرف و نحو و منطق و بلاغه و حکمت تا فقه و اصول و تفسیر و حدیث و سیر بهرۀ کافی به دست آورد. آنگاه همت خود را صرف یادگیری ادبیات کرد و ضمن استفاده از محضر اساتید شعر و ادب به مطالعه دوا این شعر و کتب ادبی فارسی و عربی پرداخت و در کوشش و استعداد ذاتی و قریحه خدا دادی، در اندک مدتی بر همگان فایق آمد و شاهد مقصود را در آغوش گرفت و خود نیز به سرودن شعر پرداخت.

حیرت سجادی سپس وارد خدمات اجتماعی شد و از سال ۱۳۲۸ قمری برای پیشرفت و گسترش امر تعلیم و تربیت قدمهای مؤثری برداشت و در آغاز تأسیس سازمان معارف و مدارس جدید، شخصاً ریاست معارف و اوقاف خود را سنندج را بر عهده گرفت و بعدها نیز مدتی در همدان و پس از آن در سنندج تا هنگام باز نشستگی به کار دبیری و تدریس در دبیرستانها مشغول بود.

حیرت سجادی پس از بازنشستگی قسمتی از اوقات خود را وقف مطالعه کتب فقه و احادیث و تفسیر و تاریخ ادبیات می کرد و قسمتی را هم به جوابگویی کسانی که برای رفع مشکلات درسی خود به حضورش می رسیدند، اختصاص داده بود.

دانشمندی ادیب و شاعر، نویسنده ای توانا، دارای حافظه قوی و اطلاعات فراوان در

سیر و تاریخ در ادب بود. بعد از باز نشستگی ازوا و گوشه گیری اختیار کرد. با این حال همیشه محفل وی، مجمع ادبا و فضلا و مکتب افاده و افاضه بود.

حیرت سجادی سر انجام پس از یک عمر نیکنامی در سال ۱۳۲۸ قمری وفات یافت و در مقبره شیخان از مقابر معروف سنندج، به خاک سپرده شد.

اینک قطعاتی از سروده‌های او:

چو عاشقان به سر زلف یار پیوستند

ز هر چه در همه آفاق بود بگستند

مگر که شاخه طویی است قامت تو که خلق

به منتهای امید از تو طرفه بر بستند

مگر چو سرو به پا خاستی و افکندی

ز رخ نقاب که خورشید و ماه بنشستند

هزار مردم هشیار را دهد مستی

نسیم گوی کسانی که از رخت بستند

ز غیر چشم و دل پر ز اشک و شعله چو شمع

ز هر چه یاد کنی عاشقان تهی دستند

خدای را مشنو آنچه حاسدان گفتند

که تهمتی است که بر جان ناآوان بستند

جز از جمال تو باید که دیده بر دوزند

کسان که در طلب دیدن بهشتستند

به بوسه‌ای ننوازندم از کرم، گویی

طریق خواجگی و بندگی ندانستند

به هر چه یار کند عاشقند، آنان کو

به سان «حیرت» درس وفا نبشتند



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



خانف شیرازی، اسمعیل تحقیق تکمیل علوم اسلامی

اسمعیل خانف شیرازی در سال ۱۲۷۸ خورشیدی در شیراز متولد شد.

در هفت سالگی بر اثر ابتلا به آبله نابینا شد. در یازده سالگی یک چهارم قرآن را حافظ بود و در ۲۰ سالگی قرآن را تماماً حفظ کرد. سپس به ادبیات پرداخت و در ۳۰ سالگی فارغ التحصیل مقدمات گردید. پس از آن به فقه و اصول پرداخت و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی را فرا گرفت. همچنین فیزیک و شیمی و هیئت و جغرافیا و طب قدیم و جدید را آموخت و به زبانهای عربی و فرانسه آشنایی یافت.

پس از پایان تحصیلات به تدریس پرداخت و تعداد زیادی برای آموختن به خاندهاش می‌رفتند. هفته‌ای یک بار نیز در شاه چراغ شیراز به منبر می‌رفت و به موعظه می‌پرداخت. یک دیوان شعر از او به یادگار مانده است.

خاخورینی خراسانی حائری بیارجمندی، یوسف [شیخ]

شیخ یوسف خاخورینی خراسانی حائری بیارجمندی فرزند ملا زین العابدین، در سال ۱۳۲۸ قمری، در کودکی، به مشهد رفت و در آنجا به تحصیل پرداخت.

پس از پایان سطح به درس خارج پرداخت. پس از آن جهت تکمیل تحصیلات خود به نجف رفت و نزد نائینی به فراگیری اصول و فقه پرداخت. سپس نزد شیخ محمد حسین کمپانی و آقا ضیاء عراقی به تحصیل پرداخت. همچنین رسائل و مکاسب را نیز تدریس می‌کرد. پس از آن به کربلا رفت و در بحث قمی حاضر می‌شد. چند دوره رسائل و مکاسب و کفایه را نیز در کربلا تدریس کرد. بعد از آن شروع به درس خارج نمود و به تدریس دوره دوم فقه و دوره دوم اصول در کربلا پرداخت. زیارت عاشورای شبانه وی ترک نمی‌شد و در درس خارج وی، فضلی کربلا حاضر می‌شدند. از شیخ محمد حسین کمپانی و سید ابوالحسن اصفهانی اجازه اجتهاد و از شیخ عباس قمی اجازه حدیث داشت.

آثار به جا مانده از وی عبارتند از: *تکلیف‌پیر علوم اسلامی*

۱- شرح کفایه، تقریرات نائینی در فقه و اصول.

۲- تقریرات کمپانی.

۳- حاشیه بر مکاسب، رساله عملیه.

۴- وجیزه عربی.

۵- رساله فارسی مخطوط.

۶- حاشیه عروه مخطوط.

۷- زبده المسائل.

۸- مدارک العروه.

۹- وجیزه.

م: مشار، خانبابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۶.

خالدی مفتی زاده، محمد رشید [ملا]

ملا محمد رشید خالدی مفتی زاده فرزند ملا عبدالله مفتی دشی، در سال ۱۳۲۳ قمری در سنندج متولد شد.

تحصیلاتش را در موطن خود انجام داد. در سال ۱۳۵۱ قمری به عراق رفت و پس از ملاقات با شیخ علی حسام الدین به آئین نقشبندیه در آمد. پس از مدتی سیر و سلوک در خانقاه به مسافرت پرداخت. از راه سلیمانیه و کرکوک به بغداد و از آنجا به کربلا و نجف رفت. سپس راه سوریه و شام و اردن را پیش گرفت. مدتی در حلب و دمشق و بیت المقدس و عمان به سیر و سیاست پرداخت. سپس در ایام حج وارد حجاز شد و پس از انجام فریضه حج به لبنان رفت.

مدتی کوتاه در بیروت بود که در یکی از مساجد به نام جامع الخضر به سمت امامت و خطابت و وعظ منصوب و مقیم بیروت شد. از آن پس سالی یک بار به سوریه می آمد و زمانی با یکی از بزرگان علم و عرفان آنجا به نام شیخ شریف یعقوبی آشنا شد. پس از مدتی شیخ شریف او را به دامادی خویش پذیرفت. یکی دو بار هم به مصر و مراکش سفر کرد و دو بار دیگر به حج رفت.

در سال ۱۳۷۰ قمری به ترکیه رفت و از مساجد و مدارس دینی آنجا دیدن کرد. در سال ۱۳۷۵ قمری به سنندج مراجعت کرد. در سال ۱۳۸۳ نیز به سنندج رفت و مدتی را در آنجا گذراند.

ملا محمد رشید مرد عارف روشن ضمیر و آگاه و خوش بیانی بود. بحث او بیشتر روی تفسیر آیات قرآنی و معارف اسلامی بود. با حافظه خوبی که داشت، تمام آیات قرآنی را از

حفظ می‌خواند. بر اثر آشنایی با علم حروف و اعداد و از روی بصیرت و صفای باطن، گاه وقایعی را از روی آیات قرآنی استخراج می‌کرد و خبرهایی می‌داد که به وقوع می‌پیوست. او به اهل بیت (ع) ارادت فوق العاده داشت. به اشعار حافظ دل بستگی داشت و تقریباً تمامی آنها را از حفظ می‌دانست.

ملا محمّد رشید در اوایل سال ۱۳۴۳ خورشیدی در بیروت وفات یافت و جنازه‌اش در دمشق، در یکی از مقابر آنجا به نام باب الصغیر، جنب مزار شیخ شریف یعقوبی به خاک سپرده شد.

اثر به جا مانده از وی عبارت است از:

۱- رموز آفرینش.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

خالقی، روح الله

روح الله خالقی فرزند عبدالله، در سال ۱۲۸۵ خورشیدی در کرمان متولد شد.

پس از پایان تحصیلات متوسطه، وارد دانشسرای عالی شد و در پایان دوره به اخذ لیسانس نائل آمد. او از شاگردان وزیری و پیرو مکتب وی در موسیقی بود. تلاش می‌کرد تا اصالت موسیقی ایرانی را به خصوص از جهت مشخصاتی که در ربع پرده‌ها و مقامهای ایرانی وجود دارد، حفظ و ثبت کند و به این طریق از تباهی و از بین رفتن آنها جلوگیری کند. خالقی نیز همچون وزیری با تغییر ضرب و مقام، به موسیقی تنوعی داد و همچنین از ترانه‌های محلی نیز در موسیقی خود سود می‌برد.

خالقی در سال ۱۳۲۰ خورشیدی به معاونت دفتر اداره موسیقی کشور منصوب شد و تا سال ۱۳۲۵ خورشیدی در این مقام باقی بود.

از کارهای خالقی «می ناب» و «آه سحر» برای آواز و ارکستر، چند اتود برای ویولون به نام «رنگارنگ» و چند تصنیف و ترانه محلی برای ارکستر تنظیم شده است.

روح الله خالقی در سال ۱۳۴۴ خورشیدی وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- ساز و آهنگ باستانی یا تاریخ موسیقی.

۲- سرگذشت موسیقی ایران.

۳- سرودهای دبستان.

۴- نظری به موسیقی.

۵- هم آهنگی موسیقی.

م: ۱- مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۳/۰۳.

۲- فرهنگ دانش و هنر.



مرکز تحقیقات کتاب و پوز علوم اسلامی

خدابنده نائینی، علی اکبر

علی اکبر خدابنده نائینی فرزند مهدی در سال ۱۲۵۷ خورشیدی متولد شد. او از صاحب منصبان شرکت شیلات بود و در فروردین ماه ۱۳۲۷ خورشیدی وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- آفات پنبه در ایران و طریق مبارزه با آنها.
- ۲- ملخ در ایران و طریقه دفع آن.

م: مشار، خانابابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۴.



خداداد سپهری، برزو [دکتر]

دکتر برزو خداداد سپهری در سال ۱۳۹۳ خورشیدی متولد شد.

پس از پایان دوره مقدماتی و آزمون ورودی دانشگاه ادبیات و دانشسرای عالی شد و در سال ۱۳۹۴ خورشیدی لیسانس زبانهای خارجی را دریافت کرد. سپس وارد خدمت وظیفه شد و یک سال سمت دبیری داشت. پس از این مرحله، برای ادامه تحصیل به سوئیس رفت و در دانشگاه ژنو به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۹۹ خورشیدی موفق به اخذ درجه دکتری در رشته فلسفه از این دانشگاه شد و به ایران بازگشت.

در مراجعت به ایران به سمت دانشیار فلسفه در دانشکده ادبیات به کار پرداخت. آثار

به جا مانده از او عبارتند از:

۱- آراء فلسفه در باره عادات.

۲- بحث در مسائل پرورش اخلاقی.

۳- سر جنسیت یا روانشناسی عشق.

م: مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی؛ ج/۲.

خدایار، هیرید

هیرید خدایار فرزند شهریار و برادر کوچکتر موبدان موبد یزد بود. او در کودکی به بمبئی رفت و در زبانهای اوستا و پهلوی و انگلیسی و گجراتی استاد و لیسانسیه دانشگاه بمبئی شد.

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

پس از بازگشت به ایران، مدتی رئیس انجمن ناصری زرتشتیان بود و تا مدتی نیز در دبستان دین یاری و آموزشگاه موبدان به تدریس اوستا و انگلیسی پرداخت. سپس به خاطر مخالفت‌های شدید و ناسازگاری با دستگاه روحانیت زرتشتی دلتنگ شد و دو باره به هندوستان برگشت و به سمت استادی در دانشگاه کراچی به خدمت فرهنگ مشغول شد؛ ولی عمرش چندان وفا نکرد و در حدود سال ۱۳۱۸ خورشیدی وفات یافت.

هیرید خدایار «کارنامه اردشیر بابکان»، «اندرز آذرباد ما را سپند»، «اندرز و هزارد ترخوفیروز»، «اندرز خسرو قبادان» و «مادیگان چترنگ» را از پهلوی به انگلیسی ترجمه و در سال ۱۲۷۸ خورشیدی چاپ و منتشر کرد و نیز کتاب «خوبی نمای دین زرتشتی» را برای اطلاع زرتشتیان از اصول آئین خویش در سال ۱۲۷۸ خورشیدی تدوین و چاپ کرد.

م: شهرمدان، رشید. تاریخ زرتشتیان، فرزنانگان زرتشتی.

خطیب سنندجی، شکرالله [شیخ]

شیخ شکرالله امام جمعه و خطیب سنندجی، فرزند شیخ عبدالوهاب مردوخی در سال ۱۲۸۴ قمری متولد شد.

او انسانی فاضل، محترم، نیک نفس، مهربان و سخی بود. باغ و مزرعه‌ای داشت در جنوب شرقی سنندج به نام ویله که هر ساله چندین بار از علما و محترمین و سایر طبقات مردم دعوت می‌کرد و در آن باغ روزه‌های متوالی از پام تا شام از آنان پذیرایی می‌کرد. در زمان جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۳ م) که هزار نفر در سنندج و اطراف آن بر اثر قحطی و گرسنگی و مرض وبا از بین رفتند، مرحوم شیخ شکرالله گذشته از آنکه همه گونه تلاش می‌کرد تا بتواند به گرسنگان لقمه نانی برساند و با پرستاری از بیماران به آنان نیروی ببخشد، از طرف دیگر شخصاً آستینها را بالا می‌زد و به شستشو و کفن پوشاندن اموات و با زده می‌پرداخت تا دیگران نیز از او تأسی جویند و از انجام این واجب کفایی هراسی نداشته باشند. آن مرحوم با هزینه خود در مسجدی که نزدیک خانه شخصی خود ایشان بود به نام مسجد امام، تا زمانی که در قید حیات بود، دو سه نفر طلبه را اداره و نگهداری می‌کرد و در اوقات فراغت آنان را درس می‌داد. شیخ شکرالله در سال ۱۳۵۱ قمری در سنندج وفات یافت.

خلعت بری، محمد ولیخان تنکابنی [امیر اکرم، سردار اکرم، نصر السلطنه، سردار معظم، سپهدار اعظم، سپهسالار اعظم]

محمد ولیخان تنکابنی فرزند حبیب الله خان ساعد الدوله تنکابنی، در پنجشنبه نهم ربیع الاول ۱۲۶۴ قمری، در قریه اشتاج، از توابع تنکابن متولد شد.

در دوازده سالگی به همراه پدرش به تهران آمد و با درجه سرهنگی وارد خدمت نظام شد و مأمور حفاظت یکی از دروازه‌های تهران گردید. دو سال بعد وقتی که ترکمنها در استر آباد و گرگان طغیان می‌کنند و قشون به فرماندهی محمد ناصر خان ظهیرالدوله برای امنیت آن ناحیه اعزام می‌شود، محمد ولیخان جوان هم در جزو این قشون حرکت می‌کند و به جنگ می‌رود و سپس با موفقیت به تهران باز می‌گردد.

در زمان سپهسالاری دؤم میرزا حسینخان، روزی هنگام سان قشون سپهسالار از محمد ولیخان جوان که در آن زمان درجه سرهنگی داشت، ایرادی گرفت و بر سر آن، میان او و محمد ولیخان سرهنگ اختلافی بوجود آمد و کار به جایی کشید که محمد ولیخان شمشیر کشید و گستاخانه به سوی سپهسالار حمله برد. میرزا حسین خان سپهسالار به ناصرالدین شاه شکایت کرد و شاه دستور توقیف محمد ولیخان را صادر کرد و مقرر داشت که به جرم این گستاخی چشمهای او را در آورند. خوشبختانه تدبیر و چاره جویی حبیب الله خان ساعد الدوله، پدر محمد ولیخان، به موقع این خطر را مرتفع ساخت. حبیب الله خان با عذر خواهی بسیار و بردن پیراهن خونین محمد ولیخان به پیش شاه، دل او را به رحم آورد و شاه از این عمل خود منصرف شد؛ ولی به خاطر هر چشم یکصد هزار تومان تقاضای جریمه کرد که از جانب حبیب الله خان پرداخت گردید. مدتی پس از این حادثه، محمد ولیخان به

درجه سرتیپی رسید و با لقب سردار اکرم در سال ۱۲۹۸ قمری حاکم رشت و تنکابن شد. پس از یک سال به تهران احضار و مأمور دفع فتنه استرآباد شد. در این مأموریت دلیری کرده داخل مرز روسیه گردید و جمعی از اسیران ایرانی را که توسط ترکمنها برای فروش به اسارت گرفته شده بودند، آزاد کرد و به ایران باز گرداند. به همین خاطر از طرف ناصرالدینشاه به حکومت استرآباد (گرگان) منصوب شد و خلعت و لقب نصر السلطنه به وی داده شد (۱۳۰۲ ق).

در سال ۱۳۰۳ قمری محمّد ولیخان با دادن پیشکشی کافی به کامران میرزا نایب السلطنه، ضرابخانه را سالیانه به مبلغ یکصد و بیست هزار تومان اجاره کرد و متعهد شد ماهی ده هزار تومان هم برای خرج جیب شاه تقدیم کند. به این ترتیب در سال ۱۳۰۴ قمری رئیس ضرابخانه و مسکوکات شد؛ اما پس از یک سال او را پای حساب آوردند و متهم به کم و کسری در عیار مسکوکات شد. در نتیجه از کار برکنار و مدتی خانه نشین شد.

در سال ۱۳۱۱ قمری، محمّد ولیخان وزیر خزانة و گمرک شد و تا سال ۱۳۱۵ قمری، در مقام خود باقی ماند. گمرک که پر درآمدترین سازمانهای آن روز ایران به حساب می آمد، چهار سال در انحصار و اجاره وی بود. پس از آن در سال ۱۳۱۷ قمری محمّد ولیخان به حکومت گیلان منصوب شد و حکومتش چهار سال و چهار ماه طول کشید و در همین دوران بود که از مظفرالدینشاه لقب سردار معظم را گرفت.

در دوم صفر سال ۱۳۲۲ قمری، هنگام زمامداری عین الدوله از طرف محمّد علی میرزا ولیعهد که والی آذربایجان بود، حکومت شهرهای اردبیل و مشکین و خلخال به او واگذار شد و محمّد علی میرزا یک شمشیر اعلا به او داد و حکومتش یک سال در آن نواحی طول کشید. پس از بازگشت به تهران، در موقع سفر سؤم مظفرالدینشاه تلگرافخانه را اجاره کرد و ملقب به سپهدار اعظم شد و ضمناً وزارت تلگراف و امیری توپخانه و فرماندهی فوج مازندران و گیلان و قزوین به عهده اش واگذار شد و هنگام جنبش مشروطه خواهی در ایران و در حوادث اولیه مشروطه و مهاجرت مشروطه خواهان به حضرت عبدالعظیم و تحصن در سفارت انگلیس، محمّد ولیخان حفاظت پایتخت را به عهده داشت. حادثه مسجد جمعه و تیراندازی سربازان به مردم بی سلاح و آزادیخواه که منجر به قتل چند طلبه گردید و بیش از

یکصد و بیست کشته و زخمی به بار آورد به دستور او و به مباشرت منتصرالدوله پیشکار او بود. البته بعدها به نهضت مشروطه پیوست و یکی از دو سردار فاتح تهران شد و خود وی از هر کس دیگر بیشتر و بهتر به مظالم استبداد واقف بود، چنان که در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«محض یاد داشت نوشتم که اولاد پند گرفته به قناعت بگذرانند تا بتوانند از خدمت نوکری کناره و به نان رعیت بگذرانند و زیادتى مطلبند که در این دولت بی قانون ایران، راحت و آرامش و پاس زحمت و حقوق خدمتی نیست به هر درجه برسند، محسود واقع شده انواع عذاب و ناراحتی و آسیب جان و مال را باید ببینند، زینهار که خود را داخل کار نکنند و نروند، همین قدر کلاه سرشان را نگاه داشته با یک وزیر خائنی بسازند، راه بروند، خیانت در این دوره، اسباب آسایش است مثل وزراء، مستوفیها، میرزاها.»

در سلطنت محمد علیشاه از فرماندهی توپخانه و افواج مأمور حفظ پایتخت بر کنار شد و تنها امور تلگراف و فرماندهی فوج قزوین را داشت، تا اینکه به جای امیر اعظم والی گیلان شد و در همین مأموریت باز هم بنای مبارزه با مشروطه خواهان گیلان را گذاشت. انجمن ولایتی تنکابن را تعطیل کرده و چند نفر از علمای مشروطه خواه را از تنکابن تبعید کرد که این رفتار او در مجلس اول مورد اعتراض واقع گردید.

پس از ترور اتابک در شب شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قمری توسط مشروطه خواهان، رجال درباری نسبت به جان خود سخت بیمناک شدند و در نتیجه انجمنی به ریاست جلال‌الدوله بنام انجمن امرا تشکیل داده و طی نامه‌ای به محمد علیشاه، از او می‌خواهند که حکومت قانون و مشروطه را رعایت کند، یکی از امضاء کنندگان این نامه محمد ولیخان بود. نویسندگان نامه سوگند نامه‌ای هم در پشت قرآن برای وفاداری به مشروطه نوشتند و امضاء کردند. هشتمین امضای قسم نامه هم از آن محمد ولیخان بود. و این سرآغاز گرایش او به مشروطه بود.

در همین دوران مجدداً به مأموریت استر آباد رفت و هنگامی که مجلس شورای ملی به دستور محمد علیشاه به توپ بسته شد (دوم تیر ۱۲۸۷)، او در مأموریت استر آباد بود. وقتی از استر آباد باز گشت که مقاومت انجمن ایالتی و قیام مشروطه خواهان تبریز بالا گرفته و

عین الدوله با اختیارات تام برای سرکوبی آزادیخواهان به تبریز رفته بود. شاه او را به عنوان فرمانده کل قشون آذربایجان به تبریز اعزام کرد و مبلغ هنگفتی پول در اختیار او گذاشت. در تبریز با انجمن ایالتی روابطی برقرار کرد و از حمله به مشروطه خواهان سر باز زد. محمّد ولیخان در خاطرات خود در باره وقایع آن زمان، چنین می‌نویسد:

«هنوز کارها اصلاح نشده، من هم خود را دخیل نمی‌کنم و با شاهزاده عین الدوله کمال ارادت، لیکن این وضع با سلیقه بنده درست نمی‌آید. هر قدر خواستم که شاهزاده را از در صلح و مسالمت در آرم، گاهی به واسطه اردوی ماکو و گاهی به استظهار تلگرافات، خیالش به جنگ دعوا قرار گرفت و به او می‌گویم و گفتم با این سلیقه کج نمی‌توانی فاتح شوی، تا امروز چهارشنبه (۲۷ شعبان ۱۳۲۶) خیالش به دعوی فردا قرار گرفت و بدون دستورالعمل و نقشه‌ای می‌خواهد حمله کند و یقین دارم نخواهد از پیش ببرد.»

به هر جهت درگیری بین عین الدوله و سپهدار (محمّد ولیخان) روز به روز شدیدتر می‌شد و سپهدار از همکاری با عین الدوله سر باز می‌زد و در کارها اختلال می‌کرد، به طوری که قوای عین الدوله شکست خورد. سپهدار به تلگراف شدیدالحن محمّد علیشاه نیز وقعی نگذاشت^{۱۵} و کماکان از حمله به مجاهدین سر باز زد. احمد کسروی شرح ماجرا را بدین قرار در کتاب خود به نام تاریخ مشروطه، آورده است:

«در این روزها سپهدار از عین الدوله کناره جسته، آهنگ بازگشت می‌داشت... سپهدار چون رنجیده نیز می‌بود، می‌خواست باز گردد و در نهران با سردار و سالار [ستارخان و باقرخان] و سر دستگان آزادی پیام‌هایی به هم می‌فرستادند. مشهدی محمّد علیخان می‌گوید: نخست سپهدار با زبان رشیدالملک پیام فرستاد که می‌خواهم به شهر آمده با شما دیداری کنم و این جنگ خانگی را به پایان برسانم. اینان پاسخ می‌دهند خودش نیاید و کسی را بفرستد تا بدانیم چه می‌خواهد. این است که منتصرالدوله پیشکار او همراه رشیدالملک به شهر آمد و با سالار و سردار و پاره‌ای نمایندگان انجمن گفتگو کرد، در این زمینه که سپهدار به شهر آمده به آزادیخواهان یاری کند و با دولت بجنگد. اینان گفتند این لشکرهای دولت که گرداگرد تبریز را گرفتند اگر چند برابر هم باشند به شهر دست نیابند، در شهر نیازی به یاری سپهدار نیست. اگر او می‌خواهد کاری انجام دهد به تنکابن رفته از

آنجا بیرق آزادیخواهی را بلند کند که یاری بهتر آن خواهد بود. این پاسخی است که سردار و سالار دادند و نمایندگان انجمن و دیگران آن را به راست داشتند، و پس از چند روزی سپهدار از کنار تبریز باز گردید». چون محمدعلیشاه به اقدامات سپهدار مشکوک و از او ناراضی شده بود، با درخواست استعفای او موافقت کرد و او در ۱۰ رمضان ۱۳۲۷، از آذربایجان بازگشت و به تنکابن رفت. در تنکابن سپهدار انجمن عدالت را تأسیس کرد و علناً علم مشروطه خواهی برافراشت. محمدعلیشاه در محرم ۱۳۲۷ قمری، ضمن تلگرافی به او چنین نوشت: «محمّدولی، محض فوق نمک به حرامی تو به دولت، تو را از شئون دولت و املاک دولتی خارج و املاک تو را خالص نمودیم. از باغشاه - محمّدعلیشاه.» سپهدار هم در جواب چنین نوشت: «باغشاه - الحمدلله که از این ننگ خارج شدم و در املاک من هیچ کس قدرت دخالت نخواهد داشت».

و بدین ترتیب او با دولت استبداد به طور رسمی وارد جنگ شد. سپهدار از تنکابن به وسیله تلگراف با سایر مراکز انقلابی ایران، یعنی تبریز و اصفهان که زمینه قیام بختیارها در آن فراهم شده بود، تماس گرفت، ضمناً با آزادیخواهان رشت که عده‌ای از آزادیخواهان تبریز و قفقاز هم با آنها همکاری می‌کردند و کمیته‌های مختلفی برای مبارزه با استبداد تشکیل داده بودند، ارتباط پیدا کرد. او تصمیم گرفت سراسر گیلان را تحت پرچم مشروطه گرد آورد و به دنبال این تصمیم روز ۱۶ محرم ۱۳۲۷ قمری با همراهان خود وارد بندر غازیان شد و روز ۱۸ محرم در میان استقبال شکوهمند آزادیخواهان و مردم رشت، وارد آن شهر گردید.

پس از فتح انزلی و غازیان و رشت، سپهدار مصمم به فتح تهران شد و با دستجات مسلح خود که عملیات جنگی آنها به وسیله و به ابتکار پیرم، معزالسلطان، منتصرالدوله و سالار فاتح اداره می‌شد، به سمت قزوین حرکت کرد. پیشقراولان قوای سپهدار که پیرم و منتصرالدوله بودند، شب ۱۴ ربیع الثانی به شهر قزوین حمله برده و آن شهر را فتح کردند و از آنجا با هماهنگی قوای بختیاری که از طرف اصفهان به تهران نزدیک می‌شدند، به تهران آمده و در روز ۲۵ تیر ماه ۱۲۸۸ خورشیدی تهران را فتح کردند.

پس از فتح تهران و پناهنده شدن محمدعلیشاه به سفارت روس، سپهدار اعظم و حاج علیقلی خان سردار اسعد، از اشخاص اول ایران شدند و در هیئت دولتی که پس از فتح تهران

بدون رئیس‌الوزراء تشکیل شد، سپهبدار وزیر جنگ و سردار اسعد بختیاری وزیر داخله شد. این دو سردار طی اعلامیه مشترکی، استعفای محمّد علیشاه و سلطنت احمد شاه را به اطلاع مردم ایران رساندند.^{۱۱}

دولت موقت بدون رئیس‌الوزراء در ماه رمضان ۱۳۲۷ قمری تغییر یافت و کابینه رسمی در ۹ مهر ۱۲۸۸ خورشیدی به ریاست محمّد ولیخان سپهبدار اعظم تشکیل شد. او از ۹ مهر تا مرداد ۱۲۸۹ چهار کابینه به مجلس معرفی کرد.^{۱۲} برنامه دولت او که در ۲۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسید، اولین برنامه دولت در تاریخ ایران بود.^{۱۳} مشغله مهم این کابینه انتظام وضع آشفته‌ای بود که به علت تغییر رژیم و برچیده شدن بساط حکومت خود کامگی و تغییر حکومت استبدادی به مشروطه پیش آمده بود. در دوران این کابینه، مجلس دوم که از آزادترین و بهترین مجالس ایران بود، تشکیل شد و تصمیم گرفت که با قرض داخلی خود را از چنگال روس و انگلیس برهاند و برای این منظور املاک خالصه را وثیقه قرار داده و با تشکیل اداره دیون عمومی و استقرار داخلی پیشنهاد قرض خارجی را رد کرد.

محمّد ولیخان در اواخر تیرماه ۱۲۸۹ استعفا کرد و به جای او مستوفی الممالک مأمور تشکیل کابینه شد (اول مرداد ۱۲۸۹). ولی کابینه او چند ماهی بیشتر دوام نیاورد و مجدداً سپهبدار مأمور تشکیل کابینه شد. از تاریخ ۲۰ اسفند ۱۲۸۹ تا مرداد ۱۲۹۰، سه کابینه به مجلس معرفی کرد، و برنامه دولت وی در ۱۴ ربیع الاول ۱۳۲۹ به تصویب مجلس رسید.^{۱۴} کابینه سپهبدار در این دوره زمامداری نیز با وقایعی مصادف شد که اهم آنها را می‌توان چنین نگاشت:

۱- اوجگیری اختلافات حزبی و عمدتاً میان دو حزب دموکرات و اعتدالی، اوضاع داخلی کشور را بیش از پیش آشفته ساخت. و سپهبدار از طرف مطبوعات دموکراتها مورد حمله قرار گرفت.

۲- ورود و استقرار مستشاران مالی امریکا.

۳- مذاکره برای اخذ قرضه به مبلغ ۱/۲۵۰ میلیون لیره از بانک شاهنشاهی.

۴- شروع تحریکات محمّد علیشاه مخلوع برای بازگشت به ایران.

۵- طرح بودجه مملکت در ماه جمادی الثانی در مجلس شورای ملی و جرح و

تعدیلاتی که در آن به عمل آمد و مقداری از بودجه دزبار کم شد.

روی هم رفته سپهدار از اوضاع ناراضی بود و در مجلس هم بر سر موضوع بودجه گفتگوهای شده بود، چون مجلس با نیت سپهدار که می‌خواست اعتبارات وزارت جنگ را اضافه کند موافقت نکرد، بلافاصله از مجلس با حالت اعتراض خارج شد و به رشت رفت. در رشت خبر آمدن محمّد علیشاه به همراهی شعاع السلطنه و سالار الدوله، انتشار یافت که اسباب نگرانی و وحشت عمومی گردید. نایب السلطنه هم سپهدار را از رشت خواست و کابینه قبلی را مستعفی شناخت و کابینه ترمیمی جدیدی به ریاست سپهدار، مجدداً بر سر کار آمد و در روز چهارشنبه ۲۲ رجب ۱۳۲۹ قمری به مجلس شورای ملی معرفی شد و در همین جلسه مجلس بود که قانون معروف حکومت نظامی که از طرف دولت با قید دو فوریت برای مقابله با محمّد علیشاه تقدیم شده بود به تصویب رسید و این یادگار هم از کابینه سپهدار باقی ماند. در این کابینه که در واقع یک کابینه جنگی بود، وزارت جنگ به عهده صمصام السلطنه بختیاری واگذار شد و نظریات او را پیرامین اجرا می‌کرد. با توجه به اینکه صمصام و پیرم هر دو نسبت به اصول مشروطیت علاقه داشتند، شروع به قلع و قمع دشمنان مشروطه کردند. این کابینه به علت عدم اعتماد عمومی، چند روز بیشتر دوام نیاورد و سقوط کرد و در سوّم مرداد ۱۲۹۰ صمصام السلطنه بختیاری مأمور تشکیل کابینه شد.

پس از آن محمّد ولیخان در محرم ۱۳۳۰ قمری به حکومت آذربایجان رفت. سپهدار این مأموریت را به این دلیل پذیرفت که زیر فشار دموکراتها و افکار عمومی نمی‌توانست دوام بیاورد و در قضیه بازگشت محمّد علیشاه، متهم به همکاری و یا لاقبل مسامحه شده بود. قبل از رفتن به آذربایجان نامه‌ای به ناصرالملک نایب السلطنه نوشت که متن این نامه و جوابیه ناصرالملک گویای بسیاری از مشکلات دوران زمامداری اوست.^۲

محمّد ولیخان در کابینه مستوفی الممالک که در ۲۶ مرداد ۱۲۹۴ تشکیل شد، سمت وزارت جنگ را پذیرفت و این پست را در کابینه عبدالحسین میرزا فرمانفرما که در تاریخ ۳ دی ماه ۱۲۹۴، تشکیل شد نیز حفظ کرد. در همین سال لقب سپهسالار اعظم گرفت و در کابینه بعدی که در فترت بین دوره سوّم و چهارم مجلس شورای ملی، در تاریخ ۱۴ اسفند

۱۲۹۲ تشکیل شد، مجدداً ریاست دولت را به عهده گرفت.^{۲۱}

در این دوره زمامداری، محمّد ولیخان سپهسالار اعظم گرفتار مشکلات عمده‌ای که بیشتر از مداخلات خارجی و هرج و مرج داخلی ناشی بود، شد.^{۲۲} از مهمترین حوادث این دوره، دخالت زیاده از حد روسها و انگلیسها در ایران به خصوص پس از خروج شوستر بود. دولت‌های نامبرده برای اعمال نفوذ کامل خود پروژه‌ای به ایران پیشنهاد کردند که قوایی از ایران تجهیز شود و پولی هم به ایران بپردازند که زیر نظر کمیسیون مختلط روسی و انگلیسی و ایرانی خرج شود. این پیشنهاد البته با حیثیت و استقلال ایران تناسبی نداشت و به دولت ایران هم فشار زیادی در این مورد وارد می‌شد، تا اینکه عاقبت محمّد ولیخان سپهسالار حاضر به امضای این قرار داد شد و معروف است که هنگام امضاء چنین نوشت: «به واسطه فورس ماژور امضاء می‌کنم.»

کابینه سپهسالار سر انجام در اثر تجاوزی که عثمانیها در غرب ایران برای جنگ با روسها کرده بودند، در اواخر مرداد یا اوایل شهریور ۱۲۹۵ خورشیدی استعفا کرد.

سپهسالار در دوره دوم مجلس از تهران و دوره سوم از زنجان به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد که در هیچکدام از دو دوره، شرکت نکرد.

پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی، به دستور سید ضیاء الدین طباطبایی، دستگیر شد و مدتی را در حبس گذراند. البته قرار بود که او و چند نفر دیگر از رجال و شاهزادگان به دستور سید ضیاء اعدام شوند که احمد شاه از این عمل جلوگیری کرد. در جریان مجلس مؤسسان که در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ خورشیدی تشکیل شد، سپهسالار در صف نخست وزیران پیشین دیده شد و دیگر در هیچ مجلس رسمی حاضر نشد.

از جمله کارهایی که سپهسالار در دوران عمر پر فراز و نشیب خود انجام داد، ساختن راه چالوس به تهران است و این همان راهی است که اکنون به نام جاده مخصوص معروف و اتومبیل رو شده است. محمّد ولیخان از ساختن این راه نظرش احداث نزدیکترین راه میان تهران و مرکز حکومت ایلی بود. در اردبیل و رشت مدرسه ساخت و در قزوین سدی بنا کرد. در تهران قنواتی احداث کرد و محله ولی آباد تهران را ساخت و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در کمیته کمک به قحطی زدگان شرکت کرد. سپهسالار در آخر عمر علاوه بر

ناراحتی فراوان که از مرگ فرزندش علی اصغر خان ساعدالدوله، برایش پیش آمده بود، با مشکل رسیدگی به حساب رجال و وصول بقایای مالیات از طرف دکتر میلیسپو و بدهکاری به بانک استقراضی روس که دولت به موجب عهد نامه ۱۹۲۱، قائم مقام بانک استقراضی شده و در صدد مطالبه برآمده بود، مواجه گردید. و سر انجام تاب مقاومت نیاورد و در ۲۷ شهریور ۱۳۰۵ خورشیدی، خودکشی کرد.

سپهسالار مردی جاه طلب، روس مآب، مغرور، تندخو، سختگیر، کینه توز، شجاع و بی باک بود. از بزرگترین مالکان عصر خود بود و زندگی اشرافی داشت. تحصیلات کافی نکرده بود؛ ولی شعر را دوست می داشت. در انجام وظایف دینی تا آنجا که می توانست کوشا بود. از سپهسالار یاد داشتهایی به جا مانده که در حاشیه دیوان حافظ و سایر شعراء نوشته شده. این یاد داشتها علاوه بر آنکه میزان معلومات سپهسالار اعظم را نشان می دهد، نکات نسبتاً جالبی هم دارد که خواندنی است.



مرکز تحقیقات کاربردی علوم اسلامی

م: ۱- خلعت بری، امیر عبدالصمد، سپهسالار تنکابنی.

۲- صفایی، ابراهیم. رهبران مشروطه، ج ۱/۱.

۳- مجله خاطرات وحید، شماره ۲.

۴- اطلاعات سالانه ۱۳۴۱، بخش دولتها.

خلعت بری، نصرالله [اعتلاء الملک]

نصرالله خلعت بری فرزند شکرالله نامه نگار در سال ۱۲۸۸ قمری متولد شد.

در جوانی به خدمت وزارت خارجه درآمد. در سال ۱۳۱۶ لقب اعتلاءالملک گرفت و در سال ۱۳۲۹ قمری نماینده ایران برای تحدید مرز غربی ایران با عثمانی شد. درباره مأموریت اخیر وی خان ملک ساسانی در کتاب خود به نام دست پنهان سیاست انگلیس در ایران می نویسد: «آقای نصرالله خلعتبری، اعتلاء الملک که آن وقت در وزارت امور خارجه تهران مدیر اداره عثمانی بودند، در ذیحجه ۱۳۲۹ به نمایندگی دولت ایران تعیین شده به اسلامبول رفتند و در مدت ۹ ماه به دستور اجانب با نمایندگان عثمانی به تبانی و مجامله وقت گذرانده و نتیجه نگرفتند... این ناحیه‌ای را که به امضای آقای نصرالله خلعتبری، اعتلاءالملک نماینده ایران که دول واسطه به رایگان و به دلخواه خود از ایران جدا کردند، در حدود ۴۸ فرسخ مربع مساحت دارد».

نصرالله خلعت بری در سال ۱۲۹۸ خورشیدی در ترمیم کابینه وثوق‌الدوله معروف به کابینه قرارداد، پس از اکبر میرزا صارم الدله وزیر دارایی شد و از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ خورشیدی وزیر مختار ایران در افغانستان بود. سپس از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ خورشیدی به همین مأموریت اعزام شد.

او در کابینه حکیمی که در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۴ تشکیل شد، عهده‌دار وزارت کشاورزی، و سپس در دوره اول مجلس سنا (۲۰ بهمن ۱۳۲۸ تا ۲۸ بهمن ۱۳۳۲ خورشیدی) سناتور انتصابی شد.

نصرالله خلعتبری در سال ۱۳۴۱ خورشیدی در تهران در گذشت.

م: ۱- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۴ / ۴

۲- راینو، لویی. دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس. ترجمه غلامحسین میرزاصالح.

۳- اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی و نمایندگان مجلس سنا.

خلوتی شیرازی، عبدالله [سرهنگ]

سرهنگ عبدالله خلوتی شیرازی فرزند صدیق خلوت محمد ابراهیم، در سال ۱۳۱۴ قمری وارد خدمت ژاندارمری شد. ابتدا ژاندارمری ساده بود. تحصیلات خود را در مدارس امریکایی و الیانس و جاویدان به پایان رساند و در حدود ۱۷ سالگی وارد دانشکده نظام شد. در جریان جنگ جهانی اول سمت نایب اولی فرماندهی گروهان سوار را بر عهده داشت و پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی به درجه سلطان اولی رسید. در سال ۱۳۰۱ خورشیدی به درجه سرگردی و در سال ۱۳۰۷ به درجه سرهنگی رسید. بعدها علوم قدیمه را نیز آموخت. سرهنگ خلوتی در سال ۱۳۲۲ خورشیدی از خدمت در ارتش استعفا داد و در سال ۱۳۲۹ خورشیدی وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- انسانیت در خطر افتاده.

۲- اس. او. اس.



مرکز تحقیقات کتاب‌پژوهی و علوم اسلامی

خلیلیان، میرزا علی [رجاء اصفهانی]

- میرزا علی خلیلیان فرزند عبدالمحمود متخلص به رجاء اصفهانی، در سال ۱۳۱۷ قمری در اصفهان متولد شد. تحصیلات چندانی نداشت و به کسب نساجی مشغول بود. ذوق شعر داشت و از سنین جوانی شعر می‌سرود و در اغلب انجمنها شرکت می‌کرد. اشعار او بیشتر در مدح ائمه (ع) بود.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- دیوان شعر.

۲- گلچین رجاء زفره.

خوانساری، ابوتراب عبد علی [سید]

سید ابوتراب عبد علی خوانساری فرزند ابوالقاسم، در سال ۱۲۷۱ قمری در خوانسار

متولد شد.

تحصیلات مقدماتی را در موطن خود به پایان رساند و پس از آن به اصفهان رفت و به تحصیلات خود ادامه داد و به درجه اجتهاد رسید. سپس به نجف رفت و نزد حاج سید حسین کوهکمردی به تحصیل پرداخت. پس از فوت حاج سید حسین، در بحث و تدریس استقلال یافت و مرجع در فتاوی احکام گردید.

سید ابوتراب، در ماه رجب عمل امّ داود و دعای سمات را در روزهای جمعه به طور مرتب انجام می‌داد و بیشتر اوقات در مسجد کوفه و سهله اعتکاف می‌کرد.

سید خوانساری در ۱۳۴۶ قمری وفات یافت و در وادی السلام مدفون شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- سیل الرشاد فی شرح نجات‌العباد.

۲- سلامة المرصاد فی حواشی نجات‌العباد.

م: مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی و عربی، ج ۱/۰

خوانساری، محمد تقی [آیت الله]

آیت الله محمد تقی خوانساری فرزند سید اسدالله موسوی خوانساری، در سال ۱۳۰۵ قمری در خوانسار متولد شد.^۳

پس از طی مقدمات در خوانسار، در سال ۱۳۲۲ قمری به عتبات عالیات رفت و در درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و علامه یزدی شرکت کرد و پس از فوت آنان، در درس بزرگانی مانند شریعت اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی و آقا شیخ علی قوچانی، حضور یافت.

هنگام انقلاب عراق، همراه با آیت الله محمد تقی شیرازی و آیت الله کاشانی به جنگ انگلیس و استعمارگران رفت، تا در سال ۱۳۳۳ به هندوستان تبعید شد. بعد از چهار سال گرفتاری به ایران بازگشت و پس از مدت کوتاهی توقف در خوانسار به اراک رفت و در حوزه درسی آیت الله حایری حاضر و همراه ایشان به قم مهاجرت کرد و در تشکیل حوزه قم و حفظ آن، سعی بسیار کرد و بعد از فوت آیت الله حایری، به اتفاق آیت الله حجت و آیت الله صدر، تا آمدن آیت الله بروجرودی، به نگهداری از حوزه و سرپرستی و تربیت طلاب پرداخت.

آیت الله خوانساری یکی از مراجع بزرگ دینی بود که سرانجام در هفتم ذی الحجه ۱۳۷۱ قمری در همدان وفات یافت و جنازه ایشان با تشییع کم نظیری به تهران و از آنجا به قم حمل و در مسجد بالاسر کنار درب قبله به خاک سپرده شد.

خوانساری صدر، حسن

حسن خوانساری صدر فرزند صدرالمحدثین محمود، فرزند ملا عبدالله، در سال ۱۳۲۵ قمری متولد شد.

از چهار سالگی در مدرسه آلیانس اصفهان به تحصیل پرداخت. در هفت سالگی پدرش را از دست داد. دوره اول متوسطه را در اصفهان گذراند و پس از آن به تحصیل علوم دینی پرداخت. در ۲۲ سالگی به تهران آمد و وارد دارالفنون شد و دوره دوم متوسطه را در آنجا به پایان رساند. سپس به مدرسه حقوق وارد شد و به مدت سه سال دوره آن را طی کرد.

در پایان تحصیلات، در سال ۱۳۱۲ خورشیدی با سمت مستنطق عدلیه، به خدمت دولت درآمد. در سال ۱۳۱۹ خورشیدی از کار دولتی کناره گرفت و به وکالت عدلیه پرداخت. همچنین با اخذ امتیاز روزنامه قیام ملی به انتشار آن پرداخت. در ضمن به منبر هم می‌رفت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- حقوق زن در اسلام و اروپا.
- ۲- مرد نامتاهی علی بن ابیطالب (ع).



خوانساری همدانی، علی محمد [آزاد]

علی محمد خوانساری متخلص به آزاد، فرزند حسین در سال ۱۳۰۲ قمری در همدان

متولد شد.

پدرش از اهالی قصبه خوانسار اصفهان بود. آزاد از پانزده سالگی به تحصیل ادبیات و عربی پرداخت. منطق را بدون داشتن معلم آموخت. فقه و اصول و فلسفه را از استادان مربوطه آموخت. به زبانهای فرانسه، انگلیسی و کمی هم به زبان اسپرانتو، آشنایی پیدا کرد. زبان فارسی و ادبیات آن را به طور کامل آموخت. آزاد تحصیلات خود را در همدان آغاز کرد و در تهران به پایان رساند.

پس از آن به خدمت وزارت معارف در آمد و به سمت آموزگاری و سپس نظامت و مدیریت مدارس در آمد. مدتی نیز نماینده معارف و اوقاف کاشان بود.

اثر به جا مانده از او کتاب عشق و ادب یا داستان حکیم ابوالقاسم فردوسی، است.

خوشنویس مدرس عماد اردبیلی، میرزا محسن [حالی]

عمادالفقرا حاج میرزا محسن خوشنویس مدرس عماد اردبیلی متخلص به حالی،

فرزند ملاحسنعلی، در حدود سال ۱۲۸۵ قمری، در اردبیل متولد شد.

از عرفای سلسله ذهبیه مقیم اردبیل بود. در دی ماه ۱۳۳۳ خورشیدی در عتبات وفات

یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- رساله افاضه روحیه.
- ۲- آینه بینایان، شرح کلمات عربی قصار بایاطاهر.
- ۳- آیات الرجعة، در اثبات رجعت شخصیت آل محمّد.
- ۴- اشارات ولوی، در شرح مثنوی.
- ۵- تصفیة المشرب.
- ۶- تذکرة السالکین، مثنوی.
- ۷- دیوان شعر، عربی و فارسی.
- ۸- رساله در تصوف. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
- ۹- رساله گمنام.
- ۱۰- سخنان حضرت رضا (ع).
- ۱۱- شرح صیغ العقود باب نکاح.
- ۱۲- غرر الحکم و دررالکلم، شعر.
- ۱۳- قصیده عشقیه.
- ۱۴- مجموعه مرثی و سینه زنیها یا دیوان حالی.
- ۱۵- مدایح المرتضویه.
- ۱۶- مشوق الحقیقه.
- ۱۷- منظومه فصل الخطاب.



خوئینی قزوینی، عبدالکریم [شیخ]

شیخ عبدالکریم خوئینی قزوینی فرزند ابراهیم، در سال ۱۲۵۰ خورشیدی در نائین

متولد شد.

مقدمات تحصیل را در قزوین فرا گرفت، سپس به عتبات رفت. در آنجا نزد علماء به تحصیل پرداخت. پس از پایان تحصیلات به ایران بازگشت و به سمت ریاست حوزه علمیه زنجان رسید. در سال ۱۳۲۵ خورشیدی به قم مهاجرت کرد.

شیخ عبدالکریم در ۲۸ صفر ۱۳۷۲ مطابق با ۱۳۳۱ خورشیدی وفات یافت و در قبرستان شیخان قم به خاک سپرده شد.

از او اثر زیر به جا مانده است:

۱- خود آموز کفایه یا تقریرات آخوند خراسانی در ۲ جلد.

خیابانی سبحانی، محمد حسین [آیت الله]

حاج شیخ محمد حسین سبحانی فرزند شهربانو، فرزند اسماعیل میرزا، فرزند فتحعلیشاه قاجار، در نوزدهم رمضان ۱۲۹۹ در تبریز متولد شد.

پس از دوران کودکی و آموزش ادبیات فارسی و مقدمات عربی، تصمیم به ادامه تحصیل گرفت. نجوم و حساب استدلالی را نزد میرزا علی منجم و سطوح عالی فقه و اصول را نزد آیت الله انگجی و شرح اشارات را نزد فیلسوف دوران خود شیخ حسین قراجه داغی فرا گرفت. در سال ۱۳۲۷ قمری رهسپار نجف شد و یازده سال از حوزه‌های درسی آیت الله سید محمد کاظم یزدی، آیت الله شریعت اصفهانی، و آیت الله آقا ضیاءالدین عراقی استفاده کرد.

پس از اخذ اجازه‌های اجتهاد و روایت در سال ۱۳۳۹ قمری به ایران بازگشت و به تدریس رفت و به تدریس علوم دینی پرداخت.

برخی از آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- حاشیه بر کفایةالاصول.

۲- یک دوره صلوة استدلالی.

۳- خیارات.

۴- حاشیه بر رسائل و غیره.

آیت الله خیابانی سرانجام در روز یازدهم شوال ۱۳۹۲ وفات یافت و در حرم حضرت

معصومه در قم به خاک سپرده شد.



مرکز تحقیقات رایانه‌ای علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

دادگر، حسین [عدل الملک]



حسین دادگر فرزند میرزا عبدالکریم و نواده حاج علی تاجر، در سال ۱۲۶۰ خورشیدی در تهران متولد شد. پس از طی دوران کودکی، تحصیلات مقدماتی را آموخته، به تمایل پدر در سلک طلاب علوم دینی در آمد و به مدرسه مروی رفت و صرف و نحو را

آموخت. اندکی در علوم دینی و فقه اسلامی تحصیل کرد و در زمان وزارت میرزا محمود خان علاء الملک در کابینه اتابک، در سال ۱۲۸۶ خورشیدی به استخدام عدلیه در آمد. در ظرف چند سال از تقریر نویسی و عضویت محکمه بدایت، تا دادستانی تهران، مدارج خدمات قضایی را پیمود. بعد به وزارت داخله منتقل شد و لقب عدل الملک گرفت. از آغاز مشروطه جزو مشروطه خواهان بود و بسیار تلاش می کرد تا به جایی برسد.

پس از چند سال که وزارت داخله بود، در سال ۱۲۹۵ خورشیدی و در زمان ریاست وزرای وثوق الدوله، در وزارت داخله مقام مؤثری به دست آورد.

او که یکی از معاونین وزارت داخله شده بود، از طرف کمیته مجازات مورد تهدید قرار گرفت که چنانکه از خدمات دولتی کناره گیری نکند، ترور خواهد شد. در حکومت دوم وثوق الدوله که برای ایجاد امنیت، کوشش هایی به عمل می آمد، وقتی ماشاءالله خان کاشی و بعد پدرش نایب حسین کاشی را مأموران زاندارمری دستگیر کرده به تهران آوردند، بازجویی از این اشرار به وسیله اداره تأمینات زیر نظر عدل الملک که معاون وزارت داخله بود انجام پذیرفت و در استرداد اموال مردم که راهزنان کاشان به سرقت و غارت برده بودند بسیار کوشید.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

عدل الملک در تصفیه کار تجارتخانه ورشکسته تومانیانس مدیر تصفیه بود و برای جلب رضایت بستانکاران کوشش هایی کرد. معاونت وزارت داخله را مدتی حفظ کرد و در اواخر سال ۱۲۹۹ خورشیدی در کابینه سپهدار رشتی به کفالت وزارت داخله برگزیده شد. چون با سید ضیاءالدین طباطبایی آشنا بود و برای روزنامه رعد مقالاتی می نوشت، شهرت یافت که از حادثه کودتا قبلاً آگاه بوده است و با سید ضیاء همراه، از این رو پس از کودتا در کابینه سید ضیاء کفالت وزارت داخله را همچنان حفظ کرد. او مورد اعتماد سید ضیاء الدین بود و در جریان بازداشت و دستگیری حکام ایالات مانند قوام السلطنه حاکم خراسان و صارم الدوله حاکم کرمانشاه، واسطه ابلاغ و اجرای دستورهای سید ضیاء الدین بود. هنگامی که کابینه سید ضیاء الدین ساقط شد، قوام السلطنه دستور تبعید عدل الملک را داد. قرار بود او را به بیابانک اعزام کنند و در آنجا تحت نظر باشد، ولی عدل الملک در قم به صحن مبارک رفت و در آنجا بست نشست. در همین هنگام که او در حرم حضرت معصومه

(ع) متحصن بود، اعتبارنامه دوره چهارم نمایندگی مجلس شورای ملی او، در جلسه پنجم مرداد ۱۳۰۰ در مجلس طرح و رد شد. پس از کناره گیری دولت قوام السلطنه به تهران آمد و در وزارت داخله مشغول خدمت شد.

حسین دادگر در ۲۶ خرداد ۱۳۰۲، در کابینه مشیرالدوله، به سمت کفیل وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب و سپس در کابینه سردار سپه که در ۶ آبان ۱۳۰۲ تشکیل شد، معاون رئیس الوزرا شد. او در امور سیاسی، همه جا مجری سیاستهای سردار سپه بود. در طرح قضیه جمهوری، از هواداران به شمار می آمد، در مجلس شورا یکی از امضا کنندگان ماده تبدیل رژیم مشروطه به جمهوری بود. و سرانجام برای سلطنت سردار سپه فعالانه وارد میدان سیاست شد. در مجلس مؤسسان که در آذر ۱۳۰۴ تشکیل شد، نایب رئیس مجلس بود، سپس در ۲۸ آذر ۱۳۴۰ در کابینه اول فروغی که اولین کابینه پس از سلطنت رضاشاه بود، به سمت وزارت داخله منصوب شد. دادگر از آن پس تصمیم گرفت در مجلس شورای ملی، فعالیت سیاسی کند. او در دوره های سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم و هشتم مجلس شورا، از بابل و در دوره های نهم و دهم از تهران به نمایندگی برگزیده شد. در دوره های هفتم و هشتم و نهم رئیس مجلس شورای ملی بود و در دوره دهم اعتبار نامه اش در مجلس طرح نشد. در دوره ریاست او در مجلس بود که در سال ۱۳۰۹ خورشیدی لقب کبیر برای رضا شاه از مجلس گرفته شد. پس از پایان دوره نهم، در حالی که به نمایندگی دوره دهم انتخاب شده بود و سه دوره متوالی رئیس مجلس شورای ملی بود، مورد غضب رضاشاه واقع گردید و سرماً از ایران تبعید شد. علت واقعی این رفتار رضا شاه با او به درستی معلوم نیست. فقط حاج مخبر السلطنه هدایت در کتاب خود به نام خاطرات و خطرات، اشاره ای به این موضوع دارد: «در خاتمه دوره هشتم ۲۴ دی ماه ۱۳۱۰^{هـ} دادگر رئیس مجلس پس از اظهار خدمتگزارها گفت: «اگر خداوند به ما توفیقی عنایت کند، بار دیگر وسیله اصلاحات باشیم...» در خاتمه اشاره به تسریع انتخابات نمود. من هم از مساعدتهای مجلس اظهار خشنودی کردم». در اسب دوانی صحرا کاشف به عمل آمد که گفتارهای آن روز مطبوع خاطر ملوکانه نبوده است، از شرکت در اصلاحات دم زدن و دو منشأ برای پیشرفت قائل شدن نزدیک به کفر است. در اسب دوانی دادگر مخاطب به خطابات سخریه آمیز شد و فرمودند بلی! مساعدتهای مجلس

رونتقی به امور داد، در انتخابات تسریع می شود و شما هم رئیس خواهید بود، معلوم بود که تصدیق من هم به جا نبوده است.»

به هر جهت دادگر از ایران تبعید شد و در عرض سه روز از طریق بندر انزلی به ماکو و از آنجا به اروپا عازم گردید.^{۳۷} هنگامی که در اروپا بود، در بحبوحه جنگ جهانی دوم از طرف نازی‌ها دعوت به همکاری شد. جریان واقعه از این قرار بود که وی توسط فن پاپن و شلومبرگ که سابقاً سفیر آلمان در ایران بود، دعوت شد تا ریاست حکومت ایران آزاد را عهده‌دار شود. و سرلشگر آیرم نیز که در این زمان فراری و ساکن اروپا بود، در این حکومت وزیر کشور شود. دادگر این پیشنهاد را نپذیرفت و علی‌رغم میل و اصرار نازیها و سرلشگر آیرم، با آنان همکاری نکرد.^{۳۸}

حسین دادگر پس از ده سال اقامت در اروپا، در سال ۱۳۲۴ خورشیدی به ایران بازگشت. آنها از آسیاب افتاده و دیکتاتور سقوط کرده بود. از این رو وی مجدداً به فعالیت سیاسی پرداخت و این بار در مجلس سنا شروع به فعالیت کرد. در دوره‌های اول، دوم و سوم مجلس سنا، سناتور انتخابی استان مازندران بود (۲۰ بهمن ۱۳۲۸ - ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۰). ولی این بار با تجربه‌تر از دوره سیاسی گذشته خود با مسائل سیاسی برخورد کرد. از پشتیبانان پشت پرده نهضت ملی شدن صنعت نفت و از مؤیدین رجال ملی ایران محسوب شد. حسین مکی در کتاب خود به نام تاریخ بیست ساله ایران، درباره‌ی اواخر عمر سیاسی او چنین می‌نویسد:

«ولی عدل الملکی که در دوران حکومت کودتای ۱۲۹۹ مصدر کار و چندین دوره نماینده مجلس و سه دوره هم رئیس مجلس و رئیس انجمن نظارت انتخابات قلابی دوره هفتم بود و از عقال روی کار آوردن حکومت دیکتاتوری به شمار می‌رفت با عدل الملک از تبعید برگشته تفاوت فاحشی کرده بود زیرا در سالها در به دری و تبعید طعم حکومت مطلق العنانی و قلدری را چشیده بود، لذا با حکومت دیکتاتوری مخالف بود. به همین علت هم هنگامی که سناتور بود و حکومت رزم آرا روی کار آمد، با من روابط نزدیک پیدا کرد و پنهان و آشکار ما را تأیید می‌نمود، چنان که وقتی دکتر فاطمی مدیر باختر امروز را رزم آرا توقیف کرد، در مجلس سنا و در جلسه خصوصی عمل دولت را تقبیح نمود. آشنایی و دوستی

من هم با ایشان از هنگامی شروع شد که در کابینه رزم آرا لکوموتیو رانان راه آهن به علت شرایط نامساعدی که داشتند ناگهان دست از کار کشیده به مجلسین شورا و سنا متحصن شدند، و از طرف مجلس شورای ملی دکتر معظمی و من و از مجلس سنا عدل الملک و یک نفر دیگر انتخاب شدیم که به شکایت آنها رسیدگی نموده، هر چه رأی دادیم مورد قبول دولت واقع شود. برای انجام این منظور جلسه‌ای با حضور وزیر راه تشکیل دادیم رأی هر چهار نفر ما به نفع متحصنین و علیه دولت بود و با آنکه وزیر راه هم قبول کرده بود که اجرا نماید، ولی رزم آرا زیر بار نرفت و کار به کشمکش انجامید که در جلسه رسمی مجلس مطرح نمودم. نوبت دیگر هم که عده‌ای به تئاتر سعدی هجوم برده و تخریب و غارت کرده بودند، کارکنان تئاتر سعدی به مجلسین سنا و شورا متحصن شدند. در این نوبت هم از مجلس سنا عدل الملک و ابراهیم خواجه نوری و از مجلس شورا دکتر معظمی و نگارنده معین شدیم که رسیدگی نموده، رفع تحصن شود در این مورد هم رأی چهار نفرمان یکسان بود و رفع تحصن شد.

بعد هم با دادگر در مجلس مرتباً ملاقاتهایی دست می‌داد (چون در آن موقع هنوز برای مجلس سنا مکانی ساخته نشده بود و جلسات مجلس سنا در بهارستان و در عمارت مجلس شورا تشکیل می‌یافت) بنابراین حداقل در هفته دو سه مرتبه ملاقات و درباره حکومت رزم آرا مذاکره و تشریک مساعی و بحث می‌کردم.

عدل الملک دل [پُر] خونی از دیکتاتوری داشت و می‌گفت بر من مسلم شده که هر کس به ایجاد و روی کار آمدن دیکتاتورها کمک کند، پس از آنکه پایه‌های حکومت خودکامه محکم شد و دیکتاتور کاملاً مستقر گردید، اولین قربانیهای آن حکومت همان کسانی خواهند بود که عمله و اکره بنای آن حکومت بوده‌اند؛ زیرا آنها همان طور که گفته‌اند چوب بست بنای آن حکومت به حساب می‌آیند، لذا ساختمان که به اتمام برسد دیگر وجود چوب بست بدنماست و باید برداشته و نابود شود. به این جهت باید متوجه بود که به ایجاد چنین حکومت‌های مطلق‌العنانی مطلقاً کمک و همکاری نکرد. اگر کسی کمکی کرد و از عوامل مؤثر بود، بداند که از بین خواهد رفت، من هم اگر در ایران بودم، حتماً در زندان قصر پذیرایی می‌شدم و یک روز در جراید نوشته می‌شد که دادگر در اثر سکت قلبی

در گذشته است.

عدل الملک از دورانی که در رأس کار بوده متأسف بود و استغفار می کرد. به این جهت به جبهه ملی نزدیک شده بود و با ملی کردن نفت هم موافق بود و برای رزم آرا در مجلس سنا کار شکنی می کرد. در دوران خلع ید هم که در آبادان بودم ارتباط داشتیم و تلگرافهایی بین ایشان و من مبادله می شد که یکی از آنها برای تقویت حکومت مصدق در جلد سوم کتاب سپاه نقل شده است...»

حسین دادگر سرانجام در سال ۱۳۳۹ خورشیدی در تهران وفات یافت و در قم به

خاک سپرده شد.



مرکز تحقیقات کتاب و پویای علوم اسلامی

- ۱- شجیمی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی... م: ۱.
- ۲- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج / ۲، ۴، ۵، ۶.
- ۳- تبریزی، جواد. اسرار تاریخی کمیته مجازات.
- ۴- ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج / ۱.
- ۵- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج / ۶.
- ۶- سالنامه دنیا، سال های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۵ و شماره شانزدهم. صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبایی.
- ۷- صفایی، ابراهیم. رهبران مشروطه، ج / ۲.

داعی الاسلام، سید محمد علی

سید محمد علی داعی الاسلام، از سادات نیاکی لاریجان مازندران در سال ۱۲۹۵ قمری در لاریجان متولد شد.

خاطرات زندگانی خود را چنین نوشته است: «در آخر قرن سیزدهم هجری قمری در لاریجان که نام بلوک حصص شرقی و جنوبی کوه دماوند است، از یک پدر سید حسن [نام] عالم به وجود آمدم. جد اعلایم از آن صد و دوازده نفر سید علوی بود که در قرن سوم هجری به خواش حضرت رضا (ع) که آن وقت در طوس تشریف داشتند و ولیعهد خلافت مأمون بودند، برای انجام امور خلافت و حکومت ولایات به ایران آمده بودند که بعد از ورود به ولایت ری خبر شهادت امام رضا را شنیده در کوهستان البرز پخش شدند و یکی از سادات سلسله ما داعی صغیر به سلطنت مازندران هم رسیده بود (در اینجا داعی الاسلام شجره نامه خود را تا امام حسن نوشته است که احتیاجی به نقل آن نیست.) چون طبقه عالی و متوسط لاریجان فقط در تابستان در آن کوهستان ~~مقیم~~ و باقی فصول در آمل مازندران به کسب و تجارت و دهداری اشتغالی دارند، در سن پنج سالگی در آمل به مکتب رفتم و بعد از خواندن قرآن و بعضی از کتب فارسی و تعلیم خط؛ نصاب الصبیان ابو نصر فراهی را در همان مکتب حفظ کردم و بعد برای تحصیل صرف و نحو عربی به مدرسه مسجد جامع منتقل شدم و بعد از خواندن صرف و نحو تا آخر سیوطی و حاشیه ملا عبداللہ در منطق، به تهران آمدم و اول در مدرسه قاجاریه و بعد در مدرسه سپهسالار جدید حجره داشتم. تا اوایل تحصیل طهرانم تابع محیط محصلین بودم که بعد از نحو و صرف عربی؛ معانی و بیان و بدیع و منطق می خواندم و بعد اصول فقه و حکمت. ولی من برای بار اول آن محیط را دریدم و در روزهای پنجشنبه و جمعه که آن زمان ایام تعطیل و استراحت طلاب بود، ریاضی یعنی حساب و هیئت و هندسه و جغرافی می خواندم و در ادبیات عربی و فارسی نثر و نظم خوض می نمودم و با شعر گفتن هم تفریح می کردم. در مدرسه سپهسالار شهرت بود که در مدرسه صدر اصفهان دو نفر فاضل معمر بی نظیر ایران آخوند محمد کاشی و جهانگیر خان قشقانی هستند. شوق

استفاضه مرا به اصفهان پرتاب کرد. در همان مدرسه صدر جنب حجره آخوند کاشی حجره گرفتم و سالها استفاضه می نمودم و در درس خارج فقه و اصول شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی هم می رفتم. احکام فقه را از جواهر الکلام و حقایق و وسایل که کتب اجتهاد است استنباط می کردم. غوررسی در ادبیات مرا به سلیمان خان رکن الملک شیرازی که نایب الحکومه اصفهان و مرد ادیبی بود آشنا ساخت. اگر شبها و روزهای جمعه در محفل ادبی ایشان حاضر نمی شدم، گله می شنیدم. ناگاه اتفاقی افتاد که برای دفعه دوم محیط علمی آن زمان را پاره کردم. جمعی از مبلغین عیسوی که از اروپا به هندوستان رفته فارسی آموختند و کتب متعدد در رد بر اسلام در هند چاپ کرده به اصفهان آمده منتشر نمودند و مبارزه می کردند. حوزه علمیه با مشورت رکن الملک مرا برای جواب آنها معین کرد. اول خودم را به خواندن کتب عهد عتیق و جدید و کتب رد اسلام بر نصرانیت و بالعکس و آموختن یک درجه از زبان عبرانی مهیای کار کردم و بعد مشغول شدم و مجله الاسلام اصفهان که سالها چاپ میشد، مناظره من با مبلغین عیسوی بود. در ضمن آن کار زبان انگلیسی را هم آموختم. در سال ۱۳۲۴ قمری شوق حج بیت الله مرا به حجاز برد و در مراجعت از راه شام به مصر رفتم و در آنجا از تجار ایرانی که از کارهای اصفهانم باخبر بودند، پذیرایی و احترام دیدم و چون از آنجا کشتی برای خلیج فارس نبود به بمبئی رفتم که از آن جا به ایران بیایم. ایرانیان بمبئی که مجله الاسلام مرا خوانده بودند، خواهش کردند در آنجا هم با مبلغین عیسوی که سالها مشغول کار بودند و مسلمانان جواب نمی دادند، مناظره کنم. برای مقدمات کار شروع به آموختن زبان اردو کردم. در مدت دو ماه و نیم به قدری اردو آموختم که در یک مجلس عمومی نیم ساعت در موضوع مقایسه ادیان در اردوی فصیح حرف زدم. وقتم را منحصر به آموختن السنه نکردم. مجله دعوت الاسلام بمبئی را در دو زبان فارسی و اردو می نوشتم. انجمن و مجله دعوت الاسلام در تمام هندوستان شهرت یافت و از شهرستانهای هند مرا برای مناظره با مبلغین عیسوی می طلبیدند. در سال سوم توقفم در هند، برای دانشکده حیدرآباد دکن یک استاد ادبیات فارسی می خواستند، با این شرایط که ایرانی عالم عربی باشد و زبان انگلیسی و اردو هم بداند. در ایرانیان آن وقت بمبئی غیر از من کسی واجد شرایط نبود و قنصل ایران در بمبئی مرا معرفی کرد. آن شغل را کمک به مقصود که دعوت اسلام بود دانستم و قبول کردم. در ایام استادی دانشگاه هم خواستم خود را

مستحق واقعی استاد خوانده شدن زبان فارسی نمایم، زبان پهلوی و اوستا و هخامنشی را آموختم و سه زبان دیگر هند یعنی گجراتی و بهاشا و سنسکریت را هم به تدریج یاد گرفتم. ناگاه مورد خواهش دولت اسلامیہ دکن برای تدوین یک فرهنگ جامع عصری برای زبان فارسی شدم. در مدت نوزده سال آن فرهنگ را در پنج جلد به اتمام رساندم و از طرف دولت اسلامیہ دکن چاپ شد. بعد از بیست و پنج سال خدمت استادی دانشگاه، متقاعد شدم و در ایام جنگ جهانسوز به وطن عزیزم ایران برگشتم...»

داعی الاسلام مجدداً به هندوستان رفت و سرانجام در ۲۶ آبان ۱۳۳۰ در همان سرزمین به دیار باقی شتافت.

داعی الاسلام گاه گاهی شعر هم می سرود و در شعر پیرو سبک هندی بود. نمونه‌ای از غزلیات او چنین است:

با کم چه ز دشمن که به کس کار ندارم
صد شکر که من یار دل آزار ندارم
در وصل دهم جان به تو گمنام چه باک است
سرشار ز عشق تو بود هر رگ و مویم
زین بعد مگوی عاشق بسیار ندارم
سرمستی من از ره چشم است و ره گوش
از همت عالی لب می خوار ندارم
در زاویه جوشیده‌ام ای جمع خریدار
کالای سبک قابل بازار ندارم
داعی هنرم بین چه گران قدر متاعی است
زان است که جز شاه خریدار ندارم

م: ۱- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱/۱.

۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۵/۵.

دامغانی، نعمت الله [آیت الله]

حاج شیخ نعمت‌الله دامغانی در حدود سال ۱۲۹۱ قمری در دامغان متولد شد. پس از فرا گرفتن مقدمات به مشهد رفت و مدت بیست و یک سال سطوح عالی فقه و اصول و حکمت و خارج را از آیات بزرگ حوزه مشهد همچون آیت الله زاده کفائی و حاج فاضل آموخت تا به مدارج عالی علوم دینی رسید. همچنین درسهای اخلاق و سلوک و عرفان را از محضر آیت الله سبحانی و حاج شیخ حسنعلی اصفهانی استفاده کرده و در سال ۱۳۳۵ قمری در حالی که مجتهد بود به نجف رفت و در حوزه درس آیت الله نائینی و آیت الله عراقی شرکت کرد و به زودی یکی از اصحاب خاص و معاون آیت الله ابوالحسن اصفهانی شد.

آیت الله دامغانی پس از تحصیل، در نجف حوزه تدریس فقه و اصول و فلسفه دایر کرد و به تعلیم و تعلم علوم دینی همت گماشت. تا در سال ۱۳۶۱ قمری در همان سرزمین وفات یافت و در جنب مقبره علی بن ابی طالب (ع) به خاک سپرده شد.

دانش، تقی خان [ضیاء لشکر - مستشار اعظم]

میرزا تقی خان دانش فرزند میرزا حسین وزیر ناصرالدین شاه و حاکم تهران و رئیس قورخانه، در سال ۱۲۳۸ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. از کودکی در منزل نزد ملاعبدالحمید یزدی و میرزا علی محمد به تحصیل زبان عربی و ادبیات فارسی پرداخت و تعلیم خط گرفت و به قدری در این زمینه استعداد و قریحه از خود نشان داد که در ۹ سالگی موفق شد دیوان حافظ را به خط خود بنویسد.

وی پس از آن که در خانه زبان فارسی و عربی را به خوبی آموخت، در اوّل جوانی مدتی نزد یوسف مستوفی الممالک به منشی گری مشغول شد و پس از چندی به اصفهان نزد ظل السلطان رفت و چون چند ماهی در این شهر ماند، به دستور محمود خان ناصر الملک عازم کرمانشاه و کردستان گردید. هنگامی که ناصر الملک والی خراسان شد، او به مشهد مقدس رفت و چند سالی را نیز در این منطقه گذراند.

ناصر الملک وقتی که به تهران آمد، پس از چند روز سکنه کرد. تقی خان به دستور علی اصغر خان امین السلطان به خدمت او رفت و تا زمانی که اتابک کشته شد، منشیگری او را به عهده داشت. معارضه او با قوام السلطنه از حوادث مهم زندگی وی در این دوره به شمار می‌رود؛ نظر به اینکه بین عین الدوله و امین السلطان همواره مخاصمه و دشمنی بود، ناگزیر بین منشی‌های آن دو، یعنی میرزا تقی خان دانش و قوام السلطنه نیز پیوسته اختلاف به میان می‌آمد.

میرزا تقی خان پس از قتل امین السلطان مدتی خانه نشین شد و چون محمد علی میرزا مجدداً به تبریز رفت، او را تلگرافی به تبریز احضار کرد. زمانی که مظفرالدین شاه در بستر بیماری بود، میرزا تقی خان نیز همراه محمد علی میرزای ولیعهد به تهران آمد و مورد نوازش و احترام قرار گرفت. میرزا تقی خان دانش مدعی است که قانون اساسی ایران را به خط خود و به دستور مظفرالدین شاه یک شب تا صبح نگاشته است.

پس از مرگ مظفرالدین شاه و روی کار آمدن محمد علی شاه قاجار، آقا بالا خان سردار افخم، حاکم رشت شد و به اصرار زیاد میرزا تقی خان را با خود به رشت برد و مقام نایب‌الحکومگی را به او بخشید. تا روزی که مشروطه‌طلبان گیلان به باغی که سردار افخم و میرزا تقی خان و عده‌ای دیگر میهمان بودند، ریختند و سردار افخم را کشتند و ارگ دولتی را تصرف کردند، وی در آنجا اقامت داشت. در پی این حادثه میرزا تقی خان با پای برهنه و عریان خود را به رودخانه زد و به طرف جنگل گریخت و سرانجام در جنگل به عمارت با شکوهی که به سردار معتمد رشتی تعلق داشت، رسید و به آنجا پناه برد. چون روز بعد به او خبر دادند که آقا بالا خان کشته شده و ارگ دولتی را به آتش کشیده‌اند و شهر فتح شده است، به شدت ناراحت شد، زیرا دو دیوان خطی او که در ارگ بود از بین رفت و هرگز پیدا نشد. بعد از این واقعه، ضیاء لشکر به تهران آمد و با سهام‌الدوله والی فارس و یحیی احتشامی معاون او از تهران برای مدتی به شیراز رفت و زمانی طولانی در آن شهر اقامت کرد و سرانجام با روی کار آمدن رژیم مشروطیت در ایران بیکار و خانه نشین شد.

میرزا تقی خان دانش روی هم رفته تعداد ۲۲ جلد کتاب نگاشته که همه آنها به خط اوست و این آثار غیر از تذکره تون و القلم که در شرح حال خطاطان ایران نوشته است همگی منظوم‌اند و صد هزار بیت شعر را شامل می‌شوند و مهم‌ترین آثار او عبارتند از:

- ۱ - ترجمه احوال خود.
- ۲ - دیوان قصائد.
- ۳ - دیوان غزلیات.
- ۴ - دیوان قطعات.
- ۵ - دیوان رباعیات و پهلویات.
- ۶ - علم بدیع فارسی.
- ۷ - نوشین روان.
- ۸ - لئالی شاهوار.
- ۹ - مجلدات بحر محیط.
- ۱۰ - مجیره.

۱۱ - مثنوی اکسیر اعظم (۴ جلد).

۱۲ - فردوس برین.

۱۳ - جنت عدن.

۱۴ - امثال فارسی.

۱۵ - وجوه تسامی.

۱۶ - تذکره صدر اعظمی.

۱۷ - تذکره نون والقلم (۴ جلد).

۱۸ - دیوان فکاهیات.

۱۹ - تذکره آش کشکیان.

۲۰ - دیوان حکیم سوری قدیم و جدید و کلیات سوری.

کلیات حکیم سوری که از آثار معروف او به شمار می‌رود، به صورت حکایت نوشته شده و اگر حمل به شکم‌پرستی او نشود، در این کتاب با بهترین بیان به توصیف مآکولات و مشروبات پرداخته است.



میرزا تقی‌خان دو نشان معروف زمان خود را که نشان وزارت خارجه و نشان اول درجه علمی است از احمد شاه و رضا شاه دریافت کرد. او گذشته از آن که کتابخانه بالنسبه کاملی در منزل خود به وجود آورده بود، یک کلکسیون نفیس نیز از زیباترین و شیواترین خطوط خطاطان ایران جمع‌آوری کرده بود که ۵۰ مرقع را شامل می‌شد. از این گذشته، در حدود پنجاه هزار عدد عکس و تصویر از رجال و افراد بزرگ دنیا و ایران نیز در خانه خود گرد آورده بود. به موسیقی و نقاشی علاقه فراوان داشت و کتابخانه‌اش از آثار قلمی زیبایی مرحوم کمال‌الملک تزین شده بود؛ مرحوم کمال‌الملک یکی از تابلوهای نفیس خود را که منظره کوه دماوند را نشان می‌دهد به او هدیه کرده بود.

سرانجام میرزاتقی‌خان دانش در روز سه‌شنبه ۲۵ اسفند ۱۳۲۶ خورشیدی در تهران درگذشت.

دانش اصفهانی، حسین

میرزا حسین خان متخلص به دانش، فرزند محمد هاشم، در سال ۱۲۹۶ قمری^{۲۰} در استامبول متولد شد.

پدرش از تجار اصفهان بود که در سال ۱۲۶۶ قمری به قصد تجارت به استامبول رفت و ساکن آنجا شد.

میرزا حسین زبان فارسی را نزد پدر آموخت و در مکتب رشديه و دبستان ایرانیان و مدرسه فرانسویان در استامبول به تحصیل پرداخت و به زبانهای ترکی، عربی، انگلیسی و

فرانسه آشنایی کامل پیدا کرد. *کتابخانه میرزا حسین*

دانش از سال ۱۳۱۲ هجری قمری عهده دار مشاغل مختلف زیر گردید:

عضو هیئت تحریریه روزنامه اقدام ترکی؛ معلم پرنس صباح الدین و پرنس لطف الله خواهرزاده سلطان عبدالمجید ثانی؛ عضو اداره دیوان عمومیه؛ مدیریت دارالترجمه اداره دیوان عمومیه در طول ۲۳ سال و در عین حال استاد زبان و ادبیات فارسی در مدارس استامبول و دانشگاه ترکیه بود.

دانش بیشتر ایام زندگانی خویش را در استانبول گذراند و چند گاهی نیز در آنکارا اقامت داشت. دارای طبع شعر نیز بود.

حسین دانش در ۹ فروردین ۱۳۲۳ خورشیدی^{۳۱} در آنکارا وفات یافت. جنازه او به استانبول حمل و در قبرستان ایرانیان به خاک سپرده شد.

وی کتابخانه‌ای داشت که به هزار لیره، ایرانیان استانبول قیمت کرده و آن را خریدند و به کتابخانه ملی ایرانیان، در قنسولخانه ایران در استانبول هدیه کردند.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱ - تعلیم لسان (فارسی و ترکی).
- ۲ - خرابهٔ مدائن.
- ۳ - رباعیات خیام.
- ۴ - زرتشت نامه.
- ۵ - سوهان.
- ۶ - نوای صریر.
- ۷ - هدیهٔ سال.



مرکز تحقیقات کتاب و پوز علوم اسلامی

م: ۱ - افشار، ایرج. یادداشت‌های قزوینی، ج/ ۸۰.

۲ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/ ۵۰.

۳ - مشار، خانبابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/ ۲۰.

دانشور، محمدعلی

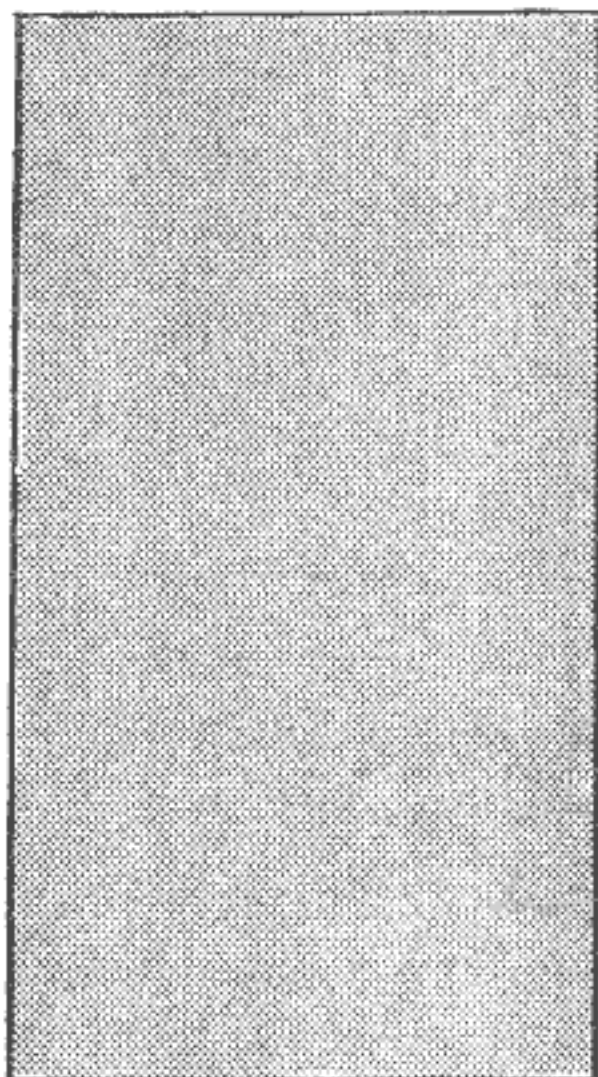
محمدعلی دانشور فرزند تقی در سال ۱۲۹۴ خورشیدی در بروجرد متولد شد. تحصیلات مقدماتی و دوره اول متوسطه را در موطن خود انجام داد. سپس به اهواز رفت و دوره دوم متوسطه را در آنجا به پایان رساند. پس از آن به تهران آمد و به تحصیل در دوره عالی پرداخت و در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در رشته فلسفه و علوم تربیتی نائل گشت. پس از آن به دعوت شورای فرهنگی بریتانیا و تصویب وزارت فرهنگ، رهسپار انگلستان شد. به مدت دو سال در آنجا به تحصیل پرداخت و در پایان از دانشگاه ناتینگهام گواهی مهارت کامل در زبان انگلیسی را دریافت کرد.

دانشور در سال ۱۳۱۹ خورشیدی به ایران بازگشت و در دبیرستانهای تهران به تدریس زبان انگلیسی اشتغال یافت. در سال ۱۳۲۸ خورشیدی با سمت معلم زبان و تاریخ ادبیات انگلیسی به دانشکده ادبیات تبریز منتقل شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱ - روانشناسی کودک.
- ۲ - سنجش هوش در آموزش و پرورش.

داور، علی اکبر



علی اکبر داور فرزند کلب علی خان خازن خلوت، در حدود سال ۱۲۶۷ خورشیدی متولد شد. در تهران از مدرسه دارالفنون دیپلم گرفت و سپس به خدمت عدلیه در آمد. چندی عضو محکمه بود، بعد به ریاست اجرا رسید و پس از استبداد صغیر که دادسراها مستقل شدند و در مقابل هر دادگاهی یک دادسرا قرار گرفت، به ریاست دادرای تهران (مدعی العمومی تهران) منصوب شد. چندی در آن شغل باقی ماند، ولی احساس کرد که به علت نداشتن تحصیلات حقوقی نمی‌تواند در عدلیه ترقی کند؛ لذا موجباتی فراهم کرد تا بتواند در اروپا به تحصیل پردازد. در آن ایام حاج ابراهیم پناهی در صدد بود دو فرزند خود را برای ادامه تحصیل به اروپا بفرستد؛ در فکر تعیین سرپرستی برای آنها بود تا این که داور را به او

معرفی کردند. او هزینه تحصیلی داور و دو فرزند خود را تأمین کرد و آن سه را به اروپا فرستاد.

داور در سوئیس به تحصیل پرداخت و در رشته حقوق فارغ التحصیل شد. دوره لیسانس را پایان برد. بعد وارد دوره دکتری حقوق شد. دروس دوره دکتری را نیز تمام کرد و مشغول نوشتن رساله خود بود که موقتاً به ایران آمد؛ ولی دیگر برای تصویب رساله خود به اروپا باز نگشت. ده سال در اروپا تحصیل کرد. چندی نیز در محاکم اروپایی کار آموزی کرد و سلسله مقالاتی نیز پیرامون مسایل حقوقی در جراید اروپا انتشار داد. در ضمن تحصیل به فعالیتهای سیاسی نیز مشغول بود. اعلامیه‌هایی را که به نام حزب ملی ایرانی منتشر می‌شد با تیترا «عین - لام - بر - امضاء می‌کرد. این اعلامیه‌ها که در سال ۱۹۱۹ میلادی منتشر شده‌است، عموماً درباره مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله با انگلستان است. روزنامه تربیون دوزنو در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۹، مصاحبه‌ای با داور انجام داد که طی آن خبرنگار روزنامه Alial- Ghaitary داور را در این مقاله، مؤسس حزب ملی ایرانی که در زنو تأسیس شده‌است، نام برد و گفت که سابقاً مدعی العموم بوده‌است. این مصاحبه در حقیقت جوابیته‌ای به شاهزاده فیروز، نصرت الدوله در موضوع قرار داد ۱۹۱۹ است. اما داور بعدها در سیاست با او هم قدم شد.

علی اکبر داور در سال ۱۳۰۰ خورشیدی به ایران بازگشت و به سمت رئیس تعلیمات وزارت معارف منصوب شد. در همین دوران وارد عالم سیاست شد. ابتدا حزب رادیکال را پایه گذاری کرد و سپس با انتشار روزنامه مرد آزاد به طور جدی وارد معرکه سیاست شد. در انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی، موفق شد از منطقه خوار و ورامین به مجلس راه یابد. در این دوره مجلس، از طرفداران پرو پا قرص سردار سپه به حساب می‌آمد. همچنین در دوره‌های پنجم و ششم از منطقه لار به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. نقش او در مجلس پنجم بسیار قابل مطالعه است.

داور در مجلس پنجم لیدر طرفداران سردار سپه، و یکی از تهیه کنندگان ماده واحده خلع قاجاریه از سلطنت بود. او به همراه تیمور قاش و سلیمان میرزا اسکندری و تدین، تلاش بسیاری برای به سلطنت رساندن سردار سپه کرد. به طوری که پس از تهیه ماده واحده

J'ajoute, sans insister, que l'accord viole l'article 10 du pacte de la Société des Nations. Il suffit de le lire.

De plus, l'accord transgresse les articles 24 et 25 de notre constitution, que doit bien connaître notre prince-ministre.

Le peuple persan n'est pas d'humeur à subir ce régime de bascule.

Sans la présence des troupes anglaises qui — suivant l'expression employée par le prince Firouz — ont « emprunté » notre territoire pour assurer la liaison entre Bagdad et Balout notre peuple avait ravassé déjà son gouvernement. Mais les britanniques ne glissent somnolamment le cabaret. On se réveille, on déporte, et d'autres mesures de rigueur sont à l'ordre du jour.

Le prince Firouz déclare que les protestations de la presse française contre l'accord anglo-persan n'ont d'autre but que celui d'amener le Foreign Office à céder sur la question syrienne. Une telle intention est trop indignée pour que je la prête à la France. La France ne voudra pas nous causer une si grande déception. Si elle ne voyait dans cette affaire qu'un marché, elle donnerait ou démentirait à ses plus nobles principes tout de fois proclamés; de plus, elle léserait ses intérêts les plus certains en Orient.

La France occupe en Perse une situation morale usagée. Nous abandonner constituerait, de sa part, une faute, je n'ose pas dire un crime.

La cause est entendue.

4ty EK-GHAIATY.

مقاله علی اکبر داور به زبان فرانسه با امضای «عین-لام-۴۰»

Les Persans à Genève

contre l'accord anglo-persan

(Service particulier de la Tribune de Genève)

En dépit des déclarations officielles rassurantes relatives à la conclusion de l'accord récent entre la Perse et la Grande-Bretagne, l'âme nationale persane ne laisse pas que de s'agiter profondément. Des protestations véhémentes se font entendre et des troubles graves sont à craindre en Perse. Le mécontentement causé par l'accord anglo-persan devient quasi général; il gagne non seulement les sujets du shah restés dans le pays, mais encore ceux qui résident à l'étranger.

Un éminent juriste persan, Ali Akber, ancien procureur général de Téhéran, fondateur et ancien directeur du quotidien *L'Indépendance Persane*, a résolument décidé de mettre l'opinion publique occidentale au courant des affaires de son pays en fondant à Genève un parti national protestataire ayant pour but de veiller à l'intégrité et à l'indépendance de l'empire du shah et de dénoncer publiquement les méfaits éventuels de l'accord anglo-persan.

Le parti national persan publiera un or-

Le fait qu'à cette politique si simple on a préféré une ligne de conduite qui viole le Pacte des Nations, qui provoque partout le blâme des hommes de conscience, qui suscite la méfiance du peuple persan, révèle des visées les moins avouables.

La droiture s'ingénie-t-elle à se rendre suspecte ?

Voilà les points de fait et de droit les plus saillants.

. . .

Nous adressons un appel, maintenant, à tous ceux qui durant cinq ans ont stigmatisé la déloyauté et l'injustice.

Que le Président Wilson nous permette de lui rappeler sa déclaration de février 1918 :

« Les peuples et les provinces ne doivent plus être troqués entre les gouvernements comme des troupeaux ou comme des pions sur un échiquier ».

Nous en appelons à la mémoire de l'honorable Asquith. Voici ses paroles, prononcées à Cardiff au commencement de la grande guerre :

« Nous croyons encore en Angleterre, en hommes arriérés que nous sommes, à la sainteté des contrats ; nous croyons encore que les faibles ont leurs droits et que les forts ont leurs devoirs, que les petites nations ont un droit aussi légitime que les grandes à la vie et à l'indépendance ».

Nous faisons particulièrement appel à ce peuple français qui compte tant de sympathies parmi nous. Nous espérons fermement que la France n'oubliera pas les nobles principes tant de fois proclamés par ses hommes ; qu'à ses yeux, la Perse vaudra plus qu'une monnaie d'échange bonne à régler la question syrienne.

Que la France ne perde pas de vue les liens séculaires qui nous unissent à sa civilisation.

Élevés dans ses écoles, par ses intellectuels, dans sa langue, nous sommes et serons encore plus les porteurs de sa pensée dans une partie immense de l'Asie. Nous abandonner constituerait de sa part, non seulement un déni d'humanité, un oubli des solennelles promesses, mais en même temps une faute politique des plus manifestes.

Nous nous adressons, enfin, à tous ceux qui en paroles, en écrits, en actes ont protesté contre les doctrines d'hypocrisie et d'oppression.

Que les partisans de la Justice soutiennent nos revendications légitimes :

Nous demandons que les troupes anglaises évacuent la Perse.

Qu'on mette un terme aux persécutions et qu'on libère les déportés.

Que l'accord du 9 août n'entre en vigueur qu'après la réunion et avec l'assentiment de la Société des Nations.

N'y aura-t-il pas, chez nos amis anglais, comme ailleurs, des hommes assez indépendants pour défendre la cause du peuple persan ?

Que le monde veuille entendre notre appel ; que la presse libérale fasse accueil à notre protestation et que les plus courageux nous tendent la main secourable !

Pour le Parti National Persan
AYN-LAM-BER.

Le sentiment national persan

Jusqu'ici, tous les commentaires et toutes les interprétations dont l'accord anglo-persan ne cesse d'être l'objet émanaient presque exclusivement de personnes étrangères à la Perse. Désireux de mettre nos lecteurs en contact avec l'opinion persane directe, nous leur avons offert à cette même place, le 21 septembre, les déclarations du prince Firouz Nozar-ed-Daouleh, ministre des affaires étrangères du schah et signataire de l'accord du 9 août 1919. Mais ce n'étaient là que des déclarations officielles, auvernaient dit il les besoins, qui ne pouvaient point exprimer le sentiment réel de la nation. Aussi sommes-nous allé interviewer le fondateur du parti national persan qui vient d'être constitué à Genève. Très aimablement, M. Ali-Akber (Ayn-Lam-Ber), ancien procureur général de Teheran, nous a fait, d'un seul trait, les intéressantes déclarations suivantes, réfutant judicieusement la thèse gouvernementale :

« J'ai lu les déclarations du prince Firouz, relatives à l'accord anglo-persan. Je ne pourrais pas dire qu'elles m'ont surpris. Votre interlocuteur défend l'acte du gouvernement dont il fait partie. Rien de plus naturel.

Ce qui m'étonnerait, c'est qu'il croie lui-même à ce qu'il avance. Il serait puéril, en effet, pour un ministre, docteur en droit, d'admettre que de simples assurances diplomatiques suffisent à garantir l'indépendance d'un Etat.

Nous n'avons, d'ailleurs, qu'à nous en rapporter à notre propre histoire. « Le désir sincère de maintenir l'indépendance et l'intégrité de la Perse » fut, déjà en 1831, exprimé dans un accord anglo-russe. Confirmé de nouveau en 1896 par la Russie, ce même « désir sincère » est formulé en 1875, par Londres ; en 1874, par Saint-Petersbourg ; en 1838, par la Grande-Bretagne et, enfin, en 1907, dans le conventionnement russo-britannique.

Or, ces engagements, six fois réitérés, n'ont jamais obtenu l'Angleterre ou la Russie de mépriser nos droits. Comment, dès lors, nous fier à de semblables garanties ?

Mais laissons le prince à sa jubilation. Examinons l'arrangement du 9 août. J'y relève trois points :

1. On accorde à la Perse un prêt de deux millions de livres sterling. Les intérêts fixés à 7 % sont payables par mois, ce qui élève encore le taux de l'emprunt.

2. En échange, les finances, l'armée et la police persanes sont confiées aux experts « fournis » par la Grande-Bretagne, et cela pour toujours : l'accord ne prévoit pas de fin à ce régime de tutelle.

3. L'Angleterre promet d'encourager les entreprises anglo-persanes relatives aux moyens de communication.

Reprenons ces points.

Le premier est d'importance secondaire, bien que l'intérêt réclamé semble usuraire.

La question capitale, la voici :

Soit administration une fois remise aux Anglais, la Perse jouirait-elle encore de son indépendance ? La réponse est négative.

Il est pratiquement impossible à un pays de rester souverain lorsque ses finances, son armée, jusqu'à sa police sont livrées aux conseillers « fournis » par un puissant Etat voisin.

Quant à la disposition concernant la construction des « voies ferrées ou autres moyens de transport », les conséquences en sont faciles à prévoir. L'Angleterre met ses capitaux à l'abri de toute concurrence gênante. Sa promesse d'encourager les entreprises anglo-persanes sous-entend qu'aucune autre entreprise ne sera encouragée (lisez permise).

Qu'un tel monopole soit avantageux pour les capitalistes d'outre-Manche, personne ne le conteste ; mais prétendre qu'il est dans notre intérêt, c'est méconnaître les principes les plus élémentaires des sciences économiques. Cette clause nous prive des bienfaits de la libre concurrence.

4^e Cette force coercitive, organisée, surveillée et payée par les Britanniques, remplit actuellement son office. Elle sévit contre le peuple en révolte. Elle arrête les patriotes. Elle interdit les manifestations. Elle déporte des anciens ministres.

Aujourd'hui, c'est la gêne; demain la potence!

Ces faits, qui au besoin pourraient être vérifiés par une enquête impartiale, démontrent que l'Accord du 9 août — œuvre d'un ministère voulu par l'Angleterre, publié sous la menace des baïonnettes anglaises — est loin, bien loin, d'avoir l'approbation du peuple persan.

Ce soi-disant arrangement viole notre constitution qui déclare:

Article 24 — « La conclusion des traités et des conventions, l'octroi des concessions commerciales, industrielles, agricoles et autres — sans qu'il y ait à distinguer entre celles qui s'appliquent aux ressortissants ou aux étrangers — dépendent de l'approbation de l'Assemblée nationale ».

Article 25 — « L'Etat persan ne peut contracter aucun emprunt, soit à l'étranger, soit à l'intérieur, qu'au vu de l'Assemblée nationale et avec son consentement ».

Or, les élections législatives sont encore en cours et déjà l'Accord stipule la *réunion immédiate* des Commissions prévues dans ses clauses 3 et 6.¹

Comment qualifier ces flagrantes contradictions à nos lois?

Cet arrangement enfreint l'article 10 du Pacte des Nations:

« Les membres de la Société s'engagent à respecter et à maintenir contre toute agression extérieure l'intégrité territoriale et l'indépendance politique présente de tous les membres de la Société ».

Or, la Perse figure parmi les Etats invités nominalement à faire partie de la Ligue. Comment concilier, dès lors, l'article 10 du Pacte avec l'Accord anglo-persan?

Les dirigeants de Londres auraient-ils adopté la théorie du chiffon de papier?

Ou bien, estimeraient-ils, de *bonne foi*, que l'arrangement du 9 août ne lèse aucunement notre indépendance?

Cette dernière thèse; on tente de la soutenir. Elle n'est pas défendable:

L'indépendance n'est pas un titre honorifique. C'est la souveraineté extérieure, un ensemble d'attributs réels, dont la condition *sine qua non* est la souveraineté intérieure.

De toute évidence, il est *pratiquement* impossible à la Perse de garder sa souveraineté intérieure si toute son administration, ses finances, son armée jusqu'à sa police sont remises à l'Angleterre, sa puissante voisine par les Indes.

On a prétendu que le but de cette convention était la sauvegarde de nos intérêts nationaux. C'est inexact. La sauvegarde de nos intérêts relevant des plus intéressés, c'est-à-dire de nous, la diplomatie d'Outre-Manche n'avait alors qu'à nous laisser appeler à notre aide les spécialistes américains, français et suisses, comme nous en avons l'intention.

¹ Est-il nécessaire de faire remarquer que les opérations électorales, très longues chez nous, sont surveillées par l'armée anglaise d'occupation?

Aux partisans du droit !

Appel du Parti National Persan.

Après cinq ans de protestations contre l'impérialisme, la Grande-Bretagne se propose aujourd'hui d'annexer la Perse à son Empire.

L'Accord qui vient d'être signé à Téhéran nous ravit notre indépendance.

D'aucuns prétendent que cette convention a l'assentiment du peuple persan. L'affirmation est mensongère.

Les faits suivants le prouvent :

1° Depuis notre révolution de 1906, la diplomatie anglo-russe visa, à maintes reprises, nos droits. Jamais elle n'obtint de plein gré, ce qu'elle cherchait. Il fallut, chaque fois, nous contraindre à coup d'ultimatums, jouer même de l'invasion. Cependant, à cette époque, la suprématie du droit sur la force n'était pas encore proclamée comme un dogme. La Perse n'avait, alors, à compter sur aucune garantie internationale protégeant la vie des faibles. Malgré tout, elle fit preuve d'une ferme volonté d'indépendance.

Serait-il compréhensible — à l'aube de l'ère de justice, après toutes les assurances données par l'Entente au sujet de la libre disposition des peuples, après l'énoncé des principes Wilsoniens, juste au moment où les petites nations recouvrent leur indépendance depuis longtemps perdue — que la Perse remette, volontairement, son armée, sa police, ses finances et ses forces économiques à une puissance étrangère ? Et tout cela en échange d'un prêt de deux millions de livres sterling, aux intérêts de 7%, payables mensuellement.

2° Le Chef du Gouvernement actuel, appelé au pouvoir pendant la dissolution du Parlement, a été imposé au Shah par la Grande-Bretagne. En dépit des démentis officiels qui pourraient venir, cette affirmation correspond à la vérité la plus contrôlable.

3° Les négociations qui ont abouti au présent Accord ont duré neuf mois ! Cette longueur est significative. Elle ne venait pas de ce que les impérialistes de l'Angleterre hésitaient à accepter l'aubaine ; mais de la crainte d'une révolution, chez le Gouvernement persan. Il fallait à ce dernier le temps nécessaire pour rassembler la force capable d'imposer au peuple l'acte néfaste.

د خلع قاجاریه از سلطنت، یکایک اعضای اکثریت مجلس را با اتومبیل به خانه سردار سپه برد. در آنجا از ایشان امضاء می‌گرفتند. سلیمان بهبودی رئیس دفتر سردار سپه در این باره چنین می‌نویسد: «۲۶ مهر ۱۳۰۴ - امروز سردار معظم خراسانی و داور به منزل حضرت اشرف آمده بودند. لیستی از وکلای مجلس، سوای اقلیت در دست آنها بود... بر طبق لیست یکایک نمایندگان را به اتاق بنده می‌آوردند و نامهای را که قبلاً تهیه کرده بودند به امضای آنها می‌رساندند. متن نامه را که خواندم معلوم شد پیشنهاد خلع احمد شاه و انقراض سلطنت قاجاریه است.»

داور در جلسه هفتم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی نطق مفصلی درباره تغییر سلطنت ایراد کرد^{۳۲} و در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ که به جلسه تاریخی مشهور شد، در جواب مخالفین تغییر سلطنت از جمله دکتر محمد مصدق به سخنرانی پرداخت^{۳۳}. پس از تصویب ماده واحد تغییر سلطنت در مجلس پنجم، و به هنگام تشکیل مجلس مؤسسان، داور از تهران به وکالت مؤسسان برگزیده شد.

علی اکبر داور در ۲۸ آذر ۱۳۰۴ خورشیدی، در کابینه اول فروغی به وزارت فواید عامه و تجارت منصوب و در ۱۸ بهمن ۱۳۰۵، در کابینه مستوفی‌الممالک وزیر عدلیه شد. پس از انتصاب به وزارت عدلیه، طی لایحه‌ای، از مجلس تقاضای اختیارات کرد و در جلسه ۶۴ مورخ ۲۷ بهمن ۱۳۰۵، این لایحه به تصویب رسید. اختیاراتی که مجلس به داور تفویض کرد، بر سه محور دور می‌زد:

- ۱- امور تشکیلاتی.
- ۲- امور استخدامی.
- ۳- امور مربوط به قوانین.

در مورد اول به وی اختیار داده شد که هر نوع دادگاهی که وی تشخیص بدهد می‌تواند در هر کجای ایران تأسیس، و هر اداره‌ای را که لازم دید در مرکز دایر کند. در مورد قسمت دوم، به داور اجازه داده شد هر فردی را که مفید برای عدلیه تشخیص داد با هر رتبه و مقامی که آن شخص از نظر علمی و سوابق، شایستگی آنرا دارد، استخدام کند یا به عدلیه انتقال دهد. در قسمت سوم، قرار بر این شد قوانینی که توسط وزارت عدلیه تهیه

می‌شود، فقط در کمیسیون عدلیه به تصویب برسد و بعد به اجرا در آید و چنانچه ضمن عمل نواقصی در آن دیده شد، آن را اصلاح و لایحه را مجدداً برای تصویب نهایی به مجلس تسلیم کند. داور بر اساس این سه مورد مشغول کار شد. مدت اختیارات او چهار ماه بود. به موجب این مصوبه، وزیر عدلیه روز ۱۴ اسفند ۱۳۰۵، بخشنامه‌ای را تلگرافی مخابره و طبق آن کلیه ادارت و محاکم عدلیه را در تمام کشور منحل کرد و در تمام تشکیلات عدلیه تغییراتی کلی داد. تفاوت تشکیلات عدلیه جدید با سابق به این شرح بود:

- ۱- در سابق تعدد قضات در محاکم لازم بود و در تشکیلات جدید وحدت قاضی.
 - ۲- دیوان عالی تمیز در سابق دو شعبه داشت، در تشکیلات جدید چهار شعبه پیدا کرد.
 - ۳- استیناف و بدایت دو قسمت شد. استیناف دارای چهار شعبه که دو شعبه، ثابت و دو شعبه، سیار بود. بدایت دارای هفت شعبه شد، چهار شعبه ثابت و سه شعبه سیار.
 - ۴- در تشکیلات جدید جایی بود به نام اتاق اصلاح که قبلاً وجود نداشت. کلیه دعاری ابتدا به این اتاق مراجعه می‌شد. اگر قاضی می‌توانست صلح بدهد، مرافعه ختم می‌شد و در غیر اینصورت به محاکم مربوطه ارجاع می‌شد.
 - ۵- حدنصاب صلحیه‌های محدود، به ۲۰ تومان و صلحیه‌های نامحدود تا ۴۰۰ تومان افزایش یافت.
 - ۶- تمام شعب دادگاه‌ها اعم از تمیز، استیناف، بدایت و صلحیه دارای دایره اجرای احکام شدند.
 - ۷- در تشکیلات دادگستری در ولایات نیز تغییرات زیادی داده شد. از جمله چهار شعبه استینافی به شش شعبه افزایش یافت. در همدان و اصفهان استیناف، تأسیس شد. شعب بدایت که فقط در یازده شهرستان وجود داشت مجموعاً به ۳۵ شعبه افزایش پیدا کرد.
 - ۸- در اصفهان شعبه ثبت اسناد دایر شد. قبلاً فقط در رشت شعبه ثبت وجود داشت.
- داور در تشکیلات جدید، مراتب قضایی را به یازده مرتبه تقسیم کرده بود و حداکثر رتبه قضایی، رتبه یازده بود که فقط دو نفر از نظر سازمانی می‌توانستند دارای آن رتبه باشند؛ یکی رئیس دیوان عالی تمیز و دیگری مدعی‌العموم کل (دادستان) و رئیس دادگاه انتظامی

قضات بود. فقط شش نفر می‌توانستند دارای رتبه ده باشند. رتبه نه مربوط به مستشاران دیوان عالی کشور و رؤسای استیناف استانها و دادستان‌های استان بود.

داور در سال ۱۳۰۶ خورشیدی، قوانین زیر را به تصویب کمیسیون عدلیه رسانید:

۱- اختیارات وزیر عدلیه.

۲- ترمیم حقوق رتبه‌های قضایی.

۳- اجرای لوایح.

۴- استخدام قضات.

۵- قانون حکمیت.

۶- قانون مرور زمان.

۷- قانون ثبت املاک.

۸- قانون مجازات عمومی.

۹- قانون محاکمه وزرا و هیئت منصفه.

۱۰- قانون مجازات مختلسین.

۱۱- قانون مجازات مرتکبین قاچاق.

داور عدلیه جدید را در اردیبهشت ۱۳۰۶ افتتاح کرد. مسئولین عدلیه در آن روز به این شرح بودند: حاج مخبر السلطنه هدایت با رتبه یازده قضایی، رئیس دیوان عالی کشور. رضا قلی خان هدایت (نیر الملک)؛ سید محمد فاطمی و حاج سید نصرالله تقوی با رتبه ده رؤسای شعب دیوان تمیز. مجید آیتی، معتمد الممالک راد، اسدالله‌مقانی، میرزا طاهر تنکابنی، مرتضی قلی طباطبایی نائینی، میرزا صادق بروجردی، میرزا محمدرضا ابروانی، ابوالحسن حایری زاده با رتبه نه قضایی، مستشاران تمیز. حاج شیخ اسماعیل رضائیان رئیس استیناف مرکز با رتبه نه. محمدرضا وجدانی با رتبه نه مدعی العموم استیناف. میرزا رضاخان طباطبایی نائینی با رتبه یازده قضایی مدعی العموم کل. حسن لواسانی با رتبه نه و میرزا شفیع جهانشاهی با رتبه هشت معاونین مدعی العموم کل. سید علی حائری شاهباغ با رتبه نه، رئیس کل بدایت تهران. سید احمد کسروی با رتبه شش مدعی العموم تهران. کاظم صدر، اللہیار صالح و احمد مقبل با رتبه پنج، معاونین مدعی العموم تهران. سید حبیب‌الله شبیر با

رتبهٔ نه رئیس استیناف آذربایجان. حاج ساعد السلطنه الهامی با رتبهٔ نه رئیس استیناف همدان. حاج آقا حسین همدانی با رتبهٔ نه رئیس استیناف اصفهان. رکن الملک صدری با رتبهٔ نه رئیس استیناف فارس. سید عبدالعظیم با رتبهٔ نه رئیس استیناف کرمان.

داسرای تهران در طرح جدید دارای شش شعبهٔ بازپرسی شد و دادگاه بخش یا صلحیه دوازده شعبه پیدا کرد و در هر محله‌ای یک صلحیه دایر شد و شروع به کار کرد. داور به موازات افتتاح عدلیه در تهران نتوانست در تمام شهرها سازمان جدید را پیاده کند و بعضی از شهرها تا چند سال عدلیه نداشتند و تدریجاً تشکیلات جدید داده شد. اولین اقدام داور پس از افتتاح عدلیه، تأسیس اداره‌ای بود به نام ادارهٔ تهیهٔ قوانین، که در رأس این اداره منصور السلطنهٔ عدل را قرار داد.

داور وقتی عدلیه را بنیاد نهاد، در تشکیلات و سازمان تهران و شهرستان‌ها و بخش‌ها و در بادی امر نیاز به حدود ششصد قاضی داشت که با تمام تلاش و اقدامات همه جانبه‌ای که انجام داده بود، فقط دویست و پنجاه قاضی برای عدلیه تدارک شد و با این ترتیب در سال اول (۱۳۰۶خ) داور فقط یک سوم از سازمان عدلیه را پیاده کرد؛ آن هم تدریجاً و ظرف یک سال. برای تأمین کادر قضایی، داور راهی نداشت جز این که متوسل به زمان بشود و کلاس‌هایی برای تربیت قاضی دایر کند. به این ترتیب در سال ۱۳۰۶ یک کلاس قضایی را در تهران پی ریزی کرد که هر سال حداقل یک صد نفر قاضی برای مشاغل کوچک قضایی تربیت کند. از اقدامات دیگر داور در روزهای اول وزارت خود، تهیهٔ قانون منع برده‌فروشی و تصویب آن بود. داور مادهٔ واحده‌ای تهیه و تقدیم مجلس کرد که به تصویب رسید:

«مادهٔ واحده - در مملکت ایران هیچ کس به عنوان برده شناخته نشده و هر برده‌ای به مجرد ورود به خاک یا آب‌های ساحلی ایران آزاد خواهد بود. هر کس انسانی را به عنوان برده خرید و فروش کرد یا اقدام مالکانهٔ دیگری نسبت به انسانی بنماید، یا واسطهٔ دیگری در حمل و نقل برده شود، محکوم به یک تا سه سال حبس تأدیبی خواهد بود.»

مهمترین قانون عدلیه که همان قانون مدنی باشد، در سال ۱۳۰۶ تنظیم و در سال بعد به تصویب رسید. این قانون در ۹۵۵ ماده به عنوان جلد اول قانون مدنی توسط هیئتی از برجستگان و حقوقدانان معروف تهیه شد. قانون دیگری که همان سال به تصویب رسید،

قانون محاکمه وزرا بود که داور در تهیه و تنظیم آن بسیار شتاب کرد. وقتی این قانون تهیه شد و به مرحله اجرا درآمد، یکی از وزیران کابینه گرفتار آن شد. او نصرت الدوله فیروز پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود.

علی اکبر داور را می‌توان بنیانگذار دادگستری نوین ایران دانست. با اصلاحات او عده‌ای موافق و عده‌ای مخالف بودند. مرحوم مدرس یکی از مهم‌ترین مخالفین طرح جدید داور بود و در مجلس نطقی بر علیه طرح نوین داور ایراد کرد. فرخی یزدی، شاعر آزاده ایرانی نیز قصیده‌ای در هجو این عمل داور سرود^{۳۴}.

عده‌ای دیگر نیز به موافقت و تمجید اصلاحات داور برخاستند. بدون تردید عمل داور محاسنی داشت و معایبی. عیب بزرگ قانون جدید عدلیه، مغایرت آن با اصل ۸۲ متمم قانون اساسی کشور بود که استقلال قضات را در برداشت.

داور قانونی را در پنج ماده به مجلس برد که در آن اصل ۸۲ متمم قانون اساسی چنین تفسیر شد: «مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آن است که هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی‌توان بدون رضای خود او از شغل قضایی به شغل اداری و یا به صاحب منصبی پارک منتقل نمود و تبدیل محل مأموریت قضات یا رعایت رتبه آنان مخالف با اصل مذکور نیست.» در ماده ۳ همین قانون مقرر کرد که: «قضاتی که با رعایت ماده اول این قانون محل مأموریت آنها تبدیل شده و از قبول مأموریت امتناع نمایند، متمرّد محسوب و در محکمه انتظامی تعقیب و مطابق نظامنامه‌های وزارت عدلیه مجازات خواهند شد.»

این مسلم بود که پس از اجرای قانون فوق‌الذکر، قضات همچون موم نرمی در دست وزیر عدلیه خواهند بود و استقلال آنان هیچ معنایی نخواهد داشت. اما تشکیلات نوین داور، شهنشاهی نیز داشت از جمله: مرکزیت دادن عدلیه و قانونمند شدن آن و کنار گذاشتن افراد بد نام و بد سابقه و روی کار آوردن افراد نیکنام و خوش سابقه.

داور در کابینه حاج مخبرالسلطنه که در ۱۰ خرداد ۱۳۰۶ خورشیدی تشکیل شد، همچنان در پست وزارت عدلیه باقی ماند و به اصلاحات پرداخت.

داور نقش فعالی در تصویب قوانین برای نوسازی خدمات اداری، مالی و قضایی داشت و تأسیس اداره ثبت احوال از کارهایی بود که وی در دوره وزارتش به کمک گروهی از

کارشناسان حقوقی و قضایی فرانسوی، انجام داد. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی، قانون ثبت املاک و اسناد را به تصویب مجلس رسانید و ادارات ثبت در مرکز ولایات تشکیل شد. تشکیل مداری اختصاصی برای تحصیلات قضایی و ثبت از ابتکارات او بود که هر دو در سال ۱۳۰۷ به وجود آمد. روز سوم مرداد ۱۳۱۰، داور قانون ازدواج و طلاق را به مجلس تقدیم کرد و از آن تاریخ حق اجرای صیغه عقد، منحصرأ به اشخاصی واگذار شد که دفتر ثبت رسمی ازدواج و طلاق داشته باشند.

داور در کابینه دوم فروغی که در ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ خورشیدی تشکیل شد. به وزارت مالیه منتقل و وزیر مالیه شد. در آنجا هم به اصلاحاتی دست زد و مالیاتهای سنگینی را که تا آن موقع سابقه نداشت، وضع کرد. داور این پست را در کابینه محمود جم نیز که در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۱۴ خورشیدی تشکیل شد، حفظ کرد. در سال ۱۳۱۴، به تشویق و با پشتکار دکتر آقایان شرکت بیمه ایران را تأسیس کرد. می توان گفت که او، با وضع و وصول مالیاتهای جدید، رونقی به نقدینگی ورشکسته دولت داد. در ۲۷ دی ۱۳۱۵، داور لایحه ای به مجلس تقدیم کرد که شامل دو قرارداد بود؛ یکی برای استخراج نفت قسمتی از شرق و شمال شرقی ایران و دیگری در باره لوله نفت که این هر دو امتیاز به دو شرکت امریکایی واگذار شده بود. پس از تصویب مجلس، این قراردادها مورد اعتراض دولتهای انگلیس و شوروی قرار گرفت و داور در این رابطه به شدت زیر فشار گذاشته شد. روز ۱۸ بهمن ۱۳۱۵ لایحه مذکور از تصویب نهایی مجلس گذشت و روز چهارشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۱۵، خبر خودکشی داور منتشر شد. مفسرین معتقدند که بین این دو قضیه رابطه ای وجود دارد و بعضی نیز گفته اند که دو روز قبل از خودکشی داور، وی مورد تهدید و عتاب رضاشاه واقع شده بود. گفته اند که پس از مرگ در جیب پالتویش فقط پانزده تومان پول پیدا کردند و این تنها دارایی نقدی وزیر مالیه رضاشاه بوده است. در باره خبر مرگش، روزنامه های آن روز همگی نوشتند که در اثر سکتة مرده است؛ ولی بعدها مشخص شد که وی با خوردن مقدار زیادی تریاک به زندگانی خود خاتمه داده است.

مخبرالسلطنه هدایت در باره مراسم تشییع جنازه او چنین می نویسد: آنچه ظاهر شد، جنازه او را به مسجد ناصری آورده بودند و اسباب تجلیل فراهم. ناگاه دستوری می رسد،

مشایعت و تجلیل موقوف می شود. مشایعین به سرچشمه رسیده بودند، سفراء که برای مشایعت آمده بودند، می روند و سایرین متفرق می شوند، جنازه را به طور تخفیف حرکت می دهند.»

به هر جهت داور هم مانند دیگرانی که در به قدرت رساندن رضاخان سهمی داشتند، عاقبت به خیر نشد. درباره وی مورخین و محققین نظریات گوناگونی دارند. عده ای خادم و عده ای خائنش می نامند. برخی معتقدند که وی در سایه دیکتاتوری رضاخان دست به اصلاحاتی که نفع مردن در آن بوده، زد و برخی معتقدند که وی یک جاه طلب و فرصت طلب

Depuis 1803 jusqu'en 1914, chaque fois que la Perse subit les violences des Russes, notre patrie mit son espoir dans l'intervention de l'Angleterre. Mais à chaque occurrence l'attente fut vaine.

Ces lignes ont pour but de démontrer, tout d'abord, que le Royaume-Uni ne pouvait agir autrement qu'il l'a fait: de rappeler, en second lieu, qu'à l'heure présente le gouvernement de la Grande-Bretagne n'a plus aucune raison de décevoir les sympathies persanes. Le tsarisme est tombé et l'Allemagne n'est plus menaçante.

Le moment est venu pour la démocratie britannique de secourir la régénération de la Perse.

Une amitié solide et sincère entre les deux nations, n'est-ce pas ce qui correspond le mieux aux intérêts légitimes des deux peuples?

Une Perse bien organisée, indépendante et prospère ne formerait-elle pas une alliée naturelle et utile pour la Grande-Bretagne?

Qu'on revienne une fois encore au système des alliances particulières, pourrions-nous nous passer d'une alliance en bonne et due forme avec le Royaume-Uni?

Une telle alliance, sans utilité tant qu'il s'est agi d'une Perse faible, mal organisée, offrira des avantages certains du jour où la Perse restaurée aura une force respectable.

En présence des intérêts profonds, durables, réciproques qui nous lient et, en face de toute éventualité, une politique de franchise et de confiance doit être inaugurée sans tarder.

Que nos amis communs travaillent dans ce sens.

بیش نبود. آنچه می‌توان قطعاً درباره او گفت، اینست که علی اکبر داور وزیر پیرکار، فعال، با استعداد و حقوقدان بود که در بدترین اوضاع تلاش می‌کرد که بهترین نتایج را به دست آورد. معروف است که رضاشاه به وزرای دارایی بعدی می‌گفت: «آهای خیال نکنید روی صندلی داور نشسته‌اید؛ حالا داور هم شده‌اید.»

مخبر السلطنه هدایت درباره او چنین نوشت: «از رجال این دوره، داور به بصیرت در قوانین اروپا منزلتی کسب کرده بود؛ اخلاقاً هم از سایرین مزیت داشت، در وزارت عدلیه اختیاراتی از مجلس گرفت و اصلاحاتی کرد و یک دوره قانون به دفتر آورد. اواخر هم وزارت مالیه داشت، به تقرب مفتخر بود، از او تظاهر به زندقه ندیدیم و به عفت قائل بود.» آثار به جا مانده از او، عبارتند از:

۱- اصول محاکمات اصلاح شده به موجب ماده واحده.

۲- حقوق جزایی.

۳- قانون جزا.



- م: ۱- فرخ، سید مهدی. خاطرات سیاسی فرخ.
 ۲- شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی.
 ۳- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲ و ۳ و ۴ و ۶.
 ۴- بهار، محمدتقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲/۰.
 ۵- بهبودی، سلیمان. خاطرات سلیمان بهبودی.
 ۶- هدایت، مهدیقلی «مخبر السلطنه». خاطرات و خطرات.
 ۷- مجله آینده، دوره اول، شماره ۴. صاحب امتیاز دکتر محمود افشار.
 ۸- سالنامه دنیا، شماره شانزدهم. صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبایی.
 ۹- صدر، محسن. خاطرات صدرالاشراف.
 ۱۰- دکتر کاتوزیان، محمدعلی (همایون). اقتصاد سیاسی ایران.
 ۱۱- دکتر محبوبی‌اردکانی، حسین. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۱ و ۲.
 ۱۲- مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴/۰.
 ۱۳- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۲/۰.
 ۱۴- نشریه عماد، شماره‌های ۲ و ۴- مقاله دکتر محقق رانندی.

دایی نمایشی، محمد حسین

میرزا محمد حسین فرزند حاج احمد صراف، در ۸ ربیع الاول ۱۲۸۷ قمری، در تبریز متولد شد.

تا سال ۱۳۱۵ نزد پدرش بود و سپس برای کسب و تجارت به رشت رفت و در آن شهر ساکن شد و با سمت منشیگری به خدمت تجارتخانه سید علی تبریزی درآمد. از زمانی که در سال ۱۲۸۵ میرزا حسن خان ناصر، جمعیت امید ترقی را به عنوان نخستین تئاتر گیلان تشکیل داد، میرزا محمد نیز عضویت آن جمعیت را پذیرفت و وارد کار نمایش شد. نخستین کسی بود که مجلس جشنی در رشت، در محل سرای گلشن به نام مشروطیت برپا کرد. در سال ۱۳۲۷ به نمایندگی ملیون گیلان به آذربایجان رفت و در اجتماعات نهضت آزادیخواهان آذربایجانی شرکت کرد.

در زمان آمدن هنرپیشه‌های قفقازی به رشت و اجرای نمایشنامه نادرشاه به روی صحنه آمد و نقش میرزا مهدی خان را اجرا کرد و چون صاحب ذوق و استعداد بود، در کار نمایش مهارت کامل پیدا کرد و کم‌کم معروف به دایی نمایشی شد. بعدها در تشکیل دارالایتام در رشت خدمات مؤثری کرد.

دایی نمایشی در بنیانگذاری و گسترش تئاتر واقع‌گرا و انتقادی در شهرستانها که مبارزه با خرافات در میان مردم از طریق تئاتر بود، فعالیت مشر و پیشرو داشت. او در شب ۱۳ آذر ۱۳۰۴ خورشیدی در گذشت و نزدیک گور میرزا کوچک خان، به خاک سپرده شد.

م: ۱- جودت، حسین. یادبودهای انقلاب گیلان.

۲- چهره‌هایی از پیشروان هنر و ادبیات معاصر ایران.

دبستانی، میرزا محمود

میرزا محمود دبستانی کرمانی فرزند آقا یوسف، در حدود سال ۱۲۹۴ قمری، در کرمان متولد شد.

پدرش از خانواده خاندانقلی بیک افشار بود و به همین خاطر نام خانوادگی این طایفه به خاندانی نیز ختم می شود. از طرفی نسب آنها به درگاهقلی بیک از معاریف زمان صفویه می رسد.

دبستانی و برادرش مجدالاسلام تحصیلات مقدماتی خود را بیشتر نزد حاج شیخ ابوجعفر کرمانی، ملاعبدالله راینی و ناظم الاسلام کرمانی آموختند. دبستانی علاوه بر آن تحت هدایت و تربیت برادرش مجدالاسلام نیز قرار داشت. ابتدا ملقب به شیخ محمود امین الاسلام بود. زبان فرانسه و انگلیسی را می دانست و به عربی آشنایی کامل داشت. اشعاری نیز به عربی می سرود. مطالعات تاریخی فراوانی داشت و حافظه ای قوی داشت، آن قدر که حتی تا پایان عمر نیز آنچه را آموخته بود، به خاطر داشت.

مبارزات مجدالاسلام در تهران و کرمان، برای آزادیخواهی و مشروطه طلبی، دشمنان زیادی برای وی بوجود آورد پس از مرگش این دشمنی با برادرش، دبستانی ادامه یافت. دبستانی که به سبب انتساب به خاندان درگاهقلی بیک، لقب درگاهی داشت، روزنامه ای در کرمان به نام فرهنگ تأسیس کرد و با این سلاح به جنگ دشمنان کینه توز رفت.

در واقعه پیدایش حزب دمکرات در کرمان، او از اعضای فعال و برجسته حزب محسوب می شد. با ورود امیراعظم به کرمان، حزب دمکرات در برابر مشکل تازه ای قرار گرفت. شدت و خشونت امیراعظم، کار را به یک قیام مسلحانه و شورش ایلات کشاند و

بالاخره منجر به جنگی خونین شد و آزادیخواهان شکست خوردند (سال ۱۳۳۰ قمری). اما مبارزات حزب دمکرات ادامه یافت تا شروع جنگ جهانی، که در خلال آن سردار نصرت مورد سوء قصد قرار گرفت. این توطئه به گردن حزب دمکرات افتاد و ژنرال سایکی همه اعضای حزب را دستگیر کرد و به زندان شیراز فرستاد. پس از مدتی به توصیه مستوفی الممالک آزاد شدند.

در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در اوایل سلطنت، پهلوی، که داور عدلیه را منحل کرد و به تجدید بنای دادگستری پرداخت، کمیسیونی برای این منظور تشکیل یافت که بنا به توصیه این کمیسیون، بسیاری از افراد آگاه به قانون و روشنفکر به خدمت دادگستری درآمدند و دبستانی از جمله این افراد بود و به سمت مستشار استیناف در همدان شروع به کار کرد و مدت دو سال به این خدمت اشتغال داشت.

پس از دوره هفتم مجلس (۱۳۰۷ خورشیدی) به نمایندگی مردم کرمان در مجلس شورای ملی انتخاب شد و همچنان سمت نمایندگی داشت تا دوره دوازدهم؛ (۱۳۱۸ خورشیدی)؛ ولی در دوره‌های بعد، از انتخاب شدن محروم ماند. مخالفت‌های شدید با وی باعث شد که حتی نام خانوادگی خود را از درگاهی به دبستانی تغییر دهد تا از آسیب سرتیپ محمد درگاهی رئیس شهرستانی که این نام را برای خود انتخاب کرده بود، مصون بماند.

حکایت جالبی از دبستانی وجود دارد که به نقل از سید محمد محیط طباطبایی است: «کسی که تقویم مجلس شوری را در دست داشت و بر آن می‌نگریست، از درگاهی پرسید که آیا اسم ماه مرداد با همزه مفتوح یا مکسور شروع می‌شود؟ ایشان رندانه پاسخ گفت که در تهران با همزه مفتوح، ولی در کرمان با همزه مکسور آغاز می‌گردد. سائل مرحون قوادی کرمانی عضو اداری مجلس بود. گفت: ارباب کیخسرو که خودشان کرمانی هستند، چرا به فتح می‌گویند و اصرار می‌ورزند که این صورتش را در هر موردی به کار ببرند؟ درگاهی جواب داد وقتی ارباب در کرمان معلم مدرسه زردشتیان بود به تقلید پارسیان گجرات و بمبئی امرداد به کسر همزه و میم می‌گفت، ولی از موقعی که در چاپ قانون تبدیل بروج فلکی به ماههای فارسی جلالی، امرداد را به جای مرداد متداول چاپ

کرد، برای اینکه ذوق مخالفت را در دیگران خیلی بر نینگیزد، امرداد به فتح گفت تا قالب صحیح مرداد فارسی در این ترکیب خودساز او به چشم و گوش برسد و کسی را به یاد آن نیندازد که در میان زردشتیان کرمان به تقلید پارسیان بمبئی امرداد به کسر همزه و میم معمول بوده است.

من گفتم بیش از هفتصد سال پیش در قطعه‌های نصاب‌الصیان خود، ابونصر فراهی خورداد و مرداد گفته و هفت قرن است که کودکان مکتبی ایران در دبستانها آن را مرداد می‌آموزند و به کار می‌برند و تا جایی که به یاد دارم در صدها کتاب و رساله و قصیده و قطعه و مثنوی که به زبان فارسی در دست مردم است، حتی برای نمونه یک جا صورت امرداد با همزه دیده نشده است. درگاهی بدانسان که عادت داشت با لحنی گرم و آمیخته به خنده گفت: وقتی قانون تغییر تاریخ قمری به شمسی را از مجلس می‌گذراندند، کسی به ارباب کیخسرو که کارگردان اصلی این تغییر و تبدیل بود، همین ایراد را کرد و چون در آن روز هنوز کسانی در دسترس نبودند که برای گلبندهای فارسی ادبی معمولی چهره و ریشۀ پهلوی و اوستایی بیارایند، به یکی از تندنویسان مجلس که جوان فاضلی بود و گویا طبع شعری هم داشت، دستور داد که قطعه‌ای تازه بسازد و امرداد را در شعر فارسی هم به کار ببرد تا جای مرداد شاهد نصاب فراهی را بگیرد. آنگاه مورد استشهاد از قطعه نوسروده را خواند و افزود که به تقاضای ارباب این قطعه در روزنامه‌های همان اوان به چاپ رسید.

در مقابل اصرار مرحوم فزّادی که از طرف یکی دیگر از حاضران مجلس، برانگیخته می‌شد تا نام شاعر امرداد گو را بپرسد، گفت آقای میرزا مجتبی پسر شیخ عیسی شریعتمداری که در آن موقع پدر و پسر هر دو با هم عضو تندنویسی مجلس بودند، ولی نام روزنامه‌ای که شعر شریعتمداری را برای رضای خاطر ارباب چاپ کرده بود، نگفت. چند سال پیش دوره‌ای از جریده‌نامه فرهنگ، چاپ طهران که زیر نظر مرحوم درگاهی در همان زمان مورد بحث چاپ می‌شد، پیش کسی دیدم و در آن می‌نگریستم. ناگهان شعر مزبور را در آن روزنامه دیدم و دریافتم چون جریده زیر مسئولیت خودش منتشر می‌شد نخواسته بود تظاهری کرده باشد.»

درگاهی پس از آنکه وکالتش در کرمان تجدید نشد، با نام دبستانی به کرمان

بازگشت تا در املاک موقوفه خاندان خود به کشت و برداشت بپردازد.
 بعد از شیربودن ۱۳۲۰، درگاهی به خدمات اجتماعی پرداخت و به سمت ریاست شیر
 و خورشید برگزیده شد. حتی انتخاب درجه اول مجلس سنا هم او را فریب نداد و از کرمان
 تکان نخورد و به کار زراعت ادامه داد.
 دبستانی روحیه‌ای خاص داشت، در سخنرانی بسیار وارد بود. به تاریخ و ادب ایزان و
 عرب و اروپا آشنایی داشت. او در ۸ خرداد ۱۳۳۴، در کرمان وفات یافت.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

م: ۱ - مجله یفما / ۱۸ / ۲۱۳

۲ - مجله آینده / ۹ / ۲۵۱

۳ - مجله آینده / ۶۱ / ۱۰ / ۷۲۳



دبیران، باقر

باقر دبیران فرزند دبیرالممالک، معروف به دبیرزاده ملایری، در سال ۱۲۶۶ خورشیدی متولد شد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پس از طی تحصیلات معموله به مشاغل دولتی پرداخت. دبیران از ۲۲ سالگی به راهنمایی و تشویق مردم برای حفظ ملیت و تحریک حس میهن پرستی علاقه پیدا کرد و اغلب اوقات در انجمنها و معابر و مساجد به ایراد نطق‌های مهیجی در این زمینه می‌پرداخت.

باقر دبیران در سال ۱۲۹۹ خورشیدی روزنامه سهیل را در ملایر تأسیس کرد؛ ولی به علت بالابودن هزینه و وسایل چاپ و انتشار، همچنین حرکت مهاجرین ایرانی به طرف استامبول، تنها دو شماره از آن را انتشار داد. دبیران همراه با مهاجرین به استامبول رفت و پس از بازگشت هم موفق به انتشار مجدد روزنامه ادبی و اخلاقی و ملی سهیل نشد.

دبیران مدتی به کارمندی در وزارت دادگستری اشتغال داشت و مدتی نیز به مسافرت در صفحات غرب از طرف وزارت دارای پرداخت.

باقر دبیران در روز ۱۹ آبان ماه ۱۳۱۸ خورشیدی وفات یافت.



درچه‌ای، سید محمد باقر [آیت الله]

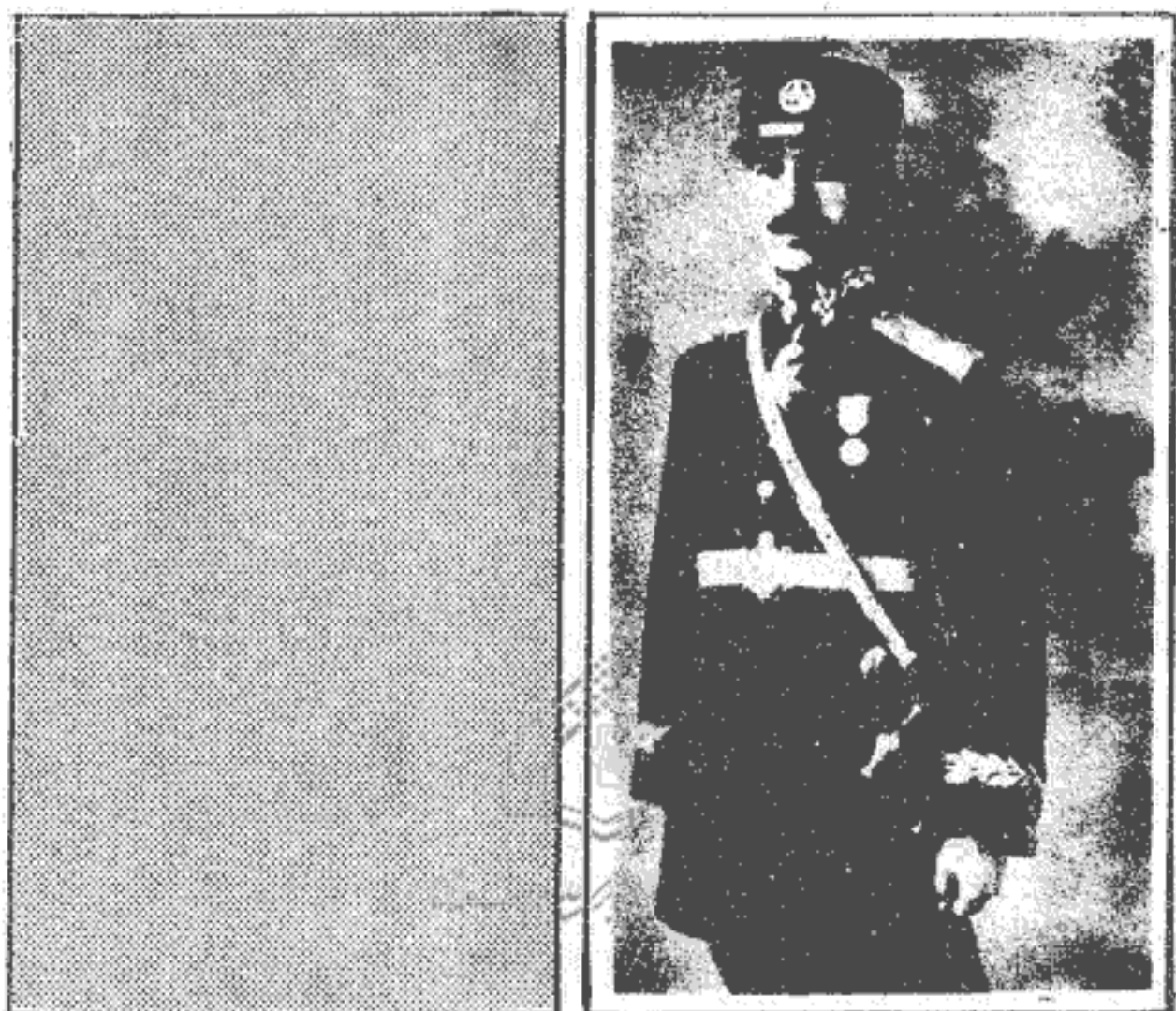
سید محمد باقر درچه‌ای اصفهانی در سال ۱۲۶۴ هجری قمری، در اصفهان متولد شد.

از شاگردان میرزا محمد حسن نجفی و میرزا حبیب‌الله رشتی بود و پس از بازگشت به ایران در اصفهان مدرس منحصر به فرد فقه و اصول بود.

سید محمد باقر پس از وفات سید اسماعیل صدر در کاظمین، در سال ۱۳۳۸ هجری قمری، در اصفهان و سایر شهرهای ایران، مرجعیت پیدا کرد و جزو مراجع تقلید درآمد. درچه‌ای روحانی متقی و وارسته‌ای بود و حاج آقا حسین بروجردی که جزو مراجع تقلید بود، یکی از شاگردان وی بود.

سید محمد باقر درچه‌ای، در سال ۱۳۴۲ قمری، در سن ۷۸ سالگی، در حمام درچه در اصفهان درگذشت و در گورستان تخت فولاد، مدفون شد.

دوگاهی، محمد [سرهنگ، سرتیپ]



محمد دوگاهی معروف به محمد چاقو^{۳۵} از افسران ژاندارم بود که پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و اعلام حکومت نظامی در سراسر ایران، به عنوان فرمانده حکومت نظامی قم برگزیده شد. در اواخر عمر کابینه سیاه سید ضیاءالدین طباطبایی، گویا وی که متوجه شده بود که عمر کابینه اش سر آمده، در صدد بود تا دومین کودتا را نیز انجام دهد. به همین خاطر به فرماندهان نظامی اطراف تهران، منجمله قم و قزوین و ساوه و سمنان تلگراف می کند که هر یک با واحدهای نظامی تحت فرمان خود به جای مشخصی رفته و منتظر پیک رمز باشند. به محمدخان دوگاهی نیز تلگراف می کند که از قم با افراد خود حرکت کرده و در نزدیکی روخانه شور، بین راه تهران - قم توقف کند و منتظر دستور باشد. هنوز اردوی محمدخان دوگاهی چند فرسنگ از قم دور نشده بود که خبر سقوط کابینه به تمام نقاط

مخابره شد و اردو نیز ناچار به سمت قم باز گشت. وقتی که رضاخان به وزارت جنگ منصوب شد، پس از مدتی او، محمد درگاهی را به تهران احضار کرد و به سمت قلعه بیگی مرکز یعنی فرماندهی دژیان تهران منصوب کرد. سردار سپه که می‌خواست به زودی با زور و خشونت پله‌های ترقی را طی کند و به رأس هرم قدرت نزدیک شود، نظمیۀ تهران را که آن زمان تحت نظر سوئدی‌ها و شخصی به نام ژنرال وستداهل اداره می‌شد، مانع و سد راه خود دید. به همین جهت دستور داد که در ۲۴ آذر ۱۳۰۲ کمیسیون مرکب از سرهنگ درگاهی، میرزا احمدخان، رئیس اداره مرکز و نصیرالشرف در اداره نظمیۀ تشکیل گردیده و مشغول رسیدگی به کارهای سه ساله آن اداره شود. طبیعی است که کمیسیون فوق رأی داد که در این اداره حیف و میل شده و کارها با بی‌نظمی انجام گرفته است. رئیس دولت، سردار سپه هم که منتظر همین رأی بود، در ۹ دی ۱۳۰۲ به خدمت صاحب منصبان سوئدی در نظمیۀ خاتمه داد و به پاداش رأی محمد درگاهی علیه سوئدی‌ها، نظمیۀ را در همان روز به او واگذار کرد. زمانی طول نکشید که نظمیۀ‌های ایالات و ولایات نیز ضمیمه تشکیلات نظمیۀ تهران شد و به تدریج درگاهی موقعیت مهمی پیدا کرد.

درگاهی در سمت رئیس نظمیۀ مملکتی خدمات شایان توجهی به سردار سپه کرد و باعث به قدرت رسیدن این افسر قزاق شد. درگاهی در تظاهرات مخالفین جمهوری به شدت به سرکوبی مخالفین پرداخت و مخالفین سیاسی سردار سپه را یکی پس از دیگری ترور، بازداشت یا سر به نیست کرد. درگاهی عرصه را آن‌چنان بر مخالفین سیاسی سردار سپه تنگ کرد که مرحوم مدرس گفته بود: «هرچه ما می‌بافتیم، این جوانمرگ شده پنبه می‌کند!» درگاهی در سال ۱۳۰۳ خورشیدی دستور ترور میرزاده عشقی، شاعر میهن پرست و مدیر روزنامه تون بیستم را که از مخالفین سردار سپه بود، صادر کرد. درگاهی در اواخر مهر ماه ۱۳۰۴ خورشیدی که مسأله تغییر سلطنت در مجلس و بین مردم مطرح بود، به همدستی حاج رحیم تاجر قزوینی، عده‌ای را در مدرسه نظام جمع کرد و چادر زدند و مرکزی به اسم کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان تشکیل دادند، که خواست این جمعیت، پادشاهی سردار سپه بود. سرانجام اعمال فشارهای درگاهی و امرای ارتش و سایر طرفداران سردار سپه، نتیجه داد و در آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس، رأی به انقراض سلسله قاجاریه

داد. پس از پادشاهی رضا شاه و تحکیم موقعیت وی، اختیارات درگاهی به عنوان رئیس پلیس افزوده شد. مأمور شد تا کلیه مخالفین سیاسی شاه را با شیوه‌های مخصوصی سرکوب کند. در روز ۷ آبان ۱۳۰۵ مدرس نماینده و لیبر مخالفین رضا شاه در مجلس شورای ملی، به هنگام عزیمت به مسجد سپهسالار در کوچه سرداری مورد سوء قصد قرار گرفت و علی‌رغم اصرار و پافشاری برخی از نمایندگان مجلس و گروهی از مردم، هرگز سوء قصد کننده دستگیر نشد. سرانجام مدرس به عنوان شاخص‌ترین مخالف سیاسی رضاشاه، در سال ۱۳۰۷ به دستور سرتیپ درگاهی دستگیر و به خراسان تبعید شد. سایر مخالفین سیاسی نیز وضعی بهتر از مدرس نداشتند و یکی پس از دیگری توسط دستگاه شهربانی درگاهی، دستگیر، تبعید و یا به قتل می‌رسیدند.

نظامنامه کل تشکیلات نظمیه مملکتی در دوره درگاهی به تصویب رسید و سازماندهی شهربانی در سراسر ایران توسط او انجام گرفت. برابر ماده اول آئین‌نامه نظامنامه کل تشکیلات نظمیه مملکتی، رئیس شهربانی تهران، رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی هم بود و به موجب پیشنهاد وزارت کشور و فرمان شاه به این سمت گمارده می‌شد. نظمیه کل مملکتی در روزگار درگاهی گذشته از ادارات نظمیه تهران، در مراکز استانها و شهرستانها نیز دارای ۶۶ شعبه نظمیه بود.^{۳۶} اداره گذرنامه در زمان او از وزارت خارجه به نظمیه منتقل شد و در زمان او جایگاه اعدام محکومین و مقصرین از سبزه میدان به میدان توپخانه منتقل شد. در ۶ خرداد ۱۳۰۶ بنا بر پیشنهاد وزارت داخله و تصویب هیئت وزراء، ده نفر محصل برای فراگیری پلیس فنی به خارج فرستاد و تشکیل موزه جنایی نیز از اقدامات اوست. در موزه جنایی آلات و ادوات جرم کشف شده را نگاهداری می‌کردند. تأسیس مجله نظمیه نیز از ابتکارات اوست. این مجله اداری، عملی، فنی، ادبی و اخلاقی بود و ماهی یک بار منتشر می‌شد. آخرین خدمت او به تشکیلات نظمیه، احداث زندان قصر بود که منجر به عزل و بازداشت وی گردید.

ساختمان زندان مرکزی قصر در روز ۱۱ آذر ۱۳۰۸ پایان یافت و برای مراسم افتتاح آن، درگاهی از شاه دعوت کرد تا از زندان بازدید کند. فردای روز بازدید شاه از زندان قصر، درگاهی از ریاست نظمیه برکنار و چندی در دژبانی توقیف بود. علت مغضوب واقع

شدن درگاهی را سه عامل نوشته‌اند؛ اول این که پس از بازدید رضاشاه از زندان قصر، تیمورتاش وزیر دربار مقتدر رضاشاه و دشمن سرسخت درگاهی، توجه شاه را به این نکته جلب کرد که در هیچ کجای دنیا، شاه زندان را افتتاح نمی‌کند و این علامت خوبی برای پادشاه نیست. دوم این که فرار دوست محمدخان بلوچ باعث عزل و توقیف درگاهی شده است. دوست محمدخان بلوچ یکی از خوانین و متنفذین بلوچستان بود که در بهمن‌ماه ۱۳۰۷ دستگیر و به تهران فرستاده شد، در ۱۷ فروردین ۱۳۰۸ حضور شاه رفت و مورد عفو قرار گرفت، به شرط آن که در تهران تحت نظر اداره نظمیه باشد. محمدعلی خان وکیل باشی مأمور مراقبت از دوست محمدخان بود. تا این که در ۱۹ آبان ۱۳۰۸، دوست محمدخان به همراه وکیل باشی مراقبش به قصد شکار از تهران خارج شد و هنگامی که به تپه‌های اطراف امین‌آباد می‌رسند، نوکران دوست محمدخان پس از کشتن وکیل باشی، همراه دوست محمدخان به کوه‌های سمنان می‌گریزند. این واقعه البته در عزل درگاهی بی‌تأثیر نبوده است. و اما نظریه سوم، نظریه سلیمان بهبودی رئیس دفتر شاهنشاهی است. او در خاطراتش راجع به این واقعه می‌نویسد:

«مدتی بود دستور فرموده بودند در زمینهای جنوب قصر قاجار برای زندانیان نظمیه محلی متناسب زمان بسازند، چون زندان از نظر بهداشت و زندگی وضع بدی داشت. پس از مدتی که از هر جهت آماده شد، روزی را برای افتتاح معین فرمودند و رئیس نظمیه از عده‌ای از رجال و وکلای مجلس دعوت کرده بود. شنیده شد که آنجا رئیس نظمیه با اغلب مدعوین مزاح می‌کرد و می‌گفت جای مناسب و خوبی تهیه کردم، در موقع بازدید اعلیحضرت همایونی ایراداتی از طرز ساخت و تهیه لوازم گرفته بودند که سرتیپ درگاهی انتظار نداشت در چنین موقعیتی مورد بازخواست واقع شود. این موضوع را اعلیحضرت همایونی استنباط کردند و روز بعد به بنده فرمودند تحقیق کن درگاهی به نظمیه آمده یا نه؟ معلوم شد آن روز رئیس نظمیه در منزل بود و نه اداره نظمیه. گویا چون از موضوع بازخواست ناراضی بوده، تقریباً تمارض کرده است. وقتی به عرض رساندم فوراً آقای سرلشگر ابوالحسن پورزند را احضار فرمودند، ولی هرچه تجسس کردم ایشان را نیافتم. بعد قرعه فال به نام سرلشگر کوپال افتاد و ایشان را احضار کردم، فوراً شرفیاب و مأمور تحویل

شهربانی شد و خود در گاهی نزدیک بود اولین زندانی زندان خودش بشود و مدتها در منزل بی کار ماند تا آن که مقرر فرمودند اداره آمار و ثبت احوال را تحویل گرفت.»
 به هر جهت پس از برکناری، مدتی توقیف و مدتی خانه نشین شد تا این که مورد عفو قرار گرفت و رئیس اداره آمار و ثبت احوال شد، پس از آن مدت کوتاهی هم به ریاست کل نظام وظیفه منصوب شد و در تهران وفات یافت.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴-۱- سیفی فسی تفرشی، مرتضی، پلیس خفیه ایران.

۲- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جرایم و مجلات ایران، ج/۲.

۳- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۱، ۲، ۵.

۴- ملک الشعرا بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج/۲.

۵- سالنامه پارس، ۱۳۰۷ خورشیدی.

درویش، غلامحسین خان

غلامحسین خان درویش فرزند حاجی بشیر طالقانی، در سال ۱۲۵۱ خورشیدی در تهران متولد شد.

تکیه کلام پدرش هنگام صدا زدن دوستان، کلمه درویش بود، حتی اغلب غلامحسین را نیز درویش خطاب می‌کرد. بعدها درویش نام خانوادگی غلامحسین شد و به غلامحسین درویش یا درویش خان مشهور شد. پدرش با موسیقی آشنایی داشت و سه‌تار می‌نواخت، از این رو غلامحسین را در کودکی به مدرسه موزیک دارالفنون فرستاد. کودک هنردوست به فراگیری اصول موسیقی و نواختن طبل کوچک مشغول شد.

هنوز خیلی کوچک بود که به عضویت دسته مخصوص عزیزالسلطان، ملیجک درآمد و در این دسته که برای سرگرمی ملیجک درست شده بود، طبل می‌زد. به دربار شاهی رفت و آمد داشت و ساز نوازندگان را می‌شنید. سپس نزد آقا حسینقلی استاد مشهور تار، نواختن تار را آموخت و در این فن استاد مسلم شد. بعد از سالها تمرین در نواختن تار مهارت یافت و بهترین شاگرد استاد خود شد. آوازه شهرت درویش‌خان به زودی او را به دربار شعاع‌السلطنه کشاند، تا ظاهراً فقط به خاطر خرسندی شاهزاده بنوآزد. شعاع‌السلطنه وقتی به حکومت فارس رسید، درویش‌خان را نیز با خود برد. درویش در فارس، اوقات فراغت را در محافل دیگر، غیر از محفل شاهزاده به نواختن تار پرداخت؛ زیرا حقوقی که شعاع‌السلطنه به او می‌داد، کفاف مخارجش را که همسری گرفته بود و حالا دختری هم داشت، نمی‌داد. این خبر که به گوش شعاع‌السلطنه رسید، سخت برآشفته و دستوری داد که نزدیک بود یکی از فاجعه‌انگیزترین وقایع هنری روی دهد. دستور داده بود تا انگشتان

ظریف و هنرمند درویش را قطع کنند تا آداب شود و در محفل اغیار تار نوازند. می‌گویند کمال السلطنه، پدر ابوالحسن صبا از درویش نزد شعاع السلطنه شفاعت کرد و فاجعه‌ای که در شرف تکوین بود، در نطفه عقیم ماند.

درویش خان هر چند که با حقوقی اندک در دربار شعاع السلطنه زندگی می‌کرد، ولی همواره مترصد بود تا بندها را بدرد و آزاد شود. سرانجام، مقصود را برای دوستی که در سفارت روسیه کار می‌کرد، تشریح کرد و به توصیه او، تارش را برداشت و در سفارت روس، نزد دوستش مقیم شد. خودش در این باره می‌گوید: «هر روز فراشبازی شعاع السلطنه جلوی در سفارت می‌آمد و برای من نیش می‌کشید. به خیالش که من گنجشکم. من سیه چرده هستم، ولی برده نیستم.»

عاقبت طنین سحرانگیز تار درویش خان که آهنگ پیانوی همسر سفیر روس را در سفارت خانه همراهی می‌کرد، کار خود را کرد و همسر سفیر که سخت شیفته هنر ارزنده و بی‌نظیر درویش شده بود، از سفیر خواست تا به شعاع السلطنه توصیه کند درویش را آزاد بگذارد و کاری به کارش نداشته باشد. چه تأسف بار بود که در آن روزگار، حتی هنرمندان بنام و یکتا و بی‌همتا هم، بی‌حمایت و توصیه سفارت‌خانه‌های بیگانه، نمی‌توانستند آزاد زندگی کنند. با توصیه سفیر روس، شعاع السلطنه دست از درویش خان کشید و این هنرمند آزاده را به حال خود رها کرد.

درویش خان از آن پس در تهران کلاس موسیقی دایر کرد و به تربیت جوانان همت گماشت. ضمناً در سلک اخوان‌الصفاء در آمد و به ظهیرالدوله سرسپرد. در اولین کنسرت‌هایی که در انجمن اخوت تشکیل شد، سمت ریاست ارکستر را داشت.

درویش خان نوعی آهنگ ضربی به نام پیش درآمد ساخت که تا سالها بعد از او رواج داشت. ساخته‌های او روان و سلیس است و رنگ‌های او نیز بسیار زیباست. آهنگی هم به نام پولکای درویش دارد. چند تصنیف دارد که اشعار آنها از ملک‌الشعراء بهار و نمونه‌های بسیار خوبی از موسیقی ملی زمان اوست. درویش خان به تار که تا زمان آقا حسینقلی پنج سیم داشت، سیم ششم را اضافه کرد. علاوه بر آن غلامحسین درویش، تثبیت کننده رنگ و خالق واقعی پیش درآمد است، چرا که موسیقی معمول زمان او، ردیف‌های آواز بود که

نوازنده می‌نواخت و خواننده عیناً همانها را جواب می‌داد و وزن منظمی نداشت که چند نفر بتوانند با هم بخوانند. پیش درآمدهای زیادی ساخت که بخشی از آنها عبارتند از:

۱ - پیش درآمد ماهور.

۲ - دو پیش درآمد در ابوعطا.

۳ - پیش درآمد در سه گاه.

۴ - پیش درآمد شوشتری.

۵ - پیش درآمد افشاری.

۶ - پیش درآمد راک.

رنگهای ساخته او عبارتند از:

۱ - دو قطعه رنگ در ماهور.

۲ - رنگ ابوعطا.

۳ - رنگ سه گاه.

۴ - رنگ شوشتری.

۵ - رنگ همایون.

۶ - رنگ افشاری، در سه قسمت، دو رنگ در اصفهان یکی به نام پریچهر و پری زاد،

ساخته شده برای اپرتی به همین نام و دومی معروف به رنگ اصفهان.

وی شش تصنیف نیز ساخته است که از لحاظ تلفیق شعر و موسیقی در خور توجه است. اشعار این پنج تصنیف از سرودهای ملک الشعراء بهار است. درویش خان همچنین دو قطعه دیگر به نامهای مارش جمهوری و پولکای درویش را تحت تأثیر آموزش لومر در دارالفنون ساخته است.

درویش خان دوبار به خارج از ایران سفر کرد، نخست برای پُر کردن صفحه در هیز مستر زویس به لندن و بار دیگر برای اجرای کنسرت به تفلیس رفت که در هر دو سفر، تعدادی نوازنده و خواننده به همراه داشت. درویش خان شاگردان بسیاری داشت. از مشهورترین شاگردان او عبارتند از: شکری، صفای، دادور، موسی معروفی، نی داود، ارسلان درگاهی، ابوالحسن صبا و حسین سنجری.

سرانجام در دوم آذرماه سال ۱۳۰۵ خورشیدی، درویش خان در اثر تصادف درشگاهش با یک اتومبیل به علت خونریزی مغزی وفات یافت. آرامگاهش در جوار قبر ظهیرالدوله در امامزاده قاسم قرار دارد. ایرج میرزا شاعر بلند آوازه وصف درویش خان را از زبان زهره الهه زیبایی، چنین تجلی می‌بخشد:

تار نهم در کف درویش خان

تا بدمد بنر بدن مرده جان



- م: ۱- ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات، شماره ۱۰۵.
 ۲- چهره‌هایی از پیشروان هنر و ادبیات معاصر ایران، فرهنگسرای نیاوران.
 ۳- نژند، محمد، فرهنگنامه جهان دانش.
 ۴- دکتر معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۵/۵.

دُری، ضیاء الدین [شیخ]

شیخ ضیاء الدین دُری در سال ۱۲۹۳ قمری، در قریه «در»، واقع در شمال اصفهان متولد شد.

تحصیلات ابتدایی را در موطن خود به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل در سال ۱۳۰۹ قمری به اصفهان رفت. علوم متوسطه و مقدمات فنون عالییه و ریاضی را در آن شهر آموخت و در سال ۱۳۱۹ قمری برای ادامه تحصیل در علوم عقلیه به تهران آمد و نزد میرزا محمد حسن کرمانشاهی تلمذ نمود.

پس از پایان تحصیلات خود، در سال ۱۳۲۷ هجری قمری به تأسیس مدرسه همت گماشت و به تدریس پرداخت. برای طالبین حکمت کلاس خود را در شب دایر کرد. شیخ ضیاء الدین علاوه بر مباحثه و مطالعه، به نگارش مقالات ادبی نیز می پرداخت و آثار چندی از وی بر جا مانده است.

شیخ ضیاء الدین دری در جمادی الثانی سال ۱۳۷۵ قمری، در تهران وفات یافت و جنازه اش به عتبات حمل و در آنجا به خاک سپرده شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱ - اصول الدین استدلالی.

۲ - اصول عقاید دین یا لمعات المسترشدین.

۳ - تاریخ انبیاء اولوالعزم.

۴ - تاریخ مختصر رجال عالم.

۵ - تاریخ وهابیه.

- ۶ - جبر و اختیار.
- ۷ - جواهر اللسان فی علم المیزان.
- ۸ - راهنمای حکمت.
- ۹ - رسائل ابن سینا.
- ۱۰ - رساله تحفه.
- ۱۱ - رساله ترغیب دعاء.
- ۱۲ - رساله در اصول تعلیم و تعلم.
- ۱۳ - رساله در اغلاط معروفه.
- ۱۴ - رساله در حقیقت خواب مغناطیسی.
- ۱۵ - رساله در علت العلل بدبختی.
- ۱۶ - رساله در مبادی امور مهمه تاریخی.
- ۱۷ - رگ شناسی.
- ۱۸ - روانشناسی.
- ۱۹ - ضیاء الاخلاق.
- ۲۰ - ضیاء الصرف.
- ۲۱ - فلسفه الاعتماد.
- ۲۲ - فوائد الدریه.
- ۲۳ - کنز الحکمه.
- ۲۴ - کنز المسائل فی اربع رسائل.
- ۲۵ - نصاب مهذب.



مرکز تحقیقات کتاب و پत्र علوم اسلامی

دزفولی، شیخ محمدعلی [بهجت العلماء، بهروز خاوری]

شیخ محمد علی دزفولی از اهالی دزفول بود که مدتی در نجف اشرف به تحصیل علوم دینی پرداخته و از آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، اجازه اجتهاد گرفت.

دزفولی در سال ۱۳۱۹ قمری به تهران رفت و در سال ۱۳۲۱ قمری مجله ماهیانه مذهبی *دعوة الحق* را در تهران منتشر کرد. شماره اول این مجله، روز اول ماه شعبان همان سال انتشار یافت و در سال اول فقط ده شماره از آن توزیع شد. *دعوة الحق* پس از مدتی تعطیل، مجدداً در ماه ربیع الثانی ۱۳۲۴ قمری، انتشار یافت و تا انقلاب مشروطیت کم و بیش منتشر شد.^{۳۷} در همین ایام دزفولی در *جلو خان شمس العماره* کتابخانه معارف را تأسیس کرد و در آن انواع کتابهای قدیمی و جدید را به فروش می‌رساند. علاوه بر کتابخانه مذکور، انجمنی به نام *مجموعه معارف* تأسیس کرد که عده زیادی از فضلا و دانشمندان، عضو این انجمن بودند و این انجمن در بعضی از شهرها نیز شعبه داشت. انجمن همه هفته عصرهای دوشنبه تشکیل می‌شد و در زمینه معارف، نظریات مختلف عنوان می‌شد. این انجمن نشریه‌ای هم داشت به نام *مجله معارف* که مدیریت آن با شیخ محمد علی دزفولی بود. *مجله معارف* در سال ۱۳۲۴ قمری منتشر شد و مندرجات آن طبق گفته خود مجله بدین قرار بود: «این مجله خادم حوزه بشری؛ محرک جامعه ایران؛ حامی افراد و مجامع منوره؛ حاوی افکار طبقات عامه؛ طرفدار حکومت فاضله؛ مسبب ایجاد معارفی بر وفق استعداد و درخور احتیاجات مملکت و ناشر افکار اعضای مجموعه معارف و عموم معارف پروران.»

شیخ محمدعلی دزفولی به دلیل داشتن عقاید مشروطه‌خواهی، در دور دوم مجلس شورای ملی از طرف مردم شوشتر به نمایندگی انتخاب و راهی مجلس شد. از مشاغل دیگر

اوه ریاست کمیسیون تصحیح کتاب و ترجمه عربی اداره انطباعات وزارت معارف بود. در سال ۱۳۰۲ خورشیدی مدرسه فنی هنر را به خرج خود تأسیس کرد. مدرسه فنی هنر دارای شعبات مستقل دخترانه و قسمتهای فلاحتی و صنعتی بود. از تألیفات دزفولی می‌توان کتاب روش پرورش را نام برد که در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در تهران (چاپخانه خاور) در ۱۲۸ صفحه کوچک به چاپ رسیده است.



مرکز تحقیقات کتاب‌پژوهی علوم اسلامی

۱- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲ و ۴. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

۲- سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی، محمدعلی خان، سفرنامه سدیدالسلطنه. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

۳- سالنامه پارس - سال ۱۳۰۸ خورشیدی.



دستغیب شیرازی، سید محمد باقر [حاج]

حاج سید محمد باقر دستغیب شیرازی فرزند میرزا هدایه‌الله، در حدود سال ۱۲۶۲ خورشیدی در شیراز متولد شد.

پدرش روحانی بود. سید محمد باقر تحصیلات خود را در حد مدرسی انجام داد و به شغل پدر پرداخت. او در دوره‌های ۲ و ۵ مجلس شورای ملی به نمایندگی از سوی مردم بندرعباس به مجلس رفت.

دستغیب در اواخر عمر به موطن خود شیراز بازگشت و در ۳ مهر ۱۳۳۶ خورشیدی وفات یافت و در امامزاده سید میرمحمد به خاک سپرده شد.

اثر به جا مانده از او عبارت است از:

۱ - التوسل الحسینی.

م: مشاره، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۲/۰۲.

دشتی، علی

علی دشتی فرزند شیخ عبدالحسین، در سال ۱۲۷۴ خورشیدی در کربلا متولد شد. تحصیلات قدیمه داشت و در ابتدای جوانی از کربلا به ایران آمد. ابتدا مدتی در شیراز بود و سپس به اصفهان و تهران رفت. هنگامی که به ایران آمد، شغل روزنامه‌نگاری را برگزید و در اصفهان و شیراز مقالاتی اجتماعی، ادبی در روزنامه‌ها چاپ کرد که مورد توجه قرار گرفت.



پس از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بین وثوق‌الدوله و دولت انگلستان، به صف مخالفین قرارداد پیوست و بر ضد کابینه قرارداد مطالبی در روزنامه‌ها نوشت و به همین دلیل دستگیر و تبعید شد. البته این اتهام نیز به او منتسب است که در قضیه قرارداد، او رشوه گرفته تا قرارداد را تأیید کند. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، او که مخالف کابینه کودتا بود، دستگیر و زندانی شد. پس از سقوط کابینه سید ضیاءالدین طباطبائی از زندان آزاد شد و روزنامه شفق سرخ را تأسیس کرد. اولین شماره شفق سرخ که پایگاه سیاسی دشتی محسوب می‌شد، در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۰۰ خورشیدی منتشر شد. در کار روزنامه‌نگاری بسیار موفق بود و روزنامه شفق سرخ به زودی یکی از معتبرترین روزنامه‌های پایتخت شد. سر مقاله‌های روزنامه

که توسط او نوشته می‌شد، بیشتر به بیداری مردم و آشنایی جامعه با تمدن غربی می‌پرداخت و مسایل سیاسی، ادبی و فرهنگی هم که به قلم دشتی بود به پُرباری روزنامه کمک می‌کرد.

در اوایل روی کار آمدن سردار سپه هنگامی که پست وزارت جنگ را داشت، هنوز مردم باور نمی‌کردند که دستاوردهای انقلاب مشروطیت ایران در خطر است، ولی کردار سردار سپه این امر را به خوبی به مردم ثابت کرد. سردار سپه در ابتدا شروع به تعطیل روزنامه‌ها کرد که یکی از مهمترین دستاوردهای انقلاب مشروطیت ایران بودند. مدیر ایران آزاد تبعید شد، فرخی مدیر روزنامه طوفان به سفارت روس پناه برد، صبا مدیر روزنامه ستاره ایران شلاق خورد و... دشتی جوان نیز که در آن هنگام آزادخواه به حساب می‌آمد، به صف مخالفین سردار سپه پیوست و یک روز بعد از شلاق خوردن صبا با این که فضای تهران را تعجب و بهت آمیخته به ترس فراگرفته بود، در شماره دهم شفق سرخ به تاریخ شانزدهم حمل ۱۳۰۱ چنین نوشت: «آقای سردار سپه! بخوانید و به دقت هم بخوانید زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده‌اید کمتر این گونه کلمات گرانبها به مسامح شما رسیده است.

طبع مجامله کار ایرانی غیر از تقدیم کلمات تحسین و جمله‌های تمجید و تعریف نسبت به رؤسا و بزرگان چیز دیگر نمی‌تواند بگوید. و در نتیجه این خصلت مذموم است که زمامداران، رؤسا و وزراء و سلاطین پیوسته دچار خبط‌های مهلک گردیده‌اند و وقتی ملتفت خطاهای خویشان شده‌اند که دست آنها از دامان هر چاره کوتاه بوده است.

محمد علی میرزا وقتی ملتفت خبط‌های خود شد که در سفارت روس متحصن و جز حفظ حیات پست خود هیچ وجه همتی نداشت و البته در آن وقت بود که به اطرافیان متعلق و درباریان بی‌حقیقت خود لعنت کرد، و فهمید آن همه تحسین و تمجید مقدمه این روز سیاه بوده است.

آقای سردار سپه! شاید آن روزی که مدیر ستاره ایران را به امر شما شلاق زدند، یک نفر به شما نگفت که این رفتار در خاطره عموم ملت چقدر سوءاثر بخشید. آن روزی که مدیر ایران آزاد به حکم شما تبعید شد کسی این قدر در راه دوستی شما فداکاری نداشت که از اصدار این حکمی که به قلوب عناصر آزادخواه یک صدمه غیظی می‌زد، جلوگیری نماید. من یقین دارم اگر کسی تحسین نکرده، اقلاً جلوگیری یا انتقاد هم نکرده است. چرا؟ برای

اینکه طبع ایرانی مجامله کار است و به اسم نزاکت حاضر نیستند صریحاً اعمال دیگری را مورد انتقاد قرار دهند، مخصوصاً اگر آن دیگری یک رئیس مقتدر و نافذالکلمه مانند شما بوده باشد، ولی با آنکه نه حال تحصن به سفارت و نه حوصلهٔ محبوس شدن در صحن حضرت عبدالعظیم را دارم. با آنکه می‌دانم بیانات من که مدتها است از دهان هیچ کس نشنیده‌اید با سامعهٔ شما الفتی ندارد و شاید موجب این شود که مقدرات تلخی نظیر مقدرات مدیران ستارهٔ ایران و ایران آزاد منتظر من بوده باشد. با آنکه اینها را می‌دانم مع‌ذالک می‌نویسم، برای اینکه نمی‌خواهم تندروهای شما منتهی به یک عکس‌العملی شود که ایران را از استفاده از وجود شما محروم نماید.

در مملکتی که آزادی را به قیمت خونهای مقدسی به دست آورده و حکومت را از محمدعلی میرزا و درباریان و وزرا گرفته و به قانون داده‌اند آیا قضاوت در مندرجات جراید از وظایف یک نفر نظامی به کلی خارج نیست؟

آقای سردار سپه! من یک قلم بیشتر ندارم و آن را هم حکومت نظامی شما می‌تواند در هم بشکند و حالت روحیه‌ام نیز برای تحصن در هیچ جا و تشبث به هیچ بیگانه‌ای حاضر نیست، ولی مع‌ذالک چون نمی‌خواهم سرنوشتی نظیر اسلاف شما منتظر شما بوده باشد، این حقیقت خالی از آرایش را می‌گویم...

شما برای اجرای نیات خود و برای توسعهٔ قوای نظامی و عظمت دادن ایران، باید نه تنها مطابق قانون و اصول حکومت ملی ایران رفتار کنید، بلکه دست به دست آزادیخواهان داده بنای استبداد و مفساد موجودهٔ اجتماعی را متزلزل کرده برای کلیهٔ مظاهر اجتماعی خود یک طرح تازه و جدیدی بریزید...»

اما مخالفت دشتی با سردار سپه دیری نپایید و پس از آنکه سردار سپه پایه‌های قدرت خود را مستحکم کرد، او نیز به صف هواداران سردار سپه درآمد و طی یک ملاقات حضوری با سردار سپه به او چنین گفت: «از این تاریخ قلم و زبان و فکر من در اختیار پیشرفت مقاصد میهن پرستانهٔ حضرت اشرف است.»

و به این گفته عمل هم کرد. دشتی در همان روزنامهٔ شفق سرخ نوشت که سردار سپه پدر وطن و نمونهٔ روح مردانگی و شجاعت ایران و جانشین اردشیر بابکان و نادر شاه افشار و

قائد توانای ایران و موضوع احترام و ستایش طبقات رنجبر و موجه نظام جدید است و مقام او را تا درجه معبودیت بالا برد.

دشتی به زودی جزء مقریین سردار سپه شد و در راه به سلطنت رسیدن او تلاش بسیار کرد. دشتی نمایندگی مجلس را از دور پنجم مجلس شورای ملی آغاز کرد، ولی در این دوره موفق به ورود به مجلس نشد و اعتبارنامه‌اش در جلسه ۱۳۰۳/۳/۱۲ به دلیل ارتباط او با سفارت انگلستان رد شد.^{۳۸} دشتی در دوره‌های ششم، هفتم، هشتم و نهم از بوشهر، دوازدهم و سیزدهم از دماوند و چهاردهم از تهران به نمایندگی مجلس برگزیده شد. در دوران سلطنت رضا شاه او که مکرر نماینده مجلس بود، همواره مدافع لوایح دولت و وزیران مبعوث رضا شاه در مجلس بود.

در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، دشتی به سبب مختصر انتقاداتی از دولت، مورد غضب رضا شاه واقع شد. امتیاز روزنامه‌اش لغو و از خودش در مجلس شورای ملی سلب مصونیت شد. چهارده ماه به زندان افتاد و پس از رهایی از زندان، مجدداً مورد مهر و محبت قرار گرفت و به نمایندگی مجلس انتخاب شد. همچنین برای این که از او کاملاً دلجویی کرده باشند، او را به اداره شهربانی برده و ریاست اداره سانسور مطبوعات را به او سپردند که زیر دست سرپاس مختاری انجام وظیفه کند! دشتی تا سال ۱۳۱۹ خورشیدی این سمت را داشت. پس از استعفای رضا شاه از سلطنت و خروجش از کشور، دشتی مجدداً رنگ عوض کرد و این بار به لباس یک انقلابی دو آتش در آمد و در مجلس جزء اولین کسانی بود که درباره دروه رضا شاه و دیکتاتوری او نطق کرد. دشتی در مجلس گفت که حتی باید جیبهای رضا شاه را گشت، تا او نتواند جواهرات سلطنتی را از ایران خارج کند. درباره زندانیان سیاسی در مجلس نطق کرد و گفت که بایستی هرچه زودتر نسبت به آزادی آنان اقدام گردد. اما همه این اقدامات، برای امتیاز گرفتن از شاه جدید بود، به طوری که او بعدها کتابی در مدح رضا شاه نوشت و او را ستود.

علی دشتی در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، وزیر مشاور کابینه حسین علاء شد و از اولین دوره مجلس سنا نیز، سناتور بود. او در دوره‌های دوم و سوم سناتور انتخابی تهران و در دوره‌های اول، چهارم، پنجم، ششم و هفتم مجلس سنا، سناتور انتصابی شاه بود. پس از انقلاب

اسلامی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، او که سناتور بود، مدتی بازداشت و زندانی شد و سرانجام در ۲۶ دی ۱۳۶۰ در بیمارستان جم تهران درگذشت.

دستی نویسنده‌ای توانا بود و کتابهای بسیاری از او به جا مانده که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱ - جادو.
- ۲ - فتنه.
- ۳ - در قلمرو سعدی.
- ۴ - نقشی از حافظ.
- ۵ - سیری در دیوان شمس.
- ۶ - عقلا بر خلاف عقل.
- ۷ - شاعری دیر آشنا.
- ۸ - اعتماد به نفس (ترجمه).
- ۹ - تصویری از ناصر خسرو.
- ۱۰ - پرده پندار.
- ۱۱ - در دیار صوفیان.
- ۱۲ - تفوق انگلوساکسون.
- ۱۳ - نوامیس روحیه.
- ۱۴ - تطور ملل.
- ۱۵ - پنجاه و پنج.
- ۱۶ - ایام مجلس.
- ۱۷ - پاریس.
- ۱۸ - پلنگ.
- ۱۹ - سایه.
- ۲۰ - هندو.
- ۲۱ - دوشب.



مرکز تحقیقات کتاب و پویز علوم اسلامی

۱ - ش و بهرهما

و شعله شاد روان علی و شتر

این عنوان لقب ، براساس تائید ناصر خسرو
نیامده ، بلکه جهات عدیده چیز او را بیان
شده ان بزرگ ایران بر نظیر سقراط است که در
زیر بدان جهات است . . . این میخوانید

۱- سروده ؟ او آینه اندیشه و معتقدات
است . چیز نفیفته است که به اندیشه و عقاید
در شکار نباشد ، ستر نبرده است که اثر مستقیم
انفعالات نفعی در نباشد . از این جهت است
بلخر بزرگ دیگر میماند : مولانا ابن محمد مولود

۲- ناصر خسرو حکیم است و به حق متاملین
معتقدات عقیق و بی باکی است که حکمت در
ذهن او آزاد و بی بند و بار مانده ، بلکه در
روز معتقدات باقی مانده و موقوف می شود

حکمت پویان فکر ادراک است در جهت صحیح

- م: ۱- شجیمی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی
۲- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴/ ۷، ۸.
۳- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.
۴- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من، ج ۳/ ۳.
۵- ملک الشعراء بهار، محدثی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲/ ۲.
۶- جامی، ن. گذشته چراغ راه آینده است.
۷- دکتر عاقلی، باقر. ذکاء الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰.
۸- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جرابد و مجلات ایران، ج ۳/ ۳.
۹- مشار، خانبابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴/ ۴.
۱۰- خواجه نوری، ابراهیم. بازیگران عصر طلایی.

دِش‌ی گُردستانی، ملا عبدالله [مُفتی]

ملا عبدالله دِش‌ی فرزند ملا محمود، در سال ۱۲۷۳ قمری، در قریه دشه، از قرای اورامان متولد شد.

در ۸ سالگی پدرش را از دست داد و به علت نداشتن سرپرست تا ۱۵ سالگی به تحصیل رغبت نشان نداد. تا اینکه شیخ محمد بهاء‌الدین عثمانی نقشبندی که خود از شاگردان ملامحمود بود، تربیت او را بر عهده گرفت. ملا عبدالله ابتدا در سنندج به تحصیل پرداخت و سپس به نودشه اورامان، رفت و نزد حاج ملا احمد نودشی تلمذ نمود. سپس به اربل رفت و نزد حاج عمر افندی از بطنی به تحصیل پرداخت. در سال ۱۲۰۰ قمری موفق به دریافت اجازه شد.

ملا عبدالله پس از دریافت اجازه، مدتی در قریه کُلب عراق به تدریس پرداخت، ولی پس از مدتی به دشه بازگشت. در سال ۱۳۱۳ قمری به سنندج رفت و در مسجد امامزاده پیر عمر تدریس اشتغال یافت.

دِش‌ی در سال ۱۳۲۵ قمری به تهران رفت و در اغلب محافل و مجالس با بیانی شیوا و منطقی به مباحثه علمی و دینی پرداخت و به لقب مُفتی ملقب گشت. مفتی پس از بازگشت به سنندج، در مدرسه دارالاحسان به تدریس پرداخت. در همه علوم متداول استاد بود و در طلاق بیان و قدرت استدلال، کسی به پائی او نمی رسید. طبع شعر نیز داشت.

ملا عبدالله مُفتی در شب سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۴۲ قمری، در سنندج وفات یافت و در بالای تپه شیخ محمد صادق به خاک سپرده شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱ - کتابی به فارسی در فرایض و مواریث.
- ۲ - کتابی در نحو به نام اکبریّه.
- ۳ - رساله‌ای به عربی در اثبات نبوت حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم با دلایل عقلی.
- ۴ - رساله‌ای در علم کلام و عقاید.
- ۵ - عقیده به زبان کردی اورامی.

شیخ حبیب‌الله مدرس روحانی در مرگ مفتی دشی چنین سروده است:

ای مفتی اسلام به خاک ار خفتی

غم نیست که منزل به فلک بگرفتی

این کاش که زندگی نماندی کس را

روزی که تو ترک زندگانی گفتی

صد رشته ز مصرفت گرفتیم به کف

از بسکه گهرهای حقیقت شفتی

بس غنچه ز مشکلات علمی هر صبح غم کردی

از ناشئه نسیم تو بشکفتی

چون خواجه بیهقی به مأخذ قائل

هر مسأله را که شافعی بنهفتی

افسوس که شد خار بن جهل ستبر

رفت آنکه خس و خار جهالت رفتی

غم نیست اگر تو ترک ما کردی چون

زی ایزد بی‌نیاز رفتی، شفتی

منتخبی از یک قصیده مفتی که در جواب دوستی نوشته است:

که شد دماغ ز عطرش بری زرنج و کدر

چه نکهتی است معطر در این ستوده سحر

ربود گرد کسالت ز جسم این احقر

زدود زنگ ملالت ز صفحه خاطر

مگر نسیم صبا بود و امر لیلی شد
 و یا به مزده شیرین، به دیدن فرهاد
 بلی به پرسش این بنده ارادتمند
 سپهر مجد و جلالت، قرین حشمت و جاه
 عدوی ظلم و ستم، دوستدار عدل و کرم
 شبی چو صبح سعادت به خواب شد چشم
 ز خاک پاک توام تاج فخر بر سر بود
 نظر به روی توام همچو شمس و حر با بود
 گهی به لطف و مودت، گهی به قهر و عتاب
 در این ملالت و افسوس ناگهم قاصد
 پس از ستایش و اکرام رقعدهات خواندم
 از اینکه شفقت و الطاف کرده‌ای اظهار
 نثار آنت نمودم به صدق جان و جنان

دو بیت عربی در مناجابا اشاره به یک مسأله فقهی از ملا عبدالله مفتی دشی:

یا رب اعضاء الوضوء عتقتها
 والعنق یسری فی الفتی یا ذالفنی
 من فضلیک الوافی و انت السواقی
 فامئن علی الفانی بعنق الباقی

دفتري، ميرزا محمود [عين الممالك]

ميرزا محمود دفتري ملقب به اعتضاد لشکر، فرزند ميرزا محمد حسين وزير دفتري، و نوه آقا هدايت وزير دفتري آشتياني، در سال ۱۲۳۳ خورشیدی متولد شد. دفتري در سال ۱۳۰۹ قمری به لقب اعتضاد لشکر و در سال ۱۳۱۹ قمری به لقب عين الممالك ملقب شد. در وزارت لشکر، اداره حسابداری ارتش به شغل لشکر نویسی اشتغال داشت. مدتی لشکر نویس فوج مظفر آذربایجان بود و بعد لشکر نویس فوج دماوند و سپس لشکر نویس فوج سيستان شد.

عين الممالك پدر احمدخان متين دفتري بود که در سال ۱۳۱۸ خورشیدی نخست وزير ايران گرديد.

ميرزا محمود اعتضاد لشکر در سال ۱۳۱۹ قمری به دفتر استيفاء - وزارت دارایی - منتقل شد و جزو مستوفيان دفتر استيفاء درآمد. مدتی نیز در وزارت دارایی به کار پرداخت و از کارمندان عالی مقام آن وزارتخانه به شمار می رفت.

عين الممالك در سال ۱۳۱۷ خورشید در ۸۴ سالگی در تهران وفات یافت.

دوست محمدخان بلوچ



دوست محمدخان فرزند علی محمدخان، فرزند بهرام خان بلوچ، از طایفه بارانزایی است. دوست محمدخان پس از فوت بهرام خان، عموزاده اش (۱۲۹۹ خ)، که در بلوچستان تسلط و ریاستی داشت، جای او را گرفت و پس از رام کردن سرداران و رؤسای بلوچ بر قسمت اعظم بلوچستان تسلط کامل پیدا کرده و دم از استقلال می‌زد و از دولت مرکزی چندان اطاعتی نمی‌کرد و با دول همسایه بی ارتباط نبود. مؤلف کتاب نظری به مشرق، در این باره چنینی می‌نویسد: «... امان‌الله خان از ابتداء سرحد افغانستان شروع به بدگویی بر علیه حکومت ایران نموده و اقداماتی نیز در نظر گرفت که از آن جمله در قندهار فرستادگان دوست محمدخان بلوچ را پذیرفت و او را به مساعدت حکومت افغان امیدوار و تحریکاتی بر

علیه حکومت ایران نمود که همین عملیات موجب تسریع اقدامات نظامی دولت ایران و شکست و دستگیر نمودن دوست محمدخان شد.»

یکی از دلایل مهم روی کار آمدن پهلوی اول، ایجاد حکومت تمرکز قدرت و براندازی سیستم ملوک‌الطوایفی بود و طبیعی است که در راه اجرای چنین نظریه‌ای، موقعیت دوست محمدخان بلوچ نیز به خطر افتاد. هنگامی که رضا شاه در مشهد بود، دوست محمدخان در بلوچستان طغیان کرد. رضاشاه تلگرافی به این مضمون برای او مخابره کرد: «در این موقع که من برای سرکشی قشون به سرحدات شرق و شمال شرق آمده‌ام، عمل شما فوق العاده باعث تعجب است. فوراً به محل خود بمپور مراجعت کنید.» دوست محمدخان پس از دریافت این تلگراف، فوراً به محل خود بازگشت تا بهانه‌ای به دست شاه نداده باشد و همچنین از اتهام عامل خارجی بودن در امان بماند. ولی این سازش موقتی بود و در اواسط سال ۱۳۰۷ خورشیدی، عده‌ای نظامی به فرماندهی سرلشکر امان‌الله جهانبانی فرمانده لشکر شرق به بلوچستان فرستاده شد و پس از تسخیر قلاع سراوان و فهرج (ایران شهر) و بمپور مرکز حکمرانی دوست محمدخان، توسط این لشکر، در بهمن ۱۳۰۷ خود را تسلیم قوای دولتی کرد و به تهران اعزام گردید. گفته می‌شود که او به این شرط تسلیم قوای دولتی شده بود که پس از عزیمت به تهران، خود و خانواده‌اش امان یافته و مجدداً به بلوچستان برگردد و علت فرارش از تهران را نیز همین بدقولی نظامیان دانسته‌اند. به هر جهت به تهران اعزام گردید و مدتی زندانی بود تا در روز ۱۷ فروردین ۱۳۰۸ حضور شاه رفت و عفو شد، ولی به این شرط که تا ابد در تهران تحت نظر بماند و ماهیانه سیصد تومان حقوق از دولت بگیرد. دوست محمدخان در تهران محترمانه می‌زیست و تا حدودی آزاد بود. گاه گاهی نیز به حضور شاه می‌رفت و شاه از او دلجویی می‌کرد؛ اما پس از ۹ ماه اقامت در تهران، تصمیم به فرار گرفت و به این منظور، عنوان کرد که می‌خواهد به شکار برود. دوست محمدخان از مدت‌ها پیش به فکر فرار بود. یکی از گماشتگانش را وادار کرده بود که رانندگی اتومبیل بیاموزد و سایر نوکرانش را نیز آماده و مهیا کرده بود. روز ۱۹ آبان ۱۳۰۸، به همراه نوکرانش و علی خان و کیل باشی مأمور مراقب نظمیه، به سمت حضرت عبدالعظیم می‌روند. پلیس مأمور دروازه جلو آنها را می‌گیرد، علی خان مراقب او می‌گوید من همراه

هستم و به شکار می‌رویم. بعد از جاده امین آباد می‌گذرد و جلوی قهوه خانهای می‌ایستند و پیاده به قصد شکار می‌روند. در نزدیکی تپه‌های فیروز آباد شکر محمّد گماشته دوست محمد خان طبق دستور ارباب خود از پشت سر سه تیر به علی خان شلیک می‌کند که بلافاصله مأمور نظمیّه به قتل می‌رسد و نعش او را در نهر عمیقی مخفی می‌کنند. سپس برمی‌گردند و با خیال راحت سوار اتومبیل شده به سمت ورامین فرار می‌کنند. در ورامین اتومبیل را گذاشته، پیاده رشته کوه‌های سمنان را پیش گرفته می‌روند. پس از اطلاع دولت از این واقعه، ادیب السلطنه سرداری رئیس نظمیّه با ده نفر پلیس مأمور دستگیری دوست محمّد خان می‌شود. این عده مدتها با لباس مبدل در دهات و سیاه کوه ورامین سرگردان بودند تا بالاخره دوست محمّد خان را که در کنار کویر سیاه کوه مخفی بود و قصد داشته خود را به سمنان و از آنجا به بلوچستان برساند، پیدا کرده و دستگیر می‌نمایند. آنها را به تهران آورده و زندانی کرده و سپس به جرم قتل علی خان تحویل دادگاه نظامی می‌دهند. می‌گویند پس از ورود به تهران، او را به حضور شاه بردند، شاه از وی پرسید: «این چه کاری بود که کردی» و او در جواب فقط گفت: «تقدیر چنین بود.»

سرانجام، دوست محمد خان در دادگاه نظامی به جرم قتل مأمور دولت محاکمه و محکوم به اعدام شد که حکم در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۰۸ خورشیدی در تهران، در باره وی اجرا گردید. جالب توجه است گفته شود که عده‌ای عزل محمّد درگاهی رئیس نظمیّه مقتدر و مورد اعتماد رضا شاه را بی ارتباط با فرار دوست محمّد خان بلوچ نمی‌دانند و معتقدند که پس از فرار دوست محمّد خان، درگاهی از چشم شاه افتاد و در آذر ماه ۱۳۰۸ خورشیدی، از کار بر کنار و مدتی تحت نظر قرار گرفت.

م: ۱- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۱/۱.

۲- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴/ و ۵.

۳- سیفی فمی قفرشی، مرتضی. پلیس خفیّه ایران.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

دولت، موسی [معظم السلطنه]

موسی دولت فرزند اعتصام لشکر اسمعیل، در سال ۱۳۰۹ قمری در تهران متولد شد. پس از طی دوره مقدماتی تحصیلی وارد دارالفنون شد. دولت علوم قدیم و ادبیات را نزد حاج فاضل طهرانی (عموزاده خود) تلمذ نمود. سپس در استامبول به تکمیل مراتب علمی و ادبی پرداخت. خدمات دولتی او در وزارت خارجه و مستشاری سفارت استامبول بوده و بیشتر در حال انتظار خدمت بود.

موسی دولت طبع شعر نیز داشت و غزلیات او بیشتر در روزنامه جهان منتشر می‌شد. اثر به جا مانده از او عبارت است از:

۱- فرمانروایان ایران.

م: مشاره، خانابابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۶، ۰۶.

دولت آبادی، یحیی، حاجی، میرزا]



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حاج میرزا یحیی دولت آبادی فرزند سید هادی دولت آبادی، در روز چهارشنبه هفدهم رجب سال ۱۲۷۹ قمری، در دولت آباد اصفهان در خانواده‌ای روحانی متولد شد. از پنج سالگی شروع به تحصیل کرد. ابتدا مدتی نزد بانوان قاری، قرآن خواندن آموخت و سپس در هفت سالگی نزد محرز پدرش ملاعباس و معلم سر خانهای به نام میرزا محمد خراسانی به تحصیل پرداخت. پس از آن به مدرسه دینی صدر در اصفهان رفت و در سلک طلاب علوم دینی در آمد.

در اوایل سال ۱۲۹۰ قمری، همراه خانواده‌اش به عتبات رفت. پدرش در این سفر تا حد اجتهاد علوم دینی تحصیل کرد و خود او به تحصیل مقدمات مذهبی پرداخت. در اوایل سال ۱۲۹۴ قمری به همراه خانواده‌اش به اصفهان بازگشت. پدرش به زودی در اصفهان مرجعیت یافت و جزو روحانیون طراز اول اصفهان شد. حوزه تدریس علوم دینی دایر کرد و سید یحیی نیز در سلک شاگردان پدر در آمد. از آنجایی که پدر سید یحیی، از ملاکین

بزرگ اصفهان شمرده می‌شد و در آن هنگام ظل السلطان، پسر طماع و بی رحم ناصرالدین شاه حاکم اصفهان و خواستار زمینهای مرغوب سید هادی بود، بین ظل السلطان و سید هادی سخت اختلاف افتاد و ظل السلطان از هیچ گونه ظلمی علیه سید هادی دولت آبادی کوتاهی نکرد. او هم به ناچار در سال ۱۲۹۷ به اتفاق خانواده‌اش به خراسان و پس از چند ماه به تهران رفت. حاج سید هادی دولت آبادی خیلی زود در تهران مشهور شد و حوزه درس و امامت جماعت دایر کرد.



نمونه خط نستعلیق دولت آبادی.

سید هادی دولت آبادی در تهران نزد استاد میرزا غلامرضا خوشنویس، به یادگیری خط نستعلیق پرداخت و در این امر پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد. در سال ۱۲۹۹ خانواده دولت آبادی مجدداً به اصفهان باز می‌گردند، زیرا که ظل السلطان از آنها دلجویی‌ها کرده و وعده اصلاح امور را به آنها داده بود. سید یحیی در اصفهان با میرزا آقاخان کرمانی آشنا شد و توسط وی، تمایلات آزادی خواهانه در او بیدار می‌شود. در سال ۱۳۰۳ قمری، به دنبال عهد شکنی ظل السلطان و فشار او بر خانواده دولت آبادی، او مجدداً به همراه پدرش و

برادرش راهی عتبات شد. در سامرا در حوزه درس میرزای شیرازی شرکت کرد و سپس به نجف رفت و مدت یک سال و نیم در حوزه درس میرزا حبیب الله رشتی و آخوند ملا محمّد کاظم خراسانی به تحصیل فقه و اصول پرداخت. یحیی دولت آبادی یک بار هم در سال ۱۳۰۴ قمری به زیارت حج رفت و پس از بازگشت از این سفر به نجف رفت و در اواخر سال ۱۳۰۵ قمری به اصفهان بازگشت.

حاج میرزا یحیی در شعبان ۱۳۰۶ از اصفهان به قم و درشوال همان سال از قم به خراسان و در ربیع الاوّل ۱۳۰۷ به تهران رفت. این بار در تهران، به حوزه درس آیت الله حاج میرزا حسن آشتیانی وارد شد و در دوره تحریم تنباکو که آیت الله آشتیانی نقش فعالی در آن داشت، وی از شاگردان آیت الله بود. همچنین در تهران، در محضر درس فیلسوف مشهور میرزای جلوه شرکت کرد و فلسفه را آموخت.

دشمنیهای ظل السلطان و تعدادی از روحانیون اصفهان با پدر حاج میرزایحیی، کم کم بالا گرفت و همه جا شایع شد که حاج سید هادی دولت آبادی بابی است. با توجه به این که این سلاح بایبگری همیشه از طرف حاکمان و یا دستهای از روحانیون برای از میدان به در بردن حریفان، مورد استفاده قرار می گرفت و با عنایت به این که هیچ سندی دال بر بابی بودن حاج سید هادی وجود نداشت، نمی توان این اتهام را جدی گرفت. ولی البته این شایعه تأثیر مهمی در روند زندگی دولت آبادیها بر جای گذاشت. در این رابطه بد نیست به موضوعی اشاره شود که هر چند مزاح است، ولی واقعیتی را در بطن خود نهفته دارد. امین السلطان صدر اعظم وقت که به شدت با ظل السلطان مخالف و حامی سیاسی حاج سید هادی دولت آبادی بود، طی یک جلسه در حضور شاه «امین السلطان پیشدستی [کرده] در حضور جمعی از خلوتیان در جزو خبرهای تازه که از همه جاهای مملکت به عرض می رساند به طور مزاح می گوید: در اصفهان هم املاک حاج میرزا هادی بابی شده اند! شاه و خلوتیان می خندد و اقدامات ظل السلطان بی اثر می ماند».

دراپیدمی وبای سال ۱۳۱۰ قمری، او نیز به این بیماری دچار می شود. بنا به گفته خودش در حالت مرگ تعهد اخلاقی می کند که چنانچه بهبود یافت، از زشتیها و کژیها دور شده و به خدمت همنوع کمر بندد. دعایش مستجاب و بهبود کامل حاصل کرد. در

سال ۱۳۱۱ قمری با دختر حاج میرزا محسن خان مظفرالملک ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد.

حاج سید یحیی رفته رفته با افکار آزادیخواهی آشنا، و وارد جرگه آزادیخواهان شد. با حوزه مبارزاتی استانبول که ریاست آن را سید جمال‌الدین اسد آبادی عهده‌دار بود رابطه برقرار کرد و با میرزا آقاخان کرمانی هم که آن وقت در استانبول بود، رابطه داشت. پس از دستگیری حاج سیاح محلاتی، میرزا عبدالله طبیب خراسانی و میرزا رضا کرمانی، موقعیت او هم به خطر افتاد و به ناچار تا حدودی در روابط و مسایل امنیتی خود تجدید نظر کرد. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه به دست میرزارضا کرمانی، در بین عوام چنین شایع شد که میرزا رضا بابی است. حاج میرزا یحیی در این رابطه شعری از زبان میرزا رضا سرود و منتشر کرد که در حقیقت تکذیب این اتهام است. مضمون آن شعر که بین مردم شهرت تام یافت، چنین است:

محب آل محمّد، غلام هشت و چهار فدای مردم ایران رضای شاه شکار
 پس از قتل ناصرالدین شاه و بروز افکار آزادی طلبی و وطن خواهی، او نیز جذب این افکار شد و با فعالیت علنی در معارف، کار خود را آغاز کرد. جزو اولین اعضای انجمن معارف ایران شد که به ریاست احتشام السلطنه به منظور تقویت و ایجاد مدارس به سبک نوین ایجاد شده بود. خود نیز مدرسه‌های سادات، کمالیه و ادب را بنیان نهاد. فعالیت‌های حاج سید یحیی دولت آبادی در معارف کشور، ستودنی و شگرف است. با تلاش خستگی ناپذیری کمک‌های شایانی به رشد و توسعه مدارس جدید کرد و برای این مدارس کتابهایی برای تدریس، نگاشت.

از آغاز زمزمه‌های مشروطه خواهی، همواره در کنار مشروطه طلبان بود. هنگامی که روحانیون در حرم حضرت عبدالعظیم، تحصن کرده و عدالتخانه می‌خواستند؛ او با سفیر عثمانی در تهران شمس‌الدین بیگ، که از دوستانش بود ملاقات کرد و از سفیر خواست که واسطه صلح بین دولتیان و متحصنین گردد. و سفیر هم این کار را به خوبی و به نفع متحصنین به پایان رساند. در کشاکش مشروطه به عضویت انجمن غیبی تهران پیوست و در این انجمن به فعالیت مخفی پرداخت.

پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی به دستور محمد علی شاه و قلع و قمع مشروطه طلبان، پس از زحمات بسیار به قلهک رفت. و در باغچه‌ای که در جنب سفارت انگلیس داشت، در تحت حمایت سفارت خانه، ساکن شد. رفته رفته سایر آزادیخواهان فراری نیز در باغچه‌های اطراف قلهک، ساکن شدند و شاه این امر را از چشم دوالت آبادی می‌دید و به این منظور حکم کرد که او بایستی هر چه زودتر از خاک ایران خارج شود.

حاج میرزا یحیی دولت آبادی، اجباراً در روز شنبه هشتم شعبان ۱۳۲۶ از ایران خارج شد. از راه روسیه به استانبول رفت و با انجمن سعادت و کمیته اتحاد و ترقی، همکاری می‌کرد. پس از فتح تهران به دست مشروطه خواهان، به تهران بازگشت و در دور دوم مجلس شورای ملی، از سوی مردم کرمان به وکالت برگزیده شد؛ اما در روز طرح اعتبار نامه‌اش در مجلس، بنا به دلایلی استعفا کرد. روی هم رفته با مردان مشروطه خواه تازه به قدرت رسیده، میانه خوشی نداشت و به همین خاطر در سال ۱۳۲۸ قمری، با توجه به عدم تطابق فکری او با رهبران مشروطه، از کار سیاست کناره‌گیری کرد و به طور منزوی به زندگی غیر سیاسی پرداخت. البته قابل ذکر است که رهبران مشروطه نیز از او و برای قبول مسئولیتی دعوت به عمل نیاورده بودند.

پس از کناره‌گیری موقت از عالم سیاست، به کارهای معارف روی آورد و به عضویت افتخاری کنگره نژادی در لندن دعوت شد. مقاله‌ای در باره ایران برای این کنگره نوشت و به منظور شرکت در کنگره و یک اقامت طولانی در اروپا، روز پنجشنبه سوم جمادی الثانی ۱۳۲۹، ایران را به سوی اروپا ترک گفت. ابتدا به لوزان سویس رفت و از آنجا راهی لندن شد و در جلسات کنگره نژادی، شرکت کرد. به هنگام ورود ارتش متجاوز روسیه به خاک ایران، در اروپا بود و به همراه بعضی از وطن دوستان، مبارزه‌ای را بر علیه متجاوزین در خارج از کشور به راه انداخت.

یحیی دولت آبادی در هفتم شعبان ۱۳۳۲ قمری به ایران بازگشت و مشغول خدمت به معارف گردید. به هنگام بروز جنگ اول جهانی و ورود قوای متجاوز روسیه به خاک ایران (محرم ۱۳۳۴)، او نیز به همراه سایر آزادیخواهان تهران را ترک گفت. ابتدا به قم و سپس به بروجرد رفت. از بروجرد به نهاوند و صحنه رفت و به گروه نظامیانی که علیه روسها

نامه محمدعلیشاه به وزیر خارجه. او در این نامه دولت آبادی را مستحب جمع شدن مشروطه خواهان فراری در قلهک می‌داند.

در این نامه
از طرف
محمدعلیشاه

به وزیر خارجه
محمدعلیشاه

مردان این نامه در جمع با دیگران

در این نامه
محمدعلیشاه

در اجتماع قلهک
محمدعلیشاه

نام این نامه

در این نامه

محمدعلیشاه

محمدعلیشاه
وزیر خارجه

می‌جنگیدند، پیوست. در دوازدهم ربیع الاول ۱۳۳۴ از طرف نظام السلطنه مافی که دولت در تبعید را تشکیل داده بود، به یک مأموریت سیاسی به کرمانشاه رفت تا از اقدامات خرابکارانه اقبال الدوله غفاری کاشانی حاکم کرمانشاه جلوگیری کند. با سقوط کرمانشاه به وسیله ارتش روسها، دولت آبادی به کردند و از آنجا به قصر شیرین رفت و سرانجام در بیست و هشتم جمادی الثانیه ۱۳۳۴ خاک ایران را ترک کرد و به خانقین و بغداد و عثمانی رفت و در آن جا نیز به اقداماتی علیه عملیات روسها در ایران پرداخت. سپس به استانبول رفت و در بیستم شوال ۱۳۳۵ راهی اسکانندیناوی شد. سرانجام در استکهلم اقامت کرد. پس از مدتی اقامت در استکهلم و برلن، در چهارم محرم ۱۳۳۷ به ایران بازگشت.

پس از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله با انگلستان، او نیز همراه سایر میهن دوستان و روشنفکران به مخالفت با قرارداد مزبور پرداخت و برای جلوگیری از نفوذ سیاست بیگانه در ایران، پس از عضویت در کمیته آهن اصفهان، شعبه این کمیته را در تهران نیز تشکیل داد. پس از آن باز برای مدتی از سیاست کناره گرفته و وارد وزارت معارف شد.

به هنگام انتخابات مجلس دور پنجم شورای ملی، از اصفهان به وکالت مردم این شهر انتخاب و وارد مجلس شورای ملی شد. در جلسات اولیه رئیس سنی مجلس بود. در مجلس شورای ملی با میرزا حسین خان مؤتمن الملک، میرزا حسن خان مشیرالدوله، میرزا حسن خان مستوفی الممالک، سید حسن تقی زاده، دکتر محمد مصدق، میرزا حسین خان غلاء، و آقا سید محمد رضا مساوات، که همه دارای وجهه ملی و مشروطه خواه خوشنام بودند، همراه و هم سو بود. مواضع سیاسی او در مجلس پنجم را می‌توان نوعی مواضع محافظه کارانه مخالف سردار سپه دانست. با طرح جمهوری مطرح شده از سوی رضا خان، بدون سر و صدا و جنجال سیاسی مخالف بود. و همچنین با تغییر سلطنت از خاندان قاجاریه به پهلوی نیز مخالف بود. علی‌رغم تهدیدات و فشارهای مختلف که قبل از رأی گیری در جلسه تاریخی ۹ آبان ۱۳۰۴، عمال سردار سپه نسبت به او روا داشتند، نتوانستند نظر موافق او را با ماده واحده خلع قاجاریه از سلطنت جلب کنند. برای این که دانسته شود کیفیت رأی گیری جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ چگونه بود، جالبست به خاطرات یحیی دولت آبادی، درباره واقعه شب قبل از رأی گیری نگاهی انداخته شود: «...در شب هشتم آبان مجلسی در خانه سردار سپه

بعضی خصوصاً می رسد اراغیایکه در سندان همیشه اخلاص در ذات
 است سعادت کرام و خاندان بد دوستی و صفت قدیم با جنب مستطاب
 در سندان آنکه رسید عداوت به سندان به نفع دارم در سندان
 بعد از آنکه در سندان با جنب و بر در حق مجادله کرام بمقام شاه
 عبدالعظیم مذاکرات توسط کارانه وقوع یافت در نتیجه آثار گاه
 برای این مساعدت من آمده نموده خوشحال شدم از تأییدات واقعه
 مستان است که بر این نفع و فایده ای جان کرام با گاه توقیر و احترام
 سندان هر چه لازم است در سندان فراهم خواهد شد بنا بر این خدیج مأمول
 در سندان است که از آن طرف هم معامله مجامه مساعد کارانه در سندان
 داشته ام هر چه که سیدالاحکام است منتهی گردیده مسکن الحاق
 سندان چون در سندان آن رات فضائلیست عالی از سعادت
 اصحاب ذات ابین می رانم از کیفیت مستحضر می کنم تا صریح
 نازده آن است مجرب فرمایند زیاده عنایت می دهد ایام آقبال مستدام

ب سب عره زرقه کرام

نامه شمس الدین بیگ سفیر عثمانی در تهران به دولت آبادی، درباره تحضن علما در
 حضرت عبدالعظیم (ری).

کرده مرکب از یک عده از هیئت رئیسه مجلس و یک عده از رؤسای نظام و نظمیه و اشخاصی را از نمایندگان به آن مجلس به عنوان اینکه سردار سپه آنها را خواسته دعوت کرده آنجا از آنها امضا می‌گیرند که دیگر مجال گفتگو نبوده باشد. نگارنده در این روز به واسطه کسالت مزاج به مجلس نرفته، از این موضوع اطلاعی ندارم. شب است. ساعت ده در حیاط را می‌زنند، صاحب منصبی است، می‌گوید از طرف حضرت اشرف آمده‌ام شما را احضار فرموده‌اند. می‌پرسم در شگه‌یی، اتومبیلی آورده‌اید؟ می‌گوید خیر. در این وقت شب وسایل نقلیه عمومی مشکل به دست می‌آید و راه دور است، چه باید کرد؟ می‌گوید نمی‌دانم، به من امر شده است به شما بگویم فوراً بروید به منزل حضرت اشرف. می‌پرسم شما مأمور هستید مرا ببرید؟ می‌گوید خیر، ولی باید مطمئن باشم که رفته‌اید.

ناچار روانه شده، نزدیک نصف شب است به منزل سرار سپه می‌روم. اطاقها همه روشن است و جمعی از تجار و کسبه دیده می‌شوند که در اطاقها نشسته یا خوابیده‌اند و اینها متحصنین هستند. سر پله عمارت یکی از نمایندگان مجلس از کارکنان سردار سپه دیده می‌شود، مانند قراول ایستاده است. از او می‌پرسم حضرت اشرف کجا هستند؟ می‌گوید اندرون. پس کی مرا احضار کرده است؟ می‌گوید بروید در زیرزمین، آنجا تکلیف شما معین می‌شود. می‌فهمم احضار از طرف سردار سپه حقیقت نداشته است و این تدبیری بوده که از طرف کارکنان سردار سپه به کار رفته. ناچار می‌روم به اطاق زیرزمین. جمعی از نمایندگان و صاحب منصبان نظام و نظمیه در اطراف نشسته، میزی در وسط است و روی میز ورقه‌ای است. به محض نشستن یاسائی نماینده سمنان ورقه‌ای را برداشته به دست من داده، می‌گوید امضا کنید. ورقه را می‌خوانم و می‌فهمم مطلب چیست و می‌بینم ما بین شصت و هفتاد نفر از یکصد و بیست نفر نماینده آن را امضا کرده‌اند. دیدن این ترتیب و عنوان غیر واقع احضار شدن از طرف سردار سپه طوری مرا منزجر ساخته است که هر پیش آمد ناگواری را بر این حال ترجیح می‌دهم. ورقه را روی میز می‌گذارم، نماینده سمنان با تشدد می‌گوید امضا کنید. جواب می‌دهم اگر رأیی داشته باشم در مجلس شورای ملی می‌دهم نه در این سردابه. می‌گوید اگر امضا نکنید بد خواهد شد. اینجا من صدای خود را بلند کرده می‌گویم مرا تهدید می‌کنید، از این بدتر برای من چه می‌شود. صدای من که بلند شد از اطراف آمدند

بینند چه خبر است. یکی از نمایندگان که در این صحنه رل بزرگی بازی می‌کند با نگارنده دوست و شخص با فتوتی است. میرزا علی اکبرخان داور جای خود را تغییر داده نزدیک می‌نشیند و خیرخواهی می‌کند که اندکی ملاحظه کرده اسباب دردسری برای من فراهم نشود و چون یقین می‌کند امضا نخواهم کرد به حاضرین رو کرده می‌گوید اجازه بدهید با فلانی در باغچه گردش کرده برگردیم. هر دو در آمده نگارنده با وسیله نقلیه یکی از دوستان که اتفاقاً می‌رسد، خود را به منزل می‌رساند و داور به حوزة نئی که بوده برمی‌گردد و می‌گوید فردا در مجلس رأی خود را خواهد داد....»

در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، او به ماده واحده خلع قاجاریه از سلطنت رأی نداد و در مخالفت با ماده مذکور در مجلس نطق کرد، هر چند که نطق او نسبت به سایر مخالفین محتاطانه‌تر و محافظه کارانه‌تر بود^{۳۹}. پس از مخالفت با ماده واحده، برای مدتی به مجلس نرفت و خاندهاش تحت نظر نظمیته قرار گرفت.

پس از پایان دوره مجلس پنجم، تصمیم گرفت برای مدتی طولانی به اروپا برود. برای این منظور به تیمور قاش وزیر دربار مقتدر پهلوی نزدیک شد و با پا در میانی او، برای چهار ماه با اخذ حقوق از وزارت معارف ترخیصی گرفت. روز چهارم آبان ۱۳۰۸ از تهران خارج شد و از طریق مسکو و برلین به بروکسل رفت. در بروکسل به عنوان کمک به اداره سرپرستی محصلین در پاریس و رسیدگی به حال و کار محصلین دولتی، مأمور وزارت معارف شد و حقوقش برقرار ماند.

پس از نوشتن خاطراتش، آن را در یکی از بانکهای بروکسل به امانت گذاشت و در تیر ماه ۱۳۱۷ وارد تهران شد و در قلعهک اقامت گزید. حاج میرزا یحیی دولت آبادی سرانجام در روز جمعه چهارم آبان ماه سال ۱۳۱۸ خورشیدی، در تهران بر اثر سکته قلبی وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- کتاب شجره طیبه. برای تدریس شرعیات در مدارس.

۲- کتاب علی. برای تدریس شرعیات در مدارس.

۳- دوره زندگانی یا غصب حق اطفال.

- ۴- ارمغان یحیی.
- ۵- نهال ادب ایران.
- ۶- راهنمای انتخاب حقایق.
- ۷- تذکر حقیقت.
- ۸- داستان شهرناز.
- ۹- سرگذشت درویش چننه.
- ۱۰- لبخند فردوسی.
- ۱۱- کنگره نژادی.
- ۱۲- کتاب اردیبهشت، دو جلد.
- ۱۳- شرح احوال قائم مقام فراهانی.
- ۱۴- شرح حال میرزا تقی خان امیرکبیر.
- ۱۵- اصفهان و بیگانگان.
- ۱۶- مکتوب به آکادمی تربیت.
- ۱۷- اراده، ترجمه. مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی
- ۱۸- روان نامه، ترجمه.
- ۱۹- آئین در ایران.
- ۲۰- زندگانی علی بن ابی طالب.
- ۲۱- حیات یحیی، ۴ جلد.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

- م: ۱- دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی، ۴ جلد.
- ۲- مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۶.
- ۳- ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج/۲.

دهاقانی، نورالله [شیخ]

شیخ نورالله دهاقانی از یک خانواده روحانی و پدر و جدش از اهالی دهاقان، در چهار فرسخی شهرضای اصفهان بودند. شیخ نورالله نیز در دهاقان متولد شد.

تحصیلات خود را در مدارس قدیمه اصفهان به پایان رساند. با زبان فرانسه آشنا بود. بیشتر مطالعاتش در تفسیر قرآن و اغلب آیات قرآن را حفظ بود. همچنین آشنایی کامل به علوم عربی و علم الاجتماع داشت.

شیخ نورالله در روزنامه‌ها و مجلات اصفهان مقالاتی می‌نوشت و در آنها مسائل اجتماعی را با زبانی ساده بیان می‌کرد. قسمت عمده آثار وی به صورت مقالات مختلف در روزنامه‌های اصفهان به خصوص روزنامه نقش جهان منتشر می‌شد.

دهاقانی پس از تأسیس مدرسه متوسطه صارمیه به تدریس عربی و فارسی در آن مدرسه مشغول شد.

در سال ۱۳۴۴ قمری، روزنامه نور شرق را در اصفهان تأسیس کرد. شماره اول این روزنامه در ۲۴ شوال ۱۳۴۴ قمری منتشر شد و در مقاله افتتاحی آن تحت عنوان بیان حال، چنین نوشته شده است:

«شاید اغلب بدانند که اقدام اینجانب در این گونه امور تا یک اندازه عاده مخالف مقتضیات خانوادگی است و به‌علاوه به‌غیر از تحمل زحمات و خسارات و حتی بدبینی جمعی کوتاه نظر، نتیجه دیگری عاید نخواهد شد؛ ولی با وجود همه اینها در این عصر که کفر و الحاد رائج صدها امراض اجتماعی با ما دست و بغل شده در یک چنین عصری بر هر کسی لازم است به‌عوض بی‌حالی...»

پس از انتشار این روزنامه، شیخ نورالله به نور شرق مشهور شد. نور شرق تا آخر عمر به تدریس در مدارس مختلف اصفهان اشتغال داشت و در شهریور ۱۳۳۱ خورشیدی بر اثر سکت قلبی وفات یافت و جنازه‌اش به تخت فولاد حمل و در آنجا به خاک سپرده شد.

دهخدا، علی اکبر

علی اکبر دهخدا فرزند خان بابا خان قزوینی، در حدود سال ۱۲۹۷ قمری در تهران متولد شد.

پدر علی اکبر خان که از ملاکین متوسط قزوین بود، پیش از ولادت وی از قزوین به تهران آمد و در آنجا اقامت گزید. دهخدا پس از فوت پدرش (۱۳۰۷ق) تحت سرپرستی مادر قرار گرفت و به تحصیل و فراگیری علوم پرداخت. در آن زمان یکی از فضلاء عصر به نام شیخ غلامحسین بروجردی برای تعلیم و تربیت او تعیین شد. وی حجره‌ای در مدرسه حاج شیخ هادی نجم آبادی داشت و به تدریس زبان عربی و علوم دینی مشغول بود. دهخدا غالباً اظهار می‌داشت که هر چه دارد، از تعلیمات آن بزرگ مرد دارد. از طرفی چون منزل او در همسایگی آیت الله حاج شیخ هادی نجم آبادی بود، دهخدا از این حسن جوار استفاده کامل می‌برد و با وجود کمی سن، مانند اشخاص سالخورده از محضر آن بزرگوار بهره‌مند می‌گشت.

هنگامی که مدرسه علوم سیاسی در تهران تأسیس شد، دهخدا برای تحصیل به آن مدرسه رفت (۱۳۰۷ق) و زبان فرانسه را در آنجا آموخت. محمد حسین فروغی که معلم مدرسه علوم سیاسی بود، گاه تدریس ادبیات فارسی را به عهده دهخدا می‌گذاشت و از همین رو دهخدا شهرتی یافت. غالب فارغ التحصیلان آن مدرسه وارد خدمت وزارت خارجه می‌شدند و عده‌ای نیز به مأموریت‌های سیاسی خارج از کشور، یعنی عضویت در سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های ایران منصوب می‌شدند. میرزا علی اکبر خان نیز در سال ۱۳۲۱ قمری در معیت معاون الدوله غفاری که ریاست وزارت مختاری ایران در کشورهای بالکان را یافته بود

به اروپا رفت. او دو سال در اروپا و بیشتر در وین پایتخت اتریش اقامت داشت. در این مدت زبان فرانسه و معلومات جدید را تکمیل کرد.

دهخدا در سال ۱۳۲۳ قمری به ایران بازگشت و از ۱۳ رمضان همان سال، در دستگاه حاج امین الضرب، با حقوق سی تومان در ماه معاون راه سازی خراسان شد.

هم زمان با خیزش مشروطه طلبی در ایران، وی نیز مانند دیگر آزادگان این مرز و بوم، به نهضت پیوست و در اوایل سال ۱۳۲۵ قمری با میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی روزنامه سیاسی - انتقادی صور اسرافیل را منتشر کرد. وی در این روزنامه قطعاتی فکاهی تحت عنوان چرند و پرند می‌نوشت که با نام مستعار دخوامضا می‌شد. سبک نگارش چرند و پرند در ادبیات فارسی بی‌سابقه بود و مکتبی جدید را در عالم روزنامه نگاری ایران و نشر پارسی پدید آورد. نخستین شماره روزنامه صور اسرافیل روز پنجشنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ قمری منتشر شد و شماره سی و دوم دوره اول، در تاریخ شنبه ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶، یعنی سه روز قبل از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی که مصادف است با اسارت منجر به قتل میرزا جهانگیر خان شیرازی و تحصن میرزا علی اکبر خان دهخدا به همگامی سید حسن تقی زاده و جمعی از آزادیخواهان و روزنامه نویسان در سفارت انگلیس. روزنامه صور اسرافیل جمعا پنج بار توقیف شد. بار اول پس از چاپ شماره شش (۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۵) روزنامه به مدت یک ماه منتشر نشد. علت این توقیف، فشار روحانیون ضد مشروطه بود و احتمالاً حاج شیخ فضل الله نوری و سید علی آقا یزدی نیز در این توقیف دستی داشتند. روزنامه برای بار دوم، پس از چاپ شماره چهارده (۱۰ شعبان ۱۳۲۵) توقیف شد، تا این که شماره پانزده آن، در تاریخ ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ مجدداً چاپ و منتشر شد. این بار روزنامه ظاهراً به حکم مجلس شورای ملی تعطیل شده بود. سومین توقیف روزنامه مربوط می‌شود به شماره نوزده (۲۸ شوال ۱۳۲۵) آن روزنامه، که در شماره ۲۰ که در تاریخ ۱۱ ذی الحجه نشر شده است، علت را چنین نوشته‌اند:

«...به واسطه هیجان و تعطیل عمومی بوده که کمتر از یک ماه قاطبه ملت را در ساحت مقدس مجلس شوری شب و روز به خدمات لازمه مشغول داشت. علت دیگر تاراج شدن و شکستن در و پنجره اداره و تغییر مکان و تهیه اسباب کار بود...»

روزنامه صور اسرافیل برای چهارمین بار پس از چاپ شماره ۲۵ (۹ صفر ۱۳۲۶) توقیف شد. میرزا قاسم خان در اعلانی که در شماره ۲۶ (۲۱ ربیع الاول) چاپ شده است، علت این توقیف را چنین می گوید:

«اعلان - خدمت شرکاء عظام دامت توفیقاتهم، گذشته از اینکه نگارنده محترم جناب آقای میرزا علی اکبر خان ناخوش سخت بودند، نظر به پاره‌ای از مصالح راجع به دوام جریده تعطیل موقتی نیز مقتضی بود. ان شاء الله از همین هفته مرتباً توزیع خواهد شد و جبر کسرهای گذشته نیز به عمل می آید. قاسم.»

پنجمین و آخرین توقیف روزنامه مصادف بود با حادثه کودتای محمد علی شاه علیه مجلس شورای ملی (پس از نشر شماره ۳۲ در تاریخ ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶) که طی آن میرزا قاسم صور اسرافیل مدیر روزنامه، بازداشت و به طرز فجیعی در باغشاه به قتل رسید. میرزا علی اکبر خان به همراه سید حسن تقی زاده و جمعی از مشروطه طلبان به سفارت انگلیس در تهران رفت و پناهنده شد. این حادثه در همان روز به توپ بستن مجلس، یعنی بیست و سوم جمادی الاولی اتفاق افتاد. پس از مدتی با وساطت دولت انگلستان، عده‌ای با تأمین جانی و مالی از سفارت خارج شدند؛ ولی تقی زاده و دهخدا و چند نفر دیگر بنا به اصرار محمد علی شاه، از ایران تبعید شدند.

علی اکبر دهخدا پس از خروج از ایران، ابتدا به پاریس رفت و در آنجا با پیرنیا، معاضدالسلطنه ملاقات کرد. سپس به سوئیس و پیرنیا به لندن رفت؛ اما بعداً پیرنیا هم به سوئیس رفت و به دهخدا ملحق شد. در سوئیس روزنامه صور اسرافیل مجدداً به قلم دهخدا و سرمایه ابوالحسن پیرنیا، معاضدالسلطنه در شهر ایوردون انتشار یافت. دهخدا در نامه مفصلی که از پاریس به لندن به معاضدالسلطنه قبل از حرکتش به سوئیس می نویسد، جزئیاتی را درباره نشر مجدد صور اسرافیل یادآور می شود:

«از عشق آباد و ایروان امروز دو کاغذ داشتم که قریب چهل نمره روزنامه خواسته بودند. عجب حکایتی است. مردم تصور می کنند که من همان کسم که در طهران در میان لذات تام و تمام زندگی محاط به دوستان یک دل و برادران و اقوام با محبت با اطمینان از معیشت (اگر چه با سختی) به امید مرگ در راه دوستان، وطن، و پیروی مردمان راستگو

خودم را معرض مهالک کرده و می‌نوشتم آنچه را که خوب می‌دیدم و هیچ نمی‌دانند که الان یأس تا چه حد و ناامیدی من تا چه اندازه است. وطن من مرا به خود راه نمی‌دهد. دوستان به واسطه فقر من از من متنفر و فراری شده‌اند. سرابهایی که به نظر من چشمه‌های زلال می‌آمدند، الان حقایق خودشان را ظاهر کرده‌اند... در هر حال روده درازی نمی‌خواستم بکنم. پیش آمد. مطلب همان است که گفته‌ام. اگر واقعاً حضرت عالی در صدد خدمت باشید به هر سرعت که هست به پاریس تشریف آورده و اقلأ هزار تومان فوری برای خریدن حروف فقط (اگر چه می‌دانم شما هم آن قدرها از من مستغنی‌تر نیستید) حاضر کنید و بنده و شما و اگر خواست آقا میرزا قاسم خان، دست به کار بشویم. حروف چین لائق هم در اینجا از خود ایرانیها ترتیب داده‌ام که با کمال خوبی حروف می‌چینند و مخارجش هم ارزان است.»

پس از نشر سه شماره صور اسرافیل در ایوردون سوئیس، دهخدا و پیرنیا و بعضی از یاران به استانبول رفتند و در آنجا با انجمن سعادت ایرانیان کار می‌کردند و در استانبول با مساعدت تنی چند از ایرانیان که در ترکیه بودند، روزنامه‌ای به نام سروش به زبان پارسی انتشار دادند که در حدود ۱۵ شماره منتشر شد.

پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان، علی اکبر دهخدا در ۱۱ محرم ۱۳۲۸ قمری از راه رشت به وطن بازگشت. وی در همان سال با بازگشائی مجلس دوم، از طرف مردم کرمان به وکالت انتخاب شد. در مجلس به احزاب اعتدال پیوست و در مقابل دموکراتها موضعگیری کرد. هنگام ورود قشون روسیه، انگلیس، عثمانی در جنگ جهانی اول، وی عضو کمیته مهاجرت بود و همراه با سایر آزادیخواهان، تهران را به سوی غرب کشور ترک گفت. در آن هنگام قرار بود احمد شاه قاجار نیز به مهاجرین بپیوندد و پایتخت را از تهران به اصفهان منتقل کند، لیکن با فشار و مخالفت بیگانگان این امر میسر نشد و مهاجرین نیز از هم پراکنده شدند. دهخدا ناچار در اوایل سال ۱۳۳۲ قمری به چهارمحال بختیاری پناهنده شد و مدتی را در آن سامان به سر برد.

در اواخر سال ۱۳۳۲ قمری به ریاست کابینه وزارت معارف انتخاب شد و پس از مدت کوتاهی به ریاست اداره تفتیش در وزارت عدلیه منصوب شد. از سال ۱۳۰۶ خورشیدی ریاست مدرسه علوم سیاسی را که خود مدتها شاگرد آن مدرسه بود، عهده‌دار شد. این

سیمت را تا شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی حفظ کرد. پس از شهریور ۲۰ به سمت فعالیتهای علمی و فرهنگی گرایش پیدا کرد و آهسته آهسته از سیاست کناره گرفت. حمایت جدی وی از دولت دکتر محمد مصدق آخرین نفسی بود که وی در عالم سیاست کشید. دهخدا در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در نخستین کنگره نویسندگان ایران شرکت جست. او از مدتها پیش کار تنظیم و تدوین لغت نامه دهخدا را آغاز کرده بود و در این سالها بر شدت کار افزود. در دی ماه سال ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی تصویب کرد که با بودجه مجلس لغتنامه چاپ و منتشر گردد.



با آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران به رهبری زنده یاد دکتر محمد مصدق، بار دیگر دهخدا با عالم سیاست آشتی کرد. وی رهبری جنبش را سیاستمداری بی غل و غش و با صفای می یافت که بر خلاف سایر سیاستمداران و حکومتگران، نیازی به کاربرد زور و خشونت برای حکومت کردن نداشت. مصاحبه‌ها و مقالاتی^۴ در دفاع از دکتر محمد مصدق از وی به جا مانده و او همه جا مصدق را نایفه شرق خطاب کرد.

پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و فرار محمد رضا پهلوی به خارج از کشور، دکتر محمد مصدق در صدد برآمد شورایی به عنوان نیابت سلطنت تشکیل دهد. دهخدا نیز

که کاندیدای عضویت این شورا بود با مصدق ملاقات کرد و به همین دلیل پس از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در جستجوی شهید دکتر حسین فاطمی به خانه‌اش ریختند و بازداشتش کردند. به خاطر ستایش از شخصیت دکتر مصدق، به قول خودش نان بخور و نمیرش را قطع کردند. وی در فیشی با عنوان بخور و نمیر که جزو فیشهای لغت نامه است چنین نوشته: «نان بخور و نمیری [که] مجلسهای قبل برای تا آخر عمر من و بازماندگان من معین کرده بودند، حالا به گناه آنکه من گفته‌ام آنکه در دو جمعیت بین المللی حقانیت ما را در امر نفت به اثبات رسانید، یعنی دکتر محمد مصدق در خور حبس و تبعید نیست، بریدند. عیب ندارد از گرسنگی مردن من تاج افتخار دیگریست که به من داده می‌شود.»

پس از بازداشت، وی را در دفتر دادستانی ارتش، شبانگاه ۲۵ مهر ۱۳۳۲ به حالی انداختند که در اغما فرو رفت. جسد نیمه جانش را نیمه‌های شب آوردند و در دالان خانه‌اش رها کردند. ولی با این حال از مصدق دست نکشید و در قسمتی از وصیت نامه‌اش نوشت: «این فیشها متعلق به ملت ایران است. وصی من برای چاپ فرهنگ دهخدا از نظر علمی و چاپی، دکتر محمد معین استاد دانشگاه و سید محمد هاشمی رئیس چاپخانه مجلس شورای ملی و آقای دکتر مصدق السلطنه نیز پس از آزادی وصی من هستند که بر این کار نظارت داشته باشند.»

سرانجام علی اکبر دهخدا در غروب روز دوشنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۳۴ خورشیدی وفات یافت. دکتر محمد معین دوست، وصی و همکار دهخدا درباره آخرین دیدارش با استاد چنین می‌گوید:

«دقایقی پیش از مرگ دهخدا بود و من بنا بر عادت هر روز برای احوال پرسی به حضور استاد دهخدا رفته روی زمین در کنار بستر استاد نشسته و چشم بر چهره بی فروغش که نشان دهنده سالها رنج و مشقت بود، دوخته بودم. استاد گاهی چشمهایشان را باز می‌نمودند و زمانی می‌بستند. در یکی از این چشم‌گشودنها سلام گفتم. مرا شناختند، در بستر خود نیم خیز شده و سعی نمودند بر بالش تکیه نمایند و با کلمات بریده، بریده گفتند: «مپرس حال غریبی بود.» من فکر کردم و به خاطر رسید که استاد این شعر حافظ را بسیار دوست داشتند، از ایشان پرسیدم می‌خواهید این شعر را برایتان بخوانم و با سر اشاره نمودند

آری. دیوان حافظ خواستم و این شعر را برای استاد خواندم:

درد عشقی کشیده‌ام که می‌پرس	زهر هجری چشیده‌ام که می‌پرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار	دلبری برگزیده‌ام که می‌پرس
آن چنان در هوای خاک درش	می‌رود آب دیده‌ام که می‌پرس
من به گوش خود از دهانش دوش	سخننایی شنیده‌ام که می‌پرس
سوی من لب چه می‌گزی که مگوی	لب‌علی‌گزیده‌ام که می‌پرس
بی‌تو در کلبه‌گدایی خویش	رنجهایی کشیده‌ام که می‌پرس
همچو حافظ غریب در ره عشق	به مقامی رسیده‌ام که می‌پرس

استاد نگاهش را به نقطه‌ای دور دوخت و این بیت را تکرار کرد:

بی‌تو در کلبه‌گدایی خویش رنجهایی کشیده‌ام که می‌پرس

و سپس اضافه کرد:

به مقامی رسیده‌ام که می‌پرس

و این آخرین کلماتی بود که از زبان پدر لغت‌نامه یعنی مرحوم علی‌اکبر دهخدا

خارج شد و برای همیشه لب فرو بست.

از دهخدا دیوان شعری باقی ماند. شعر کم‌گفت؛ ولی خوب گفت. یکی از زیباترین اشعارش مسطی است که در سوگ دوست و همکارش میرزا جهانگیر خان شیرازی سرود. او به دست دژخیمان استبداد پس از جریان به توپ بستن مجلس، در باغشاه تهران کشته شد. دهخدا خود در شرحی بر این شعر نوشت: «در همان اوقات [زمانی که از ایران گریخته و در شهر ابوردون سوئیس می‌زیست] شبی مرحوم میرزا جهانگیر خان را به خواب دیدم در جامه سپید (که عاده در طهران در بر داشت) او به من گفت: «چرا نگفتی او جوان افتاد!» من از این عبارت چنین فهمیدم که می‌گوید: چرا مرگ مرا در جایی نگفته یا ننوشته‌ای؟ و بلافاصله در خواب این جمله به خاطر من آمد: «یاد آرزو شده، یاد آرا!»

در این حال بیدار شدم و چراغ را روشن کردم و تا نزدیک صبح سه قطعه از مسط ذیل را ساختم، فردا گفته‌های شب را تصحیح کرده و دو قطعه دیگر بر آن افزودم و در شماره اول صور اسرافیل منطبعه ابوردون سوئیس چاپ شد:

ای مرغ سحر چو این شب تار
 بگذاشت ز سر سیاهکاری،
 وز نفع روح بخش اسحار
 رفت از سر خفتگان خماری،
 بگشود گره ز زلف زرتار
 محبوبه نیلگون عماری،
 یزدان به کمال شد پدیدار
 و اهریمن زشتخو و حصاری،
 یاد آر ز شمع مرده یاد آر!

ای مونس یوسف اندرین یند
 تعبیر عیان چو شد ترا خواب،
 دل پر ز شمع، لب از شکر خند
 محسود عدو، به کام اصحاب،
 رفتی بر یار خویش و پیوستی باری
 آزادتر از نسیم و مهتاب،
 زان کوهمه شام با تو یک چند
 در آرزوی وصال احباب،
 اختر به سحر شمرده، یاد آر!

چون باغ شود دوباره خرم
 ای بلبل مستمند مسکین،
 وز سنبل و سوری و سپر غم
 آفاق، نگارخانه چین،
 گل سرخ و به رخ عرق ز شبینم
 تو داده ز کف زمام تمکین،

زان نو گل پیشرس که در غم
 نا داده به ناز شوق تسکین،
 از سردی دی فسرده، یاد آر!
 ای همیره تیه پور عمران
 بگذشت چو این سنین معدود،
 وان شاهد نغز بزم عرفان
 بنمود چو وعد خویش مشهود،
 وز مذبح زر چو شد به کیوان
 هر صبح شمیم عنبر و عود،
 زان کو به گناه قوم نادان
 در حسرت روی ارض موعود،
 بر بادیه جان سپرده، یاد آر!
 چون گشت ز نو زمانه آزاد
 ای کبودک دوره طلالی
 وز طاعت بندگان خود بنام سردی
 بگرفت ز سر خدا، خدایی،
 نه رسم ارم، نه اسم شداد
 گل بست زبان ژاژ خایی،
 زان کس که ز نوک تیغ جلاد
 مأخوذ به جرم حق ستایی،
 تسنیم وصال خورده، یاد آر!

آثار به جا مانده از او عبارت است از:

- ۱- لغت نامه.
- ۲- شرح حال ابوریحان بیرونی.
- ۳- تعلیقات بر دیوان ناصر خسرو.

- ۴- چزند و پرند.
- ۵- دیوان اشعار.
- ۶- تصحیحات دیوان سید حسن غزنوی.
- ۷- امثال و حکم (۴ جلد).
- و آثار چاپ نشده‌اش عبارتند از:
 - ۱- فرهنگ فرانسه به فارسی.
 - ۲- تصحیح دیوان حافظ.
 - ۳- تصحیح دیوان منوچهری.
 - ۴- تصحیح لغت فرس.
 - ۵- تصحیح صحاح الفرس.
 - ۶- تصحیح دیوان سوزنی.
 - ۷- تصحیح دیوان فرخی.
 - ۸- تصحیح دیوان مسعود سعد.
 - ۹- عظمت و انحطاط میان (ترجمه).
 - ۱۰- روح القوانین (ترجمه).



- م: ۱- نشریه آینده، شماره‌های ۷ - ۹، سال ۱۳۵۸. شماره دهخدا.
- ۲- نشریه آینده، شماره‌های ۳ و ۴. سال ۱۳۶۱.
- ۳- نشریه پنما، سال پنجم و ششم. صاحب امتیاز حبیب یغمایی.
- ۴- درودیان، ولی الله. دهخدا، شاعر.
- ۵- صافی، قاسم. مجموعه گفتارهایی درباره چند تن از رجال ادب و تاریخ ایران.
- ۶- قنبرزاده، عباس. علی اکبر دهخدا.
- ۷- محبوبی اردکانی، دکتر حسین. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۱/۱.
- ۸- باستانی پاریزی، دکتر محمد ابراهیم. تلاش آزادی.
- ۹- شجیمی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی.....
- ۱۰- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳/۳.

دبیا، عبدالحسین [وکیل الملک]

عبدالحسین دبیا فرزند تراب خان^۱ ملقب به وزیر خلوت، در حدود سال ۱۲۶۷

خورشیدی متولد شد.^۲

در ایران و پاریس تحصیلات خود را به پایان رساند و پس از بازگشت به ایران دارای این مشاغل بود: پیشخدمت شاه؛ رئیس محاسبات سرکنسول ایران در تفلیس؛ رئیس محاسبات خزانه؛ کنسول ایران در باطوم؛ عضو هیئت تفتیش و نظارت راه آهن؛ رئیس محاسبات دربار شاهنشاهی. همچنین در دوره‌های هفتم و هشتم، نماینده مردم خوی، ماکو و سلماس در مجلس شورای ملی *نوبت خسرو معتضد نویسنده کتاب پلیس سیاسی درباره دوران کارمندی وی در سرکنسولی ایران در تفلیس چنین می‌نویسد:*

«عبدالحسین خان در روسیه لقب وکیل الملک را از یکی از کنسولهای ایران دریافت داشت و مقامی در کنسولگری ایران در تفلیس به دست آورد. در آن تاریخ عمده عایدی کنسولگریهای ایران دریافت عواید گذرنامه از اتباع ایران در ممالک همسایه بود. در روسیه عمده زیادی از ایرانیان به عنوان تاجر و پیشه‌ور و کارگر معادن نفت اقامت داشتند. وکیل الملک مبالغ گزافی از عواید تذکرها را به جیب خود ریخت و پس از ازدواج با یک دختر قفقازی، سری در میان سرها در آورد و به قمار و تفریح و تبدیل ارز مشغول شد. با وقوع انقلاب بلشویکی و حوادث خونین روسیه و قفقاز، بساط تجمل و قمار وکیل الملک در هم پاشید و او به اتفاق همسرش به ایران بازگشت و به زودی در زمره نزدیکان تیمورتاش در آمد.»

دبیا با قدرت گرفتن عبدالحسین تیمورتاش دوست صمیمیش در سمت وزارت دربار،

به نوایی رسید و با بیست رئیس محاسبات دربار شاهنشاهی به زودی در صف مقدم رجال قدرتمند سیاسی ایران در آمد. وی سخت محبوب تیمورتاش بود وعده‌ای یکی از عوامل مهم مغضوب شدن تیمورتاش را، دوستی وی با دیبا می‌دانند. درباره علل مغضوب واقع شدن عبدالحسین دیبا سخنان بسیاری گفته شده، از آن جمله مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خود به نام خاطرات و خطرات چنین می‌نویسد: «گفته شد خزانه دست خورده است، دیبا مظنون بود، شاه را خبر کردند و سر به خزانه زدند. سراغ تاج نادری را گرفتند، خالی از تفسیری هم نبودند، در صندوق اوّل نبود، صندوقدار دست و پایش را گم کرد، چند صندوق و ارسی شد، فقدان نمره و ثبت این عیب را دارد. بالاخره تاج در آمد، در قفسه‌ای بود که نهاده شد. شاه در قفسه را قفل زد، کلید را روی قفسه انداخت. در موقع بیرون رفتن به من اشاره فرمودند که تا آخر باش، استنباط کردم که ستاره تیمورتاش در افول است. دیبا چند روز بعد به کرمانشاه تبعید شد و دیگر از او خبری ندارم.»

باز همین نویسنده که خود در آن دوران رئیس الوزراء بود، در جای دیگری از کتابش چنین می‌نویسد: «پس از سفر تیمورتاش به مسکو، من یک روز... برای تیمورتاش پیغام فرستادم که کمتر جانب وکیل الملک را نگهدارد... مخصوصاً که اعلیحضرت به شدت نسبت به وکیل الملک مظنون هستند و حق هم دارند. اما تیمورتاش ابداً گوشش بدهکار نبود... و کار را به جایی رساند که ناگهان یک روز شاه به دفتر رئیس محاسبات وزارت دربار (دیبا) رفت و میز و صندلی او را در هم شکست و سپس به پیشخدمت دستور داد که این مرد را از اینجا بیرون کنید... و وکیل الملک متعاقب این فرمان کوچک شد و حقیر شد و تکیده شد و از وزارت دربار اخراج گردید. وکیل الملک نیز مانند تیمورتاش به اتهام ارتشاء (گویا از کمپانی روسی اشکودا) محاکمه شد و به سه سال زندان محکوم گردید و در پایان محکومیت (۱۳۱۷) توسط مأمورین مختاری به قتل رسید.»

برخی نیز نوشته‌اند که علت مغضوب شدن دیبا این بوده که وی مبلغ کلانی در قمار از مجلل الدوله پدر زن رضا شاه برده و این باخت کلان باعث سکت و مرگ مجلل الدوله شده که رضا شاه، دیبا را احضار و امر می‌کند که مبلغ بُرد را به ورثه مجلل مسترد نماید.

به هر جهت عبدالحسین دیبا پس از عزل از مقام خود در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، مدتی

زندگینامه رجال و مشاهیر ایران

به تبعید کرمانشاه رفت و سپس پرونده ارتشای وی در دادگاه مطرح گردید. موضوع پرونده این بود که امیر منصور پسر سپهدار رشتی که علاقه داشت وکیل مجلس شود به وسیله حاج مشار سعیدیه مبلغی پول به دیبا داده بود و قرار بود دیبا از تیمور تاش در مورد وکالت او کمک بگیرد. حاج مشار سعیدیه پس از ملاقات با دیبا به امیر منصور اطلاع داده بود که دیبا موضوع را پذیرفته است و در این مورد با تیمور تاش صحبت خواهد کرد. پس از این ماجرا روزی حاج مشار سعیدیه با امیر منصور ملاقات کرد و به او خبر داد که دیبا موضوع را به عرض تیمور تاش رسانده و تیمور تاش با وکیل شدن او موافقت کرده است؛ اما این کار شرطی دارد و آن این که امیر منصور باید مبلغ دو هزار تومان به وکیل الملک بپردازد. امیر منصور خوشحال و امیدوار مبلغ دو هزار تومان آماده کرد و به اتفاق حاج مشار به دربار رفتند؛ اما حاج مشار به تنهایی وارد اتاق وکیل الملک شد و سپس بیرون آمد و به امیر منصور اظهار داشت که آقای دیبا پول را گرفت و تشکر کرد و قول داد شما در انتخابات آینده وکیل خواهید شد. دیبا به عنوان رسید پول کارت ویزیت خود را برای امیر منصور فرستاد که روی آن کارت نوشته شده بود که: «حاج مشار به امیر منصور بگوید نگران نباشد، وکیل خواهد شد و اگر نشد مبلغ دو هزار تومان که داده است به او مسترد خواهد شد.»

دیبا به این جرم تحت تعقیب قرار گرفت و حاج مشار سعیدیه نیز معاون جرم شناخته شد. دیبا در دادگاه به شانزده ماه و به قولی به سه سال زندان و حاج مشار نیز به شش ماه حبس محکوم گردیدند. عبدالحسین دیبا پس از گذراندن مدت محکومیت خود، به ملایر تبعید شد و در آن جا به طور مرموزی درگذشت.

پس از شهریور ۱۳۲۰، فدوی، فروتن، هادی نظمی، فتح الله چوبین، و محمد کاظم جهانسوزی به جرم قتل عمد عبدالحسین دیبا در شب ۲۶ خرداد ۱۳۱۷ به دادگاه احضار شدند. ولی الله شادمان پاسبان پست محل در دادگاه چنین شهادت داد: «ساعت یازده و نیم شب مزبور یاور جهانسوزی و فدوی و فروتن و چوبین و نظمی، در حالیکه همه لباس شخصی پوشیده و گیوه به پا کرده بودند، وارد محل شهربانی شده و به من گفتند اگر کسی عارض شود او را راه مده و بگو فردا بیا. سه نفر از آنها وارد زندان شده و گفتند حاج آقا (دیبا) را

د
 بیاورید. من خیلی کنجکاوی کردم که بر اسرار آنها واقف شوم. مرحوم دیبا را با حال بد و در صورتی که دست بند به دست او و پا بند به پایش زده بودند، وارد اطاق شهربانی کرده بر صندلی قرار داده، فروتن پشت میز نشسته در صورت ظاهر شروع به بازپرسی نمود. در همان اثنا فدوی از اطاق خارج و به گوشه حیاط شهربانی رفته، دستمانی با خود آورد و پشت سر پنهان نمود که من آن را خوب می‌دیدم. به مجرد ورود به اطاق صدای اوخ از حلقوم دیبا خارج شد و صدای افتادن او به گوشم رسید. من برای این که خوب مطلع شوم، تفنگ را به در تکیه داده از پنجره مشرف به درون اطاق شدم و خوب تماشا کردم دیدم دیبا را بر زمین انداخته یاور جهانسوزی پای خود را بر گردن او نهاده و فدوی روی سینه او ایستاده کمی خم شده دست به گلوی دیبا برده بود، هادی نظمی هم شانه آن مرحوم را سخت گرفته و فروتن هم روی پای او نشسته بود، چوبین هم سرش را نگاه داشته بود. با این حال و با این عده، مدت بیست دقیقه طول کشید تا از عمل خفه کردن و قتل فارغ شدند، تقریباً یک ساعت و نیم بعد از نصفه شب عمل قتل به انجام رسید.»

* همچنین شخصی به نام سید جعفر غسال در دادگاه شهادت داد که ساعت سه بعد از نیمه شب واقعه، او را به شهربانی احضار کرده و دستور داده‌اند که: «این مرده را ببر بشوی. من گفتم شب نمی‌شود، بماند تا صبح. یاور جهانسوزی گفت فضولی مکن پدرت را در می‌آورم. آنگاه من حاضر شده و چهار نفر پاسبان مرحوم دیبا را از کیسه کشیده در تابوت نهاده حمل نمودند، به غسالخانه رسیدیم. جهانسوزی و فروتن و فدوی هم با ما تا غسالخانه آمدند. من عمل شستشو را انجام دادم و آفتاب نزدیک بود طلوع کند که به دفن مبادرت نمودند.»

محمد کاظم جهانسوزی رئیس شهربانی وقت ملایر که متهم به قتل دیبا بود، در دادگاه به سئوالات رئیس دادگاه چنین پاسخ گفت:

س: شما در واقعه فوت دیبا، ملایر بودید؟

ج: بله رئیس شهربانی ملایر بودم.

س: دیبا به چه مرضی فوت کرد؟

ج: مرض کلیه. دو سال جلوتر از من آنجا بود. من که رفتم ملایر بیش از سی شیشه

دارو آنجا بود. می‌گفت مریض است و همه پزشکان نیز تصدیق کرده‌اند.

س: پس از فوت چرا طیب معاینه نکرده؟

ج: برای اینکه مقرر بود متهم سیاسی را هیچ کس نبیند.

احمد کسروی وکیل مدافع سرپاس مختاری رئیس کل شهربانی وقت، در دفاع از متهم که یکی از موارد اتهامش، دستور قتل عمد عبدالحسین دیبا بود، در قسمتی از دفاعیات خود در دادگاه گفت: «اما دیبا این شخص که در اروپا درس خوانده بود، از آنجا جز بی‌دینی و مادپگری نیاورده بود. وقتی هم در دربار استخدام شد، به یک رشته خوش گذرانیها پرداخت که جز مایه بد نامی نبود و سرانجام در نتیجه اینکه با مجلل الدوله پدر زن شاه قمار کرده و از او برده بود، از دربار رانده شد. و در این هنگام کسانی فرصت یافته و از دستش شکایت کردند و در دادگاه به اتهام کلاهبرداری محکوم گردید و به زندان افتاد.»

به هر جهت پرونده عمر مردی که روزی در سیاست ایران صاحب قدرت و شوکت بود، بسته شد. مردی که دورترها به کمیته مجازات سمپاتی داشت و میرزا عبدالحسین شفانی یکی از عوامل مؤثر کمیته مجازات در اعترافاتش پس از دستگیری چنین نوشته: «... میرزا اسمعیل خان در کار اداری با همکاران خود طوری رفتار می‌کرد که همه از رفتار و حرکات و برخورد تند و زننده‌اش منزجر و عاصی بودند و خوب به خاطر دارم روزی که او را ترور کردند، در اطاق ترجمان الدوله بودم، و کیل الملک برادر حشمت الدوله به محض اطلاع از واقعه قتل میرزا اسمعیل به سجده افتاد و من او را توبیخ و سرزنش کردم و گفتم هر چه بود گذشته، و حالا دیگر جایز نیست که بر مرگ کسی شادی کنی. معهذا هیچگاه نمی‌گویم که وکیل الملک در قتل میرزا اسمعیل خان دخالت و مشارکت داشت....»

م: ۱- هدایت مخبرالسلطنه، مهدیقلی خان. خاطرات و خطرات.

۲- سیفی فمی تفرشی. پلیس خفیه ایران.

۳- معتضد، خسرو. پلیس سیاسی.

۴- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۵.

۵- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵.

۶- دکتر محبوبی اردکانی، حسین. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۲.

۷- تبریزی، جواد. اسرار تاریخی کمیته مجازات.

۸- شجیعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی....



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دیو سالار، یحیی

یحیی دیو سالار فرزند موسی، در سال ۱۲۷۳ خورشیدی در مازندران متولد شد. در شیر خوارگی پدر خود را از دست داد و تحت سرپرستی عموش ضعیف السلطان قرار گرفت. معلومات و اطلاعات ادبی و تاریخی داشت. مردی بود نجیب، ملائم، خوش محضر، یکرنگ، باگذشت، باصفا و مهربان. عضو وزارت کشور بود و در مازندران و گیلان و کرمان و فارس و لرستان سابقه خدمت داشت. در تاریخ مازندران اطلاعاتی دقیق داشت و مقاله‌ای در این زمینه نوشت.

یحیی دیو سالار در ۲۶ مهر ۱۳۲۸ در ۷۳ سالگی وفات یافت.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ذره، ابوالقاسم [سجادی]

سید ابوالقاسم سجادی متلخص به ذره، فرزند آیت الله حاج میرزا یحیی و نوه حاج میرزا حسن آشتیانی است. وی در مدرسه اقدمیه تهران تحصیل کرد و سپس وارد مدرسه سیاسی تهران و از آن موفق به اخذ دیپلم شد. در سنین جوانی به روزنامه نگاری روی آورد. ابتدا در روزنامه گل زرد که به مدیریت یحیی ریحان در تهران چاپ و منتشر می‌شد، مقالاتی نگاشت و سپس در روزنامه نسیم شمال به مدیریت اشرف الدین حسینی که به شکل فکاهی چاپ می‌شد، قطعاتی فکاهی نوشت.

هنگام عقد قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله با انگلستان، همراه با سایر آزادیخواهان سخت علیه این قرارداد کوشید و ضمن انتشار شب نامه‌هایی، با این عمل و ثوق الدوله مخالفت ورزید. سپس به نهضت جنگل پیوست و به زودی یکی از یاران صمیمی میرزا کوچک خان شد. بعدها به جناح خرابکار احسان الله خان پیوست و بر علیه رهبری جنبش به مبارزه پرداخت. بعضی معتقدند که وی به همراه احسان الله خان و دیگر اعضای کمونیست جناح نهضت جنگل، بزرگترین ضربه را به پیکر جنبش سوسیالیستی ملی وارد آورد و گروهی دیگر معتقدند، او به همراه خالو قربان متهم به طرح نقشه ترور علیه میرزا کوچک خان رهبر انقلاب جنگل هستند^{۴۳}؛ به هر حال پس از این که بین احسان الله خان و میرزا کوچک خان اختلاف پدیدار شد، او طرف احسان الله خان را گرفت و در قیام احسان الله خان و بالاخره شکست او در سال ۱۳۰۰ خورشیدی، شرکت کرد و سرانجام هم در معیت او خاک ایران را ترک کرد. ذره از مؤسسين حزب کمونیست ایران بود و در جنگل روزنامه‌های ایران سرخ، انقلاب سرخ و کامونیست را منتشر کرده بود.

ذره پس از خروج از ایران، از راه باکو به شوروی رفت و در آن کشور تا آخر عمر اقامت گزید. در شوروی به مقامهای بالا رسید و سالیان سال استاد کرسی زبان فارسی دانشگاه مسکو بود. او از سال ۱۳۰۵ خورشیدی تا ۱۳۱۴ با خانواده خود در ایران مکاتبه داشت؛ ولی از آن پس از سرنوشتش هیچ اطلاع دقیقی در دست نیست. انور علی اف عضو فرهنگستان علوم شوروی طی ملاقاتی که با یک هیئت ایرانی^۱ داشت درباره سرنوشت ذره می گوید: «سید ابوالقاسم در شوروی به نام سجادی معروف نبود، بلکه نام فامیل او در اتحاد شوروی همین تخلص شعری او، ذره بود. او سالهای سال استادی کرسی فارسی دانشگاه مسکو را به عهده داشت. او به تابعیت شوروی در آمده بود او صدها نفر از افراد شوروی را زبان فارسی تعلیم داد؛ از جمله من که زبان فارسی خود را مرهون و مدیون او می باشم. ذره یکی از بهترین استادان کرسی زبان فارسی بود که هنگام تدریس شاگردان خود را به خوبی به معنی و مفهوم کلمات آشنا می ساخت. ذره همچنان به تدریس در دانشگاه مسکو مشغول بود تا اینکه به بیماری مبتلا گردید. بیماری او کمی طولانی شد و بالاخره فوت کرد و بسیاری از شاگردان خود را عزادار ساخت.»

انور علی اف تاریخ فوت ذره را قبل از جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۳۸ میلادی (۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ خورشیدی) می دانست و می گوید: «او را چون مسلمان بود به همان رسم مسلمین دفن کردند و قبرا و در قبرستان عمومی مسکو قرار دارد.»

البته بعضی نیز معتقدند که او و سایر مهاجرین ایرانی به دلایلی مورد غضب حکومتگران اتحاد شوروی قرار گرفتند و سر به نیست شدند.

م: ۱- سالنامه دنیا، سال بیست و چهارم ۱۳۴۷. صاحب امتیاز: عبدالکریم طباطبایی.

۲- قاسمی، ابوالفضل. سیر الیگارشوی در ایران، خاندان امام جمعه.

۳- طبری، احسان. کژ راهه.

۴- فخرائی، ابراهیم. سردار جنگل.

ذوالریاستین شیرازی، میرزا عبدالحسین [مونس علیشاه]

برهان العارفین و سلطان السالکین حاج میرزا عبدالحسین مونسعلی نعمت‌اللهی مشهور به ذوالریاستین، فرزند وفا علیشاه حاج علی، فرزند حاج آقا منور علیشاه در ۱۳ ربیع‌الاول ۱۲۹۰ هجری قمری در شیراز متولد شد.

علم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و ریاضیات را از آغاز جوانی نزد اساتید آموخت و عرفان و اخلاق و علوم باطنی را از مرشد خود کسب کرد و به سرحد حقیقت رسید.

ذوالریاستین در سال ۱۳۱۷ قمری به مکه مشرف شد و هنگام مراجعت در سال ۱۳۲۳ قمری به مشهد رفت. در مراجعت از مشهد به مشروطه طلبان پیوست. عضو حزب دمکرات بود. از خدمات فرهنگی او تأسیس مدرسه مسعودیه در شیراز بود و همچنین انتشار روزنامه احياء که اولین شماره آن در چهاردهم ربیع‌الاول ۱۳۲۹ قمری انتشار یافت.

ذوالریاستین در سال ۱۳۳۴ قمری، پس از انقلاب فارس از کارکناره گرفت، ولی پس از فوت پدرش در سال ۱۳۳۶ قمری جانشین وی گردید و سرپرستی فقرا و سالکان طریق را بر عهده گرفت. در مدت سرپرستی خود به حجاز و عراق سفر کرد و در سال ۱۳۵۰ قمری به تهران و ارض اقدس و مشهد رفت.

ذوالریاستین طبع شعر نیز داشت و اشعاری را سروده بود. تخلص او در شعر مؤمن بود.

شعر زیر نمونه‌ای از اشعار اوست:

چند بیگانه پرستی بطلب خویشان را

آخراز سر بنه این خوی بد اندیشان را

در خرابات ببین حالت دل ریشان را
ای که انکار کنی عالم درویشان را

تو چه دانی که چه سودا و سراسر است ایشان را

حکمت آموز شود هر که شود طالب عقل

صحبت مرد خردمند بود جالب عقل

بگریزید ز احمق که بود فاقد عقل

طلب منصب فانی نکند، صاحب عقل

عاقل آنست که اندیشه کند پایان را

حاج عبدالحسین ذوالریاستین از اقطاب و اعظام صوفیه در خرداد ماه سال ۱۳۳۲

خورشیدی در تهران وفات یافت و بر حسب وصیت خودش، جسدش را به کرمانشاه برده و

در خانقاهی که مریدانش در سال ۱۳۱۶ خورشیدی بنا کرده بودند، دفن کردند.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:



۱- انیس المهاجرین و مونس المسافرین.

۲- دلیل السالکین.

۳- تعلیقات بر مثنوی.

۴- تاریخ حب الوطن، منظوم.

۵- برهان السالکین.

۶- جبر و تفویض.

۷- کفایة التجوید.

م: ۱- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج/۱.

۲- مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۳.

۳- مجله یغما/۶/۱۲۸.

۴- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران. ج/۶.

ذوالفنون

استاد ذوالفنون فرزند محمد جعفر در حدود سال ۱۲۸۱ قمری در سلطان آباد اراک متولد شد. از جوانی به تحصیل علوم مختلف پرداخت ولی استاد معینی - که نامش قابل ذکر باشد - نداشت. همیشه به مطالعه کتب مختلف مشغول بود. مدت بیست سال به این طریق در شهر اراک گذرانید و بعد به نجف اشرف رفت و مدت ده سال هم در آن جا اقامت کرد و به تحصیل زبان عربی و علوم دینی به خصوص تفسیر قرآن پرداخت. او سپس برای چهار سال به بوشهر رفت و مدت دو سال هم در شیراز ماند و از سال ۱۳۱۷ قمری به تهران آمد و ماندگار شد.

ذوالفنون درباره انگیزه مطالعه اش در علوم ریاضی و هیئت گفته است: «در این سنین بودم (یازده سالگی) که تقویمی به دست من افتاد. چون آن را دیدم، به علم هیئت و نجوم علاقه مند شدم و از آن تاریخ به مطالعه کتب مختلف ریاضی و هیئت پرداختم. دوستانم هم به من کمک و مساعدت کرده و چند اسطرلاب و زیج برای من آوردند که یکی از آنها مربوط به زمان صفویه بود و من از آن استفاده زیادی بردم...»

سرتیپ عبدالرزاق بغایری در مرتبت علمی ذوالفنون می گوید: «ذوالفنون - که من او را از بزرگترین دانشمندان این عصر می دانم - بدون معلم تحصیل کرد و در اثر هوش فوق العاده فقط از مطالعه کتب مختلف به این مقام بزرگ علمی رسید و ایشان را از نظر احاطه به علوم نجوم و ریاضی باید همدوش دانشمند بزرگ ملا علی محمد پدر نجم الدوله دانست. ذوالفنون هنگام اقامت در کربلا و نجف، فقه و اصول و علوم دینی را آموخت و چون بسیار متدین بود، از نظر تفسیر قرآن به تحصیل کلیه علوم از جمله هیئت و نجوم پرداخت... و از نجوم که بگذریم ذوالفنون به علوم عربی هم احاطه کامل داشته و شعر عربی بسیار خوب

و فصیح می‌سازد... و یکی از آثار معروف ذوالفنون کشفیات است که راجع به «حرکت قمر» دارد که این کتاب چند بار برای طبع آماده شده... یکی از کارهای مهم دیگری که ایشان نموده‌اند آنست که پس از فوت مرحوم نجم الدوله تقویم نویس معروف، ایشان از آن نظر که تکالیف شرعی خود را به نحو کامل و درست انجام دهند در صدد استخراج ۱۲ ماه هلالی برآمدند. ذوالفنون مردیست بسیار بلندنظر، سخی و بلندهمت. و شنیدم در سفری که از محمره به بصره می‌کردند دزدی کلیه لباس‌های ایشان را برپود و ذوالفنون با آن که سارق را دید و شناخت از آن نظر که او خجالت نکشد مطلقاً از این مقوله سخنی نگفت و به روی خود نیاورد. و باز یک روز من و ایشان از خیابان عبور می‌کردیم جیب بری ساعت مرا برد؛ چون ما از سرقت ساعت مطلع شدیم، ذوالفنون فوراً دست به جیب خود نمود و ساعتش را به من داد و من هر چه انکار کردم او اصرار ورزید و من ناگزیر به قبول آن تن در دادم...»

تقویم استخراجی ذوالفنون تا چندین سال در سالنامه پارس چاپ و منتشر می‌شد، در اواخر عمر بنا به دستور دکتر عیسی صدیق - وزیر فرهنگ وقت - مقرری ماهیانه‌ای برایش در نظر گرفتند و سرانجام ذوالفنون در سحرگاه سوم دی ماه ۱۳۲۶ دیده از جهان بر بست.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



رائقی، تقی

تقی رائقی فرزند حسن، در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در رشت متولد شد.

مقدمات علوم قدیم و جدید را در موطن خود گذراند و پس از آن به سمت آموزگاری مدارس محلی رشت و نظامت و مدیریت مدارس رسید. به مدت هشت سال به این کار اشتغال داشت. پس از جریان انقلاب گیلان، همراه با جمعی دیگر از مهاجرین به قزوین رفت. پس از شش ماه با آرام شدن اوضاع به رشت بازگشت و با سمت مدیری دبستان فردوسی به کار پرداخت.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

رائقی در سال ۱۳۰۷ خورشیدی به تهران احضار شد و به مدیریت دبستان سعادت شماره ۱۴ منصوب شد. در سال ۱۳۱۰ خورشیدی به رشت منتقل شد و تا سال ۱۳۱۵ خورشیدی در آنجا به خدمت پرداخت. در خرداد سال ۱۳۱۵ خورشیدی به سمت نمایندگی فرهنگ و اوقاف ساوه منصوب شد؛ ولی در آن شهر بیمار شد و مجدداً به رشت بازگشت و در اداره کیسه بافی رشت به کار پرداخت. سه سال در آنجا بود و پس از آن مجدداً وارد فرهنگ شد و تا سال ۱۳۲۷ به سمت مدیریت دفتر فرهنگ و ریاست دایرة بایگانی در فرهنگ استان اول به خدمت اشتغال داشت.

رائقی در سال ۱۳۰۳ خورشیدی امتیاز مجله فرهنگ را گرفت و آنرا به صورت ماهانه انتشار داد.

راد، احمد

احمد راد از فرهنگیان صدیق و صمیمی ایران است که در سالهای پس از کودتای ۱۲۹۹ دارای مقامات مختلف فرهنگی بوده است. وی علاوه بر این که شخصی دانش پژوه و آگاه به مسایل آموزش و پرورش بود، از اهل قلم هم محسوب می‌شد و مقالات مختلفی در نشریات سالهای ۱۳۲۰ به بعد از جمله مجلهٔ بغما دارد. نوشتهٔ زیر شرح خاطرات اوست به قلم خودش که روشنگر گوشه‌هایی از تاریخ آموزش و پرورش نوین این کشور است:

«هنوز چهارده سالم تمام نشده بود که پدرم در گذشت و سرپرستی مادر و دو برادر و یک خواهر به عهدهٔ من محول شد. حاج میرزا مصطفی بصیر دیوان، پدرم، از کارمندان دولت بود. پدر و اجدادش تا چند پشت در محل به طایفهٔ قاضی شهرت داشتند. مایهٔ معلومات و اطلاعات این آخوندهای ده تا چه پایه بوده، خیر درستی ندارم. تنها اثری که از آن خدا بیامرزا موجود است، قرآنی چاپی نزد این جانب است که پدرم مرحوم ملاعلی نقی از اول تا آخر اختلاف قرائات قُراه سبعه را در متن با اشارات معمول یادداشت کرده و در حواشی قرآن جابه‌جا توضیحات ادبی، و گاه مختصر تفسیری به خط نستعلیق یا نسخ مرقوم داشته، به طوری که از بعض کسان شنیده‌ام مرحوم ملاعلی نقی مردی ساده دل بوده، حتی دربارهٔ هوش آن مرحوم به طنز و شوخی حکایت کرده‌اند که هرگاه از ده به باغ خود می‌رفته برای اینکه هنگام بازگشتن راه را گم نکند، در طول راه خانه و باغ گاه می‌ریخته است! پدر و عموهایم به دنبال سرنوشت از آشتیان به تهران آمده‌اند و به روش بیشتر مردم آشتیان و گرگان و تفرش که آن ایام در امور استیفا و کارهای دولتی وارد بودند در خدمت دولت وارد شده‌اند. با اینکه پدرم به اصطلاح آن روز از ارباب ظلمه به شمار می‌رفت،

پرهیزگار و وارسته بود. مکرر به زیارت عتبات رفت و به مکه معظمه هم مشرف شد. با اینکه حقوق او در حدود ماهی شصت تومان بود (این مستمری سالانه پرداخت می‌شد) وقتی چشم از جهان بریست به جر یک خانه چیزی برای بازماندگان خویش باقی نگذاشت. نصف حقوق دیوانی آن مرحوم پس از مرگ، طبق قانونی که در اوایل مشروطیت وضع شده بود، پانزده ساله در حق وراثت برقرار شد، ولی با دستگامهای مالی آن دوره، وصول آن در توانایی ما نبود و هر سال ناچار بودیم به ثلث و ربع اصل مبلغ، به صرافانی که کارشان خرید مستمریها بود، واگذار کنیم. حتی گاهی تومانی یک قران می‌فروختیم، یعنی به جای سیصد تومان، صراف بی انصاف سی تومان به ما می‌داد، آن هم به اقساط هفت قران و هشت قران. پیداست که این وضع چطور خاطر یک کودک چهارده ساله را که نسبتاً زندگی مرفهی داشته و ناچار مسؤولیت معیشت خانواده‌ای را به عهده گرفته، پریشان می‌کند.

به یاد دارم در همان ایام، روزی تنها اندوهناک در مزرعه گندمی که آن زمان نزدیک منزل ما بود، قدم می‌زدم و می‌اندیشیدم که چه باید کرد. خیال می‌کردم روزگار همیشه به همین منوال می‌گذرد. با پروردگار دانا و مهربان مناجاتها داشتم و آرزو می‌کردم که وسیله‌ای فراهم کند تا مرد خدایی پیدا شود و مرا تا آخر عمر اجیر کند و بگذارد تا تحصیلاتم را تمام کنم.

مادرم که خدایش طول عمر دهد، بعد از فوت پدرم از همه خوشیها و لذتها چشم پوشید و با استقامت و فداکاری غیر قابل توصیف به تربیت فرزندانش همت گماشت. تا ممکن بود با فروش اثالثه منزل خرج خانه را رو براه می‌کرد و من در مدرسه علمیه که زمان حیات پدرم آنجا درس می‌خواندم به تحصیل ادامه دادم. در آن زمان یک استاد ریاضی فرانسوی به نام روواک مدیر مدرسه علمیه بود. او در نظر داشت که برنامه مدرسه علمیه را به موازات مدرسه دارالفنون که در آن اوقات چهار کلاس داشت ترتیب دهد. با این منظور بر دوره مقدماتی آن سه کلاس متوسطه افزود.

مدرسه علمیه آن موقع در باغ نگارستان بود (محلی که بعد دانشسرای عالی شد و اکنون بعضی مؤسسات تابع دانشگاه در آنجاست). در آن وقت نگارستان باغ بزرگی بود که عمارتی در وسط داشت و کلاسهای درس در این عمارت بود.

من پس از پایان تحصیل در کلاس سوم مدرسه علمیه موقعی که وضع آن تغییر کرد و مرحوم میرزا ابوالحسن فروغی به مدیری انتخاب شد، آنجا را ترک کردم. پدرم به تحصیل فرزندان خود توجه مخصوص داشت؛ تا زنده بود هفته‌ای دو سه بار برای اطلاع از وضع تحصیل ما به مدرسه می‌آمد. شبها چند ساعتی به درس و مشق ما رسیدگی می‌کرد، علاوه بر تحصیل در مدرسه دو سه تن از افاضل را انتخاب کرده بود تا مقدمات علوم قدیمه را به من بیاموزند. و هر روز یکی دو درس عربی و منطق می‌خواندم. پیش از فوت پدرم، یکی دو دوره صرف و نحو، و کمی هم منطق خوانده بودم. در حدود هشت نه سال داشتم که روزی با پدرم به منزل یکی از خویشان مادری رفتیم. آن مرحوم مسافرتی به فرنگ کرده بود و چشم و گوشش نسبت به مردم آن زمان باز بود. سخنانی می‌گفت که در نظر مقدسین آن زمان کفر آمیز بود. به اصرار او پدرم راضی شد به خواندن کتب عربی جدید چاپ بیروت نیز بپردازم.

باری، پس از بیرون آمدن از مدرسه علمیه به مدرسه آلیانس فرانسه رفتم. مسیو ویزیوز مدیر آن بود. چون سطح معلومات درس فارسی و عربی من بالاتر از آن بود که در مدرسه تدریس می‌شد، فقط پیش از ظهرها که زبان فرانسه تدریس می‌شد، به مدرسه می‌رفتم، و بعد از ظهرها برای فراهم آوردن خرج تحصیل به معلمی می‌پرداختم. حقوق معلمی من تقریباً به همان اندازه بود که شهریه مدرسه و خرید کتاب را کفاف می‌داد. مدیر مدرسه مرحوم شیخ ضیاء دری بود که در علوم قدیمه مخصوصاً در فلسفه و حکمت تبحر داشت و اگر حق التدریس قابلی نمی‌پرداخت در عوض فرصت داشتم که نزد ایشان به تکمیل تحصیلات خود بپردازم. مدتی پیش آن مرحوم شرح هدایه میبیدی را خواندم.

باید اعتراف کنم که از خوانده‌ها به حقیقت و در واقع نه چیز قابلی از علوم جدید آموختم و نه از معارف قدیم. اگر معلوماتی کسب کردم در ضمن خدمت معلمی بود. پس از پایان مدرسه آلیانس به معلمی ادامه دادم و در مدارس ملی به کار تدریس مشغول شدم. در سال ۱۲۹۶ مسافرتی به گیلان کردم و چندی در مدرسه متوسطه انزلی و احمدی رشت به تدریس اشتغال ورزیدم و چند گاهی هم در گمرک بندر انزلی کار کردم.

سال ۱۲۹۸ به تهران برگشتم و باز در مدارس ملی به کار معلمی پرداختم. در سال

۱۳۰۰ به معلمی دبستان دولتی امیر اتابک منصوب شدم. در این مدرسه بود که با دو نفر آشنا شدم که افکار و رفتار ایشان سخت در من اثر بخشید. یکی مرحوم میرزا یدالله نظریاک بود که معلم خط بود. او ظاهراً آخوند زولیده‌ای بود، اما علاوه بر اینکه خط بسیار خوشی داشت در علوم عقلی و نقلی و در ادبیات عرب و فقه و اصول مخصوصاً حکمت و منطق استاد و کم نظیر بود و بعدها به استادی دانشکده معقول و منقول انتخاب شد. آشنایی من با مرحوم نظریاک به دوستی دائمی و اخلاص پیوست. تا زنده بود همواره از آن مرحوم کسب فیض می‌کردم. مدتی نزد ایشان اصول و منطق می‌خواندم و زبان فرانسه و ریاضی به ایشان می‌آموختم. علاوه بر تحصیل رسمی، در مدت سی سال انس و الفت با آن شادروان، استفاده‌های معنوی بسیار بردم. خدایش رحمت کند که مردی بزرگ بود، و مانند بسیاری از بزرگان چنانکه سزاوار و شایسته بود قدرش شناخته نشد.

مرد بزرگوار دیگری که در آغاز خدمت در دبستان دولتی با او آشنا شدم، دانشمند فرزانه احمد آرام بود که خداوند سلامتیش بدارد. این مرد بزرگوار در آن زمان جوانی نوری بود، استعدادی سرشار و معلوماتی مایه‌ور داشت. دوستی من و آرام از آن زمان تا حال برقرار و برادرانه مانده است. پیوسته از خرمن دانش و معرفت این دوست عزیز بهره‌ها یافته‌ام و در مشکلات علمی و گرفتاریهای زندگی همواره مشکل‌گشا و راهم‌ای من بوده است.

باری، در آن زمان حقوق ماهانه معلمان کلاسهای اول تا چهارم ابتدایی برای تمام، بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ ریال بود و حقوق معلمان پنج و شش ابتدایی سی و چهل [سی - چهل] تومان. و اگر معلمی به خاطر تحصیل یا کار دیگر نمی‌توانست تمام روز به تدریس مشغول شود به نسبت ساعاتی که درس می‌داد حقوق می‌گرفت. این حقوق اندک هم مرتب نمی‌رسید، غالباً چهار پنج ماه در پرداخت آن تأخیر می‌شد، و یکبار هم یک ماه آن به کلی از بین می‌رفت، ولی همین معلمان با همین حقوق کم و نبودن وسائل به کار خود علاقه فراوان داشتند و کم اتفاق می‌افتاد که شاگردانشان در امتحان مردود شوند. در همان موقع هم کارهای پر درآمدتر و کم زحمتتر آسان فراهم می‌شد، ولی کسانی که معلمی را انتخاب کرده بودند، صمیمانه خدمت می‌کردند.

در سال ۱۳۰۸ با ماهی چهل و دو تومان حقوق، به نظامت مدرسه علمیه برگزیده شدم. این مدرسه در آن موقع شش کلاس ابتدایی و سه کلاس متوسطه داشت. علاوه بر نظامت و حسابداری و دفترداری و سایر امور اداری، هفته‌ای هشت ساعت تدریس جغرافیای کلاسهای متوسطه نیز به عهده من بود. در آن زمان حساب سیاق هنوز جزو برنامه پنج و شش ابتدایی منظور بود، ولی در غالب مدارس تدریس نمی‌شد. به آقای دکتر صدیقی که در آن زمان رئیس کلّ تعلیمات بود، اطلاع داده بودند که در مدرسه علمیه سیاق تدریس نمی‌شود. او دستور تدریس این درس را داد و چون در میان معلمان مدرسه کسی در این کار سررشته نداشت، هفته‌ای دو ساعت تدریس این ماده هم بر ساعات کار من افزوده شد. به سبب کار و مسئولیت زیاد هر روز از بامداد تا غروب آفتاب در مدرسه می‌ماندم. نهار را هم در مدرسه می‌خوردم.

بعد از پایان یافتن سال تحصیلی، مدرسه علمیه را دو قسمت کردند، قسمت ابتدایی آن در محل سابق (عمارت اجاره‌ای در خیابان ولی‌آباد) باقیماند و قسمت متوسطه به محلی که تازه بنا کرده بودند، منتقل گردید (این محل بعدها دانشسرای عالی شد). مدیر مدرسه علمیه آقای عبدالله معقول به دادگستری منتقل گردید. او از راه خیرخواهی به من توصیه می‌کرد که چون دادگستری آینده درخشانی دارد به آنجا منتقل شوم. چون از شغل قضا احتراز، و به تعلیم و تربیت علاقه داشتم، این راهنمایی دوستانه را نپذیرفتم و خدمت به فرهنگ را ترجیح دادم و پشیمان هم نیستم.

نه برای علمیه ابتدایی مدیر و ناظم انتخاب شده بود نه برای علمیه متوسطه. تعطیل تابستان پایان یافت و مدارس افتتاح شد. ناچار مدتی به کلیه امور دو مدرسه در دو محل رسیدگی می‌کردم و به تنهایی ثبت نام و حساب شهریه و سایر امور دفتری را انجام می‌دادم. پس از مدتی برای علمیه ابتدایی مدیری تعیین شد. مدرسه را به او تحویل دادم و کارهای علمیه متوسطه به عهده من باقیماند، چندی بعد برای متوسطه هم مدیری انتخاب شد ولی به مدرسه نمی‌آمد و همه کارها همچنان به عهده من ماند. پس از مدتی ناظم، و چندی بعد دفتردار و حسابدار مدرسه هم معین شد. چون من هیچ گاه معمولم نبود که به ادارات مراجعه و تقاضای کار کنم، در این موقع منتظر ماندم که شغلی به من ارجاع کنند. پس از مدتها

بلا تکلیفی، تدریس ریاضیات مدرسه متوسطه‌ای را که در آن اوقات دارالمعلمین متوسطه خوانده می‌شد و در خیابان منیرته واقع بود، به من واگذار کردند. از سال بعد هم ساعات درس من در همین مدرسه که بعدها به دو دبیرستان معرفت و شرف تقسیم شد، تعیین گردید. تا سال ۱۳۱۳ در این دو مدرسه تدریس می‌کردم.

در اواخر تابستان این سال که جزء هیئت امتحانه وزیر ریاست مرحوم وحید تنکابنی بودم ابلاغی به دستم دادند که باید به شیراز بروم. رفتن به شیراز با گرفتاریهای شدید خانوادگی، مخصوصاً کسر شدن مبلغی حق التدریس، که در ساعات بیکاری از مدارس ملی دریافت می‌داشتم، بسیار مشکل بود. اقا ناچار به قبول این مأموریت شدم و با ماهی صد تومان حقوق، با عنوان دبیری دانشسرای مقدماتی به شیراز رفتم و در آنجا عملاً با سمت مفتشی ایالت فارس (در حقیقت مفتش ایالتی کار معاونت داشت) به کار پرداختم، ضمناً چند ساعتی هم در دانشسرای دختران شیراز تدریس می‌کردم. در این زمان به اصطلاح، عضو اداری شده بودم، من که معلم صاف و ساده‌ای بودم و همیشه با حساب و کتاب و مسائل عقلی و منطقی سر و کار داشتم خیال می‌کردم در مسائل اداری هم عقل سلیم حاکم بر امور است، ولی وقتی وارد کار شدم دیدم مقررات اداری با سلیقه و ذوق و روش من سازگار نیست، دریافتم حقایق غالباً وارونه تعبیر می‌شود و بسیاری جاها معنی کلمات با آنچه در کتاب نوشته شده، متناقض است.

توضیح این ماجرا: در سال ۱۳۱۳ حداقل حقوق آموزگاران کلاسهای اول تا چهارم دبستان را ماهی ۱۷۰ ریال تعیین کرده بودند. صورت تشکیلات معارف فارس را مورد مطالعه قرار دادم. دیدم بسیاری از آموزگاران حقوقشان از این مبلغ کمتر است. یاد می‌آید در کازرون معلمی بود که ماهی پنجاه ریال حقوق داشت، ضمناً اجازه داده بودند آموزگاران جدیدی با ماهی ۱۷۰ ریال استخدام کنیم. عقل و منطق حکم می‌کرد حقوق معلمانی را که سالها به صداقت و صمیمیت خدمت کرده بودند، از محل استخدام معلمان جدید تا ۱۷۰ ریال افزایش دهیم و معلمان تازه را از محل حقوق معلمان با سابقه به خدمت بگیریم تا معلمان با سابقه تشویق و دلگرم بشوند. داوطلبان جدید هم در بدو استخدام ابتدا به همین حقوق رضا و خرسند بودند. اقا با مراجعه به مرکز معلوم شد، این نظر و پیشنهاد بر خلاف

مقررات اداری است و نمی‌توان بدینگونه محل حقوقی معلمان با سابقه و داوطلبان استخدام را با هم عوض کرد.

کاری بس عجیب بود. دگر بار شرح مفصلی به مرکز نوشتم و غیر معقول بودن این عمل را توضیح دادم و یقین داشتم جواب مساعد خواهند داد. اما برخلاف انتظار پاسخ فرستادند که قبول این پیشنهاد امکان ندارد و معلمان سابق باید با حقوق سابق بسازند و ۱۷۰ ریال حقوق معلمانی است که تازه به خدمت در می‌آیند. چاره جز چاره‌سازی یعنی حیل‌گری اداری نبود. به فور قرارداد معلمانی را که منظور افزایش حقوق آنان بود لغو کردم و از نو آنان را به عنوان آموزگار جدید ماهی ۱۷ تومان استخدام کردم و چون محل حقوقی آنان خالی شد، معلمانی با گواهی صلاحیت به خدمت پذیرفتم.

اما گواهی صلاحیت چه بود؟ در آن اوقات به اندازه کافی معلمی که دارای گواهینامه رسمی باشد، وجود نداشت. مقرر بود برای کسانی که شایسته معلمی تشخیص داده شده بودند، گواهی صلاحیت صادر شود، و بعدها در طول مدت خدمت اداری اطلاع یافتیم حتی در مواردی، برای اینکه بتواند به پیشخدمتی مثلاً حقوق زیادتر بپردازند، گواهی صلاحیت تدریس در کلاس پنجم و ششم متوسطه صادر کرده بودند. من تازه کار بر طبق تشخیص خود هر گاه لازم بود برای کسی گواهی صلاحیت صادر شود تا امتحان نمی‌کردم و شخصاً یا به وسیله دبیران قابل اعتماد شایستگی او را تشخیص نمی‌دادم، گواهی صلاحیت صادر نمی‌کردم. در اولین آزمایشها موارد خوشمزهای به یاد مانده که ذکر آنها خالی از لطف نیست.

روزی مرد خوش قد و قواره‌ای مراجعه کرد که سفارش نامدای هم در دست داشت و منتظر بود فوراً قرار استخدام او داده شود. از او پرسیدم: «معلومات آقا چیست؟» گفت: «از علوم عتیق و جدید همه را بلدم»

از همین فرمایش فهمیدم مردک چه کاره است. پرسیدم: «مثلاً از علوم جدید چه می‌دانید؟»

گفت: «ریاضیات، تناسبات، هندسه جات و غیره...!»

گفتم: «آقا طبق مقررات باید امتحان بدهند تا معلوم شود برای چه کار صلاحیت

دارند.» گفت: «هر چه می خواهید بیورسید.»

پرسیدم: «ذوزنقه بزرگتر است یا دایره؟»

مدتی فکر کرد، گره بر ابرو افکند، و پس از مدتی سکوت، بی آنکه جواب بگوید برخاست و رفت. فردا باز آمد. می نمود که آمده تا مرا به اصطلاح، خیط و پیت کند. گفت: «آقا شما دیروز مرا امتحان کردید، امروز من می خواهم از شما چیزی بیورسم.» گفتم: «من نمی خواهم به خدمت شما وادر شوم تا به شما امتحان بدهم.»

جسورتر و گستاختر شد و اصرار کرد که باید به سؤال او جواب بدهم. گفتم:

«بیورسید.» گفتم: «متوازی چه لغتی است که در هیچ کتاب لغتی پیدا نمی شود.»

فهمیدم دردش چیست. قضا را لغت المنجد روی میز بود. برداشتم و لغت متوازی را به او نشان دادم و بعد گفتم: «گوش بده تا بفهمی من غیب هم می دانم. دیروز اینجا صحبت از دایره و متوازی شد، جنابعالی با خود گفتمی دایره که معلوم است، چیز گردی است، اما ذوزنقه یعنی چه! رفتی به کتابفروشی آقا داداش مقابل اداره معارف.. (اینجا سزاوار است به طور معترضه پادی از مرحوم آقا داداش کتابفروش شیراز کنم. این مرد از نیکترین اشخاصی بود که من در عمر خود دیدم، در خدمتگزاری و همراهی با مردم به هیچ وجه دریغ نمی دانست. به معلمان تازه کار که غالباً چند ماه حقوقشان عقب می افتاد، بدون هیچ سند و مدرک وام می داد، به دانش آموز و معلم به نسیه می فروخت و بسا که طلب او از میان می رفت، معهذ این بزرگوار تا پایان عمر در خدمت به خلق می کوشید. خدایش غریق رحمت فرماید.) از آقا داداش کتاب هندسه خواستی که مطالعه کنی. او هم کتاب هندسه ابتدایی به تو داد. ورق زدی تا رسیدی به نام ذوزنقه. در آنجا ذوزنقه را شکلی چهار ضلعی که دو ضلعش متوازی باشند تعریف کرده. معنی متوازی را نفهمیدی و عقلت هم نرسید که به چند صفحه پیشتر رجوع کنی تا تعریف متوازی را بیایی. کتاب لغت خواستی، به لغت رجوع کردی، اما هر چه گشتی متوازی را نیافتی. می دانی چرا؟ چون می خواستی در کلماتی که به حرف میم شروع می شود آن را پیدا کنی. معلوم شد از علوم عتیق هم سررشته نداری تا بدانی که برای یافتن متوازی باید به دنبال مجرد آن وزی در حرف واو بروی. تازه پس از دانستن معنی متوازی هم نمی توانستی جواب سؤال را بدهی. آقای عزیز ممکن است ذوزنقه‌های

از دایره بزرگتر باشد یا بالعکس.

خوشبختانه موضوع را دنبال نکرد و چند روز بعد دکان کباب پزی باز کرد و قطعاً حالا ثروتمند معتبری شده است.

روزی دیگر آخوندی آمد باز با سفارشنامه و تصدیقهای مفصل از علمای معروف، مبنی بر داشتن تحصیلات عالیه. گفتم باید امتحان بدهی. شأن خود نمی دانست که امتحان بدهد و به هیچ وجه حاضر نمی شد از او چیزی بپرسیم. صبح تا ظهر مزاحم بود. عاقبت گفت: «اگر بخواهید به طور خصوصی سؤالی بکنید، جواب می دهم ولی نه به عنوان امتحان.»

برای اینکه در یابد چندان که می پندارد دانش ندارد، از او پرسیدم در این شعر:

دختر بدر الدجی امشب سه جا دارد عزا

گاه می گوید حسن، گاهی پدر، گاهی رضا

مقصود از دو جا و سه جا کجاست؟

پس از تفکر زیاد گفت: «دو جا دنیا و آخرت است و سه جا کربلا و مدینه و مشهد.»

گفتم: «امتحان انجام و معلوم شد تصدیقهای شما بی ارزش است.»

رفت و فردا باز گشت. معلوم شد معنی شعر را از اشخاصی پرسیده و فهمیده که دجی به معنای تاریکی است. سرانجام به آموزگاری کلاسهای سوم و چهارم ابتدائی دهی رضا شد و رفت.

مأموریت من در فارس سه سال مدت گرفت. با اینکه در آغاز از رفتن به آنجا ناراحت بودم و پنج شش ماه اول هم به علت نرسیدن حقوق مقدر که در آن ایام، در هر انتقالی بود و هنوز هم هست، سخت در مضیقه افتادم، ولی لطافت هوای شیراز و مهر و صفای شیرازیان مرا طوری مجذوب کرد که رضا بودم تا پایان عمر در شیراز بمانم.

واقعاً مردم شیراز به اندازه ای مهربان و خونگرم و مؤدبند که هیچ سفر کرده در آنجا احساس غربت نمی کند. در اظهار دوستی و مهر ورزیدن گاهی افراط می کنند. در بیان تعارفات، عباراتی بسیار گرم و دلنواز بر زبان می آورند. بر زبان همه اعم از عالی و دانی، بزرگ و کوچک جمله «خداوند سایه مبارک را از سر جان نثار کم نکند،» جاری است. و

من هم به طبیعت در جواب تعارفات دوستان شیرازی این عبارت را ساخته بودم: «خداوند سایه بلند پایه آن جناب را از سر این جانب من جمیع جوانب کم و کوتاه نفرماید. بحق محمد و آله الامجاد من الان الی يوم التتاد.»

به اعتقاد خود سه سالی که در شیراز بودم در خدمت به فرهنگ فارس قصور نکرده‌ام. غالب مردم آن سرزمین چه فرهنگی و چه غیر فرهنگی، از کارم راضی بودند و هنوز هم که بیش از سی سال از آن مأموریت می‌گذرد رابطه دوستانه من با شیرازیان برقرار است و از دوستی و مهربانی ایشان برخوردارم.

در نیمه اول مدتی که در شیراز بودم آقای علی محمد پرتوی (منیع الملک) عهده‌دار ریاست فرهنگ بود و نیمه دوم مرحوم سرهنگ علی ریاضی که بعد به وزارت فرهنگ و وزارت جنگ هم رسید. هر دو از مردان صافی ضمیر و نیک نهاد بودند.

با همه زحمات و خدمات خالصانه، کوشش من در جلوگیری از فساد عده قلیلی از وابستگان فرهنگی که حاضر نبودند به هیچ وجه راه و رسم خود را اصلاح کنند، و عدم اغماض من از کج رویهای آنان، موجب شد که به تهران احضار و به خراسان منتقل شوم. با اینکه رئیس متبوعم ریاضی بسیار کوشید که انتقال من متوقف شود، نفوذ همان چند نفر در دستگاه مرکزی چندان قوی بود که به نظریه رئیس مسئول توجهی نشد. شغل جدید از حیث حقوق و مقام، مخصوصاً محل خدمت که متضمن فیض آستان بوسی حضرت امام هشتم بود، یقیناً بر وضع سابق برتری داشت. (خوشبختانه برای شیرازیان) به جای من آقای احمد آرام به شیراز اعزام شد که به یقین نعم البدل من بود. با اینکه از آن جهت که بدون تقاضای من، و بنا به خواست عده‌ای این انتقال شده بود، قلباً دلتنگ و ناراحت شدم. به یاد دارم مرحوم ریاضی از شیراز رونوشت نامه مفصلی که دائر بر حسن خدمت من در فرهنگ فارس به وزارت معارف نوشته بود، برایم فرستاد و ضمناً نامه بسیار محبت آمیزی برای تسلی خاطر من نوشته بود که یک بیت از آن نامه به خاطر من مانده:

غم دنیای دنی چند خوری، باده بخور

حیف باشد دل دانا که مشوش باشد

برای اینکه اشاره‌ای به اشکالات کار خدمتگزاران صدیق شده باشد، یکی از مواردی

که به یادم مانده در اینجا ذکر می‌شود:

اردکان فارس ده کوچک خرابدای بود که دبستانی داشت با یک نفر معلم و یک خدمتگزار جزء. در نامه مفصلی که به امضای اهالی اردکان دائر به شکایت از معلم مزبور که در عین حال مدیر دبستان، نماینده معارف و اوقاف، و متصدی تدریس در چهار کلاس دبستان بود، به وزیر معارف وقت رسیده بود، برای او گناهان و خطاهای بسیار شمرده بودند. نامه شکوائیه برای تحقیق به فرهنگ فارس آحاله و مقرر شده بود این جانب شخصاً به محل رفته رسیدگی کنم. با مطالعه نامه و اتهامات عجیب و غریبی که به این نماینده فرهنگ نسبت داده بودند، این مرد در ذهن من بسیار بد مجسم شده بود. با این پیش داوری ذهنی به محل رفتم. بی خبر ساعت هشت صبح وارد دبستان شدم منظره عجیبی دیدم. فضای دبستان در حدود صد متر مربع و دارای دو اتاق از سنگ و گل بود که به کلاس درس اختصاص یافته. در مقابل این دو اتاق ایوان ناهمواری قرار و کنار حیاط هم جوی آبی جریان داشت. چهل پنجاه شاگرد در ایوان صف کشیده بودند و سرود می‌خواندند. آقا مدیر با ماشین مشغول اصلاح سر طفلی بود و ضمناً خطای شاگردان را در خواندن سرود اصلاح می‌کرد. کودک دیگری که معلوم بود قبلاً سرش را مدیر اصلاح کرده در کنار جوی نشسته بود و مستخدم سرش را می‌شست. مدتی ناشناس به تماشای این منظره مشغول شدم تا خواندن سرود و اصلاح موی سر تمام و زنگ کلاس زده شد. خود را معرفی کردم و چگونگی را پرسیدم. گفت: «مردم ده بسیار فقیرند و هر چه کردم که موی سر فرزندان خود را که بسیار بلند و کثیف شده کوتاه کنند، برای فرار از پرداخت چند شاهی مزد سلمانی اعتنایی به دستور نکردند. ناچار با ماشینی که برای اصلاح سر و ریش خود فراهم کرده‌ام امروز به اصلاح سر شاگردان پرداختم. چون قبل از شروع کلاس باید سرود بخوانند و تنها من معلم این دبستانم، مراقب سرود خواندن شاگردان هم بودم.»

شاگردان که در حدود چهل پنجاه نفر بودند و به چهار طبقه تقسیم می‌شدند. آقای معلم به تنهایی مواد درسی کلاس اول تا چهارم را تدریس می‌کرد. روی هم رفته شاگردان همه خوب پیش رفته بودند. آقای مدیر به کار خود مشغول شد و من مستخدم را به دنبال امضا کنندگان شکایت نامه فرستادم تا بدون حضور مدیر جداگانه از یکایک آنها موارد

شکایتشان را تحقیق کنم. هیچ یک شکایتی نداشت و در ارسال چنین نامه هم همه بی اطلاع بودند. پرسیدم: «شهرهای ذیل نامه مگر از شما نیست؟»

جواب دادند: «چرا، مهرهای ما نزد آخوند ده است و او هم هر وقت لازم بداند نامه‌ای بنویسد. نامه را از طرف ما مهر می‌کند.»

آخوند ده را خواستم و از او علت شکایت را جویا شدم. پس از اظهارات بی سر و بُن، سرانجام معلوم شد که سالهاست دو سه قطعه زمین موقوفه در تصرف جناب شیخ است. از اوقاف فارس به همه توابع دستور داده شده بود تحقیق کنند و رقبات حوزه مزبور را صورت دهند. نماینده ساده از همه جا بی خبر اردکان هم آن دو سه قطعه را که وقف بوده صورت داده است و این موضوع موجب این شکایت بلند بالا شده است.

حقوق این آقای مدیر و نماینده اوقاف و معلم چهار کلاس ماهی بیست و پنج تومان بود. با شرمندگی از تصور ذهنی نابجای خود و تقدیر از زحمات و خدمات صمیمانه این خدمتگزار بزرگوار که متأسفانه نامش را فراموش کرده‌ام به شیراز برگشتم. به وزارت فرهنگ جریان را به تفصیل گزارش دادم و تقاضا کردم برای دلگرمی و تشویق این هر دو خدمتگزار ماهی پنجاه ریال به حقوقش بیفزایند. ولی همیشه غول مقررات پیش پای این گونه فدائیان خدمت جامعه سدی است پولادین. پس از مکاتبات بسیار گویا با ماهی ده ریال اضافه موافقت شد.

در آن ایام تشکیلات معارفی غالب دهات و شهرهای کوچک به همین اندازه محقر و محدود بود. به تداعی یاد آمد که در همان اوقات وقتی به جهرم رفته بودم که دبستان شش کلاسه‌ای داشت با چهار نفر آموزگار. یکی از آموزگاران مدیر دبستان و نماینده معارف و اوقاف بود. در اطاق دفتر آقای مدیر یک میز و یک صندلی در صدر اطاق قرار داشت و سه چهار میز و نیمکت کلاسی اطراف اطاق. وقتی مدیر دبستان به کلاس رفت، خواستم بفهمم میز و نیمکتهای کلاس در این اطاق برای چیست. معلوم شد این آقای مدیر خیلی ریاست طلب است وقتی نامه‌ای از شیراز، مرکز معارف فارس می‌رسد، روی میز صدر اطاق گذاشته می‌شود. آقای رئیس پشت آن میز می‌نشینند و نامه را باز می‌کنند و مانند رئیس اداره بزرگی ذیل نامه به تناسب مفاد آن دستوری یادداشت می‌کنند و به دایره مربوطه مثلاً کارگزینی،

حسابداری، اوقاف، و... ارجاع می‌کند. مستخدم هر نامه را روی میزی که جای مسئول فرضی آن است می‌گذارد. بعد آقای رئیس برخاسته در پشت میز دایرهٔ مربوط می‌نشیند و جواب نامه را می‌نویسد و بعد دوباره نامه را برای امضاء روی میز ریاست می‌گذارند.

باری، بنا به دستور وزارت در شهریور ۱۳۱۶ شیراز را ترک گفتم و به تهران آمدم. بنا به حکم وزارتی از ۲۶ شهریور ۱۳۱۶ به مشهد منتقل شدم، ولی تا تشریفات صدور ابلاغ انجام شد و به من رسید و خود را به مشهد رساندم، قریب یک ماه فاصله شد و لازم بود که مقررات مو به مو اجرا شود. با اینکه بدون هیچ گونه تعلل به محض وصول حکم احضار، و رسیدن حکم انتقال به مشهد حرکت کردم و در تأخیر یک ماه فاصله حقیر را هیچ گونه تقصیر نبود و با اینکه تقاضائی از جانب من نشده بود، بابت این فاصله حکم یک ماه مرخصی صادر کردند که البته اضافات مأموریت را در این ماه نپرداختند. این نکته نیز بد نیست در اینجا یاد شود که من از آغاز خدمت تا هنگام بازنشستگی یک روز هم از مرخصی استحقاقی استفاده نکرده‌ام و در تمام مدت خدمت سی و چند سالهٔ دولتی و هشت نه سال خدمت معلمی ملی شاید روزهایی که به علت کسالت یا بیش آمدن فوق العاده‌ای سرکار حاضر نشده باشم به بیست روز نرسد، ولی دو سه حکم مرخصی و انتظار خدمت برای رعایت مقررات و تشریفات داشتم.

چهارم آبان ۱۳۱۶ به مشهد وارد شدم و خود را معرفی کردم. در ماه اول و دوم آن شور و هیجان که در شیراز داشتم، اینجا خاموش بود. آقای صادقی نژاد رئیس فرهنگ وقت هم شاید به تصور اینکه مزاحمی را از شیراز برای او ارمان فرستاده‌اند [ابا داشت] که کاری به من رجوع کند. فرصتی پیدا شده بود که تمام وقت اداری را تقریباً به خواندن کتاب بگذرانم. کم کم مرا شناخت و دانست که عضو مزاحم و بی‌اطلاع و کم کار نیستم. انتهی مهربانی کرد و باز با جدیت و کوشش سابق به کار پرداختم. اما در مردم شهر مشهد آن مهر و صفای شیرازیان را نمی‌دیدم و جز با دو سه نفر از همکاران اداری که انسی پیدا شد و هنوز هم لطف ایشان باقی است در خارج اداره با کسی رفت و آمد نداشتم. در شیراز غالب ایام تعطیل با دوستان در باغ و بوستان اطراف شهر محافل انس داشتیم ولی در مشهد این گونه مجالس بسیار نادر بود. تنها دلخوشی و نعمت بزرگی که در این مأموریت از آن برخوردار شدم، زیارت آستان

قدس رضوی بود که به یقین اعظم نعمتهاست، تقریباً همه روزهای تعطیل، صبح به آستان بوسی مشرف می شدم و از آن محفل روحانی کسب فیض می کردم. مدت مأموریت من در مشهد به یک سال نرسید که به تهران احضار شدم (شهریور ۱۳۱۷).

راجع به مدت این مأموریت سخن قابل ذکری ندارم، فقط به طور خلاصه شیرین کاریهای نماینده فرهنگ تربت را که در ضمن یک سفر بازرسی به آن برخوردیم برای تفریح خاطر ذکر می کنم:

به اتفاق آقای دکتر علی اکبر شهابی استاد دانشگاه که در آن اوقات در معارف خراسان خدمت می کرد، برای رسیدگی حوزه های فرهنگی تربت و گناباد و فردوس و طبس از مشهد به راه افتادیم. در تربت حیدریه به سبب نزول برف اتومبیل از حرکت باز ماند و ناچار شدیم دو سه روزی در این شهر بمانیم. فردای روز پس از ورود، به مدرسه پسرانه تربت که دارای دوره ابتدائی و سه کلاس متوسطه بود، رفتیم. نرم نرمک برف می بارید. به محض ورود به مدرسه فریاد خیردار مدیر برخاست. شاگردان در حیاط مدرسه صف کشیده بودند و آقای رئیس فرهنگ فرمان رژه را صادر کردند. حقیر و آقای شهابی در ایوان ایستاده بودیم و آقای رئیس فرهنگ در چند قدم فاصله (البته زیر سقف) فرماندهی رژه را به عهده داشت. مردی که گویا سابقاً با تعزیه گردانهای سیار همکاری داشته و اینک معلم موسیقی مدرسه بود در یک دست شیپوری داشت که در آن می دمید و با دست دیگر بر طبلی که به گردن آویخته بود، می نواخت، و اطفال معصوم هم در زیر برف و سرما رژه می رفتند. خواهش کردیم رژه به گردش یک دور حیاط خاتمه پذیرد و شاگردان را به کلاس هدایت کنند. برای اطلاع از وضع تحصیل شاگردان همراه رئیس به کلاس سوم متوسطه رفتیم. به محض ورود به کلاس فریاد خیردار مبصر کلاس بلند شد. شاگردان از جا جستند و مبصر گزارش کلاس را به عرض رساند. آقای رئیس منتظر بود به همین تشریفات قناعت شود و به کلاسهای دیگر بروم، ولی من می خواستم بدانم که چه می خوانند و چه می دانند. در این ساعت درس کلاس هندسه بود و معلم از شاگرد پرسیده بود که ثابت کند سه ارتفاع مثلث در یک نقطه تقاطع می کنند. شاگرد مثلی بر روی تخته رسم کرده بود تا قضیه را ثابت کند. چون شکل کاملاً شبیه شکل کتاب و با همان حروف بود من از شاگرد خواستم مثلی رسم

کند که زاویه منفرجه داشته باشد و قضیه تقاطع سه ارتفاع را در آن ثابت کند. در اثبات عاجز ماند. گفتم که بدون اثبات فقط سه ارتفاع این مثلث را رسم کند، نتوانست. دیگر شاگردان هم نتوانستند سه ارتفاع مثلثی که زاویه منفرجه داشته باشد، درست رسم کنند. بدبختانه آقای معلم هم که خواست اشتباه شاگردان را رفع کند خود نیز به جای سه ارتفاع مثلث، سه خط غیر مشخص در داخل مثلث رسم کرد. از دروس دیگر سؤال شد. بهتر از هندسه نبود.

سفر را ادامه دادیم، به گناباد و فردوس و طبس رفتیم و برگشتیم. در رفت و برگشت غالب مدارس سر راه را بازرسی کردیم. شاگردان متوسطه فردوس را بسیار باهوش و زیرک یافتیم.

شهریور ۱۳۱۷ آقای صادقی نژاد در مرخصی بود و من کفالت معارف خراسان را عهده دار بودم. تلگراف رمزی از مرحوم مرآت وزیر فرهنگ وقت رسید که اداره را به عضو ارشاد تحویل داده به تهران بیایم. نمی دانستم موضوع چیست. تلگرافی جواب دادم آیا باز باید به مشهد برگردم یا دیگر برنخواهم گشت؟ جواب رسید محل خدمت تهران خواهد بود. تا ورود به تهران و ملاقات با وزیر فرهنگ نمی دانستم چه کاری برای من در نظر گرفته شده. وقتی به دیدن وزیر فرهنگ رفتم ابتدا به طور شوخی گفتم: «مثل اینکه خیال می کردی برای محاکمه احضار شده‌ای.» گفتم: «از دستگاههای اداری چندان مستبعد نیست.» رئیس کارگزینی وقت را خواستند و دستور دادند حکم مرا به معاونت اداره تعلیمات ولایات که بعد به نام فرهنگ شهرستانها خوانده شد صادر کنند. و به این سمت به آقای مهدی ایرانی رئیس اداره تعلیمات ولایات معرفی شدم.

ایرانی مردی است با همت، درستکار و تجربت آموخته. علاقه او به کار خود به حد افراط. به هر مأموریتی که می رفت، اگر چه یک ماه به طول می انجامید، در بازگشت چند شب تا نیمه شب در اداره تنها می ماند و تمام مکاتباتی را که در مدت غیبت او انجام نپذیرفته بود، می خواند و موضوع را بر طبق نظر خود تعقیب می کرد. در موقع تنظیم بودجه سالانه وقتی با زیر و رو کردن اعتبارات می توانست یک دبستان دو کلاسه در دهی تأسیس کند، واقعاً آثار وجد و سرور از چهره اش نمایان می شد.

نزدیک به نه سال متوالی من در فرهنگ شهرستانها چندی به عنوان معاونت و مدتی به عنوان ریاست اداره خدمت کردم. در این مدت خدا را شاهد می‌گیرم که جز سعی در انتخاب مأموران صالح و اصلاح فرهنگ نظری نداشته‌ام. در اواسط سال ۱۳۲۶ به علت اینکه برای رضای خاطر متنفذی رئیس فرهنگ محلی را که من معتقد به ابقای او بودم، تغییر دادند از کار کناره گرفتم و سمت بازرس عالی یافتم. در ۱۱ / ۲ / ۲۸ به ریاست بازرسی اداری منصوب و در ۲۳ / ۵ / ۲۹ به ریاست اداره آموزش ابتدایی انتخاب شدم. مدت ریاست آموزش ابتدایی به سه ماه نرسیده بود که دریافتم اصلاح وضع آشفته مدارس تهران با اعمال نفوذ بی حد و حصر و کیل، روزنامه نویس، و متنفذین و سایر مردمان مزاحم، کار من نیست؛ می‌خواستم استثناء در کار نباشد و ساعات کار همه آموزگاران یکسان باشد اما معلمی که منتسب به خاندان بزرگی بود توصیه‌ها می‌آورد که به عنوان معلم قرآن و شرعیات هفته‌ای هشت ساعت کار کند. یا سفارش می‌شد برای خانم دیگری که با شوهرش در فرنگستان به سر می‌برد، مرخصی استعلاجی صادر شود یا فلان معلم که هیچ ناخوشی نداشت و می‌خواست در تهران بگردد، بیمار و معاف از کار محسوب شود. در ناحیه‌ای دیگر کمبود مدرسه کاملاً محسوس بود. من شناگردان مدرسه‌ای را که کاملاً زائد به نظر می‌رسید میان مدارس مجاور تقسیم و در ناحیه دیگر خانه‌ای اجاره و مدرسه تأسیس کردم، صاحب محل منحل شده که با اعمال نفوذ و زد و بند اجاره گزافی می‌گرفت به تحریک او مورد ضرب و شتم و زشتگویی قرار گرفتم. بر اثر وجود چنین مشکلات ناچار از کار کناره گرفتم.

آنگاه به ریاست اداره کارپردازی انتخاب شدم. خیال می‌کردم در این اداره در دسر کمتر است. سعیم این بود تا ممکن است از افراط و تفریط جلوگیری و در معاملات صلاح فرهنگ تا حد امکان رعایت شود؛ اما کسانی که با این معامله گران سالها زد و بند داشتند، نگذاشتند. کارم با حسابداری به کشمکش انجامید. رئیس اداره حسابداری وقت که خود را در امور مالی مختار می‌دانست و می‌خواست کارپردازی اوامر ایشان را بی گفتگو اطاعت کند از سرپیچی و اعتراضات من بر تصدیق مخارج بیهوده چندان ناراحت شده بود که دستور داد از قبول مراسلات کارپردازی خود داری کنند. من هم معامله به مثل کردم. و میان اداره حسابداری و کارپردازی مدتی ارتباط قطع شد. وزیر تغییر کرد و وزارت دارائی هم رئیس

حسابداری را تغییر داد و دیگری به جای او انتخاب شد، من هم برای بار دوم به ریاست اداره فرهنگ شهرستانها منصوب شدم. گویا رئیس جدید اداره حسابداری برای اینکه دگر بار رئیس کاربردازی ایراد گیری بر سر کار نیاید وزارتخانه را قانع کرد که استقلال کاربردازی از میان برود و زیر نظر اداره حسابداری کار کند.

از تاریخ ۱۴ / ۸ / ۲۹ تا ۲۱ / ۱۱ / ۳۰ باز به کار فرهنگ شهرستانها که بدان سابقه داشتم مشغول بودم. اما همین سابقه و آشنایی به کار مأموران صالح و طالح موجب دردسر شد. از جمله وزیر وقت میخواست به اصرار استاد منتظر الوکاله‌ای رئیس فرهنگ محلی را که در مدت مأموریت خود خدمات شایانی انجام داده بود، به علاوه دانشمند فرزانه‌ای بود، تغییر دهد و من مانع بودم و نیز وکیل صاحب اقتداری به وزیر وقت سفارش کرده بود کسی را که سابقه محکومیت اداری داشت، و به علت نادرستی چند ماه از خدمت برکنار شده بود، برای تأمین وکالت آینده خود به نمایندگی فرهنگ محل منظور برگزیده شود. به علت ناشایستگی آن شخص من با انتخاب او مخالف بودم. وزیر گرفتار اصرار آن وکیل بود. هر روز به من هم تلفن می‌کرد و نتیجه کار را می‌پرسید. جوابش دادم شخص مورد نظر نه از نظر اخلاقی شایستگی دارد نه از نظر صلاحیت عملی دست بردار نبود. عاقبت گفتم آقای وکیل طرفداری از شخص نادرستی همجنسی را می‌رساند و بیش از این سزاوار نیست موضوع را تعقیب کنید. البته نماینده صاحب توقع را این کلام خوش نیامد و غرغر کنان مکالمه را قطع کرد.

این گونه سرسختیها که به نظر من برای حفظ مصالح فرهنگی لازم می‌نمود و به قول دوستان به «خلخلی اداری» تعبیر می‌شد، موجب گردید استاد گرامی، وزیر فرهنگ وقت، که در آغاز کار مرا در حلقه مشاوران خود وارد کرده بود، رنجیده خاطر شود. روزی بدون اطلاع قبلی، در منزل از رادیو شنیدم که دیگری به جای من به ریاست اداره فرهنگ شهرستانها انتخاب شده. نفس راحتی کشیدم و خدا را شکر کردم که من از انجام تقاضاهای ناروا آسوده شدم و جناب وزیر از شر نافرمانیهای من آزاد شده.

باز به عنوان بازرس عالی وزارتی در ردیف بیکاران در آمدم. چند ماهی گذشت. وزیر جدید بر سر کار آمد. با اینکه هیچ گونه سابقه آشنایی میان ما نبود مجدداً برای بار سوم به

دستور او رئیس اداره فرهنگ شهرستانها شدم (از تاریخ ۱۲ / ۵ / ۳۱ تا ۱۲ / ۶ / ۳۲) دوره پرآشوبی را گذراندم؛ با دسته‌های مختلف که هر کدام فقط سود خود را در نظر داشت و غالباً با اصلاح جامعه و فرهنگ مطابقت نمی‌کرد، پیوسته در کشمکش بودم. من هیچ‌گاه در هیچ حزب سیاسی و دسته بندیهای اداری شرکت نکرده‌ام و هر موقع سعیم مصروف این بود که صلاح فرهنگ و مردم را رعایت کنم. نمی‌خواهم مدعی شوم که از اشتباه و خطا مصون بوده‌ام «ما أئبرء نفسی» اما ناروا و بیگناه مورد اتهام بیشتر دسته‌ها بوده‌ام. مثلاً چون به درخواست روضه خوانی شخصی ترتیب اثر نداده بودم، مرا زندیق و کافر خوانده بود، یا به سبب اینکه فلان جوانک معلم را به علت سوء اخلاق از کار برکنار کرده بودم، در روزنامه‌های چاپ مورد عتاب و خطاب واقع شدم. اگر بخواهم درباره گزفترها و اشکالات دورانهای مختلف تصدی ادارات مرکزی تفصیل دهم سخن به درازا خواهد کشید. نه مقام اقتضادارد و نه حوصله دارم.

در تاریخ ۱۲ / ۵ / ۳۲ به تقاضای خود از تصدی فرهنگ شهرستانها برکنار و بازرس وزارت می شدم. دیگر خسته و فرسوده شده بودم. از کارهای پر دردسر کناره گرفتم. چندی عضو دادگاه اداری، بعد دبیر شدم و پس از چندی به تدریس ریاضی و ادبیات فارسی مدرسه عالی سپهسالار مأموریت یافتیم. از سال ۱۳۱۷ علاوه بر کار اصلی فرهنگی، رسیدگی به امور مالی مدرسه سپهسالار که کار غیر دولتی محسوب می‌شد، از طرف وزیر فرهنگ وقت که در آن اوقات نیابت تولیت مدرسه سپهسالار را عهده‌درا بود به من واگذار شد و در ساعات غیر اداری و غالباً عصرها و شبها به حسابداری مدرسه اشتغال داشتم و ضمناً هفته‌ای چند ساعت هم در این مدرسه به طلاب، فارسی و ریاضی و گاهی هیأت تدریس می‌کردم.

در تاریخ ۷ تیر ۱۳۳۷ حکم باز نشستگی صادر شد و پس از ۳۷ سال خدمت مستمر رابطه‌ام با وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش کنونی) قطع شد. خدا را شکر می‌کنم که خوشنام کنار رفتم و در این آخر عمر روزگار را با خاطری آسوده و وجدانی راحت می‌گذرانم و حمد خدا را که هنوز قدرت کار و حال مطالعه و تعلیم و تعلم باقی است و به کار غیر دولتی خود در مدرسه سپهسالار ادامه می‌دهم. از درگاه الهی مسئلت دارم که توفیق عنایت فرماید در بقیه عمر جز رضای او عملی انجام ندهم.»



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

رازانی، ابوتراب

ابوتراب رازانی در سال ۱۳۱۲ خورشیدی از دارالمعلمین عالی موفق به اخذ درجه لیسانس شد. در امتحانات نهایی شعبه فلسفه و ادبیات رتبه اول را داشت و معدل نمراتش از کلیه محصلین شعب پنجگانه، بیشتر بود.

اثر به جا مانده از او عبارت است:

۱- اصول تمدن غرب و تطبیق آن با روحيات شرقی.

م: مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۱/ ۰۱.

راوری، ارباب شهریار

ارباب شهریار خسرو راوری در سال ۱۲۶۶ خورشیدی، در خانواده متوسطی در کرمان متولد شد.

از دوران جوانی با ناملایمات زندگی رو به رو بود. پس از درگذشت پدر و مادرش، همسر خود را از دست داد (۱۳۲۰ خورشیدی)، در سال ۱۳۲۱ فرزند ۱۷ ساله‌اش و در سال ۱۳۲۲ خورشیدی، فرزند ۲۱ ساله‌اش را از دست داد.

ارباب شهریار خدمات اجتماعی زیادی در راه توسعه فرهنگی شهر کرمان انجام داد. قسمتی از این خدمات به این شرح است: تأسیس دبیرستان دخترانه شهریار کرمان در سال ۱۲۹۷ خورشیدی؛ تأسیس دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ در سال ۱۳۲۹ خورشیدی؛ تأسیس ورزشگاه کیومرثی در سال ۱۳۰۸ خورشیدی.

ارباب شهریار از اردیبهشت ۱۲۸۹ خورشیدی به عضویت انجمن زرتشتیان کرمان انتخاب شد. امور حسابداری انجمن و ریاست هیئت نظارت آموزشگاههای زرتشتیان را بر عهده داشت. از بدو تشکیل انجمن شهرداری در کرمان به عضویت انجمن شهر انتخاب شد. مدتی نیز عضویت هیئت مدیره پرورشگاه یتیمان صنعتی را بر عهده داشت.

ارباب شهریار خسرو راوری در ۲۶ دی ماه ۱۳۳۲ خورشیدی به مرض قلبی درگذشت. آقای ارباب رستم گیو، رئیس انجمن زرتشتیان تهران در مراسم یادبود دی در ۲۹ دی ۱۳۳۲، چنین گفت: «روان شاد شهریار راوری با آنکه تمول و تمکن زیادی نداشت، دارای نظر عالی و همتی بلند و در خیرخواهی و کمک به امور خیریه کم نظیر بود و در اثر همین بلند همتی و خیرخواهی در چند سال پیش مبلغی از خود سوا کرد و برای امور خیریه اختصاص داد و در

اختیار اینجانب گذاشت که از درآمد آن بدون ذکر نام ایشان در مواقع لازم و ضروری بدون تظاهر به مستمندان و نیازمندان جماعت کمک و مساعدت نمایم. اصل و مازاد درآمد وجه مزبور که فعلاً بالغ بر مبلغ شصت هزار تومان می‌شود، نزد اینجانب است و با اختیار تامی که از آن مرحوم در این موضوع دارم، در نظر است با مشورت انجمن زرتشتیان تهران، وجه مزبور به مصرف اساسی برسد که از درآمد ثابت آن طبق وصیت آن مرحوم درین باب صرف امور خیریه شود. بدیهی است این گونه اخلاق و رفتار مخصوص مردان خدا و شیوه پیران راه حق و حقیقت است....»



مرکز تحقیقات تکلیف‌پویان علوم اسلامی

راه نجات، ابراهیم

ابراهیم راه نجات در حدود سال ۱۳۲۶ خورشیدی، در خانواده محترمی متولد شد که از پیشوایان مشروطیت و آزادی ایران بودند. از آغاز مشروطیت در صف آزادیخواهان بود و همراه با دایی خود ملک المتکلمین که در راه مشروطیت شهید شد، با مستبدین مبارزه می‌کرد. به همین خاطر مورد تعرض عمال دولتی قرار گرفت و راه فرار به سوی شیراز را پیش گرفت. مدتی در آنجا پنهان بود و بعد با لباس درویشی پای پیاده به اصفهان بازگشت. راه نجات در سال ۱۲۹۴ خورشیدی، امتیاز روزنامه راه نجات را گرفت و آن را در اصفهان تأسیس کرد. شعار روزنامه که در سرلوحه آن چاپ می‌شد، جمله «اعتماد ما به خداست»، بود و نیز مدتی شعر حافظ:

به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات

گرفت جام می و گفت راز پوشیدن،

شعار آن بود. این روزنامه چند بار توقیف شد.

در اوایل کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی، روزنامه راه نجات مقاله‌ای تحت عنوان مکافات الهی منتشر کرد که در ضمن آن علناً به مسببین کودتا حمله کرد و در نتیجه، در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، ابراهیم راه نجات مدتی به زندان افتاد و روزنامه توقیف شد. در زندان دچار بیماری سختی شد و پس از چند ماه به خانه انتقال یافت و تحت نظر قرار گرفت.

راه نجات پس از شهریور ۱۳۲۰، مجدداً به انتشار روزنامه خود پرداخت تا در ۲۹ فروردین ۱۳۲۶ خورشیدی در ۵۸ سالگی، پس از کسالت ممتدی وفات یافت و در تخت فولاد مدفون شد.

راه نجات در سال ۱۳۲۹ قمری کتابی به نام راه نجات در ترویج آئین اسلام و مبادی آزادی تألیف کرده بود، ولی وزارت فرهنگ اجازه چاپ آن را نداد.

رحیم زاده ارژنگ

رحیم زاده ارژنگ در حدود سال ۱۲۷۹ خورشیدی متولد شد.

در کودکی همراه خانواده‌اش از آذربایجان شوروی به مشهد رفت. پس از مدتی برای آموختن مجسمه سازی و نقاشی مجدداً به آذربایجان رفت.

رحیم زاده در ۲۰ سالگی به مشهد بازگشت و به شغل دبیری منصوب شد. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی به تهران آمد و در شهرداری در بخش زیباسازی شهر به کار اشتغال یافت. پس از مدتی از سوی رضا شاه به فرانسه اعزام شد. در آنجا به مدت دو سال به آموختن پرداخت و علاوه بر آن، بر ساختن چهار مجسمه‌ای که بعدها در میدان سپه، راه آهن و بهارستان، و در اصفهان نصب شد، نظارت کرد. ارژنگ به واسطه فعالیت‌های هنری به اخذ دو مدال هنری نائل آمد. وی اولین مجسمه ساز واقع گرا در دوره جدید ایران بود.

رحیم زاده ارژنگ در سال ۱۳۳۸ خورشیدی به علت سکته قلبی وفات یافت. برخی از

آثار او عبارتند از:

۱- نمای خارجی کاخ دادگستری.

۲- مجسمه قدیم فردوسی در میدان فردوسی.

م: چهره‌هایی از پیشروان هنر و ادبیات معاصر ایران.

رحیم زاده صفوی، سلطان علی اصغر

رحیم زاده صفوی فرزند میر سید رحیم، در سال ۱۲۷۳ خورشیدی در خراسان متولد شد.

پدرش از نوادگان شاه سلیمان صفوی بود که در شمال آفریقا و اتریش تحصیل کرده و در دوران سلطنت ناصر الدین شاه قاجار به عنوان ناظر دارالشفاء (بیمارستان آستان قدس رضوی) برگزیده شده بود.

رحیم زاده صفوی تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش، مشهد از دبستان معرفت آغاز کرد. در این دبستان شاگرد استادان مشهوری همچون آقا سید حسین اردبیلی، معلم ادبیات و مسیو محمد خان که تازه مسلمان شده و نام سابقش مسیو کات بود و تدریس زبان فرانسه می‌کرد و همچنین در رشته ریاضیات شاگرد مهندس احمد خان شیرازی بود. او در این دوره از تحصیل جزو شاگردان ممتاز مدرسه به حساب می‌آمد.

رحیم زاده صفوی ضمن تحصیل در مدرسه معرفت، به اصرار برادرش میر ابوالقاسم حفظ الملک به مدرسه مستشار واقع در صحن امام رضا (ع) نیز می‌رفت و به تکمیل علوم

مراجعت کتب معتبره علوم ریاضی



دینی می‌پرداخت. در این مدرسه در خدمت شیخ نعمت الله دامغانی حکمت خواند و در خدمت حجت الاسلام آقا شیخ احمد دامغانی یک دوره فقه را از روی تبصره علامه و اصول را از کتاب خلاصه الاصول، با روال و روش بحث و جدل فرا گرفت.

رحیم زاده سپس برای تکمیل تحصیلات خود به تهران آمد و از آنجا به بیروت و بعد به لوزان سوئیس رفت. در حین جنگ جهانی اول (۱۸ - ۱۹۱۴م) به ایران بازگشت و از طرف مستشاران بلژیکی در گمرک و دارایی استخدام شد و بعد از مدتی بنا به تمایل حزب دموکرات خراسان، از خدمت دولت کناره گرفت و سردبیری روزنامه چمن را که از ناشران افکار حزب بود به عهده گرفت. او که از اعضای فعال حزب به شمار می‌رفت، به هنگام تشکیل کابینه وثوق الدوله برای فعالیت بیشتر به تهران آمد و ابتدا در روزنامه ایران به کار پرداخت و سپس به دعوت حسین صبا سردبیری روزنامه ستاره ایران را پذیرفت. مدتی بعد در آبان ۱۳۰۱ امتیاز روزنامه آسیای وسطی را گرفت که یک سال و نیم، همه روزه منتشر می‌شد.

به هنگام آخرین سفر احمد شاه قاجار به اروپا طی مقاله‌ای در روزنامه آسیای وسطی

سخت به این حرکت شاه انتقاد کرد و چنین نوشت:

«حال که به وظایف و تکالیف مقدس شاهانه توجه ندارد، بهتر است تاج و تخت نادر افشار و شاه عباس کبیر را واگذارد، از سلطنت استعفاء دهد.» همچنین شاه را متهم کرد که چند رشته مروارید گرانبها از خزانه برداشته تا در فرنگ بفروشد و خرج عیاشی کند. این امر سخت موجب رنجش احمدشاه شد و به سردار سپه دستور توقیف روزنامه را داد. البته ناگفته نماند که این جبهه‌گیری رحیم زاده علیه شاه، به خاطر نزدیکی به سردار سپه بود، به طوری که سلیمان بهبودی رئیس دفتر سردار سپه در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«روز بعد از توقیف روزنامه آسیای وسطی، رحیم زاده به منزل سردار سپه رفت و بست نشست. رحیم زاده ترسید مبادا حادثه‌ای برایش پیش آید. فردای آن روز آمد منزل حضرت اشرف در اطاق بنده به عنوان بست چند روز ماند. حضرت اشرف به مشارالیه پرخاش کردند.»

به طوری که خود رحیم زاده در خاطراتش می‌نویسد، او در اوایل روی کار آمدن

سردار سپه نسبت به وی نظر مثبتی داشته است:

«در آن ایام، بنا بر تصادف، با رضاخان سردار سپه (وزیر جنگ و فرمانده کل قوا) آشنا شدم و آن آشنایی خیلی زود به ارادت و ایمان و نزدیکی معنوی منتهی گشت. زیرا شخصیت بزرگ و خصال بی مانندش در چنان پایه‌ای بلند قرار داشت که صاحب‌دلان و ایرانیان میهن دوست را همچون قطب مغناطیسی افلاک به دور خود جذب می‌کرد.»

نیز ناگفته نماند که سردار سپه راضی به توقیف روزنامه آسیای وسطی نبود، بلکه این امر بنا به پیشنهاد خود رحیم زاده انجام گرفته است:

«بالجمله، احمدشاه از آن اخطار ملی سخت رنجید و به رئیس دولت فشار آورد که روزنامه توقیف و اینجانب نیز تبعید شوم. روز بعد، رضاشاه که نخست وزیر وقت بودند، برای نویسنده حکایت فرمود که از دیروز چندین مرتبه شاهزادگان بلافصل، مثل عضد السلطنه و نصرت السلطنه، نزد من آمده و امر شاه را دایر بر توقیف روزنامه و تبعید نویسنده ابلاغ نموده‌اند. سپس به طور مزاح فرمود: «حال من گمان دارم بهتر است خودت را تبعید کنیم، زیرا روزنامه‌ای که زبان فصیح ملت ایرانست نباید توقیف شود.» من عرض کردم: «همه می‌دانند که این سفر، سفر آخر و این ساعات، آخرین ساعات سلطنت قاجاریه است و بنده نمی‌خواهم کاری که مربوط به بنده می‌باشد، موجب رنجش شاه از شخص جناب عالی گردد. بهتر است که روزنامه آسیای وسطی توقیف شود تا چند روزی هم بنده نفس راحت بکشم.»

پس از توقیف آسیای وسطی، رحیم زاده طبق امر سردار سپه رئیس دولت، به عنوان تفتیش، سفری به آذربایجان کرد و با تشکیل دوره پنجم مجلس شورای ملی، وی به اقلیت مجلس به رهبری سید حسن مدرس پیوست.

در آغاز دوران نمایندگی، وی از پیوستن به مدرس‌ها داشت، ولی بعدها در اثر وساطت ولیعهد محمد حسن میرزا به اقلیت پیوست: «من در کار خود فکری بودم، زیرا حقیقت امر این است که به وسعت مشرب همراهان مدرس و دوستانش اطمینانی نداشتیم. بدین معنی که از همکاری با اعیان و ملایان سیاسی خوشم نمی‌آمد و حال آنکه اکثر همکاران مرحوم از آن طبقات بودند. یک روز بعد، نزدیک ظهر، دکتر صحت السلطنه از

وابستگان دربار و محارم محمد حسن میرزا ولیعهد قاجار، به خانه من آمده و آغاز دعوت نمودند... خلاصه بیانات ایشان این بود که تصور اینکه دربار قاجار و موافقین آن در جانب ارتجاع قرار دارند، امروزه اشتباه صرف است و برعکس اهریمن ارتجاع در زیر روپوش تجدد پروری و به قیافه زیبای جمهوری طلبی و هر عنوان پسندیده دیگر که به او بدهند پنهان بوده که به زودی با صورت اصلی خودش ظهور خواهد نمود. اجمال سخن آنکه در آن روز، قرار ملاقات اینجانب با ولیعهد داده شد و فردا شب شرفیابی حاصل گشت و از آن پس، اینجانب در جرگه مدرس وارد بودم.»

پس از واقعه ترور شاعر ملی میرزاده عشقی، وی به اتفاق چند تن دیگر از مدیران جراید وابسته به اقلیت در مجلس متحصن شد و این امر موجب شد که اقلیت مجلس، دولت سردار سپه را استیضاح کند. پس از شکستن تحصن، وی در بیرون مجلس توسط سربازان حکومت نظامی دستگیر شد و پس از سه روز فشار دربار و اقلیت مجلس، از حبس رها شد. در شب آزادی خود با ولیعهد ملاقات کرده و ولیعهد به او پیشنهاد سفر فرنگ را می‌کند. او در این سفر سیاسی از طرف ولیعهد و مدرس مامور بود تا احمدشاه را قانع کند که به ایران بازگردد و موجبات عزل سردار سپه را فراهم کند. وی قبل از خروج از ایران با مدرس ملاقات کرد و یادداشتهای محرمانه او به احمدشاه را دریافت کرد. سپس به ملاقات ولیعهد محمد حسن میرزا رفت و پیامهای وی را نیز دریافت کرد. پیامهای ولیعهد حول چهار محور سیاسی دور می‌زد بدین قرار:

۱- سردار سپه خرج بی پایان می‌کند و برای پیشرفت مقصود خودش، منابع مختلف مالی به دست آورده که بی دریغ می‌باشد؛ ولی ما در تنگدستی هستیم. اعلیحضرت می‌باید هر طور شده از دادن پول برای رفقای ما کوتاهی نفرمایند.

۲- باید در محافل سیاستون و وکلای مجلس مبعوثان لندن روشن ساخت که مخالفت عمال انگلستان با قاجاریه قطعاً به ضرر خودشان تمام خواهد شد، و از راه مطبوعات انگلستان و از راه محافل آنجا برای تغییر رویه وزارت خارجه انگلیس اقدام کرد. در این خصوص نباید از خرج کردن دریغ ورزید.

۳- شاه باید هر طوری شده از راه روسیه به ایران برگردد و اگر هم فعلاً در خصوص

حرکت، تأملی دارند، لااقل باید اعلام بدارند که از راه مسکو به ایران بر می‌گردند تا بدین وسیله محبت روسها جلب شود و خود اعلیحضرت، هر که را مصلحت می‌دانند برای گفتگو با شوروی‌ها مأمور فرمایند، زیرا در ایران می‌بینیم تدریجاً سیاست شوروی‌ها به مساعدت سردار سپه منحرف می‌شود.

۴- هر گاه معلوم شد که اعلیحضرت برای بازگشت به ایران حتماً تردید و اندیشه دارند، ممکن است به ایشان حالی شود که به حکم منافع عالی مملکتی و برای حفظ سلطنت موروثی قاجار و به احترام افکار عمومی که مایل به دوام سلطنت خاندان ما هستند، هر گاه اعلیحضرت قطعاً معاودت به ایران را نمی‌پسندند، ممکنست حقوق سلطنتی یا دست کم عنوان نیابت سلطنت به ولیعهد واگذار شود.

رحیم زاده صفوی در اواخر آذرماه ۱۳۰۳ خورشیدی سفر سیاسی خود را آغاز کرد. در شهر نیس فرانسه به ملاقات احمدشاه رفت و درباره موضوعات مختلف سیاسی با وی به مذاکره نشست^{۴۵}. این مذاکرات سرانجام بدون هیچ گونه نتیجه‌ای به پایان رسید و او از راه ترکیه عازم شوروی شد تا حمایت روسها را نسبت به احمدشاه جلب کند، اما از آنجا هم بدون نتیجه به ایران آمد (اول آبان ۱۳۰۴). به محض رسیدن به تهران به دستور سردار سپه توقیف شد و فردای سقوط قاجاریه از سلطنت (۱۰ آبان ۱۳۰۴)، یک روز پس از تشکیل مجلس مؤسسان و انقراض قاجاریه، با اعلام عفو عمومی، آزاد شد.

رحیم زاده در سال ۱۳۰۷ خورشیدی، از طرف سفارت افغانستان برای خدمت در وزارت خارجه آن دولت به کابل رفت و سپس از افغانستان به هندوستان رفت و بنا به دعوت و تقاضای سید جلال الدین مؤید، مدیر روزنامه حبل المتین، مدتی سردبیری آن روزنامه را به عهده گرفت. پس از دو سال اقامت در کلکته، بیمار شد و سپس به دعوت رضاشاه به ایران مراجعت کرد و به عنوان مترجم عربی و انگلیسی و ترکی استانبولی و فرانسه در اداره تهیه قوانین دادگستری مشغول خدمت شد. در سال ۱۳۱۳ به عضویت کنگره فردوسی دعوت شد و برای افتتاح آرامگاه فردوسی به مشهد رفت و از سال ۱۳۱۴ خورشیدی بنا به دستور رضاشاه همه ساله به ریاست هیئتهای بازرسی کل کشور، مأمور قسمتی از مملکت شد. آخرین مأموریت او در بازرسی کل کشور، سفر گیلان بود در سال ۱۳۱۶، که پس از این

سفر، مورد غضب، و از طرف دیوان کیفر به اتهام سه جرم تحت تعقیب واقع شد:

۱- قصد کلاه برداری از دولت. ۲- اتخاذ سمت مجعول. ۳- نشر اکاذیب.

هرچند او به یک سال حبس محکوم شد، ولی خیلی زود مورد توجه رضاشاه قرار گرفت و بنا بر توصیه شاه، تقاضای اعاده محاکمه داد و با آن که دیوان کشور به توصیه شاه، به سرعت به آن رسیدگی و حکم محکومیت را باطل کرد، تا اردیبهشت سال ۱۳۲۰ طول کشید.

رحیم زاده صفوی در سال ۱۳۲۱ به دعوت زین العابدین رهنما، سردبیری روزنامه ایران را عهده دار شد و در ضمن دستیار مستر شریذان امریکایی مستشار وزارت خواربار بود. در سال ۱۳۲۲، به تقاضای ملک الشعراء بهار مدت کوتاهی سردبیری روزنامه نوبهار را که در تهران منتشر می‌شد، پذیرفت و سرانجام در آذرماه ۱۳۳۸ خورشیدی بر اثر سکته مغزی در تهران وفات یافت.



برخی از آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- ایران اقتصادی (۲ جلد)، ۹-۱۳۰۸ خورشیدی.
- ۲- داستان نادرشاه، ۱۳۱۰ خورشیدی.
- ۳- یادداشتهای خسرو اول انوشیروان، ۱۳۱۰ خورشیدی.
- ۴- داستان شهربانو، ۱۳۲۷ خورشیدی.
- ۵- سبک شناسی یا شیوه خط نوین، ۱۳۲۸ خورشیدی.
- ۶- مردسال و مردان سیاست (با ابوالحسن احتشامی)، ۱۳۳۱ خورشیدی.
- ۷- جنگهای صلیبی (۳ جلد)، ۱۳۳۴ خورشیدی.
- ۸- بیژن و منیژه، ۱۳۳۴ خورشیدی.
- ۹- سرگذشت سه اختر تابناک ایران، سعدی - حافظ - ابن سینا، ۱۳۳۵ خورشیدی.
- ۱۰- شوخی علماء، ۱۳۳۵ خورشیدی.
- ۱۱- شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسمعیل صفوی، ۱۳۴۱ خورشیدی.
- ۱۲- شاه عباس کبیر.

۱۳- پدر و مادر.

۱۴- در راه سلطنت رضاشاه.



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

م: ۱- رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه، به کوشش بهمن دهگان.

۲- مشار، خانبابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج / ۳.

۳- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج / ۱.

۴- بهبودی، سلیمان. خاطرات سلیمان بهبودی.

۵- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج / ۵.



رحیم غفاری، فتح الله

فتح الله رحیم غفاری فرزند *اعتبار الممالک* در سال ۱۲۸۸ خورشیدی، در کاشان متولد شد. تحصیلات دوره ابتدایی را در دبستانهای رودکی و فارابی به پایان رسانید و سپس وارد دارالمعلمین شد و تحصیلات دوره متوسطه را در آنجا انجام داد. قبل از پایان دوره کامل متوسطه، در سال ۱۳۰۷ خورشیدی، وارد خدمت دولت شد. رحیم غفاری با سمت نمایندگی کارمندان وزارتخانه‌ها انجام وظیفه کرد و در شغل خود موفقیت‌هایی را بدست آورد، از جمله تصویب لایحه تبدیل وضع استخدامی پیمانی و دوزن پایه به رسمی و افزایش حقوق خدمتگزاران جزء.

مدتی نیز مسئولیت اداره روزنامه اتحادیه را بر عهده داشت.

اثر به جا مانده از او عبارت است از:

۱- دختران بدبخت.

م: مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴ / ۰۴.

رزم آراء، حاج علی [سپهبد]

حاج علی رزم آراء فرزند سرهنگ محمد، در سال ۱۲۸۰ خورشیدی در تهران متولد شد. در مدرسه آلیانس و اقدمیه تحصیل کرد، سپس وارد مدرسه نظام مشیرالدوله شد و دوره آن مدرسه را به پایان رسانید و در پایان با درجه ستوان دومی وارد ارتش شد. مدتی در رشت و آذربایجان با همین درجه خدمت کرد و پس از بازگشت به درجه سروانی نائل شد. پس از مدتی عازم فرانسه شد و در مدرسه سن میر به تحصیل پرداخت. پس از پایان تحصیلات به ایران بازگشت و در هنگ کرمانشاه به خدمت پرداخت. در سال ۱۳۱۱ خورشیدی فرمانده تیپ مستقل لرستان شد و تا سال ۱۳۱۴ خورشیدی در این سمت بود. سپس به تهران آمد و در دانشگاه جنگ به کار پرداخت. در سال ۱۳۱۷ خورشیدی به مقام سرتیپی رسید. پس از شهریور ۱۳۲۰ به فرماندهی لشکر یک تهران و پس از مدتی به فرماندهی آمادگاه تسلیحاتی ارتش نائل شد. در سال ۱۳۲۳ خورشیدی به ریاست کل ستاد ارتش منصوب شد. در این مدت به درجات سرلشکری و سپهبدی ارتقاء یافت. در تیرماه ۱۳۲۹ خورشیدی که عهده‌دار ریاست ستاد ارتش بود، به سمت نخست وزیری انتخاب شد. در روز چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ که برای حضور در مجلس ختم آیت الله فیض به مسجد شاه رفته بود، توسط شخصی به نام خلیل طهماسبی هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- تاریخچه مختصری از کشور ایران.
- ۲- جغرافیای نظامی ایران، آذربایجان.
- ۳- جغرافیای نظامی ایران، اصفهان و بختیاری.
- ۴- جغرافیای نظامی ایران، پشتکوه.
- ۵- جغرافیای نظامی ایران، جزائر ایران در خلیج فارس.

- ۶- جغرافیای نظامی ایران، خراسان.
- ۷- جغرافیای نظامی ایران، خلیج فارس.
- ۸- جغرافیای نظامی ایران، خوزستان.
- ۹- جغرافیای نظامی ایران، دریای مازندران.
- ۱۰- جغرافیای نظامی ایران، شهرستانهای مرزی.
- ۱۱- جغرافیای نظامی ایران، فارس.
- ۱۲- جغرافیای نظامی ایران، کردستان.
- ۱۳- جغرافیای نظامی ایران، کرمان.
- ۱۴- جغرافیای نظامی ایران، کرمانشاهان.
- ۱۵- جغرافیای نظامی ایران، کویرها.
- ۱۶- جغرافیای نظامی ایران، گرگان و دریای خزر.
- ۱۷- جغرافیای نظامی ایران، گیلان و مازندران.
- ۱۸- جغرافیای نظامی ایران، لرستان.
- ۱۹- جغرافیای نظامی ایران، مکران.
- ۲۰- جغرافیای نظامی ایران، قسمت عمومی.
- ۲۱- جغرافیای نظامی ایران، ممالک همجوار.
- ۲۲- جغرافیای نظامی بلوچستان انگلیس.
- ۲۳- جغرافیای نظامی ترکستان شوروی.
- ۲۴- جغرافیای نظامی قفقازیه.
- ۲۵- جغرافیای نظامی کشور افغانستان.
- ۲۶- جغرافیای نظامی کشور ترکیه.
- ۲۷- جغرافیای نظامی کشور عربستان.

م: ۱- مشار، خانباها، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴ / ۴.

۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۱ / ۱.

رسا، میرسید اسدالله

میرسید اسدالله رسا فرزند سید حسین تهرانی، در حدود سال ۱۲۸۰ خورشیدی متولد شد.

رسا تاریخچه زندگی خود را چنین نگاشته است: «این بنده میرسید اسدالله رسا مدیر روزنامه قانون، فرزند مرحوم میرسید حسین تهرانی، موطنم تهران و پدرم از اصیل ترین خاندان سادات تهران که در انقلاب مشروطیت ایران از پیشقدمان بوده و از بانیان نهضت عظیم قیام بر ضد دربار استبدادیه شاهزاده محمدرضا پهلوی و مائرم از نواده های سلطان مرادخان که نسب آنها به اتابکان فارس می رسد می باشد و چون پدرم مدتی در خراسان (مشهد) می زیسته احترام زیادی در مشهد و به مناسبت انتساب مادرم با خاندان بزرگی از فارس بستگانی در شیراز دارم و بسیار خوشوقت هستم که رشته ارتباط خانوادگی من با سه نقطه مهم و حساس ایران: تهران، خراسان و فارس متصل است و شاید ثبات و پایداری و استقامت من در راه مبارزه با ستمگران مربوط به استمداد از تربت پاک و مقدس حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت شاه چراغ و حضرت عبدالعظیم علیهم السلام باشد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس ادب و ثروت تهران به پایان رسانده و تحصیلات عالی من در فقه و حقوق اسلامی مرهون محضر پر فیض فضلاء و اساتید بزرگواری چون مرحوم میرزا محمود قمی مدرس مدرسه صدر و مرحوم علامه حکمی و دیگران از بزرگان دین و دانش می باشد.

احساسات تند و پرشور وطن پرستی از روزهای اول زندگی به من رنج می داد و به

همین مناسبت همیشه با قلدران و زورگویان و آنهایی که افکار عمومی را چیزی موهوم می‌شمردند، سرگرم ستیز و مبارزه بودم.

خداوند بزرگ شاهد و ملت ایران گواه است، از دقیقه‌ای که زبان به گفتار گشودم، از ستمگران مذمت کردم و از آن ساعت که توانستم بنویسم قلم من چون خاری در سینه و دیده و پهلوی مخالفان حکومت ملی جای می‌گرفت و هرچه بیرحمانه‌تر نوک خامه‌ام قطع می‌گردید، تیزتر و برنده و مؤثرتر می‌شد. قلدرها وقتی از نیش قلم من مصون می‌ماندند که به کنج زندان یا گوشه تبعیدگاه‌ها می‌افتادم. شدت مبارزه من با روح بیگانه پرستی از کابینه و ثوق الدوله معروف به کابینه قرارداد، شروع می‌شود و همان ایام را باید روزهای اول همکاری من با پیشوای بزرگوار احرار ایران مرحوم سید حسین مدرس به حساب آورد.

اگر وثوق الدوله قرارداد را اجرا می‌کرد، فاتحه استقلال ایران خوانده می‌شد. ولی قیام شدید ملیون و آزادیخواهان اجازه نداد آن روز هم تدبیر انگلستان فاتح شود، زیرا خورشید جذاب و تابناک ایران مغلوب و اسیر و تیره نمی‌گردد.

من با عشقی، فرخی، کمره‌ای، ضیاء الواعظین و افرادی دیگر از احرار چون به طور سختی به عاقدین قرارداد حمله می‌کردیم و نطقها و بیانیها و اعلامیه‌های آتشین ما بنیان استعمار را می‌لرزاند، همه ما را به زندان انداختند؛ ولی بذرفکر ما روییده و سبز شد و نمو کرد و کار را به آنجا کشانید که آن ورقه لعنتی که وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرت الدوله و خیانت کارانی دیگر، پوله‌های زیاد برای اجرای آن از انگلیسها گرفته بودند، پاره شد و دور افتاد و مرد!

برده کودتا بالا رفت: آنجا هم من جزء اولین دسته‌ای بودم که باید به زندان بیفتم. سرهنگ پاشاخان دزخیم مشهور شهربانی که هنگام مبارزه قرارداد مرا به سیاه چال انداخت، این جا هم مأمور توقیف من بود و صورتی به صمصام السلطنه نشان می‌دهد که من جزء نخستین دسته‌ای بودم که باید به زندان بروم. مرحوم صمصام السلطنه که این صورت را می‌بیند به من اطلاع می‌دهد که بی‌راهه به منزل او بروم و از آنجا خارج نشوم تا از شدت مراحل اولیه کودتا کاسته شود. جریانات وحشت آور و تأثر انگیز کودتا، گرفتن و بستن و ایجاد اختناق در همه جا و همه چیز مرا به فکر گرفتن امتیاز روزنامه قانون انداخته و در

شهریور ۳۰۰ که دیکتاتوری ایران می رفت ریشه محکمی پیدا کند، با اینکه بیش از بیست سال از سن من نمی گذشت و مشاجره عجیبی با مرحوم ممتاز الدوله و در معارف آن وقت و میزرا رضا خان نائینی معاون آن مرحوم راجع به یکی از مواد قانون مطبوعات (۳۰ سالگی مدیر روزنامه) داشتیم، به گرفتن امتیاز موفق و فوراً به نشر قانون شروع کردم.

هنوز چند شماره قانون منتشر نشده بود که سید میرزا آقا فلسفی مدیر روزنامه حیوة جاوید مورد ضرب و شتم سردار سپه فرمانده قوا و وزیر جنگ بعد از کودتا قرار گرفت و دندان سید شکسته شد. روزنامه قانون ضمن انتشار یادداشت شدیدی به این عمل اعتراض و این رفتار را تقبیح نمود و اختلاف بین روزنامه قانون و سردار سپه از این تاریخ مرحله جدی تری به خود گرفته، مدتی طول نکشید تا صحبت خلع قاجاریه و جمهوری قلابی به عمل آمد و من با اینکه نسبت به بقای سلطنت در خاندان قاجار علاقه ای نداشتم، با جمهوری قلابی نیز نظر خوبی نداشته و با قیام مردانه مردم و بر هم زدن بساط ساختگی جمهوری هم آهنگی کرده و این مرتبه نیز مردم فاتح شدند و صدای جمهوریت در فضا خفه شد. پس از به هم خوردن و پایان یافتن بازی جمهوریت، مدت کوتاهی سردار سپه به اصلاحات پرداخته و در ارتش و تمام نقاط کشور آثار بارزی از اقدامات مفید پدیدار شد. مع التأسف چندی طول نکشید که اطرافیان دزد و نالایق، آن سرباز فعال و لایق را احاطه کرده و بر جمع مال و دور شدن و مبارزه با صف اصلاح طلب و آزادیخواه تحریص و ترغیب نمودند و شد آنچه شد.

مخالفت من به وسیله مقالات روزنامه قانون با جمهوریت سبب شد که با فاصله های کوتاه روزنامه قانون توقیف و خودم هم گرفتار می شدم. آهنگ شوم دیکتاتوری رفته رفته بالا گرفت و دستگاه شهربانی در گاهی و مختاری و آیرم کاری جز گرفتن و کشتن و تبعید کردن نداشتند و پس از اینکه چند بار دچار سوء قصد شدم تا آخر دوره دیکتاتوری گرفتار زندان و تبعید گاه های سمنان، کاشان، اصفهان، یزد، کرمان و شهرضا بودم.

من در آخرین حوزه اسارت خود در اصفهان به حال افسردگی و ناتوانی افتاده بودم که بار دیگر کشور ما گرفتار دیکتاتوری هژیر و رزم آراء گردید و طلیعه قیام آزادیخواهان به زعامت دکتر مصدق و آیت الله کاشانی برای مبارزه با استعمار و ملی شدن نفت پدیدار

گردید. برای اینکه کتاب مجاهدتهای من یک صفحه کسر نداشته باشد با همان حال ناتوانی به تهران شتافتم و با نشر روزنامه قانون تا امروز آنچه توانستم و میسر بود برای محو استعمار و تجدید دوره آزادی و پایان یافتن اسارت ملت ایران کوشیدم و امیدوارم با عنایت خداوند و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین تا آخرین دقیقه زندگی از این راه و رسم منصرف و منحرف نشوم. و بالله التوفیق و علیه التکلان.»

همان طور که در متن خاطرات آمده او در سال ۱۳۰۰ خورشیدی روزنامه قانون را منتشر کرد. به خاطر مبارزات وی با کژیها و زورگوییها، قانون بارها دچار سانسور و توقیف شد. روزنامه قانون تا سال ۱۳۰۵ خورشیدی کم و بیش منتشر می شد و در این هنگام وی همکاری نزدیکی با اقلیت مجلس به رهبری سیدحسن مدرس داشت. پس از واقعه قتل میرزاده عشقی به همراهی کوهی مدیر نسیم صبا، رحیم زاده صفوی مدیر روزنامه آسیای وسطی، عباس اسکندری مدیر روزنامه سیاست ارگان اقلیت و تعداد دیگری از مدیران جراید مخالف دولت به مجلس پناه برد و همین امر موجب شد که اقلیت مجلس، دولت را استیضاح کند.

پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه، رسا همواره در تبعید و انزوا بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً قلم به دست گرفت و با شروع نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق به این نهضت پیوست و دین خود را ادا کرد. روزنامه قانون پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مورد هجوم او باش قرار گرفت و به کلی از بین رفت.

رسا گاهی شعر نیز می سرود. شعر ذیل از سروده های اوست به هنگام تبعید در کاشان:

روز به کاشان به غیر قبر ندیدم

شب به هوایش به غیر ابر ندیدم

عقرب و عطر است هر دو تحفه کاشان

عقرب دیدم و لیک عطر ندیدم

م: ۱- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج / ۴.

۲- دکتر ابونریان، حسین، مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶.

۳- مکی، حسین. تاریخ بیست سائۀ ایران، ج / ۴ و ۵.



محمد امین رسول زاده در سال ۱۸۸۴ میلادی در بادکوبه متولد شد.

پس از انجام تحصیلات قدیم و جدید به عالم روزنامه نگاری و سیاست روی آورد. فعالیت سیاسی خود را با عضویت در گروه‌های سوسیال دموکرات قفقاز در بادکوبه آغاز کرد. روزگاری در حزب همت از همکاران دکتر نریمان اوف بود. نویسندگی سیاسی را با روزنامه تکامل ارگان حزب همت، شروع کرد و به مدیریت آن رسید. پس از توقیف روزنامه تکامل، در ۲۶ مارس ۱۹۰۷، رسول زاده مدیریت روزنامه ارشاد را به عهده گرفت و پس از توقیف این روزنامه نیز، به عضویت هیئت تحریریه روزنامه ترقی درآمد. در مسیر فعالیت‌های سیاسی خویش با استالین آشنا شد و مدتها با او همکاری داشت.

محمد امین رسول زاده در سال ۱۳۲۶ قمری، از جانب حزب سوسیال دموکرات قفقاز به رشت آمد تا شاهد پیروزی مشروطه خواهان گیلان باشد و در این راه به آنان کمک کند. در نهضت انقلابی گیلان مشارکت داشت و از اندیشه گران انقلاب گیلان به شمار می‌آمد. سپس همراه مجاهدین گیلان به تهران آمد و در پیروزی مشروطه بر استبداد شرکت کرد. پس از پیروزی مشروطه خواهان و فتح تهران، به هنگام گشایش دومین دوره مجلس

شورای ملی و فعالیت احزاب سیاسی در ایران، به حزب دموکرات پیوست. او در حقیقت یکی از مؤسسين آن حزب به شمار می‌آید. اندیشه‌ساز حزب دموکرات و عضو کمیته مرکزی آن بود. مقدمه‌ای هم که بر مرامنامه حزب دموکرات نوشته شده به قلم اوست. علاوه به این در روزنامه ایران‌نو که در حقیقت ارگان حزب بود، مقالات سیاسی و اجتماعی می‌نوشت. امتیاز روزنامه ایران‌نو را سید محمود شبستری معروف به ابوالضیاء داشت و رسول زاده مدتی سردبیری آن را عهده‌دار بود. رسول زاده در این روزنامه به دستگاه استبداد و ارتجاع به خصوص دولت روسیه شدیداً حمله می‌کرد و هر چه را که در قفقاز نمی‌توانست بنویسد، در ایران‌نو نوشت. این امر موجب رنجش کهنه پرستان و آرزومندان تجدید رژیم گذشته در ایران شد و همچنین خشم محافل دولتی روسیه را برانگیخت. با سقوط کابینه دموکرات مستوفی الممالک و با روی کار آمدن سپهدار تنکابنی در ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۹، طرف اعتدالیون تقویت شد و آنان از یک سو و فشار سفارت روسیه از سوی دیگر موجب شد تا عناصر دموکرات مثل حمیدرخان عمواوغلی و رسول زاده از ایران اخراج شوند. رسول زاده پس از خروج از ایران به اسلامبول رفت و پس از دو سال اقامت در آن شهر، هم‌زمان با اعلام عفو عمومی در روسیه (به مناسبت سیصدمین سالگرد تاجگذاری خاندان رومانوف در ۱۹۱۳م) به بادکوبه بازگشت. در بادکوبه به حزب مساوات که قبلاً حزب دموکرات مسلمان خوانده می‌شد و توسط او و چند تن دیگر تأسیس شده بود، پیوست و در کنگره حزب که در سال ۱۹۱۷ برپا شد به مقام ریاست حزبی نائل آمد.

پس از انقلاب روسیه (۱۹۱۷م) و سرنگون شدن دولت تزاران، ملیت‌های مختلف ماورای قفقاز، مسلمانان، گرجیها و ارمنیها در جهت نهضت‌های خود مختاری به حرکت درآمدند. در ابتدا به فدرالیسم روی آوردند و سپس به سوی تجزیه طلبی و استقلال کشیده شدند. در ۲۲ آوریل ۱۹۱۸ جمهوری فدرال سرزمین قفقاز شامل سه دولت مسلمانان، ارمنیان و گرجیان داخل دولت روسیه شوروی اعلام موجودیت کرد. اما دولت فدرال دیر نپایید و شورای فدرال در ۲۶ مه ۱۹۱۸ اعلام انحلال کرد و در همان روز گرجستان و دو روز بعد ارمنستان اعلام استقلال کامل کردند و در ۲۸ مه ۱۹۱۸ نیز شورای ملی مسلمانان، ماورای قفقاز دولت جمهوری خود را که شامل بخش شرقی و جنوبی ماورای قفقاز می‌شد رسماً

اعلام کرد. رسول زاده یکی از مؤسسان دولت جمهوری بود که در نشریه رسمی جمهوری، مرز ویژه‌ای برای مناطق مسلمان نشین تعیین کرد و آن را در مقابل گرجستان و ارمنستان قرار داد. تهیه قانون اساسی دولت جمهوری مسلمانان قفقاز به عهده رسول زاده و علی مردان توپچی باشی گذاشته شد و سپس رسول زاده به ریاست مجلس قانونگذاری برگزیده شد. این سه جمهوری که هر سه مخالف دولت بلشویکی شوروی بودند، سرانجام با ورود ارتش سرخ به ناحیه تحت سلطه آنان، سقوط کردند. در ابتدا کودتای روسی در ۲۷ و ۲۸ آوریل ۱۹۲۰، دولت جمهوری مسلمان قفقاز را ساقط کرد و جمهوری سویت در باد کوبه اعلام شد و سپس در مارس ۱۹۲۱ جمهوری گرجستان و در آوریل همان سال جمهوری ارمنستان به سرنوشت جمهوری مسلمانان در آمدند.

رسول زاده توسط قوای ارتش سرخ دستگیر و روانه مسکو شد. در سال ۱۹۲۲ از مسکو گریخت و به آلمان رفت. سپس راهی لهستان، ترکیه و رومانی شد. پس از سه سال اقامت در آلمان در ۱۹۲۷ به ترکیه رفت و تا آخر عمر در آن جا اقامت گزید. از رسول زاده آثار و تألیفات سیاسی بسیاری به جا مانده که مشهورترین آنها عبارتند از:

مرکز تحقیقات کاپیتولوم سردی

- ۱- آینده دموکراسی.
- ۲- افلاس سوسیالیسم انقلابی در اوضاع سیاسی روسیه.
- ۳- سیاوش عصر ما.
- ۴- مسأله ملت.
- ۵- اندیشه استقلال و جوانان.
- ۶- ملت و بلشویسم.

وی پس از خروج از روسیه به نشر چند محله پرداخت از جمله:

- ۱- بنی قافقازیا، از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸.
 - ۲- قورتولوش از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳.
- رسول زاده همان طور که از شرح حال او پیداست همواره به عنوان یک شخصیت نظریه پرداز و اندیشه گر سیاسی مطرح بوده است. جای پای او را در انقلاب مشروطه ایران و

خیزش جمهوریهای قفقاز به خوبی می‌توان دید، او به دو مقولهٔ دموکراسی و سوسیالیسم نظر دیگری غیر از دیدگاه‌های دولت بلشویکی روسیه داشت. در کتاب خود به نام آیندهٔ دموکراسی، چنین می‌نویسد:

«برای ما مشرق زمینیان که تازه به دموکراسی گام نهاده‌ایم، تحقیق در آیندهٔ دموکراسی، مسألهٔ نظری و مجرد نیست؛ بلکه قضیه‌ای است بسیار مهم و واقعی و ارزش عملی دارد. می‌توانید بپرسید چرا؟ برای اینکه فکر دموکراسی را ما مشرقیان از مغرب گرفته‌ایم؛ یعنی از دنیای مدنیت معاصر. ولی مشرق آنگاه کار دموکراسی را آغاز نهاده که این سیستم در وطن اصلی‌اش اروپا و آمریکا در معرض انتقادهای فراوان قرار گرفته است؛ یعنی در فرانسه و انگلیس و آمریکا که نام دموکراسی‌های بزرگ جهان را دارند. در مغرب آثار زیادی منتشر می‌شوند که از افول مدنیت معاصر، ورشکستگی اروپا، و انقراض دموکراسی سخنانی می‌رانند. گذشته از آن انتقادها کمونیستها از چپ، و فاشیستها از راست، دموکراسی را آماج حمله‌های کشنده‌ای قرار داده‌اند. این دو فرقه که هر کدام نوعی دیکتاتوری برپا ساخته‌اند، یکی دروغین بودن آیین دموکراسی را اعلام می‌دارد، دیگری ناتوانی آن را. دموکراسی دشمنان علنی و سیخت خود را در کشورهای یافته است عاری از سنت دموکراسی مانند روسیه و ایتالیا، و یا در ممالک ضعیف. به علاوه هستند دموکراتان معتقدی با هوشیاری رادیکال که هرچند سخن دشمنان دموکراسی را در ورشکستگی آن منکر باشند، اما به این معنی اعتراف دارند که دموکراسی به حالت بحرانی و ضعف، دچار گشته است.»

وی با امیدواری به آیندهٔ دموکراسی و توصیهٔ آن برای ملل شرق چنین می‌نویسد:

«جنگ عمومی در اقتصاد جهان و روابط بین الملل، در تأسیسات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشورهای غالب و مغلوب و حتی بی طرف، کم خرابی بار نیاورد. بر اثر آن ویرانگریها مسائلی به میان آمده بس پیچیده و دشوار... در حل این مسائل کشورهایی که با اصول دموکراسی اداره می‌شوند، به مشکلات کمی بر نخورده‌اند و کم شکست نخورده. بنابراین برای ما مشرقیان شناخت ماهیت این وضع موجود ضروری است. وضعی که نقادان هواخواه دموکراسی به نام بحران از آن یاد می‌کنند، و مخالفان دموکراسی بدان نام

ورشکستگی نهاده‌اند. باید بفهمیم مگر ما با روی آوردن به دموکراسی، سیستمی را که روزگارش سپری گشته پذیرفته‌ایم؟ یا در اخذ نظامی که در حالت بحرانی است، با احتیاط و بصیرانه حرکت می‌کنیم؟ این چه قماری است که ما می‌کنیم؟ آیا آن بحران سكرات مرگ است که زادهٔ سالخوردگی است؟ یا بیماری مرحلهٔ بلوغ است که در قضیهٔ رشد دیده می‌شود؟ در پاسخ آن پرسشها برای ما از هر چه لازمتر اینکه بدانیم: آیا دموکراسی را فردایی هست؟»

وی در باب تعریف دموکراسی چنین می‌نویسد: «دموکراسی عنوان نظام مخصوصی است برای ادارهٔ اجتماع بشری، و جوهر آن حکومت مردم است بر پایهٔ رأی عمومی. سخن ما اینجا دربارهٔ دستور حکومت ملی به وسیلهٔ مجالس پارلمانی، اصول حقوقی، و عناصر آزادی نیست؛ با آن اصول آشنا هستیم. نظرگاه ما شناخت ماهیت بنیاد دموکراسی و سیر تحول آن است.»

سپس وی به شرح سه بنیان اصلی دموکراسی یعنی آزادی، مساوات و حاکمیت ملی می‌پردازد و آنان را مورد تحلیل و سنجش قرار می‌دهد.

رسول زاده در کتاب دیگر خود در باب تاریخچهٔ سوسیالیسم و آشنایی با این مکتب اقتصادی می‌نویسد: «سوسیالیسم با مارکس آغاز نمی‌شود. آدمی از لحظه‌ای که پا به اجتماع مدنی نهاده، با فکر سوسیالیسم انس یافته است. در یونانستان قدیم اندیشهٔ سوسیالیسم را می‌شناختند. افلاطون دولت کمال مطلوب را در نظام اشتراکی آزاد از مالکیت خصوصی، تصور می‌نمود. پس از او، تاریخ سوسیالیسم دعوت‌های پرشور و تصورات خیال‌انگیز ایده‌آلیستهای بزرگی مانند: اون، فوریه، سن‌سیمون، پرودن و دیگران را ثبت کرده است. آن متفکران، رهایی بشریت را از قید ضرورت، برافتادن پول، دلخواه بودن کار، و تحقق خواستهای انسان را در تصور خوش پرورانده‌اند. همچنین برای بوجود آوردن دنیای عدالت، برادری و مساوات به تبلیغهای ایده‌آلی دست بردند، و به آئیهٔ سوسیالیسم اعتقادی رمانتیک داشتند. اما تا زمان مارکس سوسیالیسم ماهیتی جهانشمول نداشت. و به معتقدان سوسیالیسم همچون اوتویستهای خیال پرست می‌نگریستند. تمام ارزش مارکس این است که این خیال را به زیور علم آراست. سوسیالیسم پیش از مارکس را سوسیالیسم خیالی

نامیده‌اند، و به سوسیالیسمی که مارکس پرورانده سوسیالیسم علمی که تعبیر دیگرش ماکسیسم است [نام نهاده‌اند].»

رسول زاده به حکومت کمونیستی شوروی سخت انتقاد داشت. وی بوروکراسی استالین را به شدت محکوم می‌کرد و تجربه حکومت کمونیستی شوروی را محکوم به شکست می‌دانست: «اگر قبول کنیم که بلشویکان هنوز به روح مانیفست وفادار مانده‌اند و مارکسیست خیلی ارتدکس هستند، ناگزیر باید بپذیریم که از چنان عبادتی، نصیب مارکسیسم در دنیا بهشت ساختن نیست، بلکه توانایی‌اش به دوزخ آفرینی است.»

و باز در جای دیگری می‌نویسد: «پی بردن به وضع حکومت بلشویسم ابداً مشکل نیست. نه فقط رهبران جناحهای مختلف، بلکه اکثریت قاطع حزب کمونیست اعتقاد یافته‌اند که کاری که در روسیه صورت می‌گیرد نه سوسیالیسم است نه دموکراتیسم. حتی استالینی‌ها که امروزه غلبه پیدا کرده‌اند و مخالفان خوش را به مرتد بودن متهم می‌سازند، اعتقاد قلبی‌شان این است که حرکت فعلی حزب کمونیست در جهت سوسیالیسم موعود نیست... به عبارت دیگر باید بگوییم ایده‌آلیسم کمونیستی که از جانب چپ مشربان دفاع می‌گردید، از میان رفته. مقدس بودن ایدئولوژی حزب ملوث گشته است. کاری که دارد می‌شود چیزی نیست مگر ارائه حیات بوروکراسی که حزب کمونیست بوجود آورده است.»

رسول زاده، با اکثر رجال سیاسی ایران دوستی صمیمانه داشته و همیشه نسبت به سرنوشت سیاسی ایران نگران بوده است. دوستی او با حسن تقی‌زاده و مکاتبات سیاسی وی با تقی‌زاده شاهد این مدعاست.^{۴۶}

رسول زاده سرانجام در اسفند ۱۳۳۳ در ترکیه وفات یافت.

م: ۱- آدمیت، فریدون. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران.

۲- صدرهاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱/ ۱.

۳- رائین، اسماعیل. حیدرخان عمواغلی، ج ۱/ ۱.

۴- مجله آینده، سال چهاردهم، شماره ۱-۲. صاحب امتیاز: ایرج افشار.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

رشتیان، قاسم

قاسم رشتیان در سال ۱۲۹۴ خورشیدی، در کابل متولد شد. در مکتب حبیبیه و مکتب استقلال، به درجهٔ رشدی رسید و در سال ۱۳۱۰ خورشیدی با سمت نویسندهٔ مدیریت مطبوعات، وارد خدمت شد و پس از مدتی به مدیریت عمومی پست و تلگراف، با سمت مترجمی فرانسوی معرفی شد. در سال ۱۳۲۳ خورشیدی به معاونت ریاست مستقل مطبوعات رسید.

اثر به جا مانده از او عبارت است از:

۱- ترجمهٔ کتاب عتیقه کتل خیرخانه.

م: مشار، خانابابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴/ ۰۴.



حاج میرزا حسن رشدیه فرزند آخوند ملامهدی تبریزی، در روز جمعه پنجم رمضان ۱۲۷۶ قمری در تبریز متولد شد.

تحصیلات ابتدایی خود را در مکتبخانه‌های قدیمی تبریز به پایان رساند و علوم دینی را نزد پدر و سایر روحانیون آموخت. بیست و دو ساله بود که پیشنهاد یکی از مساجد دور افتاده تبریز شد، پس از مدتی برای بررسی وضعیت نظام آموزشی، راهی بیروت و با تعلیمات دانشگاه فرانسویان در بیروت آشنا شد. رشدیه در سال ۱۲۹۸ وارد یکی از مدارس بیروت شد و تحت نظر معلمان تربیت یافته فرانسوی، به فرا گرفتن اصول تعلیم، و آشنایی با طرز تعلیمات جدید پرداخت و دو سال سرگرم این آموزش بود.

رشدیه در حدود سال ۱۳۰۰ قمری، از بیروت به اسلامبول رفت و از آنجا راهی ایروان شد تا به کمک برادر مادری‌اش حاج آخوند برای ایرانیان مقیم ایروان مدرسه‌ای تأسیس

کند. در ایروان مدرسه‌ای با تشکیلات جدید آموزشی تأسیس کرد که مدت چهار سال این مدرسه دایر بود. وی ضمن آموزش، از نظام آموزشی روسیه نیز بهره گرفت و مدرسه رشدیّه از طرف مسلمانان ایروان مورد استقبال قرار گرفت و زمانی که ناصرالدین شاه از سفر فرنگستان به ایران می‌آمد، در ایروان از آن مدرسه بازدید کرد و ظاهراً تعایل نشان داد که آن را به تبریز منتقل کند. ولی مغرضین و مخالفین مانع شدند و چون رشدیّه به امید کمک شاه مدرسه خود را در ایروان تعطیل کرد، دوباره اجازه باز کردن مدرسه را به او ندادند. پس از ورود شاه به تهران در اثر اقدامات بعضی از خیر اندیشان رشدیّه اجازه یافت که در تبریز مدرسه‌ای باز کند. از این رو به سال ۱۳۰۵ قمری، نخستین مدرسه ابتدایی عمومی را در محله خیابان تبریز تأسیس کرد. عمر این مدرسه یک سال بیشتر نبود؛ زیرا پیشنهاد محل رئیس السادات، کمک به آن را حرام شمرد و مردم را وادار به بستن آن کرد و اجازه نداد کسی خانه برای مدرسه اجاره دهد و همچنین مهدور الدم بودن رشدیّه را نیز اعلام کرد.

رشدیّه شبانه به مشهد فرار کرد و پس از شش ماه به علت مرگ رئیس السادات به تبریز مراجعت کرد. این بار در محله بازار مدرسه‌ای دایر کرد که دارای سیصد و چند شاگرد بود؛ ولی عمر این مدرسه نیز فقط یکسال تحصیلی بود و این مدرسه نیز مورد اعتراض و حمله طلاب علوم دینی ساکن مدرسه صادقیه قرار گرفت. رشدیّه بار دیگر نیز ناچار از راه روسیه عازم مشهد شد. پس از چند ماه به تبریز مراجعت و در محله خودش، چرنداب با اطفال فقرا و درویش مدرسه را دایر کرد. شمار شاگردانش به سیصد و هفتاد و چند و شمار معلمان به دوازده رسیده بود که این مدرسه نیز مورد اعتراض بعضی از روحانیون قرار گرفت. رشدیّه ناچار بار دیگر مدرسه را تعطیل و به مشهد عزیمت کرد. پس از شش ماه مجدداً به تبریز بازگشت و این بار در محله نوبر مدرسه را عَلم کرد؛ ولی باز هم این مدرسه دچار سرنوشت مدارس قبلی شد و باز هم رشدیّه شبانه به مشهد گریخت و پس از چند ماه به تبریز مراجعت و مجدداً در محله بازار برای بار پنجم مدرسه را دایر کرد. کارش بر اثر استقبال مردم بالا گرفت. مدرسه در دو حیاط مجاور و دارای چهار صد و هفتاد و چند شاگرد بود. رجاله‌ها ریختند و مدرسه را غارت، و یک کودک از بالای پله‌ها پرتاب کردند و کشتند و غوغایی سخت برپا کردند. خیراندیشان رشدیّه را از معرکه نجات دادند؛ به مشهد گریخت و

بسم الله

اعلامیه ای از مکتب زنده

مکتب غیر مکتب باشد بلکه از جنبه یک نمایشی مراجع لایه زار است اولین سال از امر مسر خود را طی کرده لازم است پشت خود را در مسابقات انجمنی بسیار ترقی مطابق مفهوم تقابل بر فرض در باب سواد و در همین علم ادب برساند قدم نهادن در کاران وقت دولت نه تنها مجلس امتحان این سواد را زیب اثرش خواهد داد بلکه موجب ترقی و مزید قوت معنوی و تعلیم در ترقیات آتی خواهد بود .

مکتب این دایره مکتب ارزشش اطلاق است

۱ کتابی که از بدو تکمیل این مکتب به فری سواد خواندن او نشستن و اخذ شده ترقی کرده اند به نسبت زمان که سال هریم تکمیل آنهاست شاگردان مرتبه هریم نه میسده میشوند

۲ آنها که در درود این مکتب مبتدی بوده اند کاتب هرگز برای شناختن سیاه سفیدی خون و کتابی ادبی کرده اند و اینها از الف تا شروع کرده آنها را شاگردان مرتبه اول بنامند

۳ اطفال مبتدی محض که در اول درود از اطاق تئیا این اطاق رسیده اند دو صفند (۱۰۰ نفر) و استبدانیه

۴ اطفال ترا سر که از شاه پیش مبتدی حرف دار شده اند هر دو صفند به تئیا

۵ آنها که از چهارده با بیست و نه اند تا هفت و هفت با شروع کرده هر دو صفند به تئیا

۶ آنها که هجده است بی سواد و از هجده و یکده است شروع در کلاس کرده اند هر دو صفند بنا سینه و آنجا که حرف پروزی و دانش پروزی از صفات خاصه جانب مستجاب ایدر وقت است

در این ایام که با مشق شاگردان مکتب حشده به شروع شده اند از چهارده تا بیست و نه هر دو صفند

تشریح قدم خواهند داد که در باب تکمیل و کمالات معنوی از نظر وقت نیز شناس

بگذرد

در آنجا مدرسه بسیار منظمی دایر کرد. اما چندی نگذشت که این مدرسه نیز به سرنوشت مدرسه‌های تبریز دچار شد و با حمله اجامر و اوباش و غارت و کتک زدن مفصل رشديه قضیه فیصله یافت و مدرسه تعطیل شد.

از مشهد به تبریز بازگشت و به کار کشاورزی پرداخت و پس از آباد کردن و فروختن قطعه‌ای زمین که متعلق به وی بود، اقدام به تعمیر و بازسازی مدرسه‌ای مخروبه کرد که این امر مورد حمایت مظفرالدین میرزا ولیعهد و علمای نجف واقع شد؛ ولی این مدرسه هم با بیل و کلنگ به خرابه بدل شد و باز رشديه به مشهد گریخت و باز پس از چند ماه به تبریز بازگشت و مدرسه را دایر کرد. هنگامی که امین‌الدوله به صدارت رسید، با آشنایی قبلی که از رشديه داشت، او را به تهران دعوت و تشویق به تأسیس مدرسه در تهران کرد. رشديه در سال ۱۳۱۵ قمری، اولین مدرسه‌اش را در تهران در باغ کربلایی عباسعلی افتتاح کرد. این مدرسه مورد حمایت امین‌الدوله صدر اعظم بود و از طرف دولت مقررى ماهانه داشت. با روی کار آمدن علی اصغر خان اتابک، دشمن سیاسی امین‌الدوله مقررى ماهانه مدرسه رشديه قطع شد و بند و بستهای سیاسی نزدیک بود مدرسه را به تعطیل بکشاند. چون رشديه و پیروان وی طرفداران امین‌الدوله بودند، بالتبع دشمن اتابک خوانده شدند و سخت در معرض خطر قرار گرفتند. روحانی روشنفکر زمان حاج شیخ هادی نجم آبادی از رشديه حمایت کرد؛ ولی بالاخره رشديه مجبور شد در سال ۱۳۱۹ تهران را به قصد حج ترک کند. در غیاب رشديه، آقا شیخ هادی سرپرستی مدرسه را به عهده گرفت و مقررى شاگردان آن را مرتب پرداخت. با بازگشت رشديه از حج، مجدداً تحریکات سیاسی طرفداران اتابک علیه او شروع شد و او مجبور شد به خاطر اینکه به جرم پخش شبنامه دستگیر نشود به قم برود و بست بنشیند. پس از چند ماه مظفرالدین شاه تلگرافی از او خواست تا به تهران باز گردد و به امور مدرسه رسیدگی کند. رشديه به تهران آمد و مجدداً به فعالیت سیاسی و نوشتن شبنامه و اعلامیه علیه اتابک پرداخت، تا اینکه این بار هم مورد غضب صدر اعظم واقع شد و وی تصمیم به تبعید رشديه گرفت؛ لکن رشديه پیشدستی کرد و با توجه به نزدیک شدن جشن پایان سال تحصیلی مدرسه، عریضه‌ای به این مضمون به شاه نوشت:

«آستان فلک پاسبان خدایگان ایران و پناه ایرانیان، اعلیحضرت قدر قدرت همایون

به شرف عرض آستان مبارک می‌رساند. مدرسهٔ رشدیه که از مآثر میمنت اشتغال همایون شاهنشاهی ارواحنافداه و در تحت توجهات عظمای پادشاهی تربیت گاه یک عده ایتم است، امتحانات سالیانهٔ خود را به پایان رسانده جوایزی هم جهت شاگردان معین کرده است. چون خاطر خطیر ملوکانه همواره به رضایت فقیران و دلجویی یتیمان متعلق است، آرزوی همهٔ خدمتگزاران چنانست که جوایز مستقیماً به دست مبارک آن پدر تاجدار ارواحنافداه، اعطا گردد؛ ولی هنوز ایرانی را پای تمنا بدان پایه نرسیده است که از آستان قدس شاهنشاهی، چنین استدعایی کند. با عرض آستان بوسی، استدعای آن دارد که امر مطاع متبع به جناب اشرف صدر اعظم صدور باید که از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، به مدرسه تشریف آورده در یتیم نوازی بشس البدل ذات شاهانه قرار گیرند.»

شاه، نامه را خواند و در حاشیهٔ آن چنین نوشت:

«جناب اشرف صدر اعظم! علاقهٔ ما را به محبت بر فقرا و ایتم می‌دانید، لازم بود خود ما توفیق این ثواب یابیم، حالا که ما را این مجال نیست، چنانکه مدیر و رشديه تقاضا کرده است، از جانب ما به مدرسه بروید و جوایز شاگردان را به دست خودتان بدهید و یتیمان را بسیار محبت کنید.»

علی اصغر خان اتابک که متوجه موضوع شده بود، دفع الوقت می‌کند و از این دستور شاه سرباز می‌زند. رشديه بار دیگر به شاه می‌نویسد:

«به شرف عرض خاکپای جواهر آسای همایونی می‌رساند حضرت اشرف اتابک اعظم به علت تراکم کارهای دولتی، تشریف فرمایی خود را به مدرسه به بعد از عید محول فرموده‌اند. چون در نظر ما مکتبیان شغلی مقدستر از تعلیم، و فریضه‌یی مهتر از نوازش یتیمان نیست، استدعا از آستان مبارک آنکه امر همایونی چنین شرف صدور یابد که اتابک اعظم امروز عصر به مدرسه تشریف آورده، جوایز را به نام نامی اعلیحضرت همایونی به شاگردان عطا فرمایند، و این خدمتگزار و اعضای مدرسهٔ رشدیه را، که همه پروانهٔ شمع وجود شاهنشاهی هستند، مفتخر و سرافراز سازند.»

ضمناً بر کاغذ کوچکی هم به ضمیمه نامه چنین نوشت:

«اگر اتابک اعظم امروز به مدرسه تشریف بیاورند مدرسه منحل، فدوی تبعید، معلمین

مجازات و ایتم تار و مار خواهند شد.»

برنامه امتحان مدرسه رشیدیّه

تفسیر تصدیقات تعلیم که در امتحان خواهد بود

مرتبۀ اولی	مرتبۀ اولی	مرتبۀ اولی
صحت ۱۰ نوشتن و خواندن کفایه تعلیم از حفظ حساب شروع کج و عد و نویسی صحاح شرعیّت: سؤال ۷۰ قران شریف: صفحه ۲۰ صرف فارسی: نادرسی ۱۸	صحت ۱۰ حفظ کفایه تعلیم صرف و کوفه درسی نادرسی حساب و عد و نویسی صحاح خبر فی التفسیر: تسبیح از زردی نقلی صحاح شرعیّت: سؤال ۸۰ ترجمه قران شریف: نادرسی ۱۸ حساب از احوال اربع صحاح و عشری	مرتبۀ اولی صحت ۱۰ سخن بان العرب: صفحه ۳۵ صرف و کوفه درسی: نادرسی ۱۲ صرف میر: فصل ۸ خبر فی التفسیر: تسبیح از زردی نقلی صحاح شرعیّت: سؤال ۸۰ ترجمه قران شریف: نادرسی ۱۸ حساب از احوال اربع صحاح و عشری
مرتبۀ ابتدائیه - واعدادیه	مرتبۀ ابتدای	مرتبۀ تجویز
صحت ۱۰ نوشتن و خواندن کفایه تعلیم از حفظ حساب شروع کج و عد و نویسی صحاح شرعیّت: سؤال ۷۰ قران شریف: صفحه ۲۰ صرف فارسی: نادرسی ۱۸	صحت ۱۰ نوشتن و خواندن نام برای تعلیم از حفظ شرعیّت: سؤال ۱۵ حساب عد و نویسی: مرتبۀ ۹ صحت: الا و جرت صحت: حفظ	مرتبۀ تجویز صحت ۱۰ نوشتن و خواندن نام برای تعلیم از حفظ نوشتن و خواندن نام کفایه تعلیم از حفظ صحت ۱۰ شرعیّت: سؤال ۴۵ حساب عد و نویسی: مرتبۀ ۱۲

مظفرالدین شاه که از داستان خصومت اتابک با رشدیّه آگاه بود و اوضاع و احوال را نیک می‌دانست، در حاشیة نامه رشدیّه نوشت:

«جناب اشرف صدر اعظم! دلجویی یتیمان در نظر ما هم بر هر چیزی مقدم است. امروز عصر به مدرسه بروید و جوایز را از جانب ما توزیع کنید و اعضای مدرسه را از مدیر و معلمین به عنایات ما امیدوار گردانید، و یتیمان را بسیار بسیار محبت کنید.»

اتابک ناگزیر امر شاه را اطاعت کرد و همان روز عصر به مدرسه رفت. این امر هم باعث تأمین امنیت رشدیّه و هم تبلیغ خوبی برای مدرسه شد. از فردای آن روز اعیان و اشراف تهران که تا حال از ترس، بچه‌های خود را به مدرسه نمی‌آوردند به مدرسه سرازیر شدند. رشدیّه مجدداً فعالیت‌های سیاسی خود را علیه اتابک ادامه داد و با تشکیل جلساتی در مدرسه به انتقاد از اتابک پرداخت. یک بار در راه خانه‌اش مورد سوء قصد واقع شد و پس از این واقعه به توصیه شیخ هادی نجم آبادی مجدداً راهی سفر حج شد. پس از بازگشت از این سفر و پیشامد مرگ نجم آبادی و مختار السلطنه، دو حامی بزرگ او و در پی آن، مرگ امین الدوله مجدداً مشکلات جدیدی در سر راهش پدید آمد.

هم زمان با شکل‌گیری نهضت مشروطه در ایران، رشدیّه نیز به صف مبارزان پیوست و در ابتدا با منتشر کردن مجله مصوری به نام مکتب، در بیداری ایرانیان کوشید. شبنامه‌هایی علیه عین‌الدوله صدر اعظم وقت چاپ و منتشر می‌کرد و نسبت به انتقاد از اوضاع و احوال سیاسی کشور از هیچ کوششی فرو گذاری نکرد. سرانجام در روز جمعه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۲۳ او را به اتفاق مجدالاسلام کرمانی و میرزا آقا دستگیر کرده و به کلات تبعید کردند. پس از امضای فرمان مشروطیت از جانب مظفرالدین شاه، او نیز از تبعید آزاد و راهی تهران شد و مجدداً به فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی پرداخت. در سال ۱۳۴۵ قمری به قم رفت و برای همیشه در آن شهر اقامت گزید. در قم در کلاس درس آیت الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم حاضر شد و به فراگیری علوم دینی پرداخت. در ضمن مدرسه رشدیّه را مجاور تکیه ملامحمود دایر کرد و اطفالی را که اکثراً فقیر و بی بضاعت بودند، دعوت کرد و مطابق میل خود دبستانی به پاداشت. علاوه بر مدیریت، کلاس اول را خود اداره می‌کرد. در قم در همان مدرسه، کلاس مخصوصی هم برای تدریس نابینایان دایر کرد.

اعلان دعوت برجلس امتحان

مکتب فیض مکتب رشیدی (وقف در غرب و اگر بخانه در محلات مرحوم میرزا محمدخان سپالار) حکمت نخستین دبستان این ملت قدیم محترم است -
بنابه یکسنگاه فانی بنی میباید مکتب هیولای بنگاه اطفال وطن را در هفت سالگی که بدو ادراک آنها است بر آغبلر می کند و بود که آثار او در مدت تحصیل
دقیق تریت بکند و ماده قله آنها را این صورتی که حسن صورتی که گردانیده از سنگت فشار روحی در آورده در لفافه ادب عجمه بدیگر مکتب عالی مکتب
بمزله کارخانه رنگ آمیزی و تکلیف خوب بیده که باستانی آموزگار از خرد مند بقران مختلف علوم و خوش کویا کوز دانش فتن و رنگ بپسند و با آب
و رنگ بیفش بستعبده چهر شوند و نای در نشان سپهر بنشینان دین و دولت گردند و مایه اقتدار ملت جنان شوند که بودند و آن کنند که دیگران نمودند *

سال گذشته که هیأت مکتب سال چهارم از مراحل عمر خود را در تریو ذات اندس شاهان بنده شاه دادگستر عام دوست اسلام بنام اعلی حضرت توفیق که هیاتون
السلطان الامنم و الحظان الامنم عز مظفر الدین شاه که خدایه مکتب و دولت و در نظر طلفت خواجه اکرم صدر الامور الاعظم حضرت مستطاب
اشرف میرزا علی اسرخان اکابک اعظم مد ظله العالی به پیروزی در امتحان از بیلیان رسید مشیت الهی مدیر مکتب را بصاحت حجاز کشاید *

مقدمه بصلاحه این مکتب در عداد متعلمین و اجزای مکتب احتساب و غنیمت انراغ شود که مخالفت بجه فوق نوبه مباشرتین جزو نباشد و بکلی شرازه
این کتاب از حد نباشد صلاح چنین دید که دو صنف از اطفال را که یک و دو سال از تعلیم و تسلط باقی داشتند مرخص نموده به مدارس دیگر فرستد که نتواند
این دو سال تحصیل را در آنجا تکمیل نموده مطلع اشراقات علوم عالی گردند و بتوش بجه تحصیل بایند *

چون این خدمت برداشته شد و سیه سفر ساخته روی بر آمد و بنام هر ماه در مساجد از حجاز که عود از حقیقت به بجز بود در مدارس جنبه
با وقت اشاعتات سوره اطلاق تصادف افتاد خواست که از آن بوستان تحفه برای دوستان بیورد طذ اهر گلشن علمی که میگشت قدمی در آنجا بگشاید
و از من خوش توشه بر میداشت در آن بین که حیب و دامان جنان از اولانگی و روحانی است خنجر بر این گشاید که اگر سلامت بوطن بخورد برگردد
و اثاث مکتب را با براید از تواند اسر و صورتی دهد و رساله آرا از مکتب رشیدی و ابتعالی و کناره از علوم عالی و التناز و ابی جیرا که اسر و آنها که
غیر و غیروند و دارای مکتب دل انروز فقط احتیاج انواع مکتب را اسباب اصلاح حال بکنند و داخل علمی و ابتعالی رانسانی ترقیات اطفال چون
دانایان چنین گرداند مایه بنیان مکتب

از آنجا که غیبت هر مدیر ملازم کشور آن اداره است پس از مساجد محض دفع منابع و جلب محاسن و انراغ مکتوبات خیر چندی مراتب تبارک زمان
غیبت و تلافی او ان قدرت بود مطابق مقدمه بیکه داشت جوی از اطفال را که بزرگسال و از شانین علوم عالی و البته خنجر به بودند دوباره مرخص نموده
مکتب را چنانکه بیخواست مخصوص متعلمین اینست ساخت و مطابق تحصیل ذیل فهرست تعلیمات بجه مرتب نموده خواست که دعوت و او را که بوطن
تشریح اعلان کند و پیش از پیش خدمت نمایان لازم دانست که پیش از آن از پیشرفت تحصیلات اطفال موجوده مدرسه اشاعتی دهد و ترقیات مکتب اطفال
مکتب و اطفال و تا مجموعی اسباب ترقی هر ضراب کمال و مرده بین علوم و سایر برساند

قدم اما و ارکان ملت و دولت تنها مجلس اشاعت این مکتب را زب و تشریح خواهد داد بلکه موجب تشویق و مزید قوت متعلمین و متعلمین در
ترقیات آتی خواهد بود فرض تکمیل و اتمی است و فرایین خود بخوبی و آرایش
از آنجا مکتب معلوف پروری و دانش نوازی از منافع خنجر و تشریح و تشریح قدم و ارزانی داوند نامریدان تحصیلات اطفال از نظر دقیق هنر شناس بگذرد
تحصیلات متعلمین قیام و اقدام خواهد شد خواست که تشریح و تشریح قدم و ارزانی داوند نامریدان تحصیلات اطفال از نظر دقیق هنر شناس بگذرد

(این مکتب تا که در ملازمت سالگی قبول کرده بجهای که فکته مراتب ذیل را بپایوزد)

اول سال

- (شروع و تلف با و تعلیم کتابت) (شروع فرائد قرآنی تشریح) (تشریح در خواندن قرسی ساده) (سبب خنجر)
 - (درس فارسی و اطفال املا) (حساب از اعمال ارباب صحاح) (فرائد قرآنی که بجه علم تجوید) (درس شریعت) (صرف فارسی)
 - (علم الهی و احکام مذهبی) (اکال فارسی در طی کتب کبری) (علم حساب از اعمال ارباب کسور و اتمار) (نحو فارسی) (صرف عربی)
 - (ترجمه فارسی عربی و عربی فارسی) (نوبه المکر در طی دروس مخصوص)
 - (ترجمه قرآن شریف) (اتم حساب و حل مسائل حساب) (ادبیات فارسی و انشا) (نحو عربی و اکال صرف آن) (مفیدات جنرالی عربی)
 - (اکال ترجمه قرآن شریف و تفسیر بعضی آیت بحکم) (فتن در مسائل دینی و مذهبی و علوم نظریه) (اکال نحو عربی و تکمیل و جملان)
 - (ادبیات فارسی و معانی و بیان آن) (فتن در حساب و اکال در حل مسائل آن)
- اگر تا که تحصیل کردنتوار دشواری قبول بید و بجه بزرگی سن و سوا اخلاق و سبق خیان خدمت در سورت تقصیران معلوم و ان قبول شده از هر جا که می تواند
بمتعلمین مدرسه حتم شود در پس میشود * طهران در مطبعا مبارکه شاعتی از او احتیاجه بلیغ رسید فشر شوال الحکم بارس تپیل ۱۳۲۰

اعلامیه دعوت برای نظارت در امر امتحانات مدرسه رشیدی.

سرانجام رشديه رد ۲۱ آذر ۱۳۲۳ خورشيدى، در قم وفات يافت. و در قبرستان حاج شيخ عبدالکريم به خاک سپرده شد. رشديه را مى توان پدر تعليم و تربيت نوين و پير معارف ايران دانست. قدمى که رشديه در تاسيس مدارس جديد در ايران برداشت، ديگران را نيز تشويق کرد و به اين کار واداشت. کار اصلى او تعليم الفبا به شکل نوين و صورتى بود که تا آن زمان سابقه نداشت.

آثار بجامانده از او عبارتند از:

۱- بداية التعليم.

۲- صد درس.

۳- شریعات ابتدایی.

۴- کفایة التعليم (۲ جلد).

۵- نهاية التعليم (۲ جلد).

۶- صرف فارسی.

۷- تریبة البنات.

۸- تأدیب البنات.

۹- اخلاق.

۱۰- اصول عقاید.

۱۱- هدایة التعليم.

۱۲- تبصرة الصبيان.

شیوة ترتیب کلاسهای مدرسه رشديه از ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۱ قمری:

۱- کلاس تجهیزیه (کلاس اول).

۲- کلاس إعدادیه (کلاس دوم).

۳- کلاس تهیه (کلاس سوم).

۴- کلاس ابتدائیه (کلاس چهارم).

۵- درجه اول (کلاس پنجم).

۶- درجه دوم (کلاس ششم).



مرکز تحقیقات کتابت و آموزش اسلامی

اسامی معلمان و مواد تدریس آنها:

قرآن مجید: صدر القراء.

فقه: سید احمد فقیه.

ریاضیات: حاج میرزا محمدخان رزم آرا.

حساب: اسدالله خان خاکپور.

بدیع و معانی بیان: میرزا محسن امیر ابراهیمی.

عربی و ادبیات: آقا شیخ یحیی.

زبان روسی: میرزا خلیل خان.

زبان فرانسه: باغداسر اومنی.

نقشه کشی: محمد رضاخان افسر توپخانه.

بخشی از مواد عربی: آقا شیخ جعفر

بخشی از ادبیات: حاج آخوند.

بخشی از ادبیات: آقا میرزا حسین رشديه.



کلاس تهیه: آقا میرزا علی رشديه

کلاس تهیه: میرزا رضا صحافزاده.

کلاس اعدادیه: حاج اسمعیل آقاقره.

کلاس اعدادیه: میرزا محمد علی خان.

کلاس تجهیزیه: میرزا علیخان.

کلاس تجهیزیه: شیخ عبدالحسین.

ناظم: میرزا یوسف خان.

محاسب و دفتردار: میرزا علی اکبر خان.

کتابدار و ناظر: مشهدی اسدالله.

معلم خط: عماد الکتاب.

موضوعات درسی و اسامی کتابهای هر کلاس:

کلاس تجهیزیه: بدایة التعلیم رشديه (کتاب اول)، تسهیل التعلیم (حکایت) برای نیمه

دوم سال.

کلاس اعدادیه: قرآن مجید، گلستان (پایه اول و دوم)، مدخل الحساب، شرعیات، یوساسیف (اخلاق) تعلیم خط و املا.

کلاس تهیه: قرآن مجید، شرعیات، اخلاق محسنی، کفایه التعلیم جلد اول.

کلاس ابتدائیه: قرآن مجید، انوار سهیلی، کفایه التعلیم جلد دوم، نهایه التعلیم جلد دوم (صرف و نحو)، تبصره الصرف، فقه، خط و املا، سیاق.

درجه اول: قرآن با معنی، تکملة الصرف، دروس النحویه، تاریخ و صاف، فقه، ترسل، بدیع، حساب (ارشاد الحساب)، جغرافی حاج نجم الدوله، تعلیم خط، زبان خارجه (فرانسه - روسی).

درجه دوم: قرآن مجید با معنی، دروس النحویه جلد ۲ و ۳ - الفیه، مقامات حریری، تاریخ و صاف، بدیع، معانی و بیان، حساب، نقشه کشی، جغرافی حاج نجم الدوله، تعلیم خط، زبان خارجه (فرانسه - روسی).



مرکز تحقیقات و پژوهش در علوم اسلامی

۱- رشديه، شمس الدين - سوانح عمر -

۲- دکتر محبوبی اردگانی، حسین - تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج / ۱ -

رشید یاسمی، غلامرضا



غلامرضا رشید یاسمی فرزند محمد ولی خان میرپنج، در سال ۱۲۷۵ خورشیدی مطابق با ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۱۴ قمری در کرمانشاه متولد شد.

دوران کودکی و نوجوانی خود را با لباس کردی در میان طایفه خود به سوارکاری و شکار گذرانید. وی که در خانواده‌ای هنر پرور تربیت شده بود، خیلی زود با آثار شعرا و ادبای ایرانی آشنا شد. رشید یاسمی دوره ابتدایی را در کرمانشاه به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل به تهران آمد. در تهران، وارد مدرسه سن لویی و از آنجا فارغ التحصیل

شد. سپس به کرمانشاه بازگشت و بنا به اصرار اقوام و نیاز فرهنگ شهر، بیش از یک سال در فرهنگ کرمانشاه خدمت کرد و از معلمی به مدیریت مدرسه پهلوی (سابق) رسید. پس از استعفا از مدیریت مدرسه، چند ماهی را در سنجایی گذراند.

رشید یاسمی سرانجام برای همیشه به تهران آمد و ابتدا در وزارت مالیه استخدام و مشغول کار شد و سپس در وزارت فرهنگ و وزارت دربار چندی به خدمات دولتی اشتغال داشت. در سال ۱۳۱۲ خورشیدی هنگام وزارت علی اصغر حکمت به سمت استادی دانشگاه منصوب و به تدریس تاریخ ایران بعد از اسلام مشغول شد. در همان دوران، با همکاری استادانی چون ملک الشعراء بهار، عباس اقبال آشتیانی و سعید نفیسی و برخی دیگر، خدمات فرهنگی و ادبی و مطبوعاتی خود را آغاز کرد و از معضرات اساتید بزرگی چون میرزا طاهر تنکابنی، ادیب نیشابوری و دیگران بهره‌ها گرفت. وی در تدوین و نگارش مجله دانشکده دست داشت. هنگامی که دشتی پس از کودتا (۱۲۹۹خ) جریده شفق سرخ را دایر کرد، رشید یاسمی هم که در کرمانشاه با او آشنا شده بود، در آن روزنامه به نگارش یک سلسله مقالات انتقادی به عنوان انتقادات ادبی پرداخت و همین موضوع مایه شهرت ادبی او شد. نیز در مجلات نوبهار، آینده، ارمغان، تعلیم و تربیت و مهر، مقالاتی به چاپ رساند. رشید به زبان فرانسه کاملاً آشنا بود و عربی و انگلیسی را نیز می‌دانست. زبان پهلوی را از هرتسفلد آلمانی فراگرفت و چندین رساله پهلوی را به فارسی ترجمه کرد.

در سال ۱۳۲۴ خورشیدی برای مطالعات ادبی به فرانسه رفت و پس از دو سال بازگشت. در این زمان به علت بیماری فشار خون تحت معالجه بود. روز چهارشنبه یازدهم اسفند ماه ۱۳۲۷ طبق برنامه قبلی، در تالار دانشکده ادبیات درباره تأثیر عقاید حافظ بر روی گوته سخنرانی داشت. ضمن سخنرانی به واسطه ازدحام جمعیت هیجان زده و دستخوش احساسات شد. در آغاز سخن در کلامش لکنتی پیدا شد و او را از پشت میز خطابه پائین آوردند و روی یکی از صندلیهای جلو قرار دادند. در این حال نیمی از بدنش فلج شد. او را به بیمارستان مهر بردند، مدت یک ماه در ایران مشغول معالجه بود. سپس به فرانسه رفت و دو سال در آنجا اقامت کرد و در این مدت حالش کمی بهتر شد. چون کمیسیون ارز از تبدیل حقوقش به ارز دولتی خودداری کرد، ناچار به تهران بازگشت و پس از پانزده روز

اقامت در تهران، در روز چهارشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ خورشیدی وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

الف - در زمینه تألیفات:

- ۱- آیین نگارش تاریخ. تهران، ۱۳۱۶.
- ۲- احوال ابن یمن. کتابخانه شرق، ۱۳۰۴.
- ۳- احوال سلمان ساوجی. کتابخانه شرق.
- ۴- ادبیات معاصر. (حاشیه نویسی بر ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون). چاپخانه روشنائی، ۱۳۱۶.
- ۵- پرورش افکار به وسیله کلیات تاریخ.
- ۶- تاریخ مختصر ایران، یک دوره، چاپ وزارت فرهنگ.
- ۷- تاریخ ملل و نحل (از انتشارات مؤسسه وعظ و خطابه).
- ۸- قانون اخلاق. مؤسسه خاور، ۱۳۰۷.
- ۹- گرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او. تهران، چاپخانه تابان.
- ۱۰- مشارکت در تدوین کتاب دستور زبان فارسی برای دبیرستانها.
- ۱۱- مشارکت در تدوین کتابهای فارسی برای دبیرستانها.
- ۱۲- منتخبات اشعار رشید یاسمی. تهران، مؤسسه خاور، ۱۳۱۲.

ب- در زمینه تصحیح و تحشیه و انتخاب:

- ۱- اشعار گزیده فرخی سیستانی، چاپ وزارت فرهنگ، ۱۳۱۹.
- ۲- اشعار گزیده مسعود سعد سلمان. چاپ وزارت فرهنگ، ۱۳۱۹.
- ۳- اندرزنامه اسدی طوسی. کتابخانه شرق، ۱۳۰۴.
- ۴- دیوان محمد باقر میرزای خسروی کرمانشاهی. تهران، ۱۳۰۳.
- ۵- دیوان مسعود سعد سلمان، تهران، کتابفروشی ادب، ۱۳۱۸.
- ۶- دیوان هاتف اصفهانی، تهران، مؤسسه خاور، ۱۳۰۷.
- ۷- سلمان و ابسال جامی، تهران، کتابخانه شرق، ۱۳۰۶.

۸- مقدمه بر دوبیتیهای بابا طاهر عربان، نشریهٔ ارمغان، چاپ اول ۱۳۰۶، چاپ دوم

۱۳۱۱.

۹- نامهٔ فرهنگستان (۳ سال) از ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴.

۱۰- نصایح فردوسی، تهران، مؤسسهٔ خاور، ۱۳۰۶.

ج- در زمینهٔ ترجمه:

۱- آیین دوست یابی، دلیل کارنگی، چاپ اول ۱۳۲۰.

۲- آثار ایران، جلد اول (از فرانسه) گذار.

۳- از قصر شیرین به طوس (از فرانسه).

۴- ایران در زمان ساسانیان، کریستن دانمارکی (از فرانسه) تهران، ۱۳۱۷.

۵- تآثر انوش (ترجمهٔ منظوم).

۶- تاریخ ادبیات ایران (تألیف پرفسور براون انگلیسی) جلد چهارم از آغاز عصر

صفویه تا عصر حاضر، تهران، ۱۳۱۶.

۷- تاریخچهٔ نادرشاه، مینورسکی، ۱۳۱۳.

۸- تاریخ عمومی قرن هجدهم، آلبرماله (از فرانسه) ۱۳۱۰.

۹- چنگیز خان، هارلدلمب، از نشریات کمیسیون معارف، ۱۳۱۳.

۱۰- رساله‌های: اندرز اوشز داناک، ارداویرافنامه، اندرز مارسپندان (از زبان پهلوی)

مجلهٔ مهر.

۱۱- رمان دیسیپل (شاگرد) پول بورزه چاپ اول (پاورقی مجلهٔ هفتگی نوبهار).

۱۲- رمان کنت دومونتگمری.

۱۳- فلیسی، از کنتس دوسگور، چاپ ابن سینا.

۱۴- کتاب دوستی (از امیل فاگه).

۱۵- مقام ایران در تاریخ اسلام (از انگلیسی) مارگولیوٹ.

۱۶- نصایح اپیکتوس حکیم (از فرانسه).

غزل ذیل نمونه‌ای از اشعار اوست که در آذرماه ۱۳۰۶ سروده است:

هر کس که چو من بر رخ خوبت نظر انداخت

جان و دل و دین از پی تو در خطر انداخت

صدیدی که ز کوی تو گذر کرد، پی افکند

مرغی که هوای تو بسپیمود، پیر انداخت

خود دام تو هستیم و به سوی تو پریدیم

ما را نه در این بند قضا و قدر انداخت

در ریشه جان قوه تشمیر بیفزود

این شعله که امروز مرا از ثمر انداخت

هر مایه و هر فیض که بخشنده به ما داد

زین جیب بر آورد و به جیب دگر انداخت

ره جانب تحقیق فرو بست و نهان شد

آنکس که ز خود در همه عالم خبر انداخت

کو تیر ارادت که در این عرصه بسپیکار

شمشیر خرد، نیزه دانش سپر انداخت

کم ظرفی دل بین که ز دانستن حرفی

صد ولوله در گنبد افلاک در انداخت!

بی بوک و مگر بود رشیدا دلت از جهل

دانائیش از نقص به بوک و مگر انداخت

م: ۱- بابامردوخ روحانی، تاریخ مشاهیر کرد، ج/ ۲.

۲- مجله وحید، شماره چهارم، دوره دهم، صاحب امتیاز: سیف الله وحیدنیا.

۳- مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/ ۴.

۴- دیوان رشید یاسمی.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

رضوی قمی، سید محمد تقی

سید محمد تقی رضوی قمی فرزند اسحاق، فرزند محمد، در ۱۵ شوال سال ۱۲۸۷ قمری متولد شد.

از علمای متقی بود و در مسجد امام حسن قم، اقامه نماز جماعت می کرد.
سید محمد تقی در ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۴ قمری، در قم وفات یافت و در قبرستان شیخان به خاک سپرده شد.

اثر به جا مانده از او عبارتست از:

۱- درة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء.

م: مشار، خانبابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/ ۲-۲.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

رضوی قیم کشمیری لاهوری، سید محمد باقر

سید محمد باقر رضوی قمی کشمیری فرزند ابوالحسن محمد، فرزند علیشاه، در سال ۱۲۸۵ قمری، در لکنهو متولد شد.

علوم مقدماتی را در موطن خود آموخت. سپس برای ادامه تحصیلات به نجف مهاجرت کرد. پس از پایان تحصیلات به لکنهو بازگشت و در آنجا مرجعیت یافت. سید محمد باقر در ۱۶ شعبان ۱۳۴۶ قمری، هنگام سفر به عتبات در کربلا، وفات یافت.

اثر به جا مانده از او عبارت از:

۱- اسداء الرغاب بکشف الحجاب عن وجه السنة و الکتاب.

م: مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۲ / ۰۲.

رفیع، رضا [قائم مقام الملک]

حاج آقا رضا رفیع فرزند حاج محمد مهدی گیلانی [بحرالعلوم، شریعتمدار رشتی]، در حدود سال ۱۲۶۷ خورشیدی متولد شد. همچون پدرش به تحصیل علوم دینی پرداخت و در اوایل جوانی به لباس روحانیون ملبس شد. وی که از ملاکین عمده بود، تحصیلات دینی را تا حدود اجتهاد فرا گرفت و از آن پس به سیاست روی آورد. در دوره‌های پنجم، ششم، چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم و هفدهم از توالش و گرگان رود و در دوره‌های هفتم و دوازدهم از بندر پهلوی به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. همچنین در دوره‌های دوم و سوم مجلس سنا، سناتور انتصابی شاه بود.

در سال ۱۳۳۳ قمری از طرف دولت امپراطوری روسیه تزاری به سمت وابسته افتخاری سفارت روسیه در تهران انتخاب و به دولت ایران رسماً معرفی شد و تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در سمت مزبور باقی و برقرار بود.

حرکات سیاسی قائم مقام الملک هیچ گاه مورد تأیید عناصر ملی و آزادیخواه نبود، به طوری که به هنگام تشکیل کمیته مجازات، جزو اولین کسانی بود که در لیست ترور کمیته قرار گرفت. پس از قدرت گرفتن رضا خان و پادشاهی او، رضا رفیع همواره به عنوان یکی از مهره‌های تحکیم بخش نظام استبدادی، در کنار شاه قرار داشت و در مجلس بارها و بارها با عناصر وطن دوست و ملی به مبارزه برخاست. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی به دستور رضاشاه تغییر لباس داد و بنا به گفته خود، لباس فرنگی را برگزید. از آنجا که از دوران جوانی و اقامت در گیلان، همیشه با کنسولگری روسیه در رشت همکاری و معاشرت داشت، سخت مورد کینه آزادیخواهان گیلان قرار گرفت و به همین دلیل نیز رضاشاه همواره به وی ظنین

بود و بعید نمی‌دانست که حاجی روابطی هم با انگلیسیها ایجاد کرده باشد. سرانجام وی نیز مورد غضب واقع شد و در جلسه ۳۸ دوره دوازدهم مجلس شورای ملی از او سلب مصونیت شد (۱۳۱۹ / ۲ / ۲۲). گویا مکالمه تلفنی طولانی وی با سفارت انگلیس در تهران موجب این گرفتاری شده بود^{۴۷}. از تاریخ ۱۳۱۹ / ۲ / ۲۲ تا ۱۳۱۹ / ۴ / ۲۰ در زندان به سر برد و از آن تاریخ تا ۱۳۱۹ / ۷ / ۷ به رشت تبعید، و سپس به دستور رضا شاه آزاد شد و در جلسه ۱۲۶ دوره دوازدهم مجلس شورای ملی به تاریخ ۱۳۲۰ / ۷ / ۲۷ برائت او اعلام شد.

رضارفع در سال ۱۳۴۲ خورشیدی وفات یافت.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۷- معتضد، خسرو. پلیس سیاسی.

۴۸- شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی...

۴۹- تبریزی، جواد. اسرار تاریخی کمیته مجازات.

۵۰- اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی. چاپخانه مجلس شورای ملی.

۵۱- سالنامه دنیا، سال ۱۳۴۲. صاحب امتیاز: عبدالکریم طباطبایی.

۵۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۵ و ۶.



رفیع، نورالدین [آیت الله]

حاج نورالدین رفیع فرزند آیت الله حاج میرزا ابوالحسن شریعتمدار، در سال ۱۳۱۸ قمری در شهر رشت متولد شد.

مرکز تحقیقات فقه و علوم اسلامی

مقدمات را در مدرسه مستوفی رشت خواند، آنگاه به تهران آمد و سطوح را نزد اساتید فن فراگرفت و حکمت و شرح منظومه را نزد حاج آخوند هیدجی خواند. سپس برای تکمیل علوم دینی راهی نجف شد. نزدیک به پانزده سال در نجف ماند و در این مدت از حوزه درس آیت الله اصفهانی، آیت الله نائینی و آقا ضیاء الدین عراقی استفاده کرد و تقریرات آنان را به رشته تحریر در آورد.

پس از کسب اجازه اجتهاد، به تهران آمد و در خیابان صفی علیشاه سکونت کرد و به تدریس و تبلیغ احکام دینی پرداخت. در سال ۱۳۸۶ وفات یافت و جنازه اش پس از حمل به نجف، در مقبره خانوادگی در صحن مطهر به خاک سپرده شد.

م: شریف رازی، محمد. گنجینه دانشمندان، ج ۴/ ۴.



رفیعی، محمد تقی [نظم الممالک]

محمد تقی رفیعی نظم الممالک ملقب به نظام الدوله، فرزند میرزا رفیع - رفیع الدوله، خواهرزاده حسین قلی خان نظام الدوله دنبلی که پس از فوت او نظام الدوله، لقب یافت، در سال ۱۲۵۷ خورشیدی متولد شد. تحصیل کرده اروپا بود و در دوره‌های دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم، از تبریز به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. رفیعی در غائله پیشه‌وری به حکومت رضائیه منصوب شد و چون از اقدامات افراطی به دور بود، پس از رفع غائله نیز از طرف مردم و دولت مورد تعقیب قرار نگرفت و در تبریز اقامت داشت. در دهه ۱۳۳۰ خورشیدی وفات یافت.

اثر به جا مانده از او عبارتست از:

۱- ترجمه کتاب جوان فقیر.

م: مجله وحید، سال هفتم، شماره ۵.



رکن السلطنه، محمدرضا [میرزا]

محمدرضا میرزا رکن السلطنه پسر پنجم ناصرالدین شاه، در سال ۱۳۰۱ هجری قمری، در تهران متولد شد.

در کودکی بر اثر بازی با ترقه، یک چشم خود را از دست داد. در سال ۱۳۲۱ قمری حاکم کاشان شد؛ ولی به واسطه فشار و تعدی بسیار و اخذ جرائم گزاف و بی جهت از متمولین، حکومت او دیری نپایید. در سال ۱۳۲۷ قمری همراه سلطان جنید میرزا معتمد الدوله به اروپا رفت و در آنجا مقیم شد.

شاهزاده رکن السلطنه مردی با مناعت طبع بود و در اروپا در نیس با درآمد مغازه پسرش زندگی می‌کرد و هیچ گونه کمک مالی از نوه برادرش احمدشاه نپذیرفت. مردی بلند نظر، عالی طبع، با ذوق و خوش مشرب بود و از نقاشی و موسیقی اطلاع داشت. در سال ۱۳۳۰ خورشید در ۷۰ سالگی در نیس وفات یافت و همان جا مدفون شد.

رکن الممالک، حسینقلی [میرزا]

حسینقلی میرزا رکن الممالک فرزند سنجر میرزا و نوه رکن الدوله، در سال ۱۲۷۸ قمری متولد شد. از شاهزادگان با سواد و مطلع بود که تحصیلات قدیم را گذرانید و به زبان فرانسوی آشنایی داشت.

حسینقلی میرزا رکن الممالک که بعدها خاندانش به نام خانوادگی سنجرشاه نیا معروف شدند، از رجالی بود که از دوره سلطنت ناصرالدین شاه تا احمد شاه، متصدی کارهای دولتی بود. ابتدا مدتی در وزارت پست مأمور سمنان بود و از سال ۱۳۰۵ قمری به عدلیه منتقل شد و در آن وزارت خانه به مراتب و مدارج قضاوت رسید. در سال ۱۳۱۷ ملقب به رکن الممالک شد. در ماه صفر سال ۱۳۲۶ قمری از طرف شاه به ریاست اول استیناف منصوب شد و در سال ۱۳۳۳ قمری با این عنوان به آذربایجان رفت و عدلیه آنجا را تأسیس کرد. در سال ۱۳۳۵ قمری به حکومت کاشان رسید. پس از آن رئیس خبازخانه شد و بین سالهای ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ خورشیدی حاکم ولایات ثلاث بود. در سال ۱۳۰۲ خورشیدی حاکم سبزوار و پس از چهار ماه حاکم سمنان شد و به مدت دو سال در این مقام باقی بود.

رکن الممالک در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۵ قمری از اعضای مؤثر حزب دمکرات بود و در آن سالها مقالاتی در روزنامه‌ها به چاپ رساند. در سالهای ۱۳۱۱-۱۳۱۲ خورشیدی یادداشت‌هایی را که از خاطرات زندگی خود نوشته بود به رشته تحریر نهایی کشید و کتابی که حدود ششصد هفتصد صفحه می‌شود، باقی گذاشت. قسمتی از دو یادداشت او که نمونه‌ای از اطلاعات کل خاطراتش می‌باشد در پانوس آمده است.^{۴۸}

حسینقلی میرزا رکن الممالک پس از ۸۲ سال زندگی، در خرداد ۱۳۱۹ خورشیدی وفات یافت.

رکن زاده آدمیت، محمد حسین [سالک]

محمد حسین رکن زاده آدمیت متخلص به سالک، فرزند میرزا عبدالله رکن التجار شیرازی، متخلص به مدرک، فرزند حاج محمد حسین، فرزند حاج عباسعلی، فرزند حاج محمد حسین، فرزند حاج محمد علی تاجر اصطهباناتی شیرازی در ۱۶ شوال سال ۱۳۱۷ هجری قمری متولد شد.

پدرش در ۱۳۳۲ قمری به مرض وبا درگذشت. محمد حسین از پنج سالگی در مدرسه سعادت بوشهر شروع به تحصیل کرد. پس از پایان دوره دبستان و آموختن زبانهای عربی و انگلیسی در سال ۱۳۳۴ قمری به اهواز رفت و در دبستان حاسبیه آن شهر مشغول تدریس شد و ضمن تدریس، در تجارتخانه آقا محمد باقر بهبهانی نیز با سمت منشی خدمت می کرد. پس از وفات پدرش به بوشهر رفت و مدتی در تجارتخانه حاج محمد علی شیرازی به کار دفتر داری و انشاء و دادوستد تجاری، اشتغال داشت. در ضمن به تکمیل تحصیلاتش در رشته ادبیات فارسی و عربی پرداخت.

در سال ۱۳۳۸ قمری به عراق رفت و پس از بازگشت، مقیم شیراز شد. در شیراز کتابخانه و قرائت خانه آدمیت را تأسیس کرد و به خرید و فروش کتاب پرداخت. علاوه بر آن در مدارس قدیم شیراز و همچنین در خدمت اساتیدی چون سید ابراهیم یزدی متخلص به صهبا، میرزا محمد صادق فسانی، میرزا علی مازندرانی، رحیم آقا طریقت شیرازی، شیخ عبدالکریم سعادت بوشهری و حاج میرزا محمد علی موحد حکیم شیرازی به تحصیل ادبیات فارسی، عربی، منطق، لغت، حسابداری، فلسفه، نکات و اشارات عرفانی و راه و رسم سیر و سلوک پرداخت.

رکن زاده در سال ۱۳۰۵ خورشیدی جریده هفتگی - سیاسی آدمیت را تأسیس کرد که شماره اول آن در خرداد ۱۳۰۵ خورشیدی منتشر شد. مجله آدمیت در تمام شماره‌ها، ضمن یک سطر که در عنوان روزنامه درج بود، این طور معرفی می‌شد: جریده‌ای است علمی، سیاسی، ادبی، اجتماعی و کاریکاتوری و مصور. این جریده بعد از دو سال انتشار، به علت سانسور دائم، دیگر منتشر نشد.

رکن زاده در سال ۱۳۰۶ خورشیدی به هندوستان سفر کرد و پس از بازگشت، تا سال ۱۳۰۷ خورشیدی مقیم شیراز بود و پس از آن به تهران آمد. در تهران ابتدا در تجارتخانه حاج معین التجار بوشهری مشغول کار شد. پس از مدتی مدیر روزنامه ایران آزاد شد و مقالاتی در آن روزنامه چاپ می‌کرد؛ ولی روزنامه پس از مدتی توقیف شد. در سال ۱۳۰۸ خورشیدی کتابخانه آدمیت را تأسیس کرد و تا سال ۱۳۱۴ خورشیدی بدین کار مشغول بود. در سال ۱۳۱۴ خورشیدی وارد خدمت وزارت دارایی شد. در این وزارت خانه ابتدا ریاست دفتر شرکت سهامی مرکزی و اداره واردات خارجی و سپس حسابداری بنگاه کل دارویی کشور را بر عهده داشت. در سال ۱۳۲۳ خورشیدی به کتابخانه مجلس شورای ملی منتقل شد و در آنجا به نوشتن فهرست کتب خطی پرداخت و سرانجام در مهرماه ۱۳۳۸ خورشیدی باز نشسته شد.

آدمیت در سال ۱۳۳۱ به عضویت پیوسته انجمن ادبی فرهنگستان ایران درآمد. طبع شعر نیز داشت و اشعاری را سروده بود. نمونه‌ای از اشعار او چنین است:

گرفت قلبم ازین تیره گون سرای ملال

که حاصلش همه رنج است بهر اهل کمال

تباه کرده همه عمر را به کسب هنر

نبرده سود و نیاورده جز عذاب و نکال

آثار بجا مانده از او عبارتند از:

۱- رساله اغلاط مشهور.

۲- دانشمندان و سخن سرایان فارس در ۵ جلد.

۳- دلیران تنگستانی.

۴- دیوان اشعار.

۵- فارس و جنگ بین الملل.

۶- رساله کلمات و اصطلاحات جدیده.

۷- منتخبات ایرانشهر یا اصول آدمیت.

۸- منتخب برهان قاطع.

۹- منشآت آدمیت.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

م: ۱- آدمیت، رکن زاده. دانشمندان و سخن سرايان فارس، ج / ۳.

۲- مشار، خانابابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج / ۲.

۳- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج / ۱.

روحانی، میرزا شکرالله [آزادی]

میرزا شکرالله خان روحانی با تخلص آزادی، فرزند میرزا سید محمدعلی متخلص به علی، فرزند میرزا سید جعفر، فرزند میر ابوتراب نفرشی، در سال ۱۲۴۵ خورشیدی در تفرش متولد شد.

پدرش سید محمد علی شاعری عارف مشرب و قآنی مآب بود و قصاید و غزلیاتی در مدح حضرت علی (ع) سروده است.

آزادی از کودکی به تهران آمد و تحصیلاتش را در این شهر گذراند. پس از پایان تحصیلات متعارف، در زمان حکمرانی شاهزاده سلطان اویس میرزا، فرزند شاهزاده معتمد الدوله فرهاد میرزا، در دستگاه حکومت فارس ابتدا به سمت منشیگری و سپس ایشک آقاسی باشی (آقای بیرونی) منصوب شد. پس از عزل شاهزاده به تهران آمد و در دستگاه کامران میرزا نایب السلطنه با سمت منشیگری به کار پرداخت. از اوایل مشروطیت در وزارت مالیه به کارهای دفتری و منشیگری اشتغال داشت. آزادی شاعری خوش مشرب و بذله گو و عارفی خوش صحبت و نیک خو بود. حکایات و امثال و حکم و اشعار فارسی و عربی و داستانهای فراوان در خاطر داشت که هر یک را به مناسبت بیان می کرد. غالباً فی البداهه شعر می سرود. مخصوصاً در ساختن ماده تاریخ و نیز شعر فکاهی مهارت داشت. در مجله ادبی ارمغان و در مجله فکاهی امید اشعاری را منتشر کرد. در زمان اجرای قانون ثبت احوال و صدور شناسنامه که هر کس برای خود نام خانوادگی انتخاب می کرد، وی نام روحانی را برگزید و چون سید ضیاء الدین طباطبایی نیز این نام را انتخاب کرده بود، قطعه شعری را سرود و نزد وی فرستاد. سید ضیاء پس از دریافت آن از انتخاب نام روحانی منصرف شد و نام طباطبایی را برگزید.

شکرالله روحانی در اواخر حیات به علت شکستگی پا بازنشسته و خانه نشین شد. و در

سال ۱۳۱۸ خورشیدی، در ۷۴ سالگی وفات یافت.

شعر زیر نمونه‌ای از سروده‌های اوست:

دل داده‌ام به عشق نگار ستمگری
 خورشید دلفروزی و ماه منوری
 نه روزگار دیده و نه چشم روزگار
 در آسمان حسن چو او نیک اختری
 این روزگار، طوف حریمش کجا رواست
 باشد به من حرام و روا بر کبوتری
 آوخ که نیست بال و پریم تا علی‌الدوام
 جز طوف کوی او نکنم کار دیگری
 در هر نظر مقابل چشم مجسمی
 در هر نفس به لوح ضمیرم مصوری
 از هر چه عقل پی ببرد برتری از آن
 و از آنچه چشم می‌نگرد، ز آن نکوتری
 ای آفتاب حسن به آزادیت نگر
 زیرا که نیست جز تو دگر ذره پروری
 یک شعر دیگر از او:
 روی تو بهشت جاودان است
 چشم سیهت بلای جان است
 اثبات وجود آب حیوان
 یک قطره ز فیض آن دهانست
 هم آیت رحمت است رویت
 هم معنی روضه جنانست
 تیر مژه زان کمان ابرو
 پیوسته به مرغ دل نشانست



روحانی وصال، علی [میرزا]

علی روحانی وصال فرزند عبد الوهاب یزدانی، در سال ۱۲۵۷ خورشیدی در شیراز متولد شد.

نواده میرزا محمد شفیع، وصال شیرازی، بود. علوم قدیم و ادبیات را در موطن خود آموخت. در خوشنویسی و نقاشی مهارت کامل داشت. در سال ۱۳۲۸ قمری، نیز در سال ۱۳۳۷ به هندوستان سفر کرد.

روحانی وصال در سال ۱۳۳۲ خورشیدی، در ۷۵ سالگی وفات یافت. آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- گلشن وصال.
- ۲- ترجمه بینوایان و بکتور هوگو.

م: ۱- مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴ / ۴.

۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۶ / ۶.

رهنما، زین العابدین

زین العابدین رهنما فرزند شیخ علی شیخ العراقین و نوه آیت الله هازندران، در سال ۱۲۶۸ خورشیدی (۱۸۸۸ م)، متولد شد.

تحصیلات خود را در مدارس دینی عراق به پایان رساند و سپس در ۲۲ سالگی با لباس روحانی به ایران بازگشت.

هنگامی به ایران آمد که فعالیت احزاب سیاسی پس از مشروطه، در اوج خود بود و او نیز با عضویت در حزب دموکرات و مدیریت روزنامه رهنما، کار سیاسی خود را آغاز کرد. این روزنامه آن قدر موجب شهرت و اعتبار بیشتر او شد، قبل از این که به ایران بیاید، در بغداد از نظر سیاسی به آلمانها تمایل داشته است و چنانکه خود اظهار می کند در بغداد جزء طرفداران آلمان بوده، مخصوصاً پدر ایشان آقای شیخ العراقین عرب و عجم با هازور گلایین آلمانی روابط بسیار نزدیکی داشته است و روی همین عوامل دوستی، توقفشان در بین النهرین غیر ممکن بود، و به ایران عزیمت کرده اند.

در جریان عقد قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله با انگلیس، وی به اتفاق پنج روزنامه نگار دیگر متهم به دریافت پول شد. مرحوم دهخدا در حاشیه نسخه ای از کتاب زندگانی احمدشاه که در کتابخانه شخصی خودشان (کتابخانه لغت نامه) وجود دارد به خط خود نوشته است:

«این ارباب جراید: ۱- زین العابدین رهنما (شیخ العراقین) ۲- سید محمد تدین ، ۳- ملک الشعراء بهار ۴- سید ضیاء الدین ۵- یک نفر تاجر که بعداً وکیل دماوند شد



(گویا کسرانی) ۶- علی دشتی که به آنها از رشوة قرارداد ۱۹۱۹ پولی داده نشد، ولی اجازه صدور مقداری کثیر خواربار و کفش داده شد و آنها اجازه نامه‌ها را در بازار تهران به تجار فروختند و هر کدام چند هزار تومان به دست آوردند...

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، مدتی توسط حکومت سید ضیاء الدین طباطبایی بازداشت و زندانی شد؛ ولی پس از مدت کوتاهی آزاد شد و به صف هواداران دولت پیوست. در مجلس پنجم شورای ملی نماینده مردم تبریز بود. در ابتدا با آنکه در مجلس جزء اکثریت و از طرفداران سردار سپه محسوب می‌شد، ولی مواضع سیاسی خود را طوری حفظ کرده بود که از ناراضیان اکثریت به حساب می‌آمد: [در زمان سفر سردار سپه به اصفهان] «اطلاعاتی از تهران به ایشان می‌رسیده است. در ضمن این اطلاعات که بعد از تشکیل جلسات سری مجلس داده می‌شد، نه تنها اقلیت را مستوجب کشتن و تیرباران شدن جلوه می‌دادند، بلکه جمعی از آقایان عضو اکثریت مانند داور، رهنما، شیروانی و غیره را هم در شمار مخالفان خطرناک دولت قلمداد کرده...»

ولی بعدها که کفه قدرت به نفع سردار سپه چرخید، او نیز به صف طرفداران طرح «جمهوری» پیوست و به همین جهت، در فروردین ۱۳۰۳ سفری به بصره و بغداد کرد تا رضایت محافل روحانی را به این طرح سردار سپه جلب کند. در این مورد میرزاده عشقی در قطعه‌ای به نام جمهوری نامه چنین سرود:

از ایران رهنما گشته روانه

برای کارهای محرمانه

گرفته پولهای بی‌نشانه

زده در بصره و بغداد چانه

که جمهوری شود این ملک ادبار

نه من گویم خودش کرده است اقرار

دریغ از راه دور ورنج بسیار

رهنما در مجلس پنجم به نفع سردار سپه، ماده واحده تغییر سلطنت از قاجاریه به

پهلوی را امضاء کرد و سپس به عضویت مجلس مؤسسان اول درآمد. به پاس خدماتش به

رضاشاه، در دوره هشتم و نهم مجلس شورای ملی، به نمایندگی از شهر ری وارد مجلس شورای ملی شد. دقیقاً معلوم نیست که وی از چه تاریخ مورد غضب رضاشاه واقع شد. گویا رضاشاه هیچ گاه اطمینان خاطرری تمام عیار نسبت به وی نداشته است، زیرا در زمانی که سردار سپه بود و هنوز به سلطنت نرسیده بود، طی سفری به خوزستان در خاطرات خود چنین می‌نویسد: «... اما من از اقلیت خیلی تعجب نداشتم، زیرا که آنها مدتی بود با من مخالفت می‌کردند و آشفته پول شده بودند، حیرت و خشم من از اعمال چند نفر دیگر بود که در حضور من موافق و خادم و در غیاب مخالف و خائن بودند. رهنما، سرکشیک زاده، میهن، داور به همراهی یک نفر یهودی موسوم به هانیم که مسیر ترقیاتش معلوم است، حرکاتی کرده‌اند که مستقیماً بر ضرر ایران و بر خلاف من بوده. این اشخاص برای جلب منفعت شخصی و رسیدن به مقام و خودنمایی، در غیاب من وارد سیاستی خطرناک شده بودند که اگر من متحمل لطمات آن نمی‌شدم، پیکر ایران را متلاشی می‌ساخت، اینها در ظاهر رفیق و کلای صالح و اکثریت مجلس و در باطن همراه اقلیت و آژان سفارتخانه و مزدور مؤسسه نفت و جلالت شیخ محبره بودند. اگر راپورت‌های مختلفی که از اعمال اینها، خصوصیات کارهایشان رسیده درج کنیم، همه کس تعجب خواهد کرد که چگونه ممکن است بشر ایرانی و وکیل ملت، مدیر روزنامه، به این رذالتها و خیانتها تن در دهد و برای جلب مستی پول و متزلزل ساختن من، به تجزیه وطن و استقرار نفوذ اجانب و از هم گسیختن نظام رضا بدهد.»^{۴۹}

رهنما در سال ۱۳۰۶ خورشیدی از کسوت روحانیت خارج شد و در طول سلطنت رضاشاه و قبل از تبعیدش از ایران در ضمن فعالیت های سیاسی، به روزنامه نگاری و فعالیت‌های مطبوعاتی نیز مشغول بود؛ به همین جهت چاپخانه‌ای خرید و به تهران آورد. بیوگرافی نویس آرشو بریتانیا، درباره او چنین می‌نویسد: «رهنما مردی جاه طلب است و این جاه طلبی، او را به سیاست و مشاغل سیاسی کشانده و به همین جهت سر از پوشاک دینی بیرون آورد؛ او مرد زیرک و باهوشی است. در روزنامه نگاری دارای دقت و وسواس و سلیقه ویژه‌ای است، از اینرو از اخاذی در مطبوعات پرهیز می‌کند.»

زین العابدین رهنما در حدود سال ۱۳۱۴ خورشیدی به جرم توطئه علیه رضاشاه

دستگیر و مدتی زندانی شد. سپس بر اثر تقاضای روحانیون نجف، از زندان آزاد و به خارج از کشور تبعید شد.^{۵۰} مدتی به عراق رفت و سپس به بیروت حرکت کرد و تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ در همان جا ماند. ۵۱

رهنما مشاغل دولتی نیز داشت و در چندین کابینه سمتهای زیر را دارا بود:

معاونت وزارت فواید عامه، در سال ۱۳۰۵ خورشیدی.

معاونت وزارت داخله، در سال ۱۳۰۵ خورشیدی.

معاونت نخست وزیر، کابینه (مخبر السلطنه هدایت)، در ۱۱ خرداد ۱۳۰۶.

پس از شهریور ۱۳۲۰ به ایران بازگشت و در ۱۱ فروردین ۱۳۲۲ در کابینه علی سهیلی به سمت معاون پارلمانی رئیس اداره کل تبلیغات منصوب شد. پس از آن مدتی در تهران بود و روزنامه ایران را منتشر می کرد تا سفیر ایران در فرانسه شد و سپس به سفیری ایران، در لبنان انتخاب شد. کتاب پیامبر و ترجمه‌های از قرآن، از جمله تألیفات اوست.

زین العابدین رهنما در اواخر تیرماه ۱۳۳۸ خورشیدی در تهران وفات یافت.



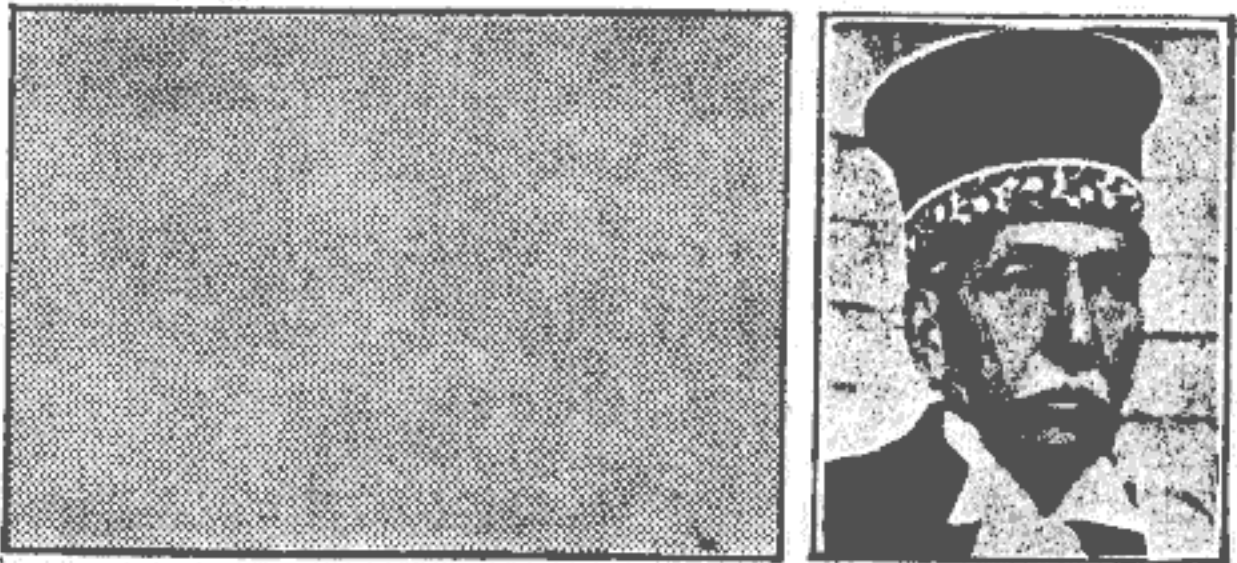
مرکز تحقیقات کتاب و تاریخ علوم اسلامی

- ۱- قاسمی، ابوالفضل. خاندان آیتاله زاده مازندرانی، مجله وحید، شماره ۲۴۶ و ۲۴۷.
- ۲- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱/ ۱.
- ۳- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲ و ۶.
- ۴- ملک الشعراء بهار، محمدتقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲/ ۲.
- ۵- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.
- ۶- دکتر ذوقی، ایرج. ایران و قدرتهای بزرگ.
- ۷- کحال زاده، میرزا ابوالقاسم خان. دیده‌ها و شنیده‌ها، به کوشش مرتضی کامران.
- ۸- نشر دانش، سال نهم، شماره چهارم، مدیر مسئول و سردبیر: نصرالله پور جوادی.

وهنما، عبدالرحیم

عبدالرحیم وهنما فرزند حاج میرزا علی محمد، معروف به ملاباشی، در سال ۱۲۵۲

خورشیدی در شیراز متولد شد.



تحصیلات خود را در دارالعلم شیراز به پایان رساند و بر ادبیات فارسی و علوم معقول و منقول و فقه اسلامی و علم اصول، تسلط کامل یافت. وهنما مردی روشنفکر و آزادیخواه بود و به واسطه روحیه آزادی طلبی خود، در سال ۱۳۲۵ قمری در صدر مشروطیت، روزنامه وهنما را تأسیس کرد که اولین شماره آن در ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵ قمری در تهران، انتشار یافت. پس از برقراری مشروطیت از طرف وزارت عدلیه به اتفاق شیخ الملک شهابی مأمور تأسیس دادگستری در ایالت فارس شد و به مدت ۳۳ سال به خدمات مهم قضایی در فارس و کرمان و خوزستان و آذربایجان و تهران اشتغال داشت. بعدها به واسطه ایمان به استقلال قضایی و تحت نفوذ واقع نشدن و حکم به حق، از سوی وزیر وقت منتظر خدمت شد و چند سال آخر عمر خود را در انتظار خدمت به سر برد و حاضر به قبول قضاوت فرمایشی نشد. روزنامه وهنما در سال ۱۳۲۶ قمری تعطیل شد و مدیرش مدتی متواری و فراری بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ توسط مهدی وهنما فرزند عبدالرحیم وهنما مجدداً منتشر شد. عبدالرحیم وهنما در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در ۶۹ سالگی، در تهران وفات یافت.

م: ۱- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲ / ۲.

۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۶ / ۶.



ریاحی فرید اصفهانی دهیان، محمد

محمد ریاحی فرید اصفهانی دهیان فرزند غلامعلی، در سال ۱۳۲۸ قمری، در قریه جالشتر متولد شد.

تحصیلات ابتدایی و دوره اول متوسطه را در اصفهان گذراند. سپس به تهران آمد و وارد دارالفنون شد و دوره دوم متوسطه را در آنجا به پایان رساند. پس از آن دوره مهندسی دانشکده کشاورزی کرج را گذراند.

پس از خاتمه تحصیلات به ریاست اداره کشاورزی شاه آباد غرب (کرمانشاه) منصوب شد. طبع شعر داشت و اشعاری را سروده بود. در دی ماه سال ۱۳۱۷ خورشیدی بر اثر مسمومیت از کربن ذغال در حمام، وفات یافت. اثر به جا مانده از او عبارتست از:

۱- دیوان شعر.

ریاضی، ابراهیم [آیت الله]

آقا شیخ ابراهیم ریاضی در سال ۱۲۷۷ خورشیدی در نجف آباد، در خانواده‌ای کشاورز متولد شد. تا هجده سالگی تحت سرپرستی برادر بزرگش به زراعت مشغول بود؛ ولی در این دوران به سبب علاقه‌ای که به امور دینی داشت، به حوزه مذهبی اصفهان رفت و پس از فراگیری علوم مقدماتی و ادبیات راهی قم شد. در قم، به حوزه درس آیت الله حایری مؤسس حوزه دینی قم شتافت و به زودی در سلک نزدیکان آیت الله درآمد.

پس از دوازده سال تحصیل علوم دینی در اصفهان و قم، به زادگاه خود نجف آباد بازگشت و به تدریس علوم دینی پرداخت. با کمک مردم نجف آباد، یک مرکز دینی به نام مدرسه الحجتیه تأسیس کرد که دارای سی حجره و مدرس و کتابخانه و مسجد بود. همچنین چندین مسجد توسط وی بنا شد و تعداد سیصد دانشجو توسط وی تربیت شدند. او مرجع مراجعات قضایی و دینی مردم و سخت مورد توجه اهالی بود. آیت الله ریاضی در مهرماه، ۱۳۳۳ خورشیدی وفات یافت و در حسینیه اعظم که از بناهایی است که به دست خودش ساخته شده، به خاک سپرده شد.

ریاضی یزدی، سید محمد علی

سید محمد علی ریاضی یزدی فرزند سید ابراهیم، در سال ۱۲۹۰ خورشیدی متولد شد.

تا ۱۶ سالگی در کسوت روحانی به تحصیل علوم دینی اشتغال داشت. از ۱۷ سالگی به همراه برادرش دکتر کاظم ریاضی جهت آموختن علوم جدید به اصفهان رفت و در دبیرستانهای آنجا به تحصیل پرداخت. سپس به خدمت نظام وظیفه رفت. پس از پایان خدمت به تهران آمد و وارد دانشکده معقول و منقول شد. در سال ۱۳۱۸ دوره دانشکده الهیات دانشگاه تهران را به پایان رساند.

ریاضی پس از پایان تحصیلات به سمت صاحب جمع اموال و انباردار دانشکده پزشکی منصوب شد و مدت ۳۹ سال در آن سمت باقی ماند و در سال ۱۳۴۷ بازنشسته شد.

شاعری خوش ذوق بود و بیشتر اشعارش در مدح و مناقب خاندان نبوت و آل عصمت بود. اشعار او زینت بخش کتیبه‌ها و درهای اعتبار مقدسه و مساجد و کتابخانه‌هاست و حدود ۵ هزار بیت از اشعارش جمع آوری شده است. شعر زیر نمونه‌ای از سروده‌های اوست:

ضرورت است سؤالی ز پیر بساده فروش

که از چه یار زند جام و من روم از هوش

مقام عشق بنازم که چرخ را خم کرد

چو خواست بار غم دلبری کشد بر دوش

دروس مدرسه خود بین کند، به میکده آی

که بیخبر شوی از خود ز بانگ نوشانوش

بیا و جوش خُم از نار اشتیاق ببین
 مگر ز جوش خُمَت خون دل برآرد جوش
 خدای را که پس از مرگ، کاسهٔ سر من
 ز دست رندی بر خم همی شود سرپوش
 طریق عشق عیان و غبارت اندر چشم
 ندای دوست بلند است و پنبهات در گوش
 ببین به گوش ریاضی چه گفت باد سحر
 که مرغکان همه در ناله‌اند و تو خاموش
 سید محمد علی ریاضی پس از ۷۲ سال زندگی، در ۲۹ اسفند ۱۳۶۱، در تهران وفات
 یافت و در این بابویه به خاک سپرده شد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کتابت و کتب و علوم اسلامی

زرین کفش، علی اصغر

علی اصغر زرین کفش فرزند میرزا زمان کردستانی، در سال ۱۲۶۵ خورشیدی متولد شد.

تحصیلاتش را در مدرسه سیاسی به پایان رساند و پس از آن به خدمت وزارت خارجه درآمد و در آن وزارت خانه به مقامات مختلف رسید. از سال ۱۹۳۵ میلادی تا ۱۹۴۰ میلادی رایزن مالی افتخاری سفارت ایران در لندن بود. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در زمان داور وارد وزارت دادگستری شد و به ریاست محکمه جنایی منصوب شد. محاکمه معروف محمد باقر گلپایگانی در زمان ریاست نظمیہ سرتیپ در گاهی، به وسیله او انجام گرفت. مدتی نیز رئیس دیوان کیفر کارمندان دولت بود.

در سال ۱۳۰۷ خورشیدی به معاونت وزارت کشور منصوب و به سمت کمیسر عالی نفت عازم انگلستان شد. مدتی هم معاون وزارت دادگستری بود. در کابینه دوم محمد ساعد مراغه‌ای به وزارت دارایی رسید، ولی اختیارات وسیع دکتر میلسپو برای او جز اختیار امضای تصمیمات رئیس کل دارایی، اختیاری باقی نگذاشت.

مدتی نیز ریاست بانک صنعتی و عضویت هیأت عالی نظارت سازمان برنامه و نیز ریاست شعبه دیوان عالی کشور را بر عهده داشت.

علی اصغر زرین کفش در سال ۱۳۴۸ خورشیدی در ۸۳ سالگی، در لندن وفات یافت.

م: ۱- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۵ / ۵.

۲- رایینو، لویی، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ترجمه غلامحسین میرزا صالح.

۳- چند پرده از زندگانی رجال معروف ایران.

زعیم کاشانی، حسن [سید]

سید حسن زعیم فرزند سید صادق، در سال ۱۲۶۳ خورشیدی متولد شد. تحصیلاتش در حدود متعارف و متوسطه بود. در دوره پنجم مجلس شورای ملی، از طرف مردم شوشتر به نمایندگی انتخاب و از همین زمان کار سیاسی او آغاز شد. در مجلس از اعضای فراکسیون اقلیت و از یاران صمیمی مدرس به حساب می‌آمد. هنگامی که مدرس در فروردین ۱۳۰۳ خورشیدی با جمعی از همفکران خود، گروه کوچک، ولی نیرومند و پر سر و صدای اقلیت را به وجود آورد، سید حسن زعیم از اولین کسانی بود که به این گروه پیوست و دوشادوش مدرس به مبارزه با سردار سپه پرداخت. هنگامی که سردار سپه قضیه جمهوریت را پیش کشید، همین گروه اقلیت مجلس پنجم بود که در برابر این تغییر سیاسی ایستادگی کرد و مانع جمهوری شدن کشور شد. نقش سید حسن زعیم در این مبارزه به خوبی آشکار است.

روز هفتم مردادماه ۱۳۰۳ خورشیدی، سید حسن زعیم به اتفاق حائری زاده، عراقی، کازرونی، مدرس، اخگر و ملک الشعراء بهار، متن استیضاح دولت سردار سپه را بدین شرح تسلیم مجلس شورای ملی کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی!

اینجانبان راجع به مواد ذیل از آقای رئیس الوزراء استیضاح می‌نماییم:

- ۱- سوء سیاست نسبت به داخله و خارجه.
- ۲- قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای

ملی.

۳- تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره به خزانه دولت و بودجه وزارت جنگ.

روز پاسخ به استیضاح از طرف دولت، سه شنبه ۱۷ محرم، مطابق ۲۷ مرداد ۱۳۰۳ خورشیدی تعیین شد. در این روز قوای نظامی، مجلس و محوطه آن را محاصره کرده، اراذل و اوباش با حمله به نمایندگان اقلیت چند تن از آنان را مضروب کردند. در مجلس نیز سردار سپه به مدرس یورش برد و فشار قداره بندان و سردار سپه و اکثریت مجلس سبب شد تا اقلیت عقب نشینی کرد و تعدادی از آنان از مجلس بیرون رفتند و کار استیضاح معطل گذارده شد و به نتیجه‌ای نرسید.

در انتخابات دوره ششم مجلس، سید حسن زعیم از طرف مدرس کاندیدای نمایندگی از کاشان شد که انتخاب شد و به مجلس راه یافت. در این مجلس نیز زعیم در کنار مدرس ماند و برخلاف سایرین که برخی صحنه را ترک کرده و برخی جذب حکومت جدید شدند، وی با همان مشی در مجلس ماند.

سرانجام سید حسن زعیم در سال ۱۳۰۸ خورشیدی از طرف شهربانی توقیف و مدتی زندانی شد تا توانست اجازه سفر به اروپا بگیرد. به فرانسه رفت و سالیان دراز در آنجا زیست و در یکی دو سال آخر عمر توانست به میهن خود برگردد. در عاشورای ۱۳۶۹ قمری در کاشان وفات یافت.

م: ۱- شجیمی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی... .

۲- رحیم زاده صفوی. اسرار سقوط احمد شاه، به کوشش بهمن دهگان.

۳- ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲ / ۰۲.

۴- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲ و ۵.

۵- مجله پشما، سال دوم. صاحب امتیاز: حبیب یغمایی.

زنجانی، ابراهیم [شیخ]

شیخ ابراهیم زنجانی فرزند شیخ هادی خمسه‌ای، در سال ۱۲۷۳ قمری در زنجان متولد شد.

تحصیلات قدیم و در حد اجتهاد داشت. گذشته از علوم دینی در ریاضیات و هندسه متبحر بود. به هیئت و دانش و تاریخ و همچنین زبان فرانسه آشنایی داشت. تحصیلاتش را در نجف گذراند و در سال ۱۳۰۵ قمری به موطن خود بازگشت و به وعظ و تدریس پرداخت. قبل از مشروطیت زندگانی وی از طریق ملک مختصری که عیالش در زنجان داشت، می‌گذشت.

مرکز تحقیقات کاپویر علوم اسلامی

در سال ۱۳۲۴ قمری در دوره اول مجلس به نمایندگی از زنجان انتخاب شد و در دوره دوم مجلس (۱۳۲۸ ق) از تبریز انتخاب شد. در مجلس جزو هیئت دمکرات معرفی، و رئیس شعبه فرقه دمکرات در مجلس شد. در سال ۱۳۲۸ قمری دادستان دادگاه انقلابی بود که در این دادگاه شیخ فضل الله نوری محاکمه و به دار آویخته شد. در سال ۱۳۲۹ قمری که دولت روسیه اولتیماتوم معروف خود را به دولت ایران داد، شیخ ابراهیم بر خلاف رأی شعبه پارلمانی فرقه دمکرات که جزء آن بود، رأی به پذیرش اولتیماتوم داد و از این جهت مقام فرقه‌ای او قدری تزلزل پیدا کرد. گرچه تمامی اعضای فرقه دانستند که بر حسب مصلحت این رأی را داده است، ولی چون رأی او بر خلاف اکثریت بود، قدری در افکار موهون شد.

پس از تعطیل مجلس در سال ۱۳۲۹ قمری به ریاست مدرسه ثروت در تهران رسید. در دوره سوم مجلس در سال ۱۳۳۳ قمری مجدداً از طرف مردم زنجان به وکالت رسید و پس از انحلال مجلس در سال ۱۳۳۴ قمری برای انجام خدمات ملی به مازندران رفت و مدتی

رئیس اداره اوقاف بود. همچنین عضو انجمن فراماسون بود. در دوره چهارم نیز به نمایندگی از زنجان، در مجلس شورای ملی انتخاب شد.

شیخ ابراهیم زنجانی در آذرماه ۱۳۱۳ خورشیدی وفات یافت.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱- توضیح مرام دمکرات.

۲- راه زندگی در ایران.

۳- ترجمه کتاب ژان والژان.

۴- شهریار هوشمند.



مرکز تحقیقات کتاب و پوز علوم اسلامی

م: ۱- مشاره، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/ ۱.

۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/ ۱.

۳- مجله یسما، ۵ / ۱۳۳.

زنجانى، سيد احمد [آيت الله]

آيت الله سيد احمد زنجانى در چهارم ماه صفر ۱۳۰۸ قمرى در زنجان متولد شد. دوره مقدماتى و سطوح علوم دينى را نزد حاج شيخ زين العابدين و ميرزا عبد الرحيم فراگرفت و بعد براى تکميل علوم مذهبى در سال ۱۳۴۶ قمرى به قم رفت و در حوزه درس آيت الله حائرى شرکت کرد. پس از رحلت آيت الله حائرى، به حوزه درس آيت الله حجت پيوست و کم کم در حوزه رياستى آيت الله حجت مورد توجه قرار گرفت، به طورى که جواب استفتاآت و نيز امامت جماعت به جاى آيت الله، به عهده او واگذار شد. پس از فوت آيت الله حجت رسماً به جاى ايشان امامت جماعت را عهده دار شد و به تدريس طلاب علوم دينى پرداخت تا در شب شنبه ۲۹ رمضان ۱۳۹۳ وفات يافت و در حرم مطهر حضرت معصومه (ع) مدفون شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از: *تكميل كليات علوم دينى*

- ۱- كتاب الكلام بجزء الكلام، در سه جلد.
- ۲- كتاب ايمان و رجعت.
- ۳- ايضاح الاحوال فى احكام الحالات الطارئة على الاموال.
- ۴- افواه الرجال، تقرير بحث آيت الله حائرى.
- ۵- شرايط الاحكام.
- ۶- مستنبات الاحكام.
- ۷- رسالة فى الرضاع، مطبوع.
- ۸- مستنبات الاعلام فى شرح مستنبات الاحكام.

زنجانى، ميرزا ابو عبدالله [حاج - شيخ الاسلام]

حاج ميرزا ابو عبدالله فرزند نصرالله، در سال ۱۳۰۹ قمرى در زنجان متولد شد.

مقدمات و مبادى فقه و اصول را در زنجان آموخت و سپس به تهران رفت و علوم عقلى و رياضى را فرا گرفت. در پايان سال ۱۳۳۰ قمرى عازم نجف اشرف شد و علوم نقلى را نزد سيد محمد كاظم طباطبايى و شريعت اصفهانى آموخت. پس از گرفتن اجازه روايات و اجتهاد به موطن خود بازگشت. پس از چندي به مكه معظمه رفت و در طى مسافرت در سوريه و فلسطين و قاهره با بسيارى از دانشمندان ملاقات كرد.

شيخ الاسلام در سال ۱۳۵۲ قمرى براى بار دوم به قاهره رفت و در آنجا از سوي اساتيد دانشگاه الزهرا و دانشگاه مصر مورد پذيرايى قرار گرفت. پس از بازگشت به موطن خود، به تهران آمد و به تدريس تفسير و فلسفه اشتغال يافت. در سال ۱۳۶۰ قمرى در زنجان وفات يافت و همان جا مدفون شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از: *تفسير علوم حسنى*

- ۱- تاريخ القرآن.
- ۲- زندگاني محمّد (ص) يا تاريخ حيات پيغمبر اسلام.
- ۳- شرح رساله بقاء النفس بعد فناء الجسد و بوار البدن.
- ۴- طهارة اهل الكتاب.
- ۵- عظمت حسين بن على (ع).
- ۶- فلسفه حجاب.
- ۷- فيلسوف الفارسي الكبير صدر الدين الشيرازي.
- ۸- منهاج النجاح او مناسك آل محمد (ص).

م: ۱- مشاره، خانبابا. مؤلفين كتب چاپى فارسى و عربى، ج ۱ / ۱.

۲- افشار، ابرج. يادداشتهاى قزوینی، ج ۸ / ۰۸.

زنگنه، احمد [سرتیپ]

احمد زنگنه فرزند محمود، در سوم خرداد ۱۲۸۳ خورشیدی در تهران متولد شد. پدر خود را که مردی کشاورز بود، در سه سالگی از دست داد. مادرش از خانواده قراگوزلو بود. زنگنه تحصیلات خود را در دبستان علمیه و دبیرستان دارالفنون گذراند. سپس به فرانسه رفت و پس از گذراندن دوره دانشکده افسری فرانسه، در رشته توپخانه به درجه افسری رسید. پس از آن دوره فرماندهی و ستاد را در دانشگاه جنگ به پایان رساند. به زبان فرانسه نیز آشنایی داشت.

احمد زنگنه در مهر ماه ۱۳۰۴ خورشیدی، وارد خدمت ارتش و عهده دار مشاغل مختلف شد:

فرمانده آتشبار توپخانه؛ استاد توپخانه دانشکده افسری؛ رئیس رکن سوم لشکر چهار رضائیه؛ فرمانده هنگ توپخانه لشکر چهار رضائیه؛ رئیس شعبه عملیات رکن سوم ستاد ارتش، فرمانده هنگ توپخانه کوهستانی لشکر یک مرکز؛ فرمانده توپخانه ضد هوایی؛ فرمانده تیپ رضائیه؛ فرمانده لشکر نه اصفهان؛ ریاست اداره تسلیحات ارتش؛ فرماندهی لشکر ۱۲ کرمانشاه، فرمانده دانشکده افسری. و در آبان سال ۱۳۳۳ خورشیدی، بنا به تقاضای خویش باز نشسته شد.

احمد زنگنه در سال ۱۳۲۶ خورشیدی به درجه سرتیپی رسید و به دریافت نشانهای دانش درجه دو، افتخار درجه سه و دو، آذر آبادگان و پاس و مقام آجودانی محمدرضا شاه پهلوی (مخلوع در ۱۳۵۷) نایل آمد. برای تحصیل و مأموریت به کشورهای فرانسه و سوئد سفر کرد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- قوانین تیر توپخانه.
- ۲- اسلحه شناسی توپخانه.
- ۳- توپخانه عمومی.
- ۴- خاطراتی از مأموریت من از شهریور ماه ۱۳۲۰ تا دی ماه ۱۳۲۵ در رضائیه.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

م: ۱- مشار، خانابابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج / ۱-۱.

۲- چهارمهای آشنا.

۳- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج / ۷-۰.

زنوزی، میرزا رضی [آیت الله]

آیت الله میرزا رضی زنوزی فرزند آیت الله میرزا محمد حسن مجتهد زنوزی تبریزی،

در ۱۴ ذی القعدة ۱۲۹۴ در تبریز متولد شد.

پس از خواندن مقدمات و ادبیات نزد آقا جمال شیروانی، در هفده سالگی به فقه و اصول پرداخت و در سال ۱۳۱۷ قمری از تبریز به نجف رفت و در آن دیار به حوزه درس آیت الله شریانی و آخوند خراسانی و علامه یزدی و شریعت اصفهانی راه یافت. به درجه اجتهاد نائل آمد و به کرات به تبریز آمد و به نجف رفت تا در سال ۱۳۴۲ قمری به قصد زیارت به مشهد رضوی رفت. پس از مدتی به قم رفت و چندین بار نیز بین قم و تبریز رفت و آمد داشت تا در سال ۱۳۶۶ قمری در قم اقامت گزید و به تدریس طلاب علوم دینی پرداخت. در سال ۱۳۷۰ قمری به تبریز بازگشت و پس از چند سال توقف در آن شهر بدرود حیات گفت و جنازه اش به قم حمل و در مسجد بالاسر مدفون شد.

آثار به جا مانده از او عبارتند از:

- ۱- کتاب قضا و شهادات.
- ۲- فهرست ترتیب رجال کتبی و نجاشی و خلاصه علامه.
- ۳- رساله مستقلة در ضمنیات کتب رجال.
- ۴- رساله در گنی و القاب.
- ۵- حاشیه بر رساله عملیه مرحوم کلباسی.
- ۶- رساله عملیه مستقلی موسوم به فلاح العامل.
- ۷- حاشیه ای بر نجات العباد و مجمع المسائل.
- ۸- حاشیه بر عروة الوثقی.

م: شریف رازی، محمد. گنجینه دانشمندان، ج ۳ / ۰۳.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

زین العابدین خان [حاج]

حاج زین العابدین خان فرزند حاج محمدو کریم خان و برادر حاج محمد خان، در ۷ رجب ۱۲۷۶ قمری متولد شد. وقتی ۱۲ ساله بود، پدرش فوت کرد و وی تحت تربیت برادرش که پس از پدر به پیشوایی مکتب شیخیه رسیده بود، قرار گرفت. همواره با برادرش بود و در جمع کردن مطالب، برای کتاب المبین به او کمک می کرد.

در ۲۰ محرم ۱۳۲۴ حاج محمد خان درگذشت و حاج زین العابدین به جانشینی او در پیشوایی شیخیه رسید. بیش از ۱۵۳ کتاب تألیف کرد که همه در زمینه های مختلف حکمت و عقاید و تفسیر و اصول و فقه است. سرانجام در پنج جمادی الاول ۱۳۶۰، برابر با خرداد ۱۳۲۰ خورشیدی وفات یافت.



مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی

این مجله در راستای اهداف و مأموریت‌های مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی، با هدف آشنایی دانشجویان و محققان با آخرین دستاوردهای علمی و پژوهشی در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی و کامپیوتر، به چاپ در می‌آید. این مجله به گونه‌ای طراحی شده است که بتواند به عنوان یک مرجع معتبر و علمی در این زمینه‌ها مورد استفاده قرار گیرد. همچنین، این مجله به منظور ارتقای سطح علمی و پژوهشی دانشجویان و محققان، به گونه‌ای طراحی شده است که بتواند به عنوان یک مرجع معتبر و علمی در این زمینه‌ها مورد استفاده قرار گیرد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



۱- قضیه اعدام سردار معزز بجنوردی ماجرای شنیدنی دارد. این جریان را مرحوم ملک الشعراء بهار در زمان حیاتش برای آقای حسین مکی نقل کرده است:

جان محمّد خان فرمانده لشکر شرق و مردی قسی القلب بود و در دوران فرماندهی خود مرتکب فجایمی گردید منجمله به عنوان سرکشی به بجنورد رفت و به خانه سردار معزز بجنوردی رئیس ایل شادلو وارد شد و به عنوان مهمان از او پذیرایی شایانی به عمل آمد و هدایایی از جمله تسیحهای معروف و قیمتی جوینی به او اهدا گردید. روزی که فرمانده لشکر به مهمانی خاتمه داد، جان محمّد خان و همراهان و اسکورتش سوار شدند، سردار معزز هم با عده‌ای از گسان نزدیکش به عنوان بدرقه و مشایمت سوار شدند به تصور اینکه تا دروازه شهر بجنورد بدرقه خواهند کرد و پس از خداحافظی اجازه مراجعت خواهد داد؛ ولی جان محمّد خان پیاده نشد و همچنان راه مشهد را پیش گرفت تا به دروازه مشهد رسید و در میدانی که اول شهر بود پیاده شد. قبلاً دستور داده بود در آن تعدادی دار برپا نمایند.

پس از پیاده شدن جان محمّد خان، سردار معزز و همراهانش هم از اتومبیلها پیاده شدند، به تصور اینکه در اینجا مراسم خداحافظی به عمل خواهد آمد و به او اجازه مرخصی و بازگشت داده خواهد شد! جان محمّد خان او را مخاطب قرار داده، چنین گفت: «از پذیرایی گرمی که کرده‌اید متشکرم، منم اکنون آماده پذیرایی از شما هستم، بفرمایید این دارها را برای شما آماده کرده‌اند.» و اشاره نمود به عده‌ای از قشونها. سردار معزز و همراهانش همگی را گرفتند و پای دارها بردند. در این موقع جان محمّد خان مشاهده کرد که یک دار خالی مانده، جوانی از آن حدود عبور می‌کرد و برای تماشا ایستاده بود، دستور داد او را هم پای دار خالی ببرند و همگی را به دار آویختند.

۲- جریان برکناری و خلع درجه‌دار جان محمّد خان، در مجله خواندنیها سال ششم شماره ۸۳ چنین آمده است:

پس از فرو نشستن این آتش کوتاه رضا شاه با چند زره پوش به سوی مشهد حرکت کرد و تیمور تاش وزیر دربار نیز ملتزم رکاب بود. ولی دو روز قبل از حرکت رضا شاه، امان‌الله میرزا جهانبانی که در آن موقع سرتیپ بود، به مشهد وارد شد و فرماندهی لشکر خراسان را که با جان محمّد خان بود، خود در

دست گرفت - جان محمّد خان با وجود این ناچار بود به استقبال رضا شاه برود و نا شاهرود که آغاز منطقه خراسان است پیشباز رفت و یک چک به مبلغ ۱۸۰ هزار تومان به اعلیحضرت تقدیم کرد! ولی رضا شاه آن را رد کرد و کوچکترین اعتنایی به جان محمّد خان ننمود و حتی به او نگاه نکرد تا چه رسد به آنکه کلمه‌ای به او حرف بزند. جان محمّد خان ناچار شد از عقب موکب ملوکانه به مشهد برگردد.

رضا شاه در همان روز اول ورود به مشهد افسران را در سالن ستاد لشکر احضار کرد. ۸۴ نفر افسر بلافاصله در سالن ستاد گرد آمدند. وقتی رضا شاه وارد سالن شد، پرسید فرمانده سابق لشکر کجاست؟

امان الله میرزا به عرض رساند که در منزل است. رضا شاه از سالن بیرون آمد و دستور داد او را احضار کنند و هر وقت حاضر شد، اطلاع دهند.

امان الله میرزا فوراً چند مأمور به در منزل جان محمّد خان فرستاد. تا پیش از آنکه جان محمّد خان بیاید، تیمور تاش چندین بار در نهایت عجله و اضطراب از امان الله میرزا سراغ او را گرفت و می‌پرسید جان محمّد خان هنوز نیامده است؟

بالاخره جان محمّد خان حاضر و به عجله وارد سالن شد. در مدخل سالن، قالی و قالیچه گذاشته بودند و جان محمّد خان به مجردی که پا به سالن گذاشت، نوک چکمه‌اش به کنار قالی گرفت و سکندری رفت، ولی با دست خود را روی زمین نگه‌داشت و نگذاشت نقش بر زمین گردد و اعتدال خود را حفظ و خویش را جمع و جور کرد و در اول صف ایستاد.

یک لحظه بعد رضا شاه وارد سالن شد. کنار او امان الله میرزا جهانبانی و در عقب سرش تیمور تاش و افسر اسکورت او دیده می‌شدند.

نخست امان الله میرزا احترامات نظامی به جا آورد و گزارش وضع و آمار حاضرین را که ۸۴ نفر بودند به عرض رساند. در میان این عده سیدی بود که قاضی عسکر لشکر خراسان به شمار می‌رفت. رضا شاه گفت: سید برود بیرون، سید رفت. بعد رضا شاه امر داد که تمام افسران در یک دایره بزرگ به دور او جمع شوند و هر صنف از هم سوا بایستند؛ یعنی رسته‌های سوار، پیاده، توپخانه، مهندسی، مالی و ستاد هر کدام جدا جدا به دور او دایره بزنند و خودش در وسط شروع کرد به صحبت کردن. نطق آن روز رضا شاه خیلی مفصل بود و نزدیک یک ساعت طول کشید. یکی از آن ۸۴ نفر افسر که امروز سرهنگ است، متن آن نطق را هنوز به یاد دارد و بنا به اظهار او رضا شاه آن روز خیلی از پیش آمد قوای مراوه اظهار تأسف می‌کرد و آثار تأثر و عدم رضایت از قیافه‌اش هویدا بود و می‌گفت:

«ما می‌خواستیم به دنیا بفهمانیم که ایرانی قادر است به دست خود اداره شود. متأسفانه این عمل لشکر شرق، لکه ننگی به دامن قشون زد و ثابت کرد که ما هنوز رشد ملی کامل نداریم. این پیش آمدها دلیل آن است که افسران وظیفه خود را فراموش کرده و به فکر جمع آوری ثروت افتاده‌اند و همین باعث شده که چنان لکه ننگی به دامن شرق نشست.

من می‌دانم قوای مراوه تپه گرسنه بودند، حقوق نداشتند، در منطقه بد آب و هوا انجام وظیفه می‌کردند و از مرکز لشکر به آنها توجهی نمی‌شد. من همه اینها را تصدیق می‌کنم؛ ولی تحمل سربازی کجا رفت؟ چرا مستقیماً به خود من مراجعه نکردند و عملی کردند که این به دامن قشون بنشیند. پس شما هم مقصرد.

شما ۸۴ نفر افسری که اینک در حضور من هستید، پیش خود تصور می‌کنید که در این واقعه تقصیری ندارید، چون بیرون از معرکه بودید، ولی غفلت شما از حال همقطاران خود و غفلت شما در تعلیمات لازمه‌ای که می‌بایست به آن افراد بدهید، باعث شد که چنین لکه ننگ بدامن قشون بنشیند. پس شما هم مقصرد.»

رضاه شاه پس از آنکه نطق ساده و مسیح خود را به این مضمون تمام کرد، لحظه‌ای لب فرو بست و همه در سکوت پُر ابهتی فرو رفته بودند. رضا شاه سر برداشت و نگاه تنفر آمیزی به جان محمّد خان که به حال خیردار به فاصله چند قدم از شاه ایستاده بود نمود و به نایب اول نیکجو که از تهران مأمور اسکورت او بود و بعدها تا درجه سرهنگی رسید و وفات کرد، گفت:

«درجه این صاحب منصب را بکن!»

در دایره‌ای که افسران به دور شاه زده بودند، نایب اول نیکجو مقابل جان محمّد خان ایستاده بود و همین که خواست برود جلو، جان محمّد خان، خود در حالی که از فرط خشم صورتش برافروخته و دم بر نمی‌آورد با دست چپ پاگن راست را کند و چون پاگن راست زیرش باز است (زیرا بند کمر بند از آنجا رد می‌شود) کندن آن آسان است، ولی جان محمّد خان با چنان حرص و خشمی آن پاگن را کند که بلوزش تا زیر کمر پاره شد؛ بعد خواست با دست راست پاگن چپ را بکند و نشد. آن وقت به نایب اول اسکورت رضا شاه با صدای خشن گفت: «بکن!».

همه ساکت بودند و حتی صدای نفس کشیدن ۸۴ نفر نیز به گوش می‌رسید به حدی که وقتی نایب اول نیکجو با چاقو پاگن چپ جان محمّد خان را می‌برد، صدای پاره شدن پارچه در سالن به آن بزرگی پیچیده بود.

چون پاگن با درجات آن کنده شد، جان محمّد خان شمشیرش را هم به نایب اول داد و از دایره کنار رفت. بعد رضا شاه در دایره به حرکت درآمد و چند نفر از افسرانی را که با جان محمّد خان از مرکز مأمور مشهد شده و از ایادی جان محمّد خان بودند، از دایره بیرون کرد و امر داد که آنان را در جلوی نظمی شهر، گاو سر بزنند (گاو سر چوب کلفت و بزرگی است مثل چوب پشه بند) و هر چه اندوخته بودند رضا شاه دستور داد به نفع ارتش ضبط شود. روز بعد امان الله میرزا از شاه تقاضا کرد از تنبیه افسران به آن شکل در گذرد. ولی اندوخته آنان از هر کدام به فراخور حالش مبالغی کسر شد و حقوق عقب افتاده لشکر را با آن پرداختند و گویا آن چک ۱۸۰ هزار تومانی جان محمّد خان را هم وصول کردند و به این مصرف رسانیدند.

۳- متن اطلاعیه وزارت داخله (کشور) در رابطه با کشتار مسجد گوهر شاد:

«بر طبق راپورت واصله از ایالت خراسان، شب نوزدهم، شیخ بهلول نامی که سوء سوابق او از شرارت و فساد معلوم و سابقاً تحت تعقیب نیز واقع شده بود، در مشهد مقدس جمعی از عوام ساده لوح را در مسجد به عنوان موعظه دعوت کرده و دو سه روز این عمل را مداومت داده و ارازل و اوباش را دور خود جمع و عنوان کلاه و لباس را پیش کشیده یاره سراییها نموده، کار را به هتاکی رسانید. مأمورین انتظامات خواستند بدو به ملایمت و نصیحت، او را از این رفتار و گفتگوهای خلاف و مفسدت آمیز باز دارند، مساعی آنها ثمری نبخشید و بیم اختلال نظم رفته و مردم از این جهت اظهار نگرانی نمودند. مأمورین انتظامات در صدد تفرقه آنها بر آمدند، مقاومت نموده مأمورین نظمیه را مورد حمله قرار دادند و بعضی از آنها را مجروح و مقتول نمودند. مأمورین ناچار از نظامیان استمداد کردند. اشرار به آنها هم ستیزه نمودند و آلات ضرب و قتل که همراه داشتند به کار بردند. نظامیان هم مجبور شدند با استعمال اسلحه گرم، حفظ نظم را به آنها الزام نمایند. در نتیجه ارازل و اوباش که باعث این بی نظمی شده بودند، بعضی گرفتار و بعضی متفرق شدند و لیکن متأسفانه شیخ بهلول که این مفسده را بر پا کرده بود، موفق به فرار شد. امنیت و انتظام کاملاً برقرار گردید. فعلاً نظمیه مشغول تعقیب قضیه و کشف حقایق می باشد.»

وزارت داخله

محمود جم

۱۳۱۴/۴/۲۴



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۴- اعضای کابینه محمود جم و تغییرات آن به شرح زیر است:

نخست وزیر: محمود جم.

وزیر مالیه: علی اکبر داور.

وزیر طرق و شوارع: علی منصور.

وزیر پست و تلگراف: نظام الدین حکمت.

وزیر امور خارجه: باقر کاظمی.

وزیر عدلیه: محسن صدر (صدرالاشراف).

وزیر معارف: علی اصغر حکمت.

کفیل وزارت جنگ: سر لشکر نخجوان.

رئیس کل فلاحات: مصطفی قلی بیات.

رئیس کل تجارت: مظفر اعلم.

رئیس کل صناعت و معادن: امین.

تغییرات کابینه:

- ۲۸ دی ۱۳۱۴- مجید آهی: وزیر طرق.
 ۵ اسفند ۱۳۱۴ سر لشکر امان‌الله جهانبانی: رئیس اداره کل صناعت.
 ۲۵ فروردین ۱۳۱۵- عنایت‌الله سمیعی: وزیر خارجه.
 ۲۵ فروردین ۱۳۱۵- سر لشکر امیر فضلی: کفیل وزارت جنگ.
 ۱۹ مهر ۱۳۱۵- دکتر احمد متین‌دفتری: وزیر عدلیه.
 ۲۵ بهمن ۱۳۱۵- محمود بدر: کفیل وزارت مالیه.
 ۱۵ خرداد ۱۳۱۶- حسین علاه: رئیس اداره کل تجارت.
 در جلسه اول مهر ماه ۱۳۱۶ محمود جم کابینه خود را به مجلس شورای ملی (دور یازدهم) چنین معرفی کرد:

نخست وزیر: محمود جم.

وزیر راه: مجید آهی.

وزیر فرهنگ: علی اصغر حکمت.

وزیر خارجه: عنایت‌الله سمیعی.

وزیر دادگستری: دکتر متین‌دفتری.

وزیر دارایی: محمود بدر.

کفیل وزارت جنگ: سر لشکر امیر فضلی.

کفیل وزارت کشور: ابوالقاسم فروهر.

کفیل وزارت خارجه: مصطفی منصور عدل.

رئیس اداره کل پشه و هنر و معادن: فرخ.

کفیل اداره کل کشاورزی: احمد حسین عدل.

رئیس کل بازرگانی: حسین علاه.

تغییرات بعدی:

۸ مهر ۱۳۱۶- حسین علاه: وزیر بازرگانی

۸ مهر ۱۳۱۶- فرخ: وزیر پشه و هنر و معادن.

۸ مهر ۱۳۱۶- ابوالقاسم فروهر: وزیر کشور.

۱۵ اسفند ۱۳۱۶- مصطفی منصور عدل: کفیل وزارت خارجه

۱۵ اسفند ۱۳۱۶- حسین رخشانی: رئیس اداره کل کشاورزی.

۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۷- ابوالقاسم فروهر: وزارت پشه و هنر.

- ۸ خرداد ۱۳۱۷- علی سهیلی: وزارت خارجه.
- ۲۲ مرداد ۱۳۱۷- مظفر اعلم: وزارت خارجه.
- ۲۲ مهر ۱۳۱۷- اسماعیل مرآت: کفیل وزارت فرهنگ.
- ۲۰ شهریور ۱۳۱۷- علی منصور: وزارت پیشه و هنر.
- ۲۰ شهریور ۱۳۱۷- ابوالقاسم فروهر: وزیر کشور.
- ۱۱ دی ۱۳۱۷- دکتر محمّد سجادی: کفیل وزارت راه.
- ۷ اسفند ۱۳۱۷- علی اصغر حکمت: وزیر کشور.
- ۷ اسفند ۱۳۱۷- ابراهیم علم: وزارت پست و تلگراف.
- ۲۷ شهریور ۱۳۱۸- دکتر محمّد سجادی: وزیر راه.
- ۲۷ شهریور ۱۳۱۸- اسماعیل مرآت: وزیر فرهنگ.
- ۵- خاطرات محمود جم در باره نخست وزیر شدن و مسئله کشف حجاب در دوران زمامداری او به نقل از مجله روشنفکر مورخه پنجشنبه ۱۴ دی ۱۳۴۰:
- «روز ۱۱ آذر ۱۳۱۴، کابینه مرحوم محمّد علی فروغی مستعفی شد. در آن کابینه من سمت وزیر کشور را داشتم. پس از استعفای دولت، من از معاونین و همکاران اداری خود خداحافظی کرده به منزل در قلهک رفتم.
- اتفاقاً آن روز مرحوم دکتر قاسم غنی نهار میهمان من بود. و در حدود ساعت سه بعد از ظهر من و آن مرحوم برای قدم زدن و گردش کردن از خانه بیرون آمدیم. قلهک آن روز مثل حالا شلوغ و پر جمعیت نبود. بیشتر اراضی اطراف آن که امروز تبدیل به خانه و ویلای مسکونی شده، زمینهای زراعتی و باغهای میوه بود.
- ما در طول یکی از کشتزارهای گندم قدم می‌زدیم و بیش از سه کیلو متر از خانه دور نشده بودیم که ناگهان پیشخدمت منزل نفس زنان خود را به ما رسانید و خطاب به من گفت: «دوبار از دربار تلفن کرده و شما را خواسته‌اند. تلفن چی گفته که هر کجا هستید، بلافاصله خود را به دربار برسانید.»
- من به خیال اینکه دولت جدید تعیین شده و مرا هم برای یکی از وزارتخانه‌ها در نظر گرفته‌اند، فوراً به منزل باز گشتم. در تماس با دفتر مخصوص، ایشان گفتند که از طرف اعلیحضرت ره‌ا شاه احضار شده‌اید. فوراً در کاخ اختصاصی شرفیاب بشوید.
- با عجله لباسهایم را پوشیدم و عازم شهر شدم. اعلیحضرت فقید در محوطه کاخ مشغول قدم زدن بودند که من به حضور رسیدم. اعلیحضرت به محض آنکه چشمانشان به من افتاد فرمودند: «چم چرا امروز در وزارتخانه حاضر نشدی؟»
- قبل از اینکه من جوابی بدهم ایشان اضافه فرمودند: «به هر حال شما را مأمور تشکیل کابینه می‌کنم،

بهتر است اعضای دولت تازه نیز همان وزرای کابینه فروغی باشند، بنا بر این خیلی زود آنها را احضار کنید و مراسم معرفی را به عمل آورید.»

دستور اعلیحضرت را بلافاصله اجرا کرده و اعضاء دولت جدید را به کاخ احضار کردم. نیم ساعت بعد مراسم معرفی انجام شد. وقتی می‌خواستیم از حضور مرخص شویم اعلیحضرت به من امر کردند: «شما اینجا بمانید کار مهمی دارم.»

راستش از این حرف شاه کمی دستپاچه شدم. فکر کردم اعلیحضرت چه کاری دارند که در شرفیابی قبلی نگفته‌اند، در یک لحظه هزار و یک خیال به نظرم خطور کرد.

اعلیحضرت در آن موقع در طول سالن بزرگ کاخ اختصاصی قدم می‌زدند. سکوت همه جا را گرفته و جز صدای قدمهای شاه هیچ چیز شنیده نمی‌شد. بعد از مدتی اعلیحضرت رو در روی من ایستاده و فرمودند: «این چادر چاقچورها را چطور می‌شود از بین برد؟ دو سال است که این موضوع فکر مرا به خود مشغول داشته، از وقتی که به ترکیه رفتم و زنهای آنها را دیدم که پیچه و حجاب را دور انداخته و دوش به دوش مردها کار می‌کنند، دیگر از هر چه زن چادری بود، بدم آمده است. اصلاً چادر و چاقچور دشمن ترقی و پیشرفت مردم ما است، درست حکم یک دمل را پیدا کرده که باید با احتیاط به آن نثر زد و از پیش برد.

من مدتی است به این فکر هستم که زن ایرانی در این قفس سیاه دست و پایش بسته است. بین او و مرد یک دریا فاصله وجود دارد. باید این فاصله را از بین ببریم. مگر زن چی از مرد کمتر دارد او هم باید پا به پای مرد وارد زندگی شود. سرباز خوب، مهندس خوب و تحصیلکرده خوب باید در دامان زن پرورش پیدا کند. اگر زن اهل و نفهم و محبوس باشد، چطور می‌تواند نسل خوب و شایسته پرورش دهد؟»

عرض کردم: «صحیح می‌فرمایید قربان. زن را باید از اندرون بیرون کشید و زنجیر اسارت را از پای او برداشت.»

اعلیحضرت کمی دیگر قدم زدند و بعد فرمودند: «چطور است این تحول را از اندرون دربار شروع کنیم؟» من فکری کردم و به عرض رساندم: «اگر اجازه بفرمایید در روز افتتاح دانشسرای مقدماتی تهران علیاحضرت ملکه و علیاحضرت شاهدختها به اتفاق اعلیحضرت در محل جشن حاضر شوند. ضمناً به همه بانوان وزراء و رجال نیز دستور خواهیم داد که بدون حجاب در این جشن حضور یابند.

این عمل اولین قدم برای رفع حجاب خواهد بود و زمینه‌ای برای اجرای نیات و مقاصد شاهنشاه در از بین رفتن چادر و چاقچور است.»

اعلیحضرت کمی فکر کردند و سپس گفتند: «به شرط آنکه موضوع در هیئت دولت مطرح و تصویب شود، فکر خوبی است. همین حالا بروید و در این باره فکر بکنید که طرح لازم را بریزید. این انقلاب بزرگ باید با فکر و تدبیر صورت بگیرد.»

همان موقع مرخص شدم و در سراسر راه فکر برداشتن حجاب و چادر مرا به خود مشغول داشته بود. با نظر اعلیحضرت موافق بودم، اما کار ساده‌ای نبود، محافل متمصب خار راه بودند.

در آن موقع تشکیل جلسات هیئت دولت به این ترتیب بود که هفته‌ای یک بار در نخست وزیری و دو بار در کاخ اختصاصی در حضور اعلیحضرت فقید تشکیل می‌یافت. اولین جلسه بعد از این شرفیابی یک جلسه عادی بود. من موضوع را با همکاران خود در میان گذاشتم و گفتم، اعلیحضرت مصمم هستند که به هر قیمتی شده این مشکل اجتماعی را از بین ببرند. چنانچه پیشنهاد و یا راهی برای این کار به نظرشان می‌رسد بگویند تا به عرض برسانم. کسی حرفی نزد و پیشنهاد شد که وزرا در این باره ۲۴ ساعت فکر کنند و دنباله مذاکرات و اخذ تصمیم به جلسه بعد که قاعدتاً در حضور اعلیحضرت تشکیل می‌گردید، موکول شد. در جلسه بعد اعلیحضرت فقید مدت نیم ساعت صحبت کردند و از مزایا و اثراتی که کشف حجاب در شرف مملکت خواهد داشت مطالبی اظهار داشتند.

پادم هست که مخصوصاً فرمودند: «نجابت و عفت زن به چادر مربوط نیست. زن روحاً و اخلاقاً باید عقیف باشد، مگر میلیونها زن بی حجاب خارجی نانجیب‌اند؟»

و بعد افزودند: «شرکت همسر و دختران من در جشن افتتاح دانشسرای مقدماتی باید سر مشقی برای همه زنان و دختران ایرانی، مخصوصاً خانمهای شما و وزیرای مملکت باشد. ممکن است در ابتدا این عمل سرو صدا و جنجال زیادی به پا کند، ولی به هر حال کاری است که باید انجام بشود. ما با هوچی بازی و تعصبات خشک نمی‌توانیم کاروان ترقیات مملکت را عقب نگه‌داریم. زن باید از این چادر سیاه آزاد بشود.»

بعد اعلیحضرت دستور دادند که اجرای اینکار به صورت تصویب نامه دولت در آید و خودشان از جلسه تشریف بردند. رسم بر این بود که صورت جلسات هیئت دولت را منشی مخصوص نخست وزیر بنویسد، ولی من چون به اهمیت مذاکرات آن جلسه و تصمیم اخذ شده واقف بودم، تصمیم گرفتم که صورت مذاکرات آن جلسه را شخصاً تحریر نمایم. هم اکنون متن این صورت جلسه به خط من در بایگانی نخست وزیری موجود است.

روز تحول فرا رسید. روز هفدهم دی که قرار بود عمارت جدید دانشسرای مقدماتی با تشریفات جدید افتتاح شود، فرا رسید. ما قبلاً اهمیت کشف حجاب و احتمال بروز حوادث و جنجالهای مخالفین را طی تلگرافهای رمز به شهربانیها و دستگاههای امنیتی ولایات اطلاع داده و دستور اکید داده بودیم که مأمورین دولتی با تمام قوا جلو تظاهرات و سرو صدای مخالفین را بگیرند.

در تهران نیز پیش بینی‌های لازم را به عمل آورده بودیم. ساعت دو بعد از ظهر ۱۷ دی که من به اتفاق همسر که برای اولین بار حجاب از خود بر گرفته و به جای چادر کلاه به سر گذاشته بود، به صحن باغ دانشسرای مقدماتی وارد شدیم.

بعد به تدریج سایر آقایان وزرا به اتفاق همسران بدون حجاب خود آمدند. ولوله‌ای بود. همه یکدیگر را نگاه می‌کردند. قوای نظامی مراقب بود و خانمها خیلی خوشحال به نظر می‌رسیدند و با کنجکاوای زیاد به سر و لباس یکدیگر خیره شده بودند. بعضی‌ها پوز خند می‌زدند، بعضی‌ها می‌گفتند: «خدا عاقبت این کار را به خیر کند» و بعضی دیگر که فرنگ رفته و تحصیل کرده بودند به هم تبریک گفتند و این اقدام را یکی از بزرگترین خدمات اعلیحضرت تلقی می‌کردند.

به هر حال روز بزرگ و عجیبی بود و راستش بخواهید من تشویش داشتم در حالی که در ته دلم از اینکه می‌دیدم، زن آزاد شده، احساس خوشحالی می‌کردم. سر و لباس خانمها در آن روز خیلی دیدنی بود و اگر خانمهای امروزی می‌آمدند و می‌دیدند که مادرانشان در روز ۱۷ دی ۱۳۱۴ چطور خود را آراسته بودند، از خنده غش می‌کردند. پیراهن‌ها همه بلند و تاقوزک پا می‌رسید. توالها اکثرآ ناشیانه بود و کلاههایی که خانمها سرشان گذاشته بودند، چون بی‌حجابی خیلی تازگی داشت و زن ایرانی برای اولین بار کلاه را جانشین چادر و لچک کرده بود، بسیار تماشایی بودند.

اما جالبتر از همه این بود که میهمانان، حتی وزراء، که یک عمر بود با هم دوست و رفیق بودند، آن روز برای اولین بار صورت زنهای یکدیگر را می‌دیدند، چون که تا آن روز هیچ دوستی مجاز نبود، صورت زن دوست خود را ببیند و به علاوه جشن ۱۷ دی اولین روزی بود که زن ایرانی در کنار شوهر خود در یک مراسم رسمی و اجتماعی شرکت می‌جست. تا آن روز همه مجالس در ایران مردانه و زنانه و مجزا از یکدیگر بود و زن و مرد به هیچوجه به اصطلاح قاطبی نمی‌شدند؛ ولی ۱۷ دی ۱۳۱۴ این رسم را به هم زد و زن نیز در یک جشن ملی و اجتماعی پا به پای مرد و با حق مساوی شرکت جست و حالا وقتی من در این کوکتل پارتیها و مجالس میهمانی می‌بینم که خانمها با لباسهای دکولته و آرایش اروپایی شانه به شانه مرد گل می‌گویند و گل می‌شنوند به یاد آن روز می‌افتم که زنان با حالتی ناراحت، خجالتی و نگران در کنار دست شوهران خود ایستاده و برای اولین بار صورت و موی سر خود را در معرض نگاه مردانی دیگر قرار داده بودند و درست حالت آدمهای غربی را داشتند که تازه وارد دنیا و شهر جدیدی شده‌اند. به هر حال در این مراسم بود که حتی آقایان وزراء برای اولین بار توانستند با خانمهای یکدیگر آشنا شوند.

بالاخره ساعت ۳ بعد از ظهر فرا رسید و اتومبیل مخصوص اعلیحضرت در حالی که ملکه پهلوی بدون حجاب در کنار ایشان نشسته بودند به محل جشن وارد شدند. در اتومبیل دوم نیز والا حضرت شاهدخت شمس، شاهدخت اشرف پهلوی قرار داشتند.

علیاحضرت ملکه پیراهن تیره رنگی به تن داشتند که روی آن پالتوی پوست پوشیده بودند. یک کلاه مشکی لبه پهن نیز به سر داشتند. والا حضرت شاهدختها نیز کلاه بر سر داشتند. در آن روز اعلیحضرت فقید با قیافه متبسم و خندانی به جشن وارد شده و با دیدن دوشیزگان و بانوانی که لباس جدید پوشیده بودند، این شغف و خوشحالی هر لحظه بیشتر می‌شد. بالاخره اعلیحضرت برای ایراد نطق افتتاحیه، پشت تریبون رفتند.

چند لحظه از بالای تالار چشم به جمعیت دوخته و سپس در حالی که خنده در لبهایشان بود سخنانی به این شرح ایراد فرمودند:

«بی نهایت مسرورم که می بینم خانمها در نتیجه دانایی و معرفت به وضعیت خود آشنا شده و پی به حقوق و مزایای خویش برده اند. متأسفانه تا کنون زنهای این کشور به واسطه خارج بودن از اجتماع نتوانسته اند استعداد و لیاقت ذاتی خود را بروز دهند، حتی باید گفت که نمی توانستند حق خود را نسبت به کشور و میهن عزیز خود ادا نمایند و خدمات و فداکاری خود را آن طور که شایسته است، انجام دهند.

ولی حالا با تحولی که در زندگی آنان پدیدار شد، می رود تا علاوه بر امتیاز برجسته مادری از مزایای دیگر اجتماع هم بهره مند گردند. من میل به تظاهر ندارم و نمی خواهم از اقداماتی که شده است، اظهار خوشوقتی کنم و نمی خواهم فرقی بین امروز و روزهای دیگر بگذارم؛ ولی شما خانمها باید این روز را یک روز بزرگ بدانید و از فرصتهایی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمایید.

خواهران و دختران من!

حالا که وارد اجتماع شده اید و قدم برای سعادت خود و وطن خود جلو گذارده اید، بدانید وظیفه شماست که برای بزرگی و اعتلای نام وطن خویش کار کنید. سعادت آینده مملکت در دست شماست. شما تربیت کننده نسل آتی خواهید بود و شما هستید که می توانید آموزگاران خوبی باشید و افراد خوبی را به جامعه ایرانی تحویل دهید.»

اعلیحضرت پس از ایراد سخنرانی مدتی در میان جمعیت قدم زدند و سرو وضع و لباس خانمها را برانداز کردند. یادم هست که با خوشحالی فرمودند: «لباسها و آرایشها خوب است. حیف نیست که زن خود را قابم کند و از جامعه بگریزد.»

همچنین فرمودند: «عیب لباسها را خودشان به تدریج بر طرف می کنند. برای اول کار خیلی سلیقه به خرج داده اند. باید خیاطها و کلاه دوزها را تشویق کرد تا مدهای فشنگ و سنگین و ارزانی را به بازار بیاورند. ما میلههای زندان را شکستیم حالا با خود زندانی آزاد شده است که خانه فشنگی به جای قفس برای خودش بسازد.»

پس از چند دقیقه گردش و گفتگو، اعلیحضرت و علیاحضرت ملکه به کاخ اختصاصی مراجعت فرمودند.

اما قبل از آنکه سوار اتومبیل شوند خطاب به من فرمودند: «این قبیل جلسات باید تکرار شود تا خانمها بیشتر به آداب و رسوم اجتماع و معاشرت آشنا گردند. از خودتان شروع کنید، هر هفته یکی از وزرا در باشگاه شاهنشاهی یک میهمانی عمومی ترتیب بدهد.»

اولین میهمانی را من بر پا کردم. در این جشن که در باشگاه شاهنشاهی واقع در خیابان سعدی، منزل مرحوم صاحب اختیار بر پا شده بود، بیش از پانصد نفر از رجال، نمایندگان مجلس، سفرا و اعیان شهر

با بانوان بدون حجاب خود شرکت کردند و به این ترتیب دریچه‌ی دنیای نو به روی زنان وطن ما به تدریج باز شد.

۶- در جلسه‌ی بیستم مورخ نهم مرداد ۱۳۲۶ هنگامی که کابینه‌ی فوادم به مجلس شورای ملی معرفی می‌شد، در اعتراض به شرکت محمود جم در کابینه به علت دست داشتن او در کشتار مسجد گوهر شاد، عباس میرزا اسکندری به عنوان مخالف مطالبی بیان کرد که قسمتهایی از آن نقل می‌شود:

«... آقای محمود جم در ۲۵ تیر ماه ۱۳۱۴ وزیر کشور بوده‌اند، بزرگترین عملی را که نمی‌دانم اسمش را چه بگویم، لقبش را شما بگویید، بزرگترین عملی که در تاریخ ایران در ۱۱ قرن پیش نیامده بود، ایشان مرتکب شدند. وزیر کشوری است که مطابق نوشته‌ای که موجود دارم دستور داد در ۳/۵ بعد از نصف شب گنبد آستان قدس رضوی را به مسلسل بستند. (سزاوار: وزیر کشور آن وقت نمی‌توانست چنین دستوری بدهد) اصل ۶۴ قانون اساسی می‌گوید وزراء مسئول مجلسین هستند و شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است. من به شما تصریح می‌کنم، پادشاه گذشته را هیچ قانونی نمی‌توانست محکوم بکند (سزاوار: این حرفها را می‌خواستید قبل از شهریور بزنید) آقایان نمایندگان در مدت ۱۱ قرن دو وجود محترم، دو وجود آسمانی یکی معصومه قم است، یکی علی بن موسی الرضا اینها به ایران آمدند مهمان این مملکت بودند. در طی قرون هجومهایی که به این مملکت شد، همیشه اینها از طرف ایرانیا و حتی مهاجمین محترم بودند، صاحب این آستان پیشوای عالم تشیع است در عالم اسلام سیصد میلیون به این وجود محترم احترام می‌کنند، در این شبی که به شما می‌گویم ۸۰۰ نفر بدون سلاح مردمی از سیاست دور، اینها اسلحه نداشتند، اینها که نمی‌خواستند مملکت را تجزیه کنند، اینها در آنجا راحت و آسوده خفته بودند که درهای صحن و مسجد را می‌بندند و سه و نیم بعد از نصفه شب به موجب اعلامیه‌ای که به امضای وزیر کشور آقای محمود جم موجود و الآن پیش من است (ملک مدنی: بخوانید آقای اسکندری که معلوم بشود) الآن بنده به سر کار عرض می‌کنم (یک نفر از نمایندگان: خارج از موضوع است) من هیچوقت هیچ چیز خارج از موضوع نمی‌گویم (ملک مدنی: بسیار مطلب صحیحی است) ... از طرف وزارت داخله، این اعلامیه وزارت داخله است...»

۷- «بنده خیلی متأسف هستم که بر خلاف صریح نظامنامه داخلی مجلس، اجازه ندادند که در اطراف پیمان صحبتی بکنم، بالاخره چون اجازه داده نشد بنده عرایضم را مختصر می‌کنم به موضوع فصل پنجم که اعتراضات داده‌ام. در فصل پنجم قید شده است به محض اینکه مخاصمه و جنگ بین این دو دولت با دولت آلمان و شرکای او خاتمه پیدا کرد، در مدت شش ماه در صورت متارکه و بلافاصله بعد از صلح نیروی خودشان را از کشور ما خارج کنند. این عبارت خیلی روشن است و احتیاج به تعبیر و تفسیر ندارد. در این قسمت بنده ایرادی داشتم و آن این بود استدلالی که برای اشغال کشور ما می‌کنند این است که کشور ایران سر راه این دو دولت واقع شده و این دو همسایه برای ایجاد وسائل و سایر احتیاجات جنگی

احتیاج دارند. آقایان تصدیق می‌فرمایند که اگر یک روزی رسید بین این دو دولت همسایه شمالی و جنوبی ما با دولت آلمان و شرکای اروپایی او یعنی دولت آلمان و دیگران صلح کردند ولی دولت ژاپن فرضاً خاتمه نداد، یعنی با دولت ژاپن در جنگ باشند، آیا باز هم این وضعیت سر جای خودش باقی است؛ یعنی باز هم وضعیت جغرافیایی ما اقتضا می‌کند بر اینکه نیروی این دو دولت در کشور ما باشند؟ فرض بفرمایید دولت انگلستان و دولت شوروی با دولت آلمان و شرکای اروپایی او جنگ را تمام کردند و صلح شد، اما با دولت ژاپن در حال جنگ باشند بنا بر این باز باید نیروی این دو دولت در کشور ما باشند؟ ایرادی که بنده دارم و پیشنهادی هم دارم که بایستی در اینجا قید شود که به محض خاتمه جنگ بین انگلستان و شوروی و دولت آلمان و شرکای اروپایی او باید نیروی خودشان را از کشور ما خارج کنند و از ایران بیرون بروند. حالا فرض بفرمایید اینجا به طور کلی نوشته‌اند شرکای او. فرض بفرمایید اینجا دولت ژاپن یکی از شرکای آلمان است. اگر فرضاً صلح کردند با هم با دولتهای اروپایی و باز این جنگ با ژاپن باقی بود آن وقت تکلیف ما چیست؟ چرا باید این قید در اینجا نباشد که با شرکای اروپایی او؟ این یک ایراد بنده بود که بنده در قسمت اول هم عرض کردم. اما در قسمت دوم ملاحظه می‌فرمایید در قسمت اول می‌نویسد که اگر جنگ بین دولت آلمان و شرکای او با دول متحده متارکه شد. این عبارت خیلی صریح و روشن است و احتیاج به هیچگونه تعریف و تفسیری ندارد. حالا چه شده است که عبارت به این روشنی را یک عبارت دیگری ضمیمه‌اش کرده‌اند و در ذیل ماده به عنوان تعریف شرکای آلمان اضافه کرده و نوشته‌اند: «مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.» یعنی با یکی از این دو دولت شوروی و انگلستان در گذشته یا آینده در حال جنگ بوده است. اساساً این تعریف برای چه بوده است این تعریف برای این بوده است که روشن بکند دولت آلمان شرکایش کی‌ها هستند. این تعریف که خیلی روشن است و کسی نمی‌تواند تردید بکند ولی با این توضیح آخری صد در صد آن را بر ضرر کشور ما تاریک و مبهم کرده است چرا؟ برای اینکه در این تعریف می‌نویسد مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.

حال فرض بفرمایید در آینده فرضاً دولت انگلستان تنها با یکی از دولتهای امریکای جنوبی برزیل یا شیلی وارد جنگ شد این تأثیری به حال ما دارد؟ این چه ارتباطی با ما دارد؟ اصلاً این برای چه نوشته شده است! فرض بفرمایید که این دو دولت آمدند و جنگ خودشان را خاتمه دادند با دولت آلمان و ما هم از مخاصمه راحت شدیم و دیگر ما نه سر راهشان هستیم نه وضع جغرافیایی ما دیگر ایجاب می‌کند، نه هیچ گونه بهانه هست برای کشور ما و با این عبارت به این روشنی که نوشته شده است که به محض اینکه جنگ خاتمه پیدا کرد، باید قوایشان را از کشور ما ببرند، دیگر چه علت داشته است که این تعریف را علاوه کرده‌اند در آخر این فصل. آقایان می‌دانند و بنده تصور می‌کنم که بعضی از آقایان موافقین که اکثر از

روی عقیده با این پیمان موافقت می‌کنند، اغلب شان برای خاطر همان اصلی است که می‌گویند لاف‌قل این پیمان برای مدت محدودی است، آن هم بعد از جنگ و از این تحدید مدت که شده، خیلی خوشدل می‌شوند؛ ولی متأسفانه اگر این عبارت دومی را اضافه نمی‌کردند و همان عبارت اولی را به حال خود می‌گذاشتند که صریحاً می‌نویسد پس از خاتمه یافتن جنگ با آلمان و شرکای او باید ایران تخلیه شود، این خیلی واضح و روشن بود. بعداً که این جمله را اضافه کرده‌اند و گفته‌اند که مقصود از شرکای آلمان عبارت از هر دولتی است که اکنون یا آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد این خوب نیست. فرضاً جنگ خاتمه پیدا کند و قضیه تمام شود، فرض بفرمایید دولت انگلستان با دولت شیلی یا برزیل جنگ بکند یا فرضاً با دولت ژاپن. بالاخره وقتی که ما مراجعه می‌کنیم به آنها که باید تخلیه بکنید و نیروی خودتان را ببرید و اجرای پیمان را از آنها تقاضا کنیم که نیروتان را ببرید فوراً ترمیم اخیر را جلوی پای ما می‌گذارند و این را همین جور بر ضرر ما تمبیر خواهند کرد. این بود که بنده ضمن شور اول که اعتراضات خود را تقدیم داشته بودم، متأسفانه آنهایی را که علاقه داشتم جز یک قسمت مورد توجه واقع نگردید، از این جهت بنده آنها را تکرار نکردم؛ ولی این قسمت، قسمت مهمی است، آن هم نه برای زمان حال و زمان جنگ، برای تعبیر و تفسیر و برای موقعی که جنگ خاتمه پیدا بکند، سوء تفسیر کنند. آن وقت آفت دارد برای ما، بنده در هر صورت چون عقیده هستم امروز وارد در فصول دیگر نشوم و در هر صورت بنده قانوناً بین شور اول و دوم که می‌گویند تفاوتی نمی‌بینم و عقیده داشتم به همان ترتیبی که در شور اول در کلیات اجازه دادند و مذاکره شد، بایستی اجازه می‌دادند که در شور دوم هم در کلیات صحبت شود و بالاخره نظامنامه ما هم صریح است که باید اجازه داده شود؛ حالا چون تصمیم گرفته شده است در کلیات صحبت نشود، بنده عرضی نمی‌کنم فقط مختصراً عرض می‌کنم. حقیقتاً بنده خیلی فکر کردم در اطراف این پیمان بلکه یک وسیله‌ای پیدا کنم که یک حالت موافقتی پیدا کنم؛ ولی بنده مخصوصاً روی ایمان به میهن و کشور خودم خیلی فکر کردم دیدم هیچ راهی نیست برایم. بنده البته تأثراتم خیلی زیاد است تنها این نیست. تأثراتم که بنده بدون هیچ گونه علت و بدون هیچ سببی دیروز مورد حمله یکی از آقایان نمایندگان واقع شدم. ... (همه‌هه نمایندگان - این حرفها مطرح نیست آقا... زنگ رئیس.) و تأثر بنده از این است که به بنده اجازه داده نشد تا روی دلائل، آن دلائلی که یقین دارم در قلب همه آقایان مؤثر واقع می‌شد، بالاخره به اکثریت ثابت می‌کردم که این تأثرات (زنگ رئیس) تمام است عرایض بنده. فقط دو جمله بیشتر نیست. تأثرات من از این است که این پیمان بالاخره در نتیجه مقرراتی که در اینجا تصریح شده است، بر ضرر ما است و برای امور اقتصادی ما خیلی مضر واقع شده است. بنده نمی‌خواهم بگویم که تنها امروز گرانی فوق‌العاده و سنگینی مالیات، هزینه زیاد دولت، بد رفتاری مأمورین مالیه با مردم فقط و فقط ناشی از عمل همکاری است که در اینجا پیش بینی شده است و دولت فقط برای اینکه بتواند نقشه همکاری را عملی بکند (صدای زنگ رئیس - همه‌هه نمایندگان - این حرفها به پیمان مربوط نیست).

آقایان کدام شما اجازه داده‌اید که مأمورین مالیه بر خلاف قانون مستکف را توقیف بکنند؟ (همسره نمایندگان - زنگ رئیس - خارج از موضوع است)

چرا خارج از موضوع است؟ بسیار خوب دیگر عرضی نمی‌کنم.»

۸- افرادی که به اتهام شرکت در جمعیت محسن جهانسوز دستگیر شدند عبارت بودند از:

۱- محسن جهانسوزی.

۲- غلامعلی سیروس (سام گیس).

۳- علی اکبر نفرشی.

۴- ابراهیم مظاهری.

۵- عبدالرحیم مین یار.

۶- عبدالحسین عباسیان.

۷- غلامعلی جاوید.

۸- حسین میر محمّد صادقی.

۹- محمود نیک جو.

۱۰- محمّد باقر حاجی زادگان.

۱۱- اصلان غفاری.

۱۲- امان الله قریشی.

۱۳- مصطفی عطایی.

۱۴- حبیب الله کیانی.

۱۵- عبدالرسول پشمی.

۱۶- نجفقلی پسیان.

۱۷- محمّد تقی رضوی شیوا.

۱۸- زین العابدین کاشانی.

۱۹- مسعود اعظم زنگنه.

۲۰- جعفر کاشانی.

۲۱- خلیل شهسوار.

۲۲- غلامعلی حریری.

۲۳- نعمت الله ضرابی.

۲۴- محمّد حکیمی.

۲۵- سید حسن کهنمویی.



مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

- ۲۶- علی متقی .
 ۲۷- رها قلی وثیقی .
 ۲۸- سهام الدین غفاری .
 ۲۹- موسی هوشیار .
 ۳۰- عبدالملکی سپهر .
 ۳۱- حسین قلی غفاری .
 ۳۲- حسین پشمی .
 ۳۳- کاظم صاحب جمع .
 ۳۴- میر قاسم خلدی .
 ۳۵- رها یزدیان .
 ۳۶- مهدی شاد شور .
 ۳۷- فضل الله مجتهدی .

عده‌ای نیز به دلیل دوستی، آشنایی، اصحاب و یا حتی همسایگی با محسن جهانسوز به طور موقت باز

داشت شدند که اسامی آنان به این شرح است:



مرکز تحقیقات کتابت و ترمیم علوم اسلامی

- ۱- محمود خدایار .
- ۲- اسماعیل کاشف الحق
- ۳- علی پالیزی .
- ۴- اسدالله فضل آلهی .
- ۵- محمّد فریلونی .
- ۶- علیرضا کاشانی .
- ۷- احترام دختر حسین .
- ۸- ملوک دختر حبیب الله .
- ۹- ربابه دختر رها .
- ۱۰- فخرالزمان کاشی .
- ۱۱- نصرالله حریریان .
- ۱۲- باقر قائم مقامی .
- ۱۳- علی اصغر سرروش .
- ۱۴- عبدالله سلیمی .
- ۱۵- معزالدین غفاری .

۱۶- حسن تقوی.

۱۷- محمّد مهدی مرآت.

۱۸- محمود شریعتی.

۱۹- غلامرضا یآوری.

۲۰- علی قلی یآوری.

۲۱- ملک محمّد رجیبیان.

۲۲- علی اصغر یآوری.

۲۳- محمّد رضایی.

۲۴- حیدر مطهر.

۲۵- خلیل پالیزی.

۲۶- ابوالقاسم پالیزی.

۲۷- احمد علی عباسیان.

۲۸- محمّد دانشور.

۲۹- محمّد هادی حکمی.

۳۰- ابراهیم حکمی.

۳۱- عزیز مقامی.

۳۲- قربانعلی عباسیان.

۳۳- امامعلی عباسیان.

۳۴- محمّد علی نیکجو.

۳۵- سید آقا رضوی.

۳۶- محمّد تقی جهانسوز، پدر محسن جهانسوز.

۳۷- محمّد علی جهانسوز.

۳۸- نصرالله ضیایی.

۳۹- محمّد علی ضیایی.

۴۰- ماه سلطان.

۴۱- کبری، ۱۱ ساله.

۴۲- کریم نیا.

۴۳- کاظم نیا.

۴۴- هاشم نیا.



مرکز تحقیقات کتاب و تفسیر علوم اسلامی

۴۵- محمّد علی.

۴۶- غلامعلی.

۴۷- عبدالحسین صدیق.

۴۸- علی صدیق.

۹- حجت الاسلام شیخ محمّد شریف رازی در کتاب خود گنجینه دانشمندان، در مورد چگونگی اقامت آیت الله حائری، در قم چنین می‌نویسد:

«در خاطر دارم که مرحوم بافقی برای این نگارنده و جمعی دیگر می‌فرمود که مرحوم آیت الله حائری با اینکه در سفر مشهدشان وضع مدارس مهجور و ویران قم را از فیضیه و دارالشفا دیده که چگونه دانشگاه روحانی و محل تدریس و افاضات مرحوم محدث بزرگوار و ملامحسن فیض و ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی و صدر المتألهین شیرازی و دیگران به مرکز گدایان و فقراء و دیوانگان و بیماران تبدیل شده و ابراز تأسف نموده و می‌گفتند که چه می‌شد اگر این مدارس هم از غربت بیرون می‌آمد؛ ولی به نظر مبارکشان مشکل و گران می‌آمد که ممکن باشد حوزه را از اراک به قم منتقل نمایند.

فرمودند وقتی به ایشان اصرار کردم برای توقف موانعی ذکر کردند، جواب آنها را دادم و آخر ایشان را به این کلمه قانع نموده و منصرف از مراجعت به اراک کردم. گفتم: «شما این اخباری را که از حضرات معصومین (ع) راجع به آخر الزمان که قم مراکز علم و دانش خواهد شد (و منها تَفِيضُ الْعِلْمِ إِلَى سَائِرِ الْبُلْدَانِ) و اینکه در آن زمان علم در نجف، چون ماری به زمین فرو رفته و از قم بیرون خواهد آمد، دیده‌اید؟»

فرمودند: «آری.»

گفتم: «آیا قبول دارید و یا شبهه می‌کنید؟»

فرمودند: «قبول دارم.» گفتم: «نمی‌خواهید که تأسیس این اساس به دست شما گردد و برای همیشه این سگه به نام شما زده شود و باقیات الصالحات شما باشد؟»

فرمودند: «چرا.» گفتم: «تصمیم به توقف بگذارید و به اراک پیام دهید هر کس مایل باشد به قم بیاید.»

و گذشته از مرحوم بافقی عده دیگری از بزرگان قم، چون مرحوم آیت الله حاج میرزا محمّد ارباب و آیت الله حاج شیخ محمّد رضای ساوه‌ای و مرحوم حاج سید حسن متولی باشی آستانه مبارک فاطمیه و حاج میرزا محمود روحانی و دیگران از افراد مؤثر و علاقه‌ای که عموم مردم قم و زوّار آن سال ابراز داشتند، مرحوم حائری را به حال تردید در آورده و فرمودند استخاره خواهیم کرد که آیا صلاح است در قم مانده و به فضلا و محصلین حوزه اراک که انتظار بازگشت را دارند بنویسیم به قم بیایند.

پس با اینکه کمتر به قرآن مجید تفأل زده و استخاره می‌نمودند، صبحگاهی که به حرم مطهر مشرف شدند

با قرآن شریف استخاره کردند. آیه ۲۹ سوره مبارکه یوسف (ع) آمد: *إِذْ هَبُوا بَقْمِصِي هَذَا وَالْقَوْه عَلِي وَجِه*
أَبِي يَاتِ بَصِيرًا وَأَتُونِي بِأَفْلِكِكُمْ أَجْمَعِينَ. و اول جمله‌ای که در اول صفحه قرآن بود ذیل آیه *وَأَتُونِي بِأَفْلِكِكُمْ*
أَجْمَعِينَ بود.»

۱- دکتر عبدالهادی حائری که از نوادگان مرحوم شیخ عبدالکریم حائری است در کتاب خود به نام
 تشیع و مشروطیت در ایران، در زمینه اجتناب آیت الله حائری از سیاست چنین می‌نویسد:
 «حائری روحاً فردی غیر سیاسی به شمار می‌رفت و به نظر نمی‌رسد که در سراسر زندگیش هرگز
 علاقه‌مند به درگیری در سیاست بود. حائری، مانند نائینی، نزد میرزا حسن شیرازی، سید محمد فشارکی و
 آخوند خراسانی درس خوانده بود ولی بر خلاف نائینی همواره کوشش داشت که گام به پهنه سیاست
 نهد در سال ۱۳۱۸/۱۹۰۰ او نجف را به قصد اراک ترک گفته و حوزه علمیه آن شهر را بنیان نهاد؛ ولی پس
 از چند سال، انقلاب مشروطیت ایران آغاز شد و علماء و اعیان آن شهر از جمله استبداد خواه و فئودال
 نامدار، حاجی آقا محسن عراقی، در انقلاب درگیر شدند. این وضع البته با ذوق حائری هماهنگ نبود و بنا
 بر این، او برای دوری از درگیری در انقلاب، در سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶، یعنی درست همزمان با اعلام
 مشروطیت در ایران، به نجف رفت. ولی این مهاجرت، حائری را از انقلاب مشروطیت نرهانید، زیرا درست
 در همان هنگام حوزه روحانی نجف در آستانه یک درگیری دوازده ماهه در انقلاب مشروطیت قرار داشت.
 بنا بر این حائری نجف را به قصد کربلا ترک گفت و چند سال در آنجا ماند. مهاجرت ضد خارجی علمای
 نجف و کربلا به کاظمین در آغاز سال ۱۳۳۰/۱۹۱۲ مصادف با زمانی بود که حائری در کربلا می‌زیست.
 ناظم الدین زاده نام ۲۹ مجتهد از آن مهاجرین را در کتابش می‌آورد، ولی با آنکه چند تن از همدردان
 حائری مانند نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء عراقی نیز در صف مهاجرین بودند، نام حائری در
 میان علمای مهاجر دیده نمی‌شد. به هر حال حائری در سال ۱۳۳۱/۱۹۱۳ به اراک بازگشت و در سال
 ۱۳۴۰/۱۹۲۱ رهسپار قم گردید.

ویژگیهای شخصی حائری او را وادار می‌کرد که از سیاست کناره گیرد. این کناره‌گیری به
 اندازه‌ای بود که در برخی از صاحب نظران ایجاد حیرت کرده بود؛ ولی وضع سیاسی آن روز ایران،
 همانگونه که پس از این خواهیم دید، حائری را در راه خود آزاد نگذاشت. نویسندگان زندگینامه حائری
 بر آنند که او فردی بود دور اندیش و آگاه از تعابلهای سخت ضد مذهبی؛ بنا بر این او مذهب را در سایه برد
 باری، احتیاط و درایت خود پاسداری کرد. ولی این گونه روش و رفتار، حائری را از برخی از فعالتهای
 اجتماعی مانند بنیانگذاری نخستین کتابخانه عمومی و نخستین بیمارستان سبک نو قم و ایجاد گورستان
 عمومی و خانه سازی برای یتیمان و بیخانگان آن شهر و دیگر کارهای عام المنفعه باز نداشت. حائری
 اندکی پس از ورودش به شهر قم، بسیار مورد دوستی و دل بستگی مردم، دانشجویان روحانی و دولت قرار
 گرفت. عامه مردم وی را دوست داشتند، زیرا برای عموم دست به کارهای سودمند می‌زد؛ دانشجویان

روحانی بدو علاقه می‌ورزیدند، زیرا هم از جلسات درس فقه و اصول او بهره می‌بردند و هم به امور مادی آنان از سوی حائری رسیدگی می‌شد؛ دولت با او نظر مناسبی داشت، زیرا با آنکه مرجع تقلید و مجتهد مسلم و نامداری بود، دخالتی در امور دولت نمی‌کرد.

دوری حائری از سیاست، خواه و ناخواه برای دولت سودمند بود، زیرا دولت را از بسیاری از مشکلات و درد سرها رها می‌ساخت و شاید به همین سبب بود که حائری پس از ورود به قم مورد استقبال مقامهای سیاسی قرار گرفت و حتی احمد شاه در سال ۱۳۴۰/۱۹۲۱ به قم رفت تا بنیانگذاری حوزه روحانی قم را به حائری شاد باش بگوید.»

۱۱- در این باب دکتر عبدالهادی حائری در کتاب خود به نام تشیع و مشروطیت در ایران، چنین

می‌نویسد:

«پیرامون برخورد حائری با مسئله تبعید علماء و رویدادهای ناشی از آن، سه گزارش گوناگون در دست است. طهرانی و رازی هر دو می‌نویسند که حائری علماء عراق را به گرمی پذیرفت. طهرانی حتی می‌گوید که علماء در قم مهمان حائری بودند. از سوی دیگر دولت آبادی که از نویسندگان و ناظران همان زمان بوده، می‌نویسد که حائری، بر خلاف انتظار علماء تبعید شده، خود را در مشکلات آنان درگیر نساخت و با رویدادها با احتیاط برخورد کرد و تنها به یک دیدار رسمی از علماء بستنده کرد. گزارش سوم وسیله شیخ محمد خالصی (خالصی زاده) پسر شیخ مهدی خالصی، که هر دو شان نیز در رویدادهای آن روز کاملاً درگیر بودند، به دست داده شد و گزارشیگر از آنست که حائری حتی مایل نبود که علماء تبعیدی در قم بمانند، زیرا آنان مزاحم مقام ریاست وی بودند و به همین جهت در پنهانی با علماء مبارزه و مخالفت می‌کرد. چنین به نظر می‌رسد که طهرانی و رازی هر دو، برخی از واقعتها را از دیده دور داشته‌اند؛ دولت آبادی شاید کاملاً حق مطلب را ادا نکرده و خالصی زاده هم ممکن است کمی در داوری تند رفته باشد، ولی گزارشها در مجموع بخشی از حقیقت را بیان داشته‌اند. شکی نیست که حائری به احترام همکاران و دوستانش یعنی نائینی و اصفهانی و دیگر علماء آنان را به گرمی پذیرفت و با آنان همدردی و همدلی کرد؛ ولی او موضع خود را با موضع علمای تبعیدی یکی ندانست تا با اقدامهایی فوری انتظارات علمای تبعیدی را به خوبی بر آورد. به نظر می‌رسد که موضع حائری موضع شخص ثالثی میان علماء تبعیدی و دولت ایران، همراه با همدردی کامل نسبت به علماء، بوده است. به سخن دیگر، حائری یک خیزش همه گیر را به سود همکاران روحانی خود، که شاید از او انتظار می‌رفت، رهبری نکرد. نمی‌توانیم آنگاهی داشته باشیم که در ژرفای دل حائری در باره توقف علماء در قم چه می‌گذشته است؛ بنا بر خواسته‌های طبیعی بشری، نامبرده قاعدتاً مزاحمان ریاست خویش را چندان دوست نمی‌داشته است؛ ولی با در دست نبودن دلایلی بستنده و رسا عقیده مربوط به مبارزه و مخالفت پنهان حائری بر ضد علماء تبعیدی سخت مورد شک است.

از سوی دیگر، گزارشهایی در دست است که نشان می‌دهد که علمای تبعیدی خود مایل به ماندن در

قم نبودند و به نظر خالصی زاده به دلایل زیر سخت می‌کوشیدند که هر چه زودتر به عراق باز گردند:

۱- علمای تبعیدی سخت نسبت به ایران بدبین بودند و به ویژه سید ابوالحسن اصفهانی هرگز از ایران به خوبی یاد نمی‌کرد.

۲- علمای تبعیدی تصور می‌کردند که ریاست عامه روحانی را جز در نجف نمی‌توان بدست آورد. در ضمن نیز خبر یافتند که سید محمد فیروز آبادی خود به تنهایی زمام ریاست روحانی را در نجف در دست گرفته و در نامه‌هایی که به ایران می‌فرستاده شأن و مقام علمای تبعیدی را کوچک وانمود و ادعا می‌کرده است که حوزه علمیه نجف به رغم غیبت علمای تبعیدی، همچنان به کار درس و بحث سرگرم بوده و علمای ساکن آن دیار در بهترین وضع به سر می‌برند.

۳- مخالفت و مبارزه پنهانی حائری با علمای تبعیدی (به بالا نگاه کنید).

دکتر عبدالهادی حائری از قول لورن وزیر مختار انگلیس در تهران، از کتاب الوردی، لمحات اجتماعی، جلد ۶، صفحات ۲۴۷ و ۲۴۸، چنین نقل کرده است:

«مجتهدان ایران اگر چه مجبور: خوشامد گویی به علمای تبعیدی بودند، ولی آنان را انگل و مزاحم امتیازهای خویش به شمار می‌آوردند... علمای تبعیدی دارای املاک و اموال خیره فراوانی بودند و صلاح خود را در آن می‌دیدند که در نزدیکترین فرصت به مراتع خویش باز گردند.»

۱۲- اسامی تعدادی از شاگردان مرحوم حائری عیناً به نقل از کتاب گنجینه دانشمندان نوشته آقای محقق شریف رازی در زیر می‌آید:

مراکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

- ۱- آیت الله حاج سید میرزا آقای نرایی.
- ۲- آیت الله حاج سید ابراهیم علوی خوئی.
- ۳- آقا شیخ ابراهیم ریاضی.
- ۴- آیت الله حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی.
- ۵- حاج سید ابوالحسن اسلامبولچی.
- ۶- حاج سید ابوالحسن روحانی قمی.
- ۷- حاج میرزا ابوالفضل خراسانی.
- ۸- آیت الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی.
- ۹- حاج سید ابوالقاسم فقیه لرسنجانی.
- ۱۰- شیخ ابوالقاسم اصفهانی.
- ۱۱- آیت الله حاج شیخ اسمعیل جابلقی.
- ۱۲- آیت الله حاج شیخ اسمعیل بهاری.
- ۱۳- آیت الله حاج سید احمد خونساری.

- ۱۴- آیت الله حاج سید احمد زنجانی .
- ۱۵- آیت الله حاج سید احمد لواسانی .
- ۱۶- آیت الله حاج آقا بزرگ .
- ۱۷- آیت الله حاج سید جعفر شاهرودی .
- ۱۸- آیت الله حاج آقا حسن فرید محسنی .
- ۱۹- آیت الله میرزا حسن یزدی .
- ۲۰- آیت الله حاج میرزا حسن معینی .
- ۲۱- آیت الله حاج سید حسن اصفهانی .
- ۲۲- آیت الله حاج سید حیدر طاهری .
- ۲۳- آیت الله حاج سید ابو تراب طاهری .
- ۲۴- آیت الله حاج میرزا خلیل کمرهای .
- ۲۵- آیت الله حاج شیخ راضی تبریزی .
- ۲۶- آیت الله حاج آقا رضا زنجانی .
- ۲۷- آیت الله حاج آقا رضا مدنی کاشانی .
- ۲۸- آیت الله العظمی آقای حاج روح الله خمینی .
- ۲۹- آیت الله حاج روح الله کیمالوند .
- ۳۰- آیت الله حاج روح الله خاتمی .
- ۳۱- آیت الله حاج ریحان الله گلپایگانی .
- ۳۲- آیت الله حاج سید سجاد علوی .
- ۳۳- آیت الله العظمی آقای سید شهاب الدین نجفی مرعشی .
- ۳۴- حاج میرزا شهاب همدانی .
- ۳۵- حاج سید شمس الدین ابهری .
- ۳۶- آیت الله صدر الدین صدر .
- ۳۷- آقا ضیاءالدین خونساری .
- ۳۸- آیت الله حاج شیخ عباسعلی شاهرودی .
- ۳۹- آیت الله حاج شیخ عباس تهرانی .
- ۴۰- آیت الله آقا شیخ عباس حایری .
- ۴۱- آیت الله آقا شیخ عباس انصاری همدانی .
- ۴۲- آیت الله حاج میرزا عبدالله تهرانی .

- ۴۳- آیت الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی .
- ۴۴- آیت الله حاج میرزا عبدالله سراپی .
- ۴۵- حاج میرزا عبدالحسین صاحب الداری .
- ۴۶- حاج میرزا عبدالعلی تهرانی .
- ۴۷- آیت الله حاج میرزا سید علی یثربی .
- ۴۸- آیت الله آخوند ملاعلی همدانی .
- ۴۹- آیت الله حاج علی محمّد مزلقانی .
- ۵۰- آیت الله حاج شیخ علی اصغر صالحی .
- ۵۱- آیت الله حاج میرزا علی مهرابی .
- ۵۲- آیت الله حاج سید علی اکبر برقی .
- ۵۳- آیت الله فضلعلی .
- ۵۴- آیت الله فاضل لنکرانی .
- ۵۵- آیت الله حاج میرزا فخرالدین جزایری .
- ۵۶- آیت الله حاج سید کاظم شریعتمداری .
- ۵۷- آیت الله سید کاظم گلپایگانی .
- ۵۸- آیت الله حاج آقا مجتبی عراقی .
- ۵۹- آیت الله آقا سید محمّد حجت .
- ۶۰- آیت الله آقا سید محمّد داماد یزدی .
- ۶۱- آیت الله میرزا محمّد همدانی .
- ۶۲- آقا شیخ محمّد غروی .
- ۶۳- آیت الله سید محمّد صدرالعلماء .
- ۶۴- آیت الله حاج میرزا محمّد تقی .
- ۶۵- آیت الله میرزا محمّد ثابتی .
- ۶۶- آیت الله حاج میرزا محمّد باقر مهاجرانی .
- ۶۷- میرزا محمّد تقی اشراقی .
- ۶۸- آیت الله حاج سید محمّد تقی خونساری .
- ۶۹- آیت الله حاج سید محمّد جلالی .
- ۷۰- آیت الله حاج سید محمّد حسن یزدی .
- ۷۱- آیت الله حاج شیخ محمّد حسن فرید گلپایگانی .



مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

- ۷۲- آیت الله حاج شیخ محمّد حسین شریعتمدار.
- ۷۳- آیت الله العظمی حاج سید محمّد رضا گلپایگانی.
- ۷۴- آیت الله حاج شیخ محمّد رضا طوسی.
- ۷۵- آیت الله حاج شیخ محمّد علی عراقی.
- ۷۶- آیت الله حاج سید محمود روحانی.
- ۷۷- آیت الله حاج میرزا مصطفی صادق.
- ۷۸- آیت الله حاج سید مصطفی خونساری.
- ۷۹- حاج سید محی الدین طالقانی.
- ۸۰- حاج سید محمّد رضای طالقانی.
- ۸۱- حاج میرزا مهدی بروجردی.
- ۸۲- آیت الله حاج سید مهدی کشفی.
- ۸۳- آیت الله حاج سید مهدی انگجی.
- ۸۴- آیت الله آقا شیخ مهدی کوجه حرمی.
- ۸۵- آیت الله حاج سید هادی روحانی.
- ۸۶- آیت الله میرزا هاشم آملی.
- ۸۷- حاج میرزا هدایت الله وحید.
- ۸۸- حاج سید یحیی یزدی.
- ۸۹- حاج سید یحیی بفرونی.
- ۹۰- آقا سید یحیی اسلامولجی.



مراجعات کتب پوز علوم اسلامی

۱۲م- جالب‌ترین خاطره علمی دکتر حسابی، طبق گفته خودش، خاطره ملاقات او با انیشتن بود. او در این باره می‌گوید:

«پرفسور انیشتن با کمال سادگی از من پذیرایی کرد و از طرز گفتگوی ایشان به خوبی هویدا و آشکار بود که از همه با صمیمیت و گرمی پذیرایی می‌کند. چون وارد اطاق پرفسور شدم، فوراً از جا برخاست و یک صندلی به من تعارف کرد. لباس او عبارت بود از یک پیراهن کش و یک شلوار. چهره‌اش خیلی خندان و بشاش بود و هنگام بحث، علاقه زیادی به موضوع نشان می‌داد و این کنجکاوی و علاقه و توجه در این مرد هفتاد ساله به اندازه‌ای بود که کمتر در استادان جوانی مشهور دیده می‌شود. او با کمال دقت و تأنی مذاکره می‌کرد و در نهایت علاقه به سخنان من گوش فرا می‌داد و راجع به هر موردی با معاون خود نیز وارد بحث می‌شد. در این ملاقات از آن نظر که زیاد وقت گرانبهای پرفسور را ننگرفته باشم، در بیان مطلب کمی شتاب کردم، ولی پرفسور با لحن ملایمی گفت: «خواهشمندم به آهستگی بیان کنید و همان

طور که با شاگردان خود سخن می‌رانید صحبت کنید» و این اندازه فروتنی و سادگی از طرف یک چنین نابغه‌ای که در تاریخ کم نظیر است، موجب حیرت و شگفتی من شد و هیچگاه من چنین درس بزرگی را فراموش نخواهم کرد و پس از آن ملاقات کاملاً معتقد شده‌ام که علم و بزرگی واقعی همواره با فروتنی و سادگی توأم و همراه است...»

۱۳- علی اصغر حکمت در کتاب خود به نام سی خاطره، در باره برکناری خود چنین نوشته است:

«روزی از روزهای اوایل تیر ماه ۱۳۱۷ بنده نویسنده به سمت وزیر معارف در یکی از جلسات شورای دانشگاه (در مدرسه حقوق - کوچه اتابک) شرکت داشتم. ناگهان پاکتی برای من آوردند که با خط درشت بر روی آن نوشته بود: خیلی فوری. این نامه از وزارت خارجه به امضای مرحوم علی سهیلی وزیر خارجه وقت بود که به وزیر معارف نوشته و به کار مؤکدی اشاره می‌کرد. مضمون آن این بود که چون روز اول ژوئیه ۱۹۳۱ (۱۰ تیر ۱۳۱۷) وزیر معارف دولت جمهوری فرانسه، در باغ توپلری پاریس نمایشگاه خاص صنایع ظریفه ایران را افتتاح می‌کند و به احترام کشور ایران از آثار هنری آن مملکت آثار قابل توجهی در معرض تماشای مردم جهان از خاص و عام می‌گذارد، خیلی ضروری است که از طرف وزیر معارف ایران به پاس این خدمتی که به هنر ایرانی کرده‌اند، تلگرافی در تبریک و تشکر، به او مخابره شود و در این امر تسریع باید کرد که درست در جلسه تشریفاتی افتتاح به موقع برسد. من حساب کردم که فقط چند روز به موقع معهود مانده است، با شتاب بسیار تلگراف خوبی شامل مراتب شاد باش و سپاسگزاری تهیه شد و من امضاء کردم و به فوریت به تلگرافخانه فرستادم. غافل از اینکه با این امضاء حکم عزل و انفصال خود را صادر می‌نمایم.

ترجمه فارسی تلگراف عیناً روز بعد در روزنامه اطلاعات درج و منتشر شد. چند روز پس از آن از دفتر مخصوص شاهنشاهی نامه‌ای به فوریت خطاب به شخص این بنده نویسنده رسید که امر کرده بودند، سابقه پرونده تلگراف که به پاریس مخابره شده بود ارسال دارم. بنده نیز خالی از هر اندیشه، سابقه پرونده مطلوب را به دفتر مخصوص فرستادم. روز بعد شکوه الملک رئیس دفتر شاهنشاهی با تلفن تقاضا کرد که ایشان را ملاقات نمایم. بنده نیز اطاعت کردم. در این ملاقات ایشان اظهار داشتند: «از این تلگراف خاطر مبارک شاهانه بسیار آزرده شده است و امر فرمودند که پرونده را برای بررسی نزد رئیس الوزراء بفرستم تا رسیدگی کنند.» ضمناً گفت: «اعلیحضرت همایونی به شدت متغیرند و فرموده‌اند چرا بدون اجازه این تلگراف صادر شده است.»

همان شب در جلسات هیئت وزرا که در کاخ سعد آباد تشکیل شد، شخص شاهنشاه مرا در معرض خطاب قرار داده گفتند: «مگر از جریان امور آگاه نیستید و نمی‌بینید کسانی که با خارجی‌ها رابطه دارند، چگونه مورد مجازات واقع می‌شوند!» و سپس رو به نخست وزیر (محمود جم) فرمودند: «این کار باید دقیقاً تحقیق شود، رسیدگی نمائید تا مطلب معلوم شود.» من عرض کردم که این تلگراف را بر حسب

تأکید و تقاضای وزارت خارجه کرده‌ام و غرض تجلیل از هنرهای ایران بوده است.

صبح روز چهارشنبه ۱۷ تیر به ملاقات نخست وزیر رفتم. چون وارد شدم دیدم وزیر عدلیه (دکتر متین دفتری) و وزیر راه (مجید آهی) در گوشه‌ای نشسته و با هم مشورتی دارند. چون وارد اتاق شدم آن دو یکه خورده ساکت شدند.

محمود جم شخص خوش فطرت و نیک نفسی بود با همان مهربانی طبیعی با من صحبت کرد و بالاخره گفت که بر حسب امر شاهنشاه از خدمت وزارت معارف من فصل هستم و به جای شما اسماعیل مرآت کفیل معارف تعیین شده‌اند. بدیهی است تکلیفی جز اطاعت و تسلیم نداشتم به دفتر خود رفته اوراق و اسناد شخصی خود را جمع کرده و کلید میز را به رئیس دفتر وزارت معارف سپردم که به جانشین من تحویل دهد. در آن اوقات بنده در تجریش در باغ سالور (جنب باغ فردوس) منزل داشتم. عصر همان روز مطلع شدم که دو نفر مأمور تأمینات کنار در منزل قرار گرفته و مراقب آمد و شد اشخاص هستند. البته معلوم است که با خبر انفصال من دیگر احدی از مردم زمانه که غالباً مگسان گرد شیرینی هستند با من آمد و شد نمی‌کرد که حاجت به مراقبت و مواظبت باشد. همان روز شنیدم که علی سهیلی وزیر خارجه هم به سرنوشت من گرفتار و از خدمت من فصل شده است. ولی از شما چه پنهان که این حادثه نابینگام مرا مبهوت و متحیر ساخته بود و با کمال نگرانی و حیرت منتظر پیش آمد بودم و تا چند روز به هیچ وجه وسیله‌ای نداشتم که از چند و چون وقایع و باطن امور آنگاه شوم.

بعد از چندی معلوم شد که چون در آن اوقات یکی دو روزنامه در فرانسه مقالات و مطالبی مخالف شئون دولت و انتقاد از اوضاع ایران منتشر کرده و از مقامات عالیه انتقاد کرده بودند، خاطر شاهنشاه از فرانسویها آزرده شده بود. البته سفیر فرانسه از طرف دولت خود اظهار تأسف کرده و معذرت خواسته بود که چون در فرانسه جراید مستقل و آزاد هستند و از دایره قدرت دولت خارج‌اند و به خیالات خود مطالبی می‌نویسند که ابداً دولت فرانسه موافق نیست، فمناً دولت فرانسه به احترام ایران به ایجاد این نمایشگاه اقدام کرده و آنچه در موزه‌های خود از آثار هنری و صنایع ظریفه قدیم و جدید ایران را دارد به معرض نمایش گذارده و در بهترین نقطه پاریس یعنی در باغ توپلری جنب میدان کنکورده، این نمایشگاه عظیم بر پا می‌شود و مدتی برای عموم مردم، مخصوصاً در این فصل که فصل سیاحت و جهانگردی پاریس است درهای این نمایشگاه باز خواهد بود از این رو دولت فرانسه تقاضا دارد که دولت ایران هم در این کار شرکت و مجموعه‌ای از مصنوعات هنری ایران را به طور موقت به پاریس بفرستد که در غرفه مخصوص نمایشگاه گذارده شود.

چون این مطلب به عرض پیشگاه ملوکانه رسید تقاضا را رد کردند و به دولت فرانسه جواب منفی

دادند، البته خبر رد این تقاضا در پاریس منتشر شد و در جراید محلی منعکس گردیده بود. روز بعد معلوم شد که تلگراف تبریک و تشکر وزارت معارف ایران نیز انتشار یافته و حسن اثر کرده بود. ولی روزنامه یومیه انتراشیران L'Intransigeant که از جراید کثیرالانتشار روزانه پاریس است، این تلگراف را اهمیتی داده و با عنوان طعن آمیز و زننده نسبت به مقامات عالیله مطالبی نوشته بود.

همینکه این شماره روزنامه به تهران رسید، اداره شهرداری کل آن را بر حسب وظیفه عادی خود به عرض پیشگاه ملوکانه رسانید. از بخت بد و طالع نامساعد از قضا در همان ساعت روزنامه اطلاعات که محتوی تلگراف بنده بود نیز به نظر ایشان رسید که به تأثر خاطر همایونی افزوده شد.

از اثر سوء آن توسط دفتر مخصوص از دو وزیر معارف و خارجه توضیحاتی خواستند. البته در توضیحات وزیر خارجه هم عرض کرده بود این اقدام به سبب تقاضای ضیاعالدین قریب کاردار رسمی ایران در پاریس بوده است، لیکن این توضیحات مقبول نیفتاد.

چون خاطر اعلیحضرت از سابقه روابط ناپسندی که سابقاً بعضی از وزرای ایران با خارجیا داشتند، بسیار متأثر بود، این عمل از نظر ایشان نوعی گستاخی تلقی شد و به این سبب هر دو وزیر خارجه و معارف از خدمت معاف شدند. به این اکتفا نفرموده امر کردند که وزیر عدلیه (دکتر متین دفتری) و وزیر راه (مجید آهی) مقدمات قانونی تعقیب و محاکمه آن دو وزیر معزول را فراهم سازند.

آن دو نفر روزی که من به اطلاق دفتر نخست وزیر رفتم در گوشه‌ای نشسته مشغول تهیه متن لایحه بودند که بنا بود در این باب به مجلس تقدیم شود.

خدا گرز حکمت بیند دری... از طرف دیگر چون من بیگناه بودم و واقعاً مظلوم واقع شده از این معنی خاطر مبارک والا حضرت ولیمهد که در آن زمان مقام عالیله ریاست جوانان ورزشکار و پیش آهنگان به وجود مبارک ایشان وابسته بود و از خدمات بسیار این بنده که در این زمینه در زیر نظر ایشان انجام می‌دادم به خوبی آگاهی داشتند، در مقام اصلاح کار بر آمدند و در پیشگاه پدر تاجدار خود از من بنده شفاعت کردند و سخن ایشان مقبول افتاد، محمود جم و مجید آهی نیز لایحه را به حضور برده ضمناً به طور پسندیده از بنده دفاع کرده بودند. این مقدمات سبب شد که از تعقیب بنده بی‌گناه صرف نظر کردند و فقط به عزل بنده اکتفا فرمودند.

چون بنده به حکم خدمت چندین سال در وزارت با مردم روابط بسیار داشتم، بعد از انفصال مصلحت خود را در اقامت در طهران ندیده به خانه خود در شیراز رفتم و مدت شش ماه در آن شهر منزوی بودم، تا آنکه روزی در اواسط بهمن ماه به تهران احضار شدم و به طوری که در خاطرات خود سابقاً نوشته‌ام به خدمت و تصدی وزارت کشور مفتخر گردیدم. یاد دارم که در روز شرفیابی خود اشاره به این وقایع فرموده گفتند: «حالا دیگر متوجه کار خود باشید و بی مطالعه کاری نکنید که مورد بازخواست قرار بگیرید!»

البته این عزل و نصب در روح و روان بنده ناچیز تاثیر بسیار کرد و به تجربه آموختم که پیش آمد امور در دست قدرت خداوند متعال است و نوکری و عمل دولت کار خردمند نیست.»
 ۱۴- متن نامه انجمن امراء به محمّد علیشاه قاجار:

فرban خاکپای جواهر آسای اقدس مبارکت شویم، بر صغیر و کبیر و جلیل و شریف و عالی و دانی اظهر من الشمس است که تمام اعتبار و افتخار و شرف و دارایی غلامان از تصدیق فرق فرقدان آسای اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه و این شجره طیبه است و حتی المقدور سعی و کوشش عموم خانزادان دولت جاوید آیت اینست ترقیبی که پنجاه شصت سال خود خانزادان و چندین سال آباء و اجداد غلامان زندگی کرده‌اند، باقی بوده در ظل عواطف ظل‌اللهی و در مهد امن و امان استراحت کنیم. بقای این ترتیب که عادت دیرینه عموم چاکران است نمی شود، مگر در بقای قدرت و شوکت و ازدیاد نفوذ سلطنت اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه که امروز قدرت و شوکت سلاطین عظیم الشأن روی زمین را می‌بینیم که به واسطه این اساس مقدس مشروطیت به این عظمت نائل شده‌اند. حالا که این مسئله عقلا و نقلا مبرهن شد، چه چیز غلامان را ملتزم به این عرایض کرده است. اولاً حق نمک خوارگی چندین ساله که خدای واحد شاهد است دیگر تاب و توانایی کتمان این مسائل نمانده به عبارت اخری کار به جان و کارد به استخوان رسیده، اینست در عالم خانزادی از خاکپای اقدس همایونی ارواحنا فداه مستدعی می‌شویم که میان خود و خدا مکنونات خاطر همایونی را بر خانزادان مکتوم ندارید؛ زیرا به دلایلی که عرض شد بوالله‌الملی المدرک المنتقم جز دولت خواهی و بقای همه چیز قبله عالم که بقای همه چیز خودمان است، قصد و غرض نداریم. از دو شق یکی باید مجری شود، اگر خانزادان را خیر خواه و مسئول بقای این سلطنت می‌دانید، چنان که فرداً فرد هم به خاکپای همایونی کراراً عرض کرده‌ایم قلب مبارک را با این اساس مشروطیت که نتایج معاونت و مساعدت با همجو اساس برأی العین در دول معظمه اروپا مشاهده می‌شود، صافی و همراه فرمایند و در جهرا و اخفا بدست هیچ یک از صغیر و کبیر که شاید هم ندانند و نفهمند حرکت و قصدی که می‌کنند، برخلاف این اساس و صلاح نام نیک و اقدامات قبله عالم است، باید ابداً قصد و اقدام روحانی نفرمایند؛ زیرا که به تمام کتب آسمانی و به تاج و تخت پادشاه با اقتدار قسم است که رفتنیها رفته است و آنچه هم باقی مانده با این وضع حالیه خواهد رفت و هیچ ننگی برای خانزادان که سالها نمک دولت را خورده و همه چیزمان از سلطنت قاجاریه است، بدتر و بالاتر نمی شود که به چشم باز و گوش شنوا و پای توانا ببینیم که قبله مقصود و کعبه محمود متزلزل، بلکه معدوم شود. اگر در خاطر قبله عالم این عرایض غلامان باغراض نفسانیه جلوه گر شود، متفقاً عاجزانه مستدعی هستیم که فدویان را از مسؤلیت خارج دانند و به هیچوجه من الوجوه اطلاق اسم نوکری نفرمایند و این عریضه بعد از خیالات بسیار و تأملات بی شمار آخرالدوایی است که برای ایفاء تکلیف به نظر خانزادان رسیده عرض شد و صراحتاً عرض می‌کنیم به خدای احد و احد ابواب چاره از هر طرف مسدود است و سلطنت چندین هزار ساله در تلف. چاکران صحیح

است که نمک پرورده دودمان سلطنت و پشت در پشت خانه زاد دولت جاوید آیتیم؛ اما در این که زاده این وطن و شریک این آب و خاکیم شکی و حرفی نیست والله اگر باز قدر قلیلی اغفال در اقدام اصلاح کار شود از شاه و گدا هیچ کس صاحب هیچ چیز نیست. آنچه در چاره کار به عقل فدویان رسیده اینست که مقرر شود تمام وزرای مسئول در یک مجلس حاضر شوند و از وکلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر معتدبه بیایند با حضور چاکران تکالیف کلی و جزئی را که دیگر راه عذر و حرف برای هیچ کس نماند، معین کنند. به این معنی که تکالیف عموم از شاه و گدا معلوم و محدود شود و آنچه نتیجه آراء عموم شد، اعلیحضرت همایونی هم دستخط و امضاء کنند. به این معنی که دیگر در راه ترقی مملکت مشروطیت و مساعدت در پیشرفت صلاح عموم و اساس مشروطیت حرفی نگفته و رأیی نرفته نماند و هر کس به خیال خود انگشتی نتواند برساند و اگر اعلیحضرت را غیر از آنچه عرض شد، رأی و میلی باشد صریحاً عرض می‌کنیم به طور حتم از نوکری و چاکری مأیوس باشید که به غیر از وطن پرستی و ملت دوستی و اطاعت مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه تکلیف و خیالی دیگر نداریم و قبله عالم را به مقتضی میل و صلاح خود واگذار خواهیم کرد. امر، امر بندگان اعلیحضرت اقدس، قدر قدرت همایونی ظل اللهی خلدالله ملکه و سلطانه.

۱۵- متن تلگراف محمّد علیشاه به سبهدار اعظم (محمد ولیخان):

سبهدار اعظم باز تلگراف رمز شما تمجب کردم، از روز اول سلطنت دستخطی که در اعطاء مجلس دادم، لفظ مشروطه و مشروعه مطابق قانون محمّدی بود، بعد لامذهبان بنای خود سری گذاشتند، خواستند دین و دولت را از میان ببرند. هر چه به دلیل و نصایح خواستیم آنها را امتقاعد کنم، نشد، تا اینکه بفضل الله و کمک حضرت حجت عجل الله فرجه به طوری که لازم بود قلع و قمع مفسدین دین و دولت را کردم. حالا شما می‌نویسید که قنول می‌گوید دولت وعده داده است مجلس شورا به آنها بدهد، قانون به آنها بدهد، عدلیه بدهد، همگی صحیح است، دولت گفته است، به سفر هم امروز کتباً اعلان شده است. دولت مجلس مشروعه که مطابق با مزاج مملکت و مطابق با شریعت نبوی صلوات الله باشد، خواهد داد و بر سر قول خود استوار هم هست؛ ولی چهار نفر مفسد رجاله اسم خودشان را مشروطه طلب گذاشته‌اند در تبریز علم خود سری افراشته‌اند. حالا من به آنها تملقاً و مجبوراً بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود دین و آیین مسلمانی را ننگ تاریخی بگذارم معاذالله، نخواهد شد. عجب از غیرت شما! عجب دولتخواهی می‌کنید! همانست که مکرر گفتم. تا این اشرار تنیه نشوند و پدرشان سوخته نشود، دست بردار نیستم، ولو این که دو کرور خرج شود. بعد از فضل خدا، قشون و نوکر و سوار و غیره هست که بتواند این خدمت بزرگ را به دین و دولت انجام بدهد. مخصوصاً در مراسله سفرای قید شده است که اولیای دولت ایران وقتی می‌توانند این گونه مجلس مرتب کنند که آذربایجان منظم و رفع اشرار شده باشد که به فراغت خاطر مشغول ترتیب مجلس باشند. شما توی اتاق نشسته دست روی دست گذاشته‌اید. چه باید کرد؟ اگر اردوی ما کو را

یک نفر مأمور گذاشته بودید، میان آنها بود ابدأ مراجعت نمی‌کردند، بر نمی‌گشتند. حالا هم با تلگراف اقدامات از طرف من شده است و ولی در محل شما هستید باید دست و پا بکنید و به هر شکل است آنها را مراجعت بدهید. امروز هم با آن صورتی که دیروز سپهسالار اعظم داده فشنگ و تفنگ و گلوله توپ با صد نفر سوار فرستاده شده، باز هم اگر استمداد می‌خواهید، اطلاع بدهید. تکلیف آخری است که نوشتم.

۱۶- متن اعلامیه فاتحین تهران در باره خلع محمّد علیشاه و سلطنت احمد شاه:

اعلام نامه

چون اوضاع مملکت ایران نشان می‌دهد که استقرار نظم و امنیت مملکت و برقراری حقوق و اطمینان قلوب ملت، بدون تغییر سلطنت ممکن نبود و چون شاه سابق از تنفر ملت نسبت به خود کاملاً آگاه بود، به این جهت در سفارت روس در تحت حمایت انگلیس و روس متحصن گردیده و به میل خود از تاج و تخت ایران استعفا نموده است.

لهذا در نبودن سنا و مجلس شورای ملی نظر به لزوم موقع مجلس فوق العاده عالی در روز جمعه ۷ جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ در عمارت بهارستان تهران تشکیل یافت، اعلیحضرت همایونی ولیعهد ایران به شاهنشاهی ایران انتخاب گردیده است.

امضاء سپهبد اعظم وزیر جنگ
علی قلی وزیر داخله



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۷- اعضای چهار کابینه سپهبد اعظم عبارتند از:

- کابینه اول: نهم مهر ۱۲۸۸.
- رئیس الوزرا: سپهبد اعظم.
- وزیر داخله: سردار اسعد.
- وزیر خارجه: ناصر الملک.
- وزیر جنگ: سپهبد اعظم.
- وزیر مالیه: مستوفی الممالک.
- وزیر عدلیه: وثوق الدوله.
- وزیر پست و تلگراف: سردار منصور.
- وزیر معارف: صنیع الدوله.
- کابینه دوم: دهم آذر ۱۲۸۸.
- رئیس الوزرا: سپهبد اعظم.
- وزیر جنگ: سپهبد اعظم.

- وزیر داخله: سردار اسعد.
 وزیر خارجه: علاءالسلطنه.
 وزیر مالیه: وثوق الدوله.
 وزیر عدلیه: مشیرالدوله.
 وزیر پست و تلگراف: سردار منصور.
 وزیر معارف: صنیع الدوله.
 کابینه سوم: هشتم اردیبهشت ۱۲۸۹.
 رئیس الوزرا: سپهبد اعظم.
 وزیر داخله: سپهبد اعظم.
 وزیر خارجه: معاون الدوله.
 وزیر جنگ: سردار اسعد.
 وزیر مالیه: وثوق الدوله.
 وزیر عدلیه: مشیرالدوله.
 وزیر فوائد عامه: صنیع الدوله.
 وزیر تجارت: معتمد خاقان.
 وزیر معارف: صنیع الدوله.
 کابینه چهارم: سیام اردیبهشت ۱۲۸۹.
 رئیس الوزراء: سپهبد اعظم.
 وزیر داخله: سپهبد اعظم.
 وزیر خارجه: معاون الدوله.
 وزیر جنگ: سردار اسعد.
 وزیر مالیه: وثوق الدوله.
 وزیر عدلیه: سردار منصور.
 وزیر پست و تلگراف: معتمد خاقان.
 وزیر فوائد عامه: صنیع الدوله.
 وزیر تجارت: مشیرالدوله.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۸- متن کامل اولین برنامه دولت در ایران که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده است:

ضرورت این قاعده مسلم است که طالب هر مقصودی همیشه مقصود خود را آئی الحصول آرزو می کند و حتی المقدور مایل است از عقباتیکه طی آنها موقوف علیه حصول مقصود است، گذشته زودتر به

نیل مرام موفق شود.

هیئت حالیه وزراء نیز که طرفدار سلطنت مشروطه و هواخواه ترقی و اصلاحات هستند، نمی‌توانند از این قاعده کلیه مستثنی باشند و البته قویاً آروزمندند که با سرعت تمام اصول و قواعدی را که امروز مایهٔ سعادت و عظمت ملل متمدنه و دست رنج قرن‌ها زحمت و فداکاری است، فوراً به مقام اجرا آورده مملکت را به درجهٔ نضوی سعادت فائل سازند.

اما چنان که معلوم است اسباب و لوازم حالیه و مشکلات و موانعی که نتایج سوءادارهٔ سابق است با قصد و آرزوی آنها کاملاً موافقت نمی‌کند و ملاحظهٔ فقد اسباب و عناصر عامله با مدافعه با توغل اشخاص در عادات و اخلاق سابقه طبعاً حسن نیت اولیاء امور را مقهور قانون تکامل و ترقی تدریجی می‌نماید و از آنجا که اساس بهترین سیاست عالم بر صدق و حقیقت است، امروز هیئت وزراء باید فقط آرزو و مسلک خود را ماخذ تمهد خدمات قرار نداده، حتی المقدور از استعمال گزاف و اغراق در اقوال و مواعید احتراز کنند، بلکه نسبت تصدات خود را با اسباب کار و استطاعت فعلی محفوظ داشته سعی نمایند که پس از ایفای وعده‌های سهلتر به انجام مقاصد عالیتر موفق شوند و مقاصد و خیالات را به نسبت اوضاع سیاسی و اجتماعی مملکت که طبعاً بعد از بحرانیهای شدید در ترقی است ترفیح و تکمیل نمایند. با رعایت مقدمات فوق، اولین نقطه نظر دولت جدید و نخستین اصلاح اساسی که بتواند مقدمهٔ اصلاحات دیگر شود، سعی در حفظ نظم و امنیت مملکت است. برای حصول این مقصود دولت از تهیه فوری قوایی که بتواند ضمانت امنیت را بنماید، ناگزیر است و این قوا مرکب خواهد بود اولاً از یک عده قشون منظم و مرتب که در نقاط مختلفه مملکت اردوی دائمی داشته باشند، ثانیاً از قرار سورانیایی که برای حفظ طرق و شوارع لازم است، ثانیاً از پلیس و نظمی در شهرها مسلم است ترتیبات اساسی قوای فوق الذکر خصوصاً قوای نظامی مدافعه و مطالعات کامله لازم دارد و اصلاحاتی که در امر قشون در نظر است موقوف به دقت مخصوص و تقدیم لوایح قانونی آن به مجلس شورای ملی خواهد بود و چون قبل از اجرای اصلاحات اساسی مزبور ایجاد یک ترتیب موقتی که به توسط آن ضمانت امنیت فوراً میسر شود، لازم است عجلتاً دولت مجبور خواهد بود، به توسط عده‌ای از قوای سابق دولتی بالغ بر بیست و پنج الی سی هزار نفر حفظ انتظام و امنیت را نموده، با فراغت خاطر بدون فوت وقت اصلاحات اساسی را پیشنهاد نماید و بدیهی است برای همین استفاده موقتی از قوای سابقه باید معاش هر عده که برای حفظ امنیت و انتظام استعمال می‌شوند به طور منظم و کافی ایصال نمود که در مقام انجام خدمت و متابعت نظم و ترتیب عذری برای آنها باقی نباشد و بودجه مخارج همین قوایی که موقتاً برای حفظ امنیت استعمال می‌شوند نیز به مجلس شورای ملی پیشنهاد شده، تصویب مجلس نسبت به آن جلب خواهد شد.

در خصوص قراوران و پلیس چون در غالب نقاط از سابق ترتیب معینی نداشته است، حتی الامکان سعی می‌شود که از اول مطابق اصول صحیحه به برقراری آن اقدام شود.

محل دائمی مخارج فوق الذکر معلوم است از مالیاتهای دولتی خواهد بود و هر قدر کسر داشته باشد

نیز باید محل آن در مملکت تدارک شود، زیرا که اهالی مملکت که می‌خواهند به نعمت نظم و آسایش متمم باشند، باید از عهدهٔ مخارج آن نیز برآیند؛ ولی چون عجلتاً برای شروع به عملیات اعتبار نقدی فعلی تقریباً معادل پنج کروور تومان لازم و تحصیل این اعتبار فعلاً در داخله مملکت مشکل است، تهیهٔ آن از راه یک استقراض جدید به نظر انبساط می‌آید و نظر به اهمیت فوری تأمین مملکت، باید بی‌درنگ داخل مذاکرات مساعده مبلغ فوق شد و بعد از آن به مذاکرات اصل استقراض شروع نمود. این استقراض باید به ترتیبی باشد که در ضمن آن قروض جاریه مختلفه که دولت با فرع و منافع گزاف مدیون است به فرض ثابت دولتی که بالطبع منافع آن سهلتر خواهد بود، تبدیل شده، ضمناً محل تأدیه منافع و استهلاك مبلغی که برای مخارج لازمه علاوه گرفته می‌شود نیز تأمین شده باشد و معلوم است نتیجهٔ مذاکرات راجع به استقراض به اطلاع مجلس شورای ملی رسیده، ختم آن منوط به تصویب مجلس خواهد بود. چنان که صورت مخارج آن وجوهات هم بجزء و تفصیل به اطلاع و تصویب مجلس خواهد رسید. برای اطمینان از رسیدن وجوه دولتی به مصارف مقرر و جلوگیری از مخارج بی‌قاعده و سوءاستعمال وجوه دولتی که در این اواخر عادت شده بود و همچنین برای تکثیر عایدات و تصحیح ترتیب جمع و خرج دولت فوراً شروع به اصلاحات مالیه خواهد شد.

مهمترین اصلاحی که دولت جدید در نظر دارد، اصلاحات مالیه و در میانه آنها آنچه دارای اهمیت فوری است، ایجاد یک ترتیب و نظارت و تفتیش واقعی در ترتیب تأدیه مخارج و به مصرف رسانیدن وجوه دولتی است. حسن ترتیب و اجرای این نظارت را دولت جدید یکی از بزرگترین و مهمترین اصلاحات دانسته، اهمیت و لزوم آن را در ردیف حفظ انتظام و امنیت مملکت فرض می‌کند و لوائح لازمه را در ترتیب این نظارت به مجلس شورای ملی تقدیم و به تصویب مجلس خواهد رسانید. در ضمن اصلاحات مالیه به ایجاد دیوان محاسبات و ترتیب جمع آوری عایدات دولت در مرکز و تشکیل ادارهٔ خزانه داری عمومی که این جمله موجب تکمیل و تصحیح تقسیم آن نیز تدریجاً مطالعات لازمه شده به ترتیب الاهم فالاهم لوائح آن به مجلس پیشنهاد و بعد از تصویب به موقع اجرا خواهد رسید در خصوص بودجه‌های ادارات بدون تأخیر در ترتیب و تدوین آنها اقدام می‌شود که هر چه زودتر در جزو بودجه کل به مجلس شورای ملی پیشنهاد شود؛ ولی چون برای تدوین بودجه‌ها در وزارت خانه‌ها و مطالعة آنها در وزارت مالیه و تصویب در مجلس شورای ملی، وقت و فرصت کافی لازم است و در مدتی که هنوز بودجه‌های مزبوره تمام نشده تأخیر حقوق مستخدمین ادارات موجب تعطیل امور خواهد بود، لهذا موقتاً بر حسب ضرورت مخارج استمراری دولت مطابق بودجه‌هایی خواهد بود که از اول دولت حالیه معمول و متداول شده است و حتی الامکان سعی می‌شود بودجه کل معامله هر سال در موقعی که در قانون اساسی تصریح شده است، حاضر و به مجلس پیشنهاد شود.

علاوه بر اقدامات فوق که برای تحصیل امنیت و انتظام و اصلاح امور مالیه می‌شود، ریختن طرح

ادارات دولت نیز مطابق اصول مقتضیه جدیده لازم خواهد بود؛ زیرا که تا ادارات دولتی که ایالات قوه اجرائیه هستند بر اساس محکم گذارده نشود، اتخاذ وسایل ترقی و آبادی مملکت میسر نخواهد بود. برای ترتیب اساس ادارات باید مصمم شد بر اینکه از استخدام بعضی مستشارها از خارج ناگزیریم که با رعایت مقتضیات حال مملکت ترتیب ادارات بر روی اساسی گذاشته شود که شعب آنها به یکدیگر مربوط و متناسب باشد؛ زیرا که مسلم است اقتباس قواعد و قوانین مختلف از ممالک مختلفه در مقام عمل اسباب اشکال خواهد شد در ضمن تصحیح و ترتیب ادارات اهتمام مخصوص در نظم و ترتیب عدلیه و معارف نیز لازم خواهد بود.

در خصوص عدلیه اهم اقداماتی که باید بشود، وضع و ترتیب قوانین است که فوراً شروع شده به مجلس پیشنهاد می‌شود؛ ولی قبل از آنکه قوانین مزبوره از مجلس بگذرد، برای پیشرفت امور عدلیه لازم است که اولاً قواعد و دستورالعملهای موقتی که از طرف وزارت عدلیه ابلاغ می‌شود، موقتاً لازم الاجرا بوده مخالفت با آنها نشود. و ثانیاً قبل از آنکه قوانین راجعه به انتخاب رؤسا و اعضای محاکم عدلیه وضع شود، وزیر عدلیه در انتخاب اعضا اختیار تام داشته باشد که مادام که قوانین وضع نشده است، بتواند مسئولیت لازم بر عهده بگیرد.

در باب معارف نیز لوایح و قوانینی که برای ترویج و ترقی معارف لازم است به مجلس پیشنهاد خواهد شد که بعد از مذاکره و تصویب در مجلس به موقع اجرا برسد؛ ولی اشاره به این نکته لازم است که ایجاد یک ترتیب صحیح برای ترقی معارف مخارج و مصارف کافی لازم دارد و عجالتاً با مضایقه فعلی مالیات، غیر از اینکه برای ترویج معارف اهالی مملکت کمک و امداد نمایند، تدبیر دیگر به نظر نمی‌رسد.

ترتیب مساعدتی که باید از طرف عموم نسبت بامر معارف بشود با بودجه معارف و قوانین آن و همچنین ترتیب و مخارج یک عده متعلمین که برای تکمیل تحصیلات یا معاینه عملیات به خارجه اعزام خواهند شد که از طرف وزارت معارف به مجلس پیشنهاد خواهد شد. در ذیل کلیات مذکوره فوق اشاره به این مطلب نیز لازم است که البته هیئت وزراء حالیه در اجرای مواد قانون اساسی سعی و اهتمام بلیغ خواهد نمود، لیکن این مسئله معین است که پاره‌ای از مواد قانون اساسی کلیات و اصول است که تا قوانین فرعی و جزئیات و مستثنیات آنها چنان که در همان مواد نیز اشاره شده است، وضع و تدوین نشود، آن اصول و مواد قابل اجرا نخواهند بود. پس بهترین اقدامی که هیئت وزرا در خصوص این قبیل مواد بتوانند تمهید کنند، آنست که قوانین فرعی که در حقیقت به منزله تفسیر قوانین اساسی است، هر چه زودتر از ادارات به مجلس شورای ملی پیشنهاد نمایند که بعد از تصویب مجلس به موقع اجرا برسد.

۱۹- اعضای سه کابینه سپهدار اعظم عبارتند از:

کابینه اول: ۲۰ اسفند ۱۲۸۹.

رئیس الوزراء: سپهدار اعظم.

- وزیر داخله: مستشارالدوله.
 وزیر خارجه: محتشم السلطنه.
 وزیر جنگ: سپهبدار اعظم.
 وزیر مالیه: ممتازالدوله.
 وزیر عدلیه: مشیرالدوله.
 وزیر پست و تلگراف: معاون الدوله.
 وزیر معارف: علاءالسلطنه.
 کابینه نهم: ۲ خرداد ۱۲۹۰.
 رئیس الوزراء: سپهبدار اعظم.
 وزیر جنگ: سپهبدار اعظم.
 وزیر داخله: مستشارالدوله.
 وزیر مالیه: معاون الدوله.
 وزیر عدلیه: مشیرالدوله.
 وزیر پست و تلگراف: ممتازالدوله.
 وزیر فوائد عامه: علاءالسلطنه.
 وزیر تجارت: علاءالسلطنه.
 وزیر علوم و اوقاف: علاءالسلطنه.
 کابینه سوّم: ۲۷ تیر ۱۲۹۰.
 رئیس الوزراء: سپهبدار اعظم.
 وزیر داخله: وثوق الدوله.
 وزیر خارجه: محتشم السلطنه.
 وزیر جنگ: مصمص السلطنه.
 وزیر مالیه: معاون الدوله.
 وزیر معارف: حکیم الملک.
 ۲۰- نامه سپهبدار به ناصرالملک:



مرکز تحقیقات کتابت و ترویج علوم اسلامی

به عرض حضور والا حضرت اقدس آقای نایب السلطنه دامت عظمه می‌رساند:

برای شکایت به عرض می‌رساند نه حکایت، زیرا که چند روز دیگر خیال حرکت دارم و به آذربایجان می‌روم و چنان گمانی ندارم که دیگر زنده بمانم یا خدای نخواستہ ملاقات حاصل شود. در سه سال قبل که به غلبه به تهران آمدم، پادشاهی را با شش اردو، مغلوب و مخلوع، پادشاه دیگری به تخت

برقرار و به همین قسم نایب السلطنه و هم چنین مجلس شورای ملی برپا و قانون مشروطه و آزادی جاری، با گرفتن قرض از خارجه همه راهها الی دو ماه امن و امان، چندین اردو به خراسان، لرستان، استرآباد، آذربایجان اعزام و همه فاتح، دوائر حکومتها اگر چه ناصواب بود، در همه جا برقرار، مالیاتهای غیر مستقیم در همه ولایات متداول، حتی از کثرت غلبه اولیای دولت مالیات نامشروع نمک را بر مالیاتها افزوده و چندین ماه دریافت کردند. مالیاتهای مستقیم بیشتر ولایات مأخوذ و یک مقدار قشون در پایتخت و اطراف موجود و حاضر، در ماه دهم که تشریف داشتند، بنده را خارج و کابینه فعال روی کار آمدند.

والاحضرت به فرنگ تشریف بردند، عضدالملک نایب السلطنه طاب ثراه به رحمت ایزدی واصل، فوزی والاحضرت اقدس مسند واریکه پایتخت سلطنت را بالاستحقاق دارا شدند، ولی اکنون نوزده ماه است در این مسند جلوس فرموده و این ملت با کمال ارادت و اطاعت و امیدواری در این جلوس والاحضرت بودند.

بدبختانه از روز ظهور نیابت سلطنت الی حال همه ماها به صبر و تحمل گذرانیده، چنانچه مشاهده می‌فرمایید در طرف جنوب چه خونریزیها شده است. الان نه مالک شیراز، نه عربستان، نه خوزستان، بلکه نه اصفهان آنجا هم بختیارها جالس و مکین هستند، به دولت ایران مدخلیتی ندارند و از آن طرف تمام عشایر لرستان، بروجرد، کرمانشاهان و لرستان الی عراق چقدرها قتالی، خونریزی، غارت نه بکثرت رعیت مطیع باقی است و نه یک ارباب، نه خواجه به جا مانده، نه پرستار، حدود شمال هم از رود ارس الی سیستان و سرخس، همه یاغی و طاغی، غارت بی خانمانی و همه جا قشون روس اقامت دارد، حتی معبد پرستشگاه ایرانیان به توپ کوه کوب خراب و ویران و برای ما اهالی و ملت ایران جز شیون خاندان و ناله یتیمان باقی نمانده، ضعف امارت والاحضرت اقدس هم گوشزد خاص و عام و به هیچ وجه امیدواری برای این خلق از وجود مبارک باقی نیست و می‌دانند.

می‌فرمایید که امیر ضمیعی هستم و چاره برای این خرابی و ویرانی مملکت نمی‌توانید بفرمایید. پادشاه هم بر حسب قانون به حد رشد و بلوغ نرسیده، مجلس شورای ملی که بسته و منحل شده است، آنچه اسلحه بود از قروض خارجه و چه از اخذ مالیه همه به هبا و هدر رسید. مجدداً هم که قرض می‌کنند، مصرف خرج را احدی از آحاد ملت و دولت نمی‌دانند سهل است، عموم امید اصلاح ندارند و چنان می‌دانند آنچه پول و آنچه از رطب و یابسی در ایران باشد، چنانچه نصیب این اجرا نشود، صرف و خرج شخصی می‌شود، اگر هم برای دولت یا اعزام قشونی باشد، بلائمر و بی فایده و بی قاعده.

یقین است عموماً می‌دانند قشون رجاله و عشایری برای غارت و بی عصمتی است. چنانچه مشاهده نمودید، نمودند، نمودیم، گویا حالا کافی است. حالیه هم که این قسم می‌فرمایید باید به فرنگ بروم. مردم زیادی از تجار و علما و غیره نزد بنده آمده و می‌خواهند عرضه بدارند که والاحضرت در یک سال و چند ماه برای مردم چه کردند و حالا برای مملکت چه می‌نمایند و به که می‌سپارند، در صورتی که نشسته‌اید حال

عموم مردم و مملکت این است. حالا با این شورش و طغیان به علاوه فحطی و گدایی می‌خواهید تشریف ببرید، با چه رو به فرنگ می‌روید؟ با چه زبان به ماها خداحافظ می‌گویید؟ اگر چه بنده به آنها وعده دادم که حضوراً عرض کنم و جمعیت و جنجال را موقوف بدارند، ولی بهتر دانستم کتباً عرایض را به عرض برسانم، اگر جوابی مسکت فرمودید به آنها می‌دهم که در این مدت تقصیرات فوق العاده شده است و مملکت از چنگ رفت، ثروت رفت، استقرار و استقلال رفت، اسلحه رفت، آبادیها ویران گردید، خونهای مسلمانان ریخته شد و بدبهی است چنان صدمه به مذهب اسلام رسیده است که مسلمانی هم از دست ما رفت. زیاده از این نمی‌توانم تنقیدات عامه را در حیثیات صوری و معنوی داخله و خارجه به عرض برسانم.

ایام عزت پاینده، امرکم مطاع

پاسخ ناصرالملک به سپهدار

حضرت مستطاب اجل اشرف اکرم عالی آقای محمّد ولیخان سپهدار اعظم

مرفومه مشروحه عالی واصل گردید. چون این مطلب به قلم عالی جاری نشده و از قول آقایانی است یقین دارم باید کمال حسن نظر را داشته باشند. البته آنچه را عرض شود به نظر محبت و انصاف ملاحظه خواهند فرمود تا اگر شبهاتی باشد، انشاءالله رفع شود. از روز ورود حضرت عالی آقای سردار اسعد و رؤسای بختیاری و غلبه به تهران و این که مشروطه را برقرار فرمودید، بمد هم به حسن اتفاق زمام امور را به دست گرفتید، گمان می‌کنم هیچ منصفی را جای انکار نباشد. انصاف خودتان هم مصدق است که تمجید و ثنای آن خدمات بزرگ را بنده بیشتر از همه کرده‌ام. در زمان تصدی حضرت عالی به امور مملکتی به قدری امیدوارم بودم که با عدم مسئولیت، همه روزه در مقام معاونت و مساعدت حاضر شده، مصالح را آنچه به نظرم می‌رسید می‌گفتم، و خودتان مطالعات و پیش بینیهای بنده را تصدیق می‌فرمودید.

این که مرفومه داشته‌اید پادشاهی را خلع، پادشاه دیگر را نصب، قانون اساسی و مشروطه را برقرار نمودید، همه صحیح است و البته از روی علم و دانش می‌دانستید که روح مشروطه عبارت از سلب اختیار و مسئولیت از سلطنت است و تفویض آن به مجلس شورای ملی و وزرا که مسئول مجلس هستند، والا یقین است که مجاهدات عالی برای تفویض قدرت کاملاً از شخص واحدی به شخص دیگر نبوده. مرفوم داشته‌اید در کابینه اول حضرتعالی دوائر حکومت اگر چه ناصواب بوده، همه جا دائر، مالیاتهای غیر مستقیم در همه ولایات متداول حتی از فرط غلبه اولیای دولت مالیات نامشروع نمک را افزوده دریافت می‌گردید تا اینکه حضرت عالی را خارج و کابینه فعال را روی کار آوردند، گمان می‌کنیم در همین جا اگر به یک سؤال بنده توجه شود، مرفومات عالی که عین عبارات آن فوقاً نقل شده، برهان صحت اظهارات بنده خواهد بود که با آن که در آن تاریخ تمام امور دولت قانوناً به دست حضرت عالی بود و حضرت آقای سردار اسعد هم داخل در هیئت عالی دولت بود، به فرمایش خودتان «که اگر حکومت ناصواب و برقراری مالیات نامشروع

بود» بنده هم می‌گفتم که انزجار قلوب عامه منتج به سوء اثر کلی خواهد شد. با این تفصیل چه قوه بود در مقابل که حضرت عالی را با داشتن همه اختیارات قانونی باز مجبور به اقداماتی می‌داشت که به فرموده خودتان، خلاف مصلحت مملکت می‌دانستید، از آن بگذریم چه قوه بود حضرت عالی را با آن همه خدماتی که شرح داده و قدرتی که داشتید، با آن وضع ناگوار از کار انداخته مجبور به کناره جویی نمود.

چه قوه بود که نگذاشت از انقلاباتی که سبب انفصال حضرت عالی گردید جلوگیری شود و او را به جایی منتهی ساخت که از جان خود نیز ایمن نبودید.

چه قوه بود که خواستید یک روزنامه را توقیف کنید، آن غوغا برپا شد. چه قوه بود که در کابینه ثانی خودتان با وجود موافقت اکثریت و تصمیم خودتان، نتوانستید بر رفع تروریسم موفق شوید.

چه قوه بود با این که ضرورت تهیه اسلحه و تشکیل قشون منظم را از اول عرض می‌کردم و تصدیق و تصمیم داشتید، مانع از اجراء آن گردید.

بالاخره چه قوه بود حضرت عالی را با آن همه خدمات مجبور به قصد ترک مملکت نمود و علی‌الغمله به رشت تشریف بردید، بعد از مراجعت از رشت هم مجدداً کابینه تشکیل دادید.

چه قوه بود حضرت عالی را نگذاشت بیش از چند روز دوام کنید. گذشته از مدلول قانون اساسی در دو دفعه ریاست وزراء خودتان به تجربه و عمل ملاحظه فرمودید چه از نیابت سلطنت سابق و چه از بنده حکم و امر قطعی در کابینه وزراء نبوده و نیست، با این که اختیار و مسؤلیت قانونی با رئیس الوزراء و کابینه است که عبارت از هیئت دولت هستند و ملاحظه فرمودید که هیئت دولت همیشه مقهور همان قوه مخفی بوده در این صورت یک شخص واحد بنده که قانون هم دستم را بسته، در مقابل چنان قوه چه می‌توانستم بکنم؟ حضرت عالی بهتر گواه هستید که بنده هیچ وقت شایق مقامی نبوده و در جواب تلگرافات که متضمن اصرار در حرکت بنده از فرنگ بود، از آن جمله حضرت عالی و حضرت آقای سردار اسعد هم مستقیماً تلگراف و اصرار می‌فرمودید مکرر الحاح کردم که با اختلافات موجوده خاصه ضدیهایی که در نیابت سلطنت بنده شده، قبول این اسم برای بنده جایز نیست. برای مملکت هم صلاحیت ندارد. بعد از ورود هم آنچه لازم بود، علناً گفتم و به اصرار خود حضرت عالی بود که قبل از آن که در این مسائل توجه و تصمیمی گرفته شود، مجبوراً به مجلس شورای ملی ادای مراسم نمودم. در همان جا هم علناً اظهار کردم که قانون، اختیاری به نیابت سلطنت نداده و وظیفه‌ی که برای بنده باقی است، فقط صلاح بینی و نصیحت است. بر حسب این وظیفه هم هر چه به نظر رسید گفتم و به تصدیق خودتان نتیجه این شد که مثل شعر هر کو شنید گفتا لله در قائل، حتی لله در قائل را هم ممدودی خیر خواهان گفتند و سایرین همه سوء تأویل کردند، از آن جمله وقتی که حضرت عالی از رشت تلگراف فرمودید که برای صلاح مملکت باید اختیار به نیابت سلطنت داده شود، بنده هم تصدیق بر لزوم اختیار داشتم ولی می‌گفتم که باید به هیئت دولت داده شود نه به نیابت سلطنت که نمی‌تواند مسئول باشد، سوء تأویل کردند که حضرت عالی با موافقت بنده می‌خواهید مشروطه را

منحل و شوستر را خارج کرده، اختیارات وجوه دولت را بدست آورند، مرقوم داشته‌اید «که ملت در این مدت همه قسم ارادت و اطاعت به بنده داشته»، اولاً چون بنده قانوناً اختیار و قدرتی نداشتم، اطاعت مصداق نداشته، متوقع هم نبودم. اما ارادت ممکن است. جمعی خیر خواهان سلیم النفس حسن نظری به واسطه پاک‌ی فطرت خود به بنده داشته، بنده هم تشکر خود را داشته و دارم. ولی متأسفانه آنها هم مثل بنده و حضرت عالی همیشه مقهور همان قوه مخفی و حملات بودند؛ ولی غیر از ایشان بودند کسانی که جداً همه را به سوء تأویل و تهمت و افتراء مشغول نمودند. مسائل جنوب را خود حضرت عالی بهتر می‌دانید که قبل از ورود بنده تهیه و نزدیک بود به مداخله خارجه منجر شود و باید فهمید که بحث آن بر کیست. مرقوم داشته‌اید «جایی که سران بختیاری جالس و مکین هستند، مدخلیتی به دولت ایران ندارد» البته خاطر محترم مستحضر است که ایشان به همراهی حضرت عالی در تأسیس مشروطه شرکت داشته‌اند در زمان بنده هیئت دولت به تصویب مجلس شورای ملی یا به ریاست حضرت عالی یا به ریاست حضرت صمصام السلطنه بوده که از مؤسسين هستید. مرقوم فرموده‌اید قشون رجاله و عشایری برای غارت و بی‌عصمتی است، در این مسئله هم باید دید که چه قوه مانع تشکیل قشون منظم شده و چه قوه به اسم رفورم قشون قدیم را بی‌یا و منحل نمود؟

سوانح کردستان و کرمانشاهان و صفحات مجاور که بالاخره معلوم شد مقدمه سوانح استر آباد و سمت خراسان بوده، باید دید در چه وقت طلوع نمود و با اینکه مقدمات آن در کابینه ثانی حضرت عالی ظاهر گردید و آن قدر تأکید شده که سر چشمه شاید گرفتن به بیل، باید دید چه قوه مانع اقدامات حضرت عالی با کابینه گردید که نتوانستید جلوگیری نمایید. اوضاع آذربایجان هم بهتر می‌دانید که قبل از مراجعت بنده از سفر اول فرنگ و در ابتدای مشروطه ثانی در هیئت مدیره بنا گذاشته. حالیه هم از همان راه پدیدار گردید. اینکه مرقوم فرموده‌اید پول دولت به هدر صرف شده و می‌شود، صحیح است؛ ولی باید دید تصور از کی و مانع چه بوده و البته در خاطر دارید که اینجانب روز سیم ورود این مطلب را رسماً به مجلس شورای ملی نوشته، بعد از آن هم لایق قطع به اولیای امور الحاح کردم که یکی از مسائل اساسی مملکت، عبارت از نصیح میزان جمع و خرج و ترتیب بودجه دولت است، با نظارت صحیحی که افراط و تفریط نشود. بدیهی است حالت حالیه نتیجه مقدماتی است که به امتداد زمان فراهم آورند؛ ولی اینکه ظهور آنها به زمان نیابت سلطنت مصادف شده، البته بدبختی است. مثل این که در یوشهر هم طاعون بروز کرده، ولی بنده به قدر قوه بشری نهایت سعی را کردم که کار به آنجاها منتهی نشود، متأسفانه مفید نیفتاد. ظهور نتایج تضییقات و تحمیلات و غفلت از تهیه موجبات رفاه عموم که از روز اول همه خیر خواهان می‌گفتند باعث تنفر عام و انقلاب مملکت خواهد بود، از غیر مترتبی نیست. بنده در ضرورت دفع تضییقات و تمهید بر رفاه و امیدواری اهالی و در ضرورت اتخاذ مسلکی در پورتیک داخله و خارجه که مناسب حال و موافق مصلحت مملکت باشد، مکرر اظهار نمودم، بالاخره نامه به مجلس نوشتم که اگر سریعاً ترتیب صحیحی اتخاذ نشود، موجب ندامت کلی خواهد بود؛ ولی متأسفانه به جای حسن تلقی بعضیها سوء تأویل کرده در تحت عنوان

روابط حسنه ژلاتینها و شب نامه‌ها منتشر کردند که البته از همه مستحضرید و حاجت به تکرار نیست. مرقوم فرموده‌اید ضعف امارت بنده گوشزد خاص و عام گردید، بدیهی است معنی امارت که با قدرت و تحکم توأم است در مشروطه موقع ندارد، ولی ضعف دولت جای انکار نیست، دولت هم عبارت از هیئت وزراء و علت ضعف تخلف اولیای مشروطه است که اینجانب مضرات آن را نسبت به مملکت مکرر اظهار داشته‌ام. معروف است که لویی چهارم مقتدرترین سلاطین فرانسه، همیشه می‌گفت که «دولت یعنی من»، ولی این معنی با استبداد ختم شد. بنابراین معلوم است که دولت عبارت از بنده نیست تا ضعف آن منسوب به بنده بشود. امروز پادشاه مملکت معظم مانند انگلستان هم با اینکه مشروطه‌اش به مراتب از ایران محدودتر و اختیارات پادشاه بیشتر است، چنین ادعایی نمی‌کند. این تفاوت هم هست که عوض اختلافات و ضدیت و معارضه و مجادله در آنجا عموم در مقامات سلطنت و مصالح مملکت اتفاق دارند مسلم است در هر شکلی از اشکال حکومت دولت قدرت لازم دارد. در مشروطه این قدرت قانوناً باید بدست هیئت وزراء باشد نه سلطنت، بنده هم مکرر این معنی را به مجلس شورای ملی اظهار کرده، با اینکه مجلس هم قدرت و اختیار را در زمان حضرت عالی به کابینه حضرت صمصام السلطنه داد، حالا باید دید که کدام قوه حضرت عالی و ایشان را مانع از اعمال آن گردید.

مرقوم فرموده‌اید مردم را نهایت امیدواری به زمان نیابت سلطنت بنده بود و حالا هیچ امیدی باقی نیست. اولاً خاطر عالی گواه است بنده از روز اول علناً توضیحات این مسئله را در مجلس شورای ملی دادم که قانون برای مردم حق انتظاری از اینجانب نگذاشته. هر امید و انتظاری دارند موافق مشروطه باید از هیئت دولت و مجلس شورای ملی باشد، ثانیاً در صورتی که به فرمایش حضرت عالی هم امیدی از بنده باقی نیست، همین مسأله قویترین مؤید عقیده بنده است که حضور و غیاب بنده علی السویه است. اما مسافرت بنده موقت و به تصدیق طیب حاذق برای معالجه است و گذشته از آن مخصوصاً به ملاحظه صلاح مملکت، واجب می‌دانم؛ زیرا که حملات توهینات از بی‌اعتنایی اولیای امور و عدم مجازات در تزیاید است. شاید در غیاب بنده خیالاتی که بر ضد این جانب است تسکین یافته، متوجه صلاح مملکت شود و بیشتر از این وهن و خظور به مملکت وارد نیابد. به اعتقاد خودم در حقیقت این مسافرت هم خدمتی است که به مملکت می‌کنم. این تصمیم هم تازه نیست. سابقاً نیز شرحی به مجلس شورای ملی نوشته، قصد استعفای خود را اظهار داشته بودم؛ بالاخره بعد از گفتگوها صلاح را در تبدیل به مسافرت موقتی دانسته بودند.

اما اینکه مرقوم فرموده‌اید جمعیت زیادی اظهار می‌دارند در این مدت بنده چه کرده‌ام و بعد از رفتن مملکت را به چه کسی می‌سپارم؟ معلوم است در این مدت به وظایف قانونی خود رفتار کرده و حاضر در حضور چند نفر قانون دان خارجه این معنی را اثبات نمایم. مملکت هم متعلق به ملت است که موافق قانون اساسی و مشروطه به هیئت وزراء سپرده شده. حضور و غیاب بنده در آن فرقی نمی‌کند. مرقوم فرموده‌اید «که به چه رو به فرنگ خواهم رفت و به چه زبان خدا حافظ خواهم گفتم» اولاً با کمال روسفیدی؛ زیرا که

مطالعین خیر خواه مساعی اینجانب را مسبوق هستند. بالفرض هم مستور باشد دانشمندان عالم گواهاند که مطابق وظایف قانونی خود عمل کرده و آنچه در قوه بشری بوده، سعی در اصلاح کرده‌ام و اگر مؤثر و مفید واقع نشد، حرجی بر بنده نیست. ثانیاً زبان خدا حافظم دعا و ثنا خواهد بود که انشاء الله تعالی خداوند این نفاق و اختلاف و ضدیت و معارضه و مجادله را تبدیل به وفاق و مشارکت و مجاهدت در مصالح مملکت نماید و به این بنده در هر حال توفیق خدمت عطا فرماید. اگر چه لازم نبود به این تفصیل هم زحمت دهم و حقاً باید این سؤالات از هیئت دولت بشود، چنانکه موافق پیغام شفاهی خودتان سواد مرقومه را به هیئت دولت وزیر فرستادم که در صلاح و اصلاح امور مشورت و مشارکت نمایند تنقیدات عامه هم که مرقوم فرموده‌اید هر چه باشد موافق صریح قانون راجع به هیئت دولت است. چون از زمان نیابت سلطنت بنده در مرقومه مزبوره ذکر شده بود، از این جهت این شرح را زحمت دادم. با این که مسلم و مبرهن است که قانوناً به این جانب هیچ حرجی نیست معذالک اگر معلوم شود تغییر نیابت سلطنت، مدخلیتی در اصلاح امور خواهد داشت، چنانچه مکرر گفتم باشد بارضا حاضر و موافقت و مشارکت خواهم نمود. دیگر چه در این باب و چه برای اخذ طرق اصلاح به جمعیت و جنجالی که اشاره بدان فرموده‌اید، حاجتی نخواهد بود. چه، خدای نکرده بدبختی بر بدبختیهای دیگر افزوده شود. در خاتمه این نکته را هم لازم می‌دانم اظهار کنم که اگر تصور شود اینجانب زمام رتق و فتق امور را بدست خود بگیرم این مسأله مخالف با مشروطه و موجب نقض عهد و قسم این جانب است که به هیچ وجه ممکن نیست. انتخاب این جانب موافق قانون بوده و اگر خدای نخواست قانون اساسی را این طور کنار بگذاریم، حق توقف در این مقام هم نخواهیم داشت و از همه بیشتر خود حضرت عالی که بانی مشروطه بودید، باید در رعایت این معنی جداً موافقت فرمایید. البته با توجه کاملی که به احوال مملکت داشته‌اید امیدواری کلی حاصل است که به مشاوره و مشارکت وزراء عظام با حضرت عالی و مساعدت حضرت عالی و سایر با ایشان موجبات اصلاح امور فراهم شود. یقین است در مقابل همت حضرت عالی و سایر ذوات محترم که بانی و مؤسس مشروطه و قانون بوده، حالا هم بحمدالله به سلامت و سعادت شرف حضور دارند، اصلاح آتی به هر ترتیبی که مطبوع باشد، اشکالی ندارد و نخواهد داشت.

۲۱- اعضای کابینه محمّد ولیخان در این دوره زمامداری او عبارتند از:

رئیس الوزراء: سپهسالار اعظم (محمّد ولیخان).

وزیر داخله: سپهدار اعظم (فتح الله خان اکبر).

وزیر خارجه: صارم الدوله.

وزیر جنگ: سردار کبیر.

وزیر مالیه: یمن الملک.

وزیر عدلیه: علاء الملک.

وزیر پست و تلگراف: مشیراعظم اتابکی.

وزیر فوائد عامه: مشیراعظم اتابکی.

وزیر معارف: ممتازالملک.

۲۲- برنامه دولت سپهدار اعظم که در ۱۴ ربیع الاول ۱۳۲۹ قمری، به تصویب مجلس شورای ملی رسید:

مقدمه:

ملاحظه اوضاع امروزه مملکت به خوبی مدلل می‌دارد که تا در سبک اداره دولت تغییر واضحی داده نشود و حسن جریان امور به طور کامل منظور نظر کارکنان دولت نباشد، از حیث انتظام امور مملکتی به هیچ نوع موفقیتی نایل نمی‌توان شد. شرط اهم حصول این مقصود حفظ قدرت لازمه ایست که ملت برای تأمین مصالح خود به هیئت دولت می‌سپارد. از آنجایی که این قدرت تا کنون به طور کافی اعمال نشده است، فتوری به انتظام امور راه یافته که آن به آن در تزیید و آتیه مملکت را تهدید می‌نماید.

در علل و اسباب این حال ناگوار که تعمق شود، برای جلوگیری آن از اتخاذ وسایل چهارگانه ذیل ناگزیر خواهیم بود:

۱- رفع مواد فساد و تروریسم (یعنی دفع مواد مخالف مشروطیت و مخل آسایش بلاد و اهالی و مانع حسن جریان امور دولت).

این بلای مملکت ویران کن، امروز سلامت مملکت را به مخاطره انداخته و همان آزادی پر قیمت را که با این همه صدمات به دست آمده، به شدت متزلزل ساخته است؛ چون بالفعل قوانین لازمه وضع نشده و مسلم است با قوانینی که هر کس در خیال خود تصور می‌کند، نمی‌توان دولت را اداره نمود و نظر به اینکه سلامت مملکت اساس تمام قوانین است، لهذا هیئت دولت با مسئولیت فوق العاده که در مقابل خدا و خلق بر عهده دارد، برای رفع مواد مزبوره پای‌نحوگان اختیار تام می‌خواهد.

۲- اعمال مجازات در موارد جنحه و جنایت و تقصیرات.

۳- تأمین انتظامات اداره و حفظ اصول اطاعت در میان طبقات مأمورین و اجرای ادارات دولت خصوصاً در نظام بوسیله مجازات اداره‌ای.

۴- اجرای قانون مطبوعات و آزادی جراید از اصول اولیه مشروطیت است، لیکن بعضی از جراید تا کنون به سوء استعمال این نعمت غالباً مصلحت مملکت و مقتضیات وقت را اخلاص و حیثیت دولت را در داخل و خارج تضییع کرده‌اند و وزرای عصر به علت محظورانی که در موارد ارجاع به محاکم عدلیه تصادم می‌کردند، در اجرای قانون مطبوعات متوقف بوده‌اند، علیهذا برای کاینه اختیاری لازم است که تا اصلاح محاکم عدلیه هر گاه جراید از حدود قانونی تجاوز کردند، وزارت معارف قانون مطبوعات را به محاکمه اداره مجری دارد.

در صورتی که نمایندگان محترم با مقدمه فوق الذکر موافقت کامله داشته باشند، پرگرام ذیل به مجلس شورای ملی پیشنهاد می‌شود و چون با خطراتی که وطن عزیز را تهدید می‌کند، فقط محض فداکاری حاضر خدمت شده و کار مملکت را مهمتر از آن می‌دانم که به دفع الوقت و مسامحه بگذرد. لهذا هر آن که تقویت مجلس نسبت به هیئت وزرا منظور نشود، مستد وزارت را خیانت دانسته استعفای خود را تقدیم خواهیم کرد.

برنامه:

- ۱- اتخاذ وسایل لازمه برای تکمیل امنیت.
- ۲- تشکیل اردوهای سیار و ساخلو در نقاط لازمه مطابق لایحه و بودجه که به مجلس پیشنهاد شده است.
- ۳- حفظ و تشدید روابط حسنه با دول متحابه.
- ۴- تعقیب استقراضی که کابینه سابق به مجلس پیشنهاد کرده و از تصویب کمیسیون قوانین مالیه گذشته است.

۵- پیشنهاد بقیه بودجه کل.

۶- شروع به اصلاحات مالیه با مستخدمین خارجه.

۷- تجدید نظر در مالیات نمک، محض رفع معایب و مشکلاتی که از این مالیات بر دولت و اهالی حاصل شده است.

۸- تشکیل هیئت مخصوصه برای تدارک لوایح قوانین موقتی در مواردی که هنوز وضع قانون نشده و مجال انتظار گذاشتن قوانین از مجری خود نیست. لوایح مزبور فقط به تصویب کمیسیون مجلس شورای ملی و هیئت وزرا و امضای مقام منیع نیابت سلطنت عظمی خواهد رسید (بقای این هیئت تا وقتی است که شورای دولت دایر بشود).

۹- اصلاح عدلیه با تدارک ترتیبات مقدماتی که لوایح آن را وزیر عدلیه موافق ماده ۸ این پرگرام به کمیسیون عدلیه پیشنهاد خواهد کرد.

۱۰- اصلاح مدارس ابتدایی و متوسطه موجوده حتی المقدور (اجرای پرگرام متحد در کلیه مدارس تأسیس دارالمعلمین در طهران، مطابق پیشنهادی که خواهد شد).

۱۱- توجه به امر تجارت، گذارندن قانون شرکتها، پیشنهاد لایحه قانون اطاقهای تجاری.

۱۲- پیشنهاد اصلاح قانون بلدیه.

۲۳- محقق شریف رازی در کتاب گنجینه دانشمندان، شجره نامه آیت الله خوانساری را چنین

نگاشته:

«مرحوم مبرور سیدالفقهاء والمجتهدین و سندا للعلماء و المتتمین الوریع الزکی و المجاهد الصقی

والتقی‌التقی الحاج السید محمّد تقی بن سیدالاعلام سیدآسداالله الموسوی الخوئساری قدس الله نفسه الزکیه ابن الغلامه الاوحد السید محمّد بن المحقق السید حسین بن الغلامه الافضل السید ابوالقاسم بن الإمام الاکبر الغلامه الاجل الحاج السید حسن بن مولانا الحاج میرزا ابوالقاسم (جعفر) ابن السید حسین بن السید قاسم ابن السید محبت الله بن السید قاسم ابن السید مهدی بن السید زین‌العابدین بن السید ابراهیم ابن السید کریم الدین بن السید رکن الدین بن السید زین‌العابدین ابن السید صالح (العالم الجلیل الشہیر بالقصیر) ابن السید محمّد بن السید محمود بن السید حسن بن السید حسن ابن السید ابراهیم بن السید المجاهد السید عیسی بن السید حسن بن السید یحیی بن السید ابراهیم بن السید حسن بن السید عبدالله بن الامام الهمام موسی بن جعفر»

۲۴- زهرا شجعی نویسنده کتاب مجلس شورای ملی... تاریخ تولد حسین دادگر را حدود سال ۱۲۷۲ خورشیدی ذکر کرده است، و ابراهیم صفایی در کتاب خود رهبران مشروطه جلد دوم سال ۱۲۶۵ را ثبت کرده است.

۲۵- حاج مخبرالسلطنه هدایت در تاریخ این موضوع اشتباه کرده است. این واقعه پس از اختتام دوره نهم مجلس شورای ملی و در سال ۱۳۱۴ خورشیدی اتفاق افتاده است.

۲۶- حاج مخبرالسلطنه باز هم در این مورد اشتباه کرده است، زیرا وی تا سال ۱۳۱۲ خورشیدی نخست وزیر بوده است، در حالی که این واقعه در سال ۱۳۱۴ و زمان نخست وزیری محمّد علی فروغی اتفاق افتاده است.

۲۷- حسین دادگر در خاطرات خود از شرح تبعید و چگونگی آن سخن گفته است. این خاطرات به نقل از سائنامۀ دنیا، سال ۱۳۴۲ عیناً نقل می‌گردد:

«در سال ۱۳۱۴ شمسی بعد از ختم دوره نهم مجلس و نطق نواب ریاست مجلس در تقدیر و تحسین از حسن اداره مجلس به وسیله اینجانب زندگی آزاد و عادی خود را شروع کردم. در همین دوره مجلس خاتمه یافته رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران بودم و به وکالت دوره دهم قانونگذاری از تهران انتخاب شده بودم و تصور می‌رفت که به زودی مجلس جدید باز و کارها آغاز می‌شود.

صبحها در خیابان فیشر آباد که مجاور منزل بود، راه می‌رفتم و پیاده روی که عادت همیشه‌گی من بود ادامه داشت. فیشر آباد آن روز بیابانی بیش نبود و در حقیقت خارج حدود شهر تهران محسوب می‌شد و بدین جهت بهترین محل برای هواخوری و پیاده روی بود. یکی از صبحها که مشغول پیاده روی در فیشر آباد بودم، از دور دیدم یک پلیس محلی به سرعت به طرف من می‌آید و با دست اشاراتی می‌کند که توقف نمایم. پس از نزدیک شدن گفتند: جناب آقای ذکاءالملک فروغی رئیس‌الوزرا می‌خواهد تلفنی با شما صحبت کند. فوراً به خانه خود واقع در خیابان فردوسی شمالی که فاصلهای در حدود پانصد متر با فیشر آباد داشت، مراجعت و غرابت امر دراین بود که بعد از طی راه و گذشتن یک ربع ساعت، هنوز ارتباط تلفونی قطع نشده بود و آقای فروغی گوشی را نگاه داشته بود و این خود دلیل اهمیت کار بود. به

خانه رسیدم و گوشی را برداشتم و فروغی با تلفن گفتند: مدتی است از شما بی خبرم و به دیدن شما اشتیاق دارم. گفتم: اگر کاری ندارید همین ساعت به دیدار شما می آیم. گفتند: منتظر می مانم.

با اتومبیل که با کمی تأخیر آماده شد به منزل ایشان واقع در خیابان سپه که امروز محل بیمارستان نجات می باشد رفتم. ایشان بالای پله ایستاده بودند و با دیدن من شتاب کرده و با سرعتی که از متانت و وقار ایشان دور بود، پایین آمده و در پیاده کردن من از اتومبیل کمک کردند و در بالا رفتن از پله دنبال من می آمدند. ترجیح و لافل تساوی خود را با من رعایت نمی کردند و احترامات بیش از حد متعارف و معمول بود. همین افراط در احترام مرا مظنون کرد..... با خود اندیشیدم که باید روزگار من وارون و اوضاع من دیگرگون شده باشد که این مرد محترم این طور فروتنی و زیاده روی را در احترام و تجلیل من موافق اصالت و نجابت تشخیص دهد. باری با فکری ناراحت وارد سالن پذیرائی شدم. باز این احترامات در نشستن و طرز تکلم ایشان مداخله داشت و به چشم می خورد. چای آوردند و بعد از تعارف متعارف و خوش و بش معمول به ایشان گفتم در اظهار اشتیاق و تقریباً احضار من کاری هم منظور است؟ ایشان فرمودند: بلی مختصر کاری دارم که باید انتظار برد آقای صدر الاشراف وزیر دادگستری هم بیایند و با حضور ایشان گفته شود!! فهمیدم نفرس من بجا بوده و کار جدی و مهم است. بعد از چند دقیقه آقای صدر الاشراف آمدند و بعد از صرف چای آمادگی خود را اظهار داشتند و آقای فروغی این طور شروع کردند: دیروز با چند نفر از وزراء شرفیاب شده بودم. بعد از عرض مطالب و اجازه مرخصی، هنگام خروج از اطلاق مرا صدا زدند برگشتم و منتظر اصغای اوامر ایشان شدم. فرمودند: به رفیقت بگو مدتی است کار می کنی و ناچار خسته شده ای، بروید در خارج مدتی استراحت کنید. در فرموده ایشان دو مجهول بود یکی مراد از رفیق کیست؟ و آیا باید به خارج تهران برود یا خارج از ایران؟ برگشتم که این مجهول را روشن کنم ولی با قیافه گرفته و ناراضی ایشان رو به رو شدم، شاید حدس زدند برای دخالت و شفاعت برگشتم و خواستند این راه را مسدود و با قیافه جدی خود این جرأت را از من سلب کنند. بعد از آنکه دانستند منظور، این توضیحات لازم بوده باز قیافه عطف و آرام خود را نشان دادند و گفتند منظورم دادگر و رفتن به خارج ایران است. ذکاءالملک فروغی پس از لحظه ای مکث به صحبت ادامه داده و گفت: اینست که من امر به ایشان را ابلاغ و اجرای آن را به عهده کار آگاهی و فطانت خودتان وامی گذارم.

چیزی نگفتم ولی کار بر من گران و ناهموار بود. زیرا خدمات من به دودمان پهلوی بی اندازه و در مجلس شورای ملی و بالخصوص در مجلس مؤسسان که تقریباً مدیر و رئیس بودم و در اجتماعات و احزاب بیش از آن بود که چنین عاقبتی پیدا کند، ولی در عین حال فهمیدم که این رویه ملایم و معتدل فقط یک استثنائی است که در مورد من می شود و نظیر ندارد و دیگران با این آسایش و آرامش رو به رو نخواهند شد. بالخصوص که فردای آن روز آقای فروغی از من بازدید کردند. و توصیه مؤکد به مأمورین داخل و خارج در رعایت احترام و استقبال و حسن برخورد امری فوق العاده به نظر می آمد و مخصوصاً فروغی

گفت: اگر به پول و اسعار احتیاجی دارید به بانک تعلیمات داده شده که اجابت و قبول نمایند و این توصیه‌ها همه جا مرا مرفه و آبرومند می‌ساخت و از هیچ کمکی دریغ نمی‌شد. سه روز بعد از تهران رهسپار اروپا شدم و رحیم فرزند خود را نیز همراه بردم که در اروپا به تحصیلات خود ادامه دهد. راه معمولی آن روز از راه روسیه شوروی بود. بنا بر این به رشت و بندر پهلوی (انزلی) رفتم. کشتی دو روز دیگر حرکت می‌کرد و توقف این دو روز دشوار بود. مرحوم فروغی به طور محرمانه به من توصیه کرده بود که در حرکت تسریع نمایم و نگران بود که شاید توقف بیشتر به صلاح من نباشد. وقتی که در بندر پهلوی به انتظار حرکت کشتی می‌گذراندم هیئتی مأمور اروپا بود و اسامی آنها عبارت بود از: سپهد زاهدی، بیات و چند نفر دیگر و دائم از من دیدن می‌کردند و نمی‌دانستند که مسافرت من جنبه غیر عادی دارد و مرا رئیس مجلس آینده می‌دانستند و حسن ارتباط خود را حفظ می‌کردند و همین آمد و شد امکان داشت به ضرر من تمام شود و از طرفی کشف علت مسافرت معقول نبود و می‌بایستی قضیه مکتوم بماند. بالاخره کشتی حرکت کرد و رهسپار بادکوبه شد و از بادکوبه با قطار راه آهن راه اروپا را پیش گرفتم.....»

۲۸- شرح این ماجرا را عدل‌الملک در خاطرات خود این گونه نگاشته:

«در خانه [ای] که در خیابان فرانک وروین داشتم، روزی زن جوان آلمانی به ملاقات من آمد. به اشکال او را شناختم، زیرا تغییر بسیار کرده بود. این خانم دختر هاز بود که در قورخانه تهران کار می‌کرد و در تاریخ اقامت ایران دختر انگشت نما بود و مانند خورشید می‌درخشید، اما حالا..... منظور خود را از این ملاقات غیر مترقبه چنین توضیح داد که آقایان فن‌باین و شلومبرخ که سابقاً در ایران سفیر آلمان بودند، می‌خواهند شما را ملاقات کنند. وقت دادم شلومبرگ با شلومبرخ به تنهایی آمد و خانم هاز را به عنوان مترجم همراه داشت و پیشنهاد کرد که حکومتی به نام ایران آزاد و با ریاست من تشکیل شود و از منافع ایران و آلمان با یک تبلیغات دامنه داری دفاع کند و عجیب بود که خواهش کرد سرلشگر آیرم وزیر کشور این کابینه باشد. به ایشان حالی کردم که تربیت و معتقدات وطنی من تجویز نمی‌کند که بر ضد حکومت مرکزی وطنم قیام کنم و به علاوه قشون متفقین در تهران است و تمام کسان و بستگان من با این اقدام به خطر می‌افتند. به من نوید دادن بودجه گزاف و دادن قصور عالیّه برای اقامت و بالخصوص مستخدمین زیبا می‌داد. گفتم از قبول این پیشنهاد معذورم و با تمام این شرایط برای من این مسئول میسر نیست. ناراضی رفت و رفتار مأمورین نظامی مقیم پاریس از آن تاریخ به دلخواه نبود و به احتیاجات روز افزون من توجهی نمی‌کردند و تا آخر جنگ این وضعیت نامساعد ادامه داشت.....»

به نقل از مجله دنیا، سال ۱۳۴۲

۲۹- الاسلام از لحاظ مندرجات آن، مجله‌ایست کاملاً دینی و مخصوص درج مذاکرات و مباحثات داعی‌الاسلام با مبلغین مسیحی می‌باشد. در هر شماره مجله گفتگوی یک روز درج می‌شده و اگر احیاناً صفحات مجله برای درج تمام مذاکرات کافی نبوده، بقیه در شماره بعد طبع می‌گردیده است. برای اطلاع

کامل از سبک مناظره داعی الاسلام و مبلغ مسیحی، مناظره یکی از روزها نقل می‌شود:

گفتگوی پنجم

داعی مسیحی - فی الحقیقه صفا خانه شما در اسلام خیلی تازگی دارد، زیرا شیخ وقت چنین مجلسی در اسلام منعقد نشده بود که اهل هر ملت به طور آزادی حاضر شوند در باره دین اسلام و ادله آن گفتگو نمایند. پیش از اینها گمان می‌کردیم دلیل دین اسلام فقط شمشیر است، حال که این مجلس صفا و گفتگوی شما را می‌بینیم، تعجب می‌کنیم.

داعی اسلام - امیدواریم ما هم مثل شما نصاری در تمام روی زمین چنین مجالس منعقد نمایم و دعوات اسلامی به هر طرف بفرستیم. فرق این است که اهل ملت شما بیدارند و فواید اداره دعوت و لزوم آن را فهمیده‌اند، لیکن اهل ملت ما هنوز در خواب غفلتند، مثلاً جناب جلالتماب آقای علاءالدوله حکمران مملکت فارس به جای این که با ما همراهی نمایند، آنچه از رسالات صفاخانه مقدسه به شیراز می‌رود در دارالحکومه توقیف می‌شود و نمی‌گذارند منتشر شود، جهت می‌پرسند، می‌فرمایند بماند تا وقتی که فرصت پیدا کنیم بینیم امرمانی دولت در این رسالات نباشد، آن وقت اجازه انتشار خواهیم داد. در این مدت شش ماه فرصت حاصل نکردند و گرنه در رساله دوم اجازه و خلعت دولت را می‌خواندند و دیگر ابراد نمی‌گرفتند و ملتفت می‌شدند که در حکومت حضرت اقدس اشرف والا ظل السلطان دامت شوکتہ کسی نمی‌تواند بدون اجازه دولت چیزی طبع کند، عمده جهت غفلت اهل اسلام این است که ارکان دولت ما از قوانین دول اطلاع ندارند و از طفولیت علم نمی‌آموزند. لیکن ما اهل اسلام به واسطه حسن نیت مقدسه اعلیحضرت قدر قدرت مظفرالدینشاه عادل، پادشاه جمجاه، دین پناه اسلام خلدالله ملکه و سلطانه نهایت امیدواری داریم و از پیشرفت امور اسلامیت که در ایام سلطنت اعلیحضرتش شده است، شب و روز شکر گزاریم، اللهم ادم وجوده و زد فی توفیقه.

داعی مسیحی - برویم بر سر گفتگو، جهت چیست که شما اهل اسلام اعتقاد به کتب مقدسه ما ندارید و می‌گویید این تورات و انجیل که در دست ما نصاری است، تورات و انجیل اصلیه نیستند و تورات و انجیل اصلیه مفقود گشته و اینها که در دست ماست معمول است و کتب الهامیه نیستند. چگونه می‌شود چنین باشد و حال آن که کتب مقدسه تورات و انجیل برای هدایت مخلوق فرستاده شده. البته چیزی را که خداوند برای هدایت مردم می‌فرستد آن را حفظ خواهد کرد، زیرا اگر حفظ نکند عاجز خواهد بود و خداوند عجز ندارد، پس حفظ کرده است. به شما اهل اسلام واجب است که رجوع به کتب مقدسه تورات و انجیل نمایید و به آنها عمل کنید، زیرا قبول دارید که تورات و انجیلی نازل شده بود، لیکن مفقود گشت. این کلام غیر معمول است زیرا که فرستاده خدا مفقود نمی‌شود، پس این کتب مقدسه که فعلاً در دست ماست کتب الهامیه اصلیه است.

۳۰- در کتاب مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، تألیف خانباها هشار سال تولد او ۱۲۸۶ قمری و در

کتاب شرح حال رجال ایران تألیف مهدی نامداد، ۱۲۹۲ قمری آمده است.

۳۱- در کتاب مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، سال فوت ۲۹ فروردین ۱۳۲۲ خورشیدی و در

کتاب شرح حال رجال ۱۳۶۲ قمری برابر با ۱۳۲۲ خورشیدی، آمده است.

۳۲- متن نطق علی اکبر داور در جلسه پنجشنبه هفتم آبان ۱۳۰۴:

نایب رئیس: آقای داور (اجازه).

داور: متأسفانه موضوع طوری طرح نشده است که بشود به طور له و علیه درش صحبت کرد؛ برای اینکه به طور کلی یک وضعیاتی پیش آمده و باید راجع به این وضعیات فکری کرد. گمان نمی‌کنم کسی باشد که اظهار مخالفتی در کلیات این قضیه بکند و منطقی هم داشته باشد. پس برای اینکه نظر ما زیاد و کم معلوم شود و بعد از اینکه چند نفری اظهار عقیده به همین شکل کلی کردند، وارد در حل قضیه بشویم. بنده هم ناچار هستم به همین صورت عرض کنم. به طوری که آقایان خاطرشان هست، قبل از ظهور در جلسه خصوصی هم بنده تذکر دادم، باز می‌خواهم تذکر بدهم و خاطر آقایان را به طرف این مسأله جلب کنم که یک بحرانی از دو سال قبل تقریباً در این مملکت شروع شده است و یک تلگرافاتی به مجلس رسید و کشمکشهایی شد و جماعتی آمدند و رفتند و اینها یک چیزهایی است که در خاطر همه ماها هست. در آن موقع آنچه که بنده اطلاع دارم و به خاطر هست، عده‌ای از آقایان نمایندگان می‌گفتند که باید سعی کرد حالا که قضیه به اینجا رسیده است یک طریق حلی برایش پیدا کرد و ممکن است مجلس به یک موادی رأی بدهد و آراء عمومی را تقاضا کند و از برای خودش کسب حق و کسب اجازه کند و ببیند که دارای حق تجدید نظر در فلان مواد قانون اساسی هست یا نه؟ و در صورتی که دارای اکثریتی شد، راجع به این موضوعات آن وقت بنشیند و قضیه را حل کند والا صورت دیگرش دارای یک اشکالاتی هست. ولی همین مسأله را به واسطه یک پیشامدهایی که بنده نمی‌خواهم داخل در جزئیات آن بشوم، کم کم به تدریج یا به طوری که در مملکت ما معمول است که زمان یک اثر خاصی دارد و به تدریج یک قضایای را از بین می‌برد، اصل این قضیه هم از بین رفت و پس از چندی یک مذاکراتی به یک شکل دیگری پیش آمد و همان اوقات بود که یک ماده واحده‌ای هم از مجلس گذشت و از دو سه هفته قبل تا به حال یک تلگرافاتی باز شیه به آن تلگرافات اول، با یک تغییرات مختصر که آن وقت صحبت غالب- بلکه بتوان گفت همه تلگرافات- راجع به جمهوریت بود؛ ولی این دفعه صحبت از آن قضیه نیست و صحبت در مخالفت و ضدیت با خانواده‌ای است که در ایران سلطنت می‌کنند و مردم زیاد و کم از این قضیه اطلاع دارند. ماها هم تمامان مسبقیم که تلگرافاتی آمده و اشخاصی در تلگرافخانه تبریز متحصن هستند و به مرکز مخابراتی می‌شود. نمایندگان آذربایجان و گاهی سایر نمایندگان را به تلگرافخانه احضار می‌کنند و کم کم یک کارهایی می‌شود که آن کارها بنده می‌خواهم یک کلمه بگویم که شاید در درجه اول یک قدری زننده باشد و گفتن همین کلمه هم برای مملکت مضر است که گفته شود: «می‌خواهند یک قسمت از ادارات دولتی را تصرف

کنند یا تصرف کرده‌اند.»

بنده گمان می‌کنم که وکلا دیگر حق ندارند بنشینند و با خونسردی و با متانت مشرق زمینی خودمان قضیه را نگاه کنند. چند روز هم هست قضایا یک قدری شدت کرده و حرارت پیدا نموده و وکلا در این خصوص بیشتر صحبت می‌کنند. یک عده هم رفته‌اند در مدرسه نظام متحصن شده‌اند و می‌گویند ما متحدین آذربایجان هستیم و می‌خواهیم کمک کنیم به رفقای آذربایجانی. جماعت دیگری تلگرافاتی در دست دارند و می‌گویند این تلگراف از ملایر و نهاوند و محمره و سایر نقاط ایران آمده‌است و در آن تلگرافات می‌نویسد که ما اختیار می‌دهیم به برادران آذربایجانی خودمان که این خانواده را خلع کنند و آنها را منزله بدانند و منقرض حساب کنند. دنبالش یک روز خبردار می‌شویم که تلگرافاتی به وکلای آذربایجان می‌رسد که شما حاضر نشوید در یک مجلسی که نمی‌خواهد به حرفها و تلگرافات ما گوش بدهد و حرفهای ما را شوخی فرض می‌کند. باز عرض می‌کنم، شوخی است یا جدی است، کار نداریم، ولی این تلگرافاتی است که رسیده‌است. بنده در این عرایضی که می‌کنم تنها این تلگرافات را مأخذ قرار نمی‌دهم، بلکه تمام جریانات این دو ساله را که بنده به آنها اشاره کردم حاکی از یک وضعیت غیر عادی می‌دانم. از یک وضعیاتی که بالاخره از برای یک مملکتی در صدد نودونه، احتمال ضرر و خطر دارد. وقتی که یک کشمکشهایی به این عظمت راجع به یک مؤسسه‌ای مثل مؤسسه سلطنت واقع می‌شود و دو سال هم دوام می‌کند و هر روز یک صدای تازه بلند می‌شود، این صداها و این کشمکشها ممکن است یک روز به جایی برسد که مملکت را دچار صدمات و زخمیات بزرگی بکند. بنده تصور می‌کنم چه کسانی که موافق با سلطنت و ادامه سلطنت قاجاریه هستند و چه کسانی که می‌گویند بس است و حیف است ما زندگانی خودمان را که داشت رو به راحت و آسایش می‌رفت و حالا رو به اغتشاش می‌رود و این زندگانی را به زحمت بیندازیم. هر کدام از این دو دسته باشند، این قسمت را لاقفل تصدیق دارند که نشستن و تماشا کردن و گاه گاهی زیر لب صحبت کردن و خندیدن خوب نیست.

ما می‌دانیم شاید به واسطه همین بحران و کشمکش که به طور متناوب گاهی روی قضایا آمده و گاهی در زیر قضایا مانده، به واسطه همین حالت غیر عادی و غیر مترقب و فوق العاده است که مردم همه زیاد و کم در زحمت هستند. تمام اشخاصی که به وسایل و دلایل مختلف اظهارات و اقداماتی می‌کنند و گرفتاریهایی برایشان پیدا می‌شود، در نتیجه این بحران است. اگر ما واقعا بخواهیم تمام این مسائل را که هر روز می‌شنویم بگذاریم برای روز بعد، خیال می‌کنم مردم را دائماً در زحمت نگاه داشته‌ایم. بنده عرض می‌کنم امروز این اشخاص که جمع شده‌اند و می‌روند در نقاط مختلفه در زیر چادر می‌نشینند، در تلگرافخانه جمع می‌شوند و حرف می‌زنند، راست می‌گویند یا دروغ، انصاف بدهید در هر یک از این دو صورت باشد، باز شما نمی‌توانید آسوده بنشینید. در هر حال، این مردم یک قضیه‌ای را اظهار می‌کنند و به این قضیه باید خاتمه داده شود. حالا البته ممکن است که در این زمینه‌ها ما باز هم به همان ترتیبی که عادت خودمان

است، آن عادت مسامحه و ملاحظه، رفتار کنیم و آن هم یک ترتیبی است و یک رویه‌ای است، اما این ترتیب ممکن است که گاهی آمد داشته‌باشد و گاهی هم نیامد دارد و یک روز ممکن است رشته از دست اشخاصی که می‌خواهند این مملکت یک انتظاماتی باشد، در برود و آن روزی که به انتظامات ایمن مملکت لطمه خورد، بنده و جنابعالی، موافق و مخالف، دوست و دشمن، پر رنگ و کم رنگ، کسانی که طرفدار این طرف هستند یا آن طرف و کسانی که به کلی بی‌طرف هستند و در تمام قضایا از دور تماشا می‌کنند و با یک حالت عالیجنابانه‌ای به هر چیزی نگاه می‌کنند، تمام اینها ممکن است در زحمت بیفتند، پس بنده خیال می‌کنم آقایان یک قدری بیشتر از آنچه در این اواخر عمل کرده‌اند و کار کرده‌اند، حالا راستی به طور حقیقت و جدی بیابند فکر کنند و ببینند باید مجلس در این مسأله وارد شود یا بهتر این است که به عادت معمولی خودمان، به عبارت ساده، قضیه را پشت گوش بیندازیم. اگر باید پشت گوش انداخت که این رویه خیلی خوب رویه‌ای است، گاهی عده کافی نیست، گاهی جلسه خصوصی می‌کنیم و بالاخره به همان ترتیب خصوصی خودمان بگذرد که خیلی خوب. ولی اگر بر عکس دلمان می‌خواهد که این وضعیات را به یک شکلی خاتمه بدهیم، باید آمد راهی برای آن فکر کرد و این شقوق مختلف که ذکر می‌کنند، نظرهای مختلفی را که اشخاص اظهار می‌کنند، آورده و نگاه کرد و گفت کدام یک از این رویه‌ها خوبست. کدام یک از این طریقه‌ها مصلحت است و با کدام طریقه می‌شود بحران را خاتمه داد. چون بنده از امروز قبل از ظهر و همچنین دیروز بلکه از چند روز قبل تا به حال، چندین مرتبه به طور تذکر خدمت آقایان عرض کرده‌ام، حالا نمی‌خواهم مجدداً همانها را عرض و تکرار کنم، البته همان طور که عرض کرده‌ام یک شق خیلی پر رنگ و سیر دارد که همین مجلس بنشیند قضیه را ختم بکند. و یا آن شکل نسبتاً کم رنگ که بالاخره مجلس رأی بدهد و دولت را دعوت کند به اینکه مجلس آتیه و وکلای آتیه با حق تجدید نظر در فلان اصل و فلان اصل و فلان اصل قانون اساسی انتخاب بشوند. بعد آنها بیابند و قضیه را حل کنند و بالاخره بایستی یکی از این شقوق و یا شق دیگری را عقلاً نشسته پیدا کنند. و چنانکه خاطر غالب آقایان مستحضر است و بنده هم می‌بینم، خیال نمی‌کنم روی هم رفته خیلی مجال و فرصت باشد از برای اینکه ما با خونسردی کار بکنیم. بنابراین، از برای اینکه زودتر به نتیجه برسیم، خوبست در همین مجلس، می‌خواهیم الان، نمی‌خواهیم بعد از یک تنفس، در هر حال شقوق ذکر شود و هر یک از اشخاص یکی از این شقوق را که به نظرشان بهتر می‌آید درش پیشنهادی بکنند و بعد سعی می‌کنیم ببینیم کدام یک از این شقوق بیشتر به مصلحت مملکت نزدیک و با وضعیات مملکت موافق است. بنده یکی از آن اشخاص هستم که البته همیشه میل دارم و سعی هم کرده‌ام، آنچه که تا به حال توانسته‌ام، کاری که می‌کنم در حدود قوانین موضوعه باشد و البته حتماً تا وقتی که ممکن است دردی را از راه قانون دوا کرد، عقل اجازه نمی‌دهد که انسان بیاید و یک طریق غیر قانونی در نظر بگیرد.

ولی این را هم به آقایان می‌خواهم عرض بکنم که قوانین برای مواقع عادیست. گاهی هم می‌شود که

شاید اگر به طور خیلی جدی یک مسائلی را دنبال کردید و از راه قانونی عادی حل کردید که بسیار خوب ولی اگر نشد، یک وقت ممکن است اوضاع به یک جایی برسد که یک طرق غیر عادی پیش بیاید و مجبور شوند به یک طرق غیر قانونی اقدام بکنند. و پیشامدهای ناگوار بشود و همه مسئولیتش متوجه تمام آن اشخاصی است که نخواستند سعی کنند تا بلکه یک طریق صحیح مشروع قانونی پیدا کنند.

عجائلاً بنده به همین اندازه اکتفا می کنم و سایر آقایان که اجازه خواسته اند، اظهار نظر بکنند، تا برسیم در موضوع شقوقی که به نظر آقایان رسیده است.»

م: ملک الشعراء بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲/۲.

۳۳- در جلسه تاریخی ۹ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی، دکتر محمد مصدق شجاعانه علیه ماده واحده تغییر سلطنت سخنرانی کرد. وی در قسمتی از سخنانش گفت: «خوب اگر ما قائل شدیم که آقای رئیس الوزراء شاه هستند، آن وقت در کارها هم دخالت دارند و ایشان همه جور زمامدار هستند، رئیس الوزراء هستند، وزیر جنگ هستند، رئیس عالی کل قوا هستند... من اگر سرم را ببرند، قطعه قطعه و ریزریزم کنند، به این شکل حکومت رأی نخواهم داد...»

دکتر مصدق پس از ایراد نطق، به عنوان اعتراض از جلسه خارج شد. در جواب گفته های وی، علی اکبر داود سخنانی به این شرح ایراد کرد: «بنده می خواهم اظهار تأسف کنم از اینکه آقای دکتر مصدق تشریف ندارند که جواب های بنده را بشنوند.

قبل از ورود در موضوع لازم دیدم مختصر جاشیه راجع به مذاکره آقای یاسائی عرض بکنم. شنیدم که در ضمن نطقشان گفتند که چندین اصل از قانون اساسی در مجالس مختلف نقض شده. بنده خیال می کنم که مقصود خودشان هم این طور نبوده است که بگویند این کار که ما می کنیم واقعاً نقض قانون اساسی است. حالا برویم به جواب آقای مصدق. فرمودند من مسلمانم و وطن را دوست دارم و خیلی هم قسم خوردند. من می خواهم بدون قسم عرض کنم که من هم مسلمانم و همچنین آقایانی که پیشنهاد را امضاء کرده اند نه خودشان شک دارند که مسلمانند و نه دیگران. تمام گفتگو و صحبت آقای مصدق در قسمت اول این بود که من بر خلاف مصالح مملکت نمی توانم رأی بدهم. البته هیچ و کیلی نباید حاضر بشود که بر خلاف مصالح مملکت رأی بدهد. متها صحبت در تشخیص است. ایشان ممکن است همچو تشخیص داده باشند که این پیشنهاد بر خلاف مصالح مملکت است. من هم خدا را شاهد می گیرم که به تشخیص من این تغییر مواد موافق مصالح مملکت است، مگر اینکه کسی پیدا شود بگوید که فکر من، سیاست من به درجهای قوی است و به درجهای عالی است که همه مردم یا همه و کلا باید تابع سیاست و فکر من باشند و چون من تشخیص می دهم که یک مسئله بر خلاف مصلحت است، همه باید این نظر مرا تأیید کنند و الا اگر از این مسئله بگذریم هر کسی مطابق عقیده خودش حق دارد که تشخیص بدهد. من که این عرایض را می کنم موافق تشخیص خودم مصلحت مملکت را در این می بینم و اگر غیر از این بشود بر خلاف مصالح

مملکت می‌دانم. استدلال آقای مصدق دو پایه داشت. یکی قانون اساسی از نقطه نظر داخلی و یکی قانون اساسی از نقطه نظر خارجی. من هم می‌خواهم در این دو قسمت عرابضی بکنم. فرمودند که شما می‌خواهید این خانواده را بردارید و پهلوی را شاه کنید. اولاً بنده در این پیشنهاد این مسئله را نمی‌دانم از کجا پیدا کردند، کجا نوشته آقای پهلوی باید شاه بشود. در این پیشنهاد که چنین چیزی نبود. حل این قضیه واگذار شده است به مجلس مؤسسان. یک نکته را گفتند که اساساً صحیح بود و آن این بود که آیا شاه باید مسئول باشد یا نه؟ من تصور نمی‌کنم که یک نفر پیدا شود که فکرش این قدر کوچک باشد که تصور کند باید اختیار به دست یک نفر داد بدون هیچ حدی، بدون هیچ قانونی، یک شاهی به قول ایشان هم رئیس الوزراء باشد، هم وزیر جنگ و هم رئیس قوا. واضح است که این فکر به ضرر مملکت تمام می‌شود و هیچ کس هم زیر بار نمی‌رود و من تعجب می‌کنم که ایشان درجه نکر من و رفقای پارلمانی خود را چرا این قدر کوچک تصور کرده‌اند، چرا؟

بعد گفتند که اگر بالاتر از این مقام بروند وجودشان دیگر دارای اثر نیست. خود ایشان می‌دانند، مخصوصاً خود ایشان که در خارج مملکت ما، شاه‌های خوب و بد دیده‌اند، البته ما در این مملکت همیشه شاه یک روال و یک نسق دیده‌ایم، ولی ایشان همه جور دیده‌اند. بعضی جاها خوب، بعضی جاها بد، بعضی جاها لایق، بعضی جاها نالایق. پس می‌دانند که همان شاه قانونی غیر مسئول عملاً وجودش مؤثر خواهد بود. فرق بین یک شاهی که علاقه داشته باشد به مملکت و میل داشته باشد که مملکتش بزرگ و با عظمت باشد با یک شاه بی فید خیلی است. شاه ذی‌علاقه به مملکت هر قدر هم که قانوناً غیر مسئول باشد. در عمل منتها درجه اثر را خواهد داشت. تاریخ ملل را شاهد می‌گیرم. پس وقتی آقای پهلوی شاه بشوند و البته شاه هم خواهند بود، موافق قوانین ممالک متمدنه و به طوری که مشروطیت ایران هم تصویب می‌کند، غیر مسئول و فقط شاه نه شاه و رئیس الوزراء و رئیس قوا و وزیر جنگ، قطعاً باز در عمل اثرات وجود ایشان بسیار است، به علاوه در پیشنهاد نوشته نشده بود که ما می‌خواهیم فلانی شاه بشود، بلکه نوشته شده بود که ما فلان کس و فلان خانواده را نمی‌خواهیم. گفتگوی اصلی در سر این بحران است و نظر اصلی هم حل این بحران است، یک ضدیتی از چندی به این طرف با قاجاریه ایجاد شد، شکایات از همه طرف می‌رسد و کیست که بگوید این شکایات به جا نیست. من نمی‌خواهم اشاره به مسئله خوزستان و امثال آن بکنم که هر وقت دقت کنید، خواهید دید اشخاصی در آن دست داشتند که با این که دورند انگشت‌هایی را برای خرابی وضعیات مملکت زده‌اند. در پیشنهاد ما این است که برای خاتمه دادن به این بحران این سلطنت را منقرض بدانیم و فکر بعد را بگذاریم برای مجلس مؤسسان که باید تکلیف حکومت بعد را تعیین کند. اگر حرفی در این موضوع داریم باید آن روز بنشینیم و تمام این صحبت‌ها که در اینجا شد روزش آن روز است نه امروز. حالا می‌رسیم به قسمت خارجی و گفتند تفسیر این مواد، قانون اساسی را متزلزل می‌کند، این سابقه می‌شود. اگر به سابقه رجوع می‌کردند می‌دیدند که این قانون اساسی یک مرتبه دیگر تغییر کرده. کسی؟ در باغشاه. کسی‌ها

تغییر دادند؟ مشیر الدوله، مؤتمن الملک، مستوفی الممالک وعده دیگر از این قبیل عناصر خیرخواه نشستند و نوشتند؛ چون بر حسب پاره [ای] مقتضیات لازم دیده شد که قانون اساسی نقض شود. چهار ماده از قانون اساسی را با رجوع به مرکز آذربایجان تغییر دادیم! حالا واقعاً آن روزی که این کار را کردند از امروز مهم تر بود؟ یا مواد قانون اساسی خاصه و خرجی دارد؟ آن روز حق سلطنت از یک خانواده گرفته نمی شد، آن روز حق ملت در خصوص انتخابات گرفته می شد، آن روز مصلحت مملکت را این طور تشخیص دادند، امروز که صحبت از بین بردن سلطنت اشخاصی که هیچ کس به آنها علاقه ندارد، می شود یک مرتبه قانون اساسی را بلند می کنیم، جلوه می دهیم، به رخ هم می کشیم. نه، سابقاً هم یک موادی تغییر کرد، ولی هیچ نشد و بحمدالله یک قراردادی هم نتوانستند بگذرانند.

ما قانون اساسی را متزلزل نمی کنیم و مطمئن هم باشید تا وقتی که ایرانی به کلی از شرافت بی بهره نشده است، هیچ کس پیدا نخواهد شد به آن اصولی که به آن اشاره کردند دست بزند.

م: «آینده، سال اول، شماره ۴. صاحب امتیاز دکتر محمود افشار»

۳۴- قصیده فرخی یزدی بر علیه عدلیه داور چنین است:

تابه کی داری به ایران و به ایرانی امید
 تاجه کی گویی که صبح دولت ایران دمید
 تابه کی گویی که آب رفته باز آید به جوی
 تابه کی باید از این الفاظ بی معنی شنید
 تابه کی باید که ملت را نمود اغفال و زنگ
 تابه چند این ملت بی مغز را دادن نوید
 مملکت یکباره استقلال خود از دست داد
 شاهباز سروری از بام ایرانی پرید
 یک نظر بنما به عدلیه ببین داور چه کرد
 با تمام آن هیاهو با همه وعد و وعید
 گر نقاب از چهره این عدل بردارند خلق
 رشته را بی پرده دست اجنبی خواهند دید
 این هیاهو از برای خدمت ایران نبود
 کرد از ما این سیاست عاقبت قطع امید
 سال تاریخش شنیدم از سرورش عیب گفت:

«داوری بی داد گر عدلیه را برگه کشید»

۳۵- در باره این لقب محقق در گاهی، عبدالله مستوفی در کتاب خود شرح زندگانی من، چنین

می‌نویسد:

«می‌دانم ریاست نظمی، بعد از وستد اهل نصیب سرکار سرهنگ محمّد خان آن روز و تیمسار سرتیپ محمّد درگاهی امروز، شده بود. این آقای سرتیپ که اسم درگاهی را هم به عنف و تشر رفتن به آقای دبستانی نماینده کرمان به خود تخصیص داده است، همانست که در کودکی، هنگامی که در مدرسه علمیه درس می‌خوانده، در سر هر کار پوچی برای رفقای خود چاقو می‌کشیده و به همین جهت، در مدرسه به محمّد چاقو ملقب شده بود...»

۳۶- سازمان شهربانی کشور در دوره درگاهی به این شرح بود:

سرهنگ محمّد درگاهی رئیس کل تشکیلات نظمی مملکتی.

الف - مرکز:

کابینه یا دفتر؛ اداره پلیس؛ اداره تأمینات؛ اداره محبس؛ اداره تفتیش کل؛ اداره کل تذکره؛ دایرة

سجلات؛ دایرة محاسبات و مباشرت؛ دایرة صحیه؛ دایرة سیاسی.

ب - ولایات:

شماره شعبات نظمی ولایات در سال ۱۳۰۷ به استثنای نظمی تهران، ۶۶ شعبه بود و کل کشور به

استثنای نظمی تهران و نظمی‌های مستقل به ۵ ناحیه تقسیم می‌شده است: ۱- ناحیه مرکزی ۲- ناحیه شمال

غرب ۳- ناحیه شرقی ۴- ناحیه جنوب ۵- ناحیه غرب.

نام رؤسای ادارات و دوائر نظمی تهران و ولایات در دوره درگاهی به قرار زیر است:

۱- میرزا محمود بهرامی، رئیس کابینه و معاون اداری.

۲- سرهنگ یحیی سرداری معروف به ادیب السلطنه، رئیس اداره پلیس و کفیل نظمی‌های ناحیه

مرکزی.

۳- سرهنگ دوّم محمود نودری بقاء، رئیس سجلات.

۴- سرهنگ دوّم میرزا حسن سهیلی، رئیس اداره تأمینات.

۵- میرزا فضل الله بهرامی، رئیس اداره محبس.

۶- سرگرد عیسی میرزا اسکندری، رئیس اداره محاسبات.

۷- دکتر محمود ثقفی، رئیس دایرة صحیه.

۸- غلامحسین میرزا معزی، معاون اداره تفتیش کل.

۹- سرهنگ احمد علی زند، رئیس نظمی تبریز و ناحیه شمال غرب.

۱۰- سرهنگ محمّد رفیع نوایی، رئیس نظمی مشهد و ناحیه شرق.

۱۱- میرزا حبیب الله شهردار، رئیس نظمی شیراز و ناحیه جنوب.

۱۲- سرهنگ رکن الدین مختار، رئیس نظمی کرمانشاهان و ناحیه غرب.

۱۳- سرهنگ فضل الله آقاخانی، رئیس نظمیہ اصفهان.

۱۴- سرهنگ دوّم عبدالله سیف، رئیس نظمیہ گیلان.

۱۵- سرهنگ دوّم ابراهیم شریف، رئیس نظمیہ کرمان.

اداره پلیس تهران که یکی از ادارات تابعه نظمیة تهران بود، دارای یک کلانتری به نام مرکز در داخل نظمیہ و یک کلانتری سوار و دوازده کلانتری دیگر در دوازده ناحیه تهران بود. کلانتریهای نواحی عبارت بودند از:

- ۱- کلانتری ارک، واقع در میدان سپه (توپخانه)، کلانتر سروان سید صادق.
- ۲- کلانتری دولت، واقع در میدان بهارستان، کلانتر سرگرد محمّد علی انتظامی.
- ۳- کلانتری حسن آباد واقع در خیابان دروازه بوسف آباد، نزدیک قبرستان (محل فعلی سازمان امداد آتش نشانی)، کلانتر سرگرد عبدالله رستگار.
- ۴- کلانتری سنگلیج، واقع در خیابان فرمانفرما مقابل خیابان فرهنگ، کلانتر سروان عبدالله فروهر.
- ۵- کلانتری قنات آباد، واقع در خیابان بلور سازی، کلانتر سروان حسن خواجهوی.
- ۶- کلانتری محمّديه، واقع در چهار راه ماشین، کلانتر سروان حسن فرشاد.
- ۷- کلانتری شرق، واقع در مقابل بازارچه دردار، کلانتر منصور سینکی وقار.
- ۸- کلانتری بازار، واقع در بازار کفاشها و علاقه بندها، کفیل سرگرد سید باقرخان معاون اداره

پلیس.

۹- کلانتری عودلاجان، واقع در سرچشمه کوچه عزت الدوله، کلانتر سرگرد علی آقاخان حقاری.

۱۰- کلانتری شهرنو، واقع در خیابان حاج عبدالحمود، کلانتر سروان اکبر آقاخان.

۱۱- کلانتری شمیرانات، واقع در تجریش، کلانتر سروان مسعود امجدی.

۱۲- کلانتری زاویه عبدالعظیم، واقع در خیابان مظفریه، کلانتر سروان اسمعیل خان.

ضمناً کلانتری سوار واقع در خیابان جلیل آباد، رو به روی اداره روزنامه اطلاعات و کلانتر آن سروان سید نصرالله خان محمّدی بود و کلانتری مرکز در داخل شهربانی واقع در میدان سپه به ریاست سروان حسین ضرابی، اداره می شد.

سازمان اداره تأمینات نظمیة تهران به این شرح بود:

رئیس اداره میرزا حسن سهیلی و معاون او میرزا علی نقی ارجمند.

اداره تأمینات از دو کلانتر و شش شعبه استنطاق و یک شعبه اطلاعات و یک شعبه دارالانشاء و یک

شعبه عرض حال و یک شعبه مخزن تشکیل می شد.

شعبه دارالانشاء را حاج اسماعیل نورایی، شعبه عرض حال را میرزا شکرالله بهنام، شعبه اطلاعات را

عمادالدین کیا و شعبه مخزن را میرزا فرج الله موفر اداره می کردند.

آقا رضا سمعی کلانتر شعبه‌های اول و دوم و سوم و میرزا هاشم عربشاهی کلانتر شعبه‌های چهارم و پنجم و ششم بود.

میرزا عباس خانمی رئیس شعبه اول و مأمور رسیدگی به امور سیاسی بود.

میرزا اسماعیل شایگان رئیس شعبه دوم و مأمور تحقیق در باره جرایم قتل و غارت و حریق عمد و نظایر آن بود.

میرزا حسین فردوسی رئیس شعبه سوم و مأمور تعقیب جرایم جعل اسناد و سکه زنی و تقلب و تزویر و اعمال شنیعه و منافی عفت بود.

میرزا فتحعلی کهن رئیس شعبه چهارم و مأمور پیگیری سرقت‌های جبری.

میرزا آقاخان کاهران رئیس شعبه پنجم و مأمور تعقیب جیب‌بری و فقدان اشیاء.

میرزا محمود بدیعی رئیس شعبه ششم و مأمور تعقیب سرقت‌های ساده و مخرفه.

تشکیلات اداره محبس:

رئیس اداره زندان میرزا فضل‌الله بهرامی و معاون او سروان عبداللّه اشرفی بود. اداره زندان داری سه شعبه بود، شعبه سجل احوال مجرمین و مقصرین (انگشت نگاری) و تن پیمایی که متصدی آنها میرزا احمد خان شریف بود و شعبه دارالانشاء یعنی دفتر زندان که توسط میرزا مصطفی حمیدی اداره می‌شد و شعبه احصائیه توقیفات که توسط سید هبه‌الدین خان ایمن شهیدی اداره می‌گردید.

تشکیلات اداره کل تذکره:

در زمان درگاهی دفتر تذکره در تقاطع زیر دایره بوده‌اند:

تبریز؛ اردبیل؛ رضائیه؛ خوی، سلماس؛ مراغه؛ آستارا؛ ماکو؛ مشهد؛ سیستان؛ درگزا؛ قوچان؛ دزداب؛ سرخس؛ بیرجند؛ رشت؛ بندرانزلی؛ بارفروش؛ کرمانشاهان؛ قصر شیرین؛ کردستان؛ سقز؛ استرآباد؛ بوشهر؛ بندر لنگه؛ بندر عباس؛ آبادان و محمره (خرمشهر).

۳۷ - در باره انتشار مجدد مجله دعوت الحق، مرحوم ذکاءالملک در شماره ۴۰۳، روزنامه تربیت،

مورخ ۲۸ ربيع الثانی ۱۳۲۴ قمری چنین می‌نویسد:

«مجله شریفه دعوت‌الحق که از حقایق و معارف اسلامی و مزایا و منافع مسلمین سخن می‌گفت و بلاد و ممالک ما را به انوار تحقیقات لامعه و ازهار تدقیقات ساطعه منور می‌ساخت، چندی چون آفتاب زمستان در پردهٔ محاب بود، المنة لله که در اواخر این بهار به طالبان دیدار مانند نور گوشه ابرو نمود. نگارنده و مدیر محترم این مجله راتقه فائقه جناب مستطاب فاضل المعی آقای میرزا محمد علی بهجت دزفولی دامت افاضته، از ابنای علما و آقا زادگان جلیل‌الشان دزفول به قول صاحب مقامات مجهول لایعرف و نكرة لاتعرف نیست که محتاج به معرفی من بنده باشد، در این پای تخت معظم بلکه در سایر شهرهای اعظم آن شخص شاخص و فرد ماجد را به خوبی می‌شناسند و قدر خدمات و مجاهداتش را در راه علم و دانش و نشر معلومات دینی و

دنیایی و انتشار حکمت‌های اخلاقی و ذکر موجبات تذکر و شرح نتایج فکر و هر چه ما را به کار آید و روبراه نماید، می‌دانند و مسطورات کلک و بناتش را به رغبت می‌خوانند جز این که می‌خواهم در این قسط سال فضائل و معالی و رواج بازار موهومات و معمولات بیشتر و بهتر بدانند و زایداً علی‌ما سبق بخوانند و ملتفت باشند که یک کلمه سودمند مایه آسایش یک عمر است و حرفی مفید اسباب خلاصی از مهلکه و بنا بر این مجله جلیله دعوة الحق را چنانکه باید و شاید استقبال نمایند و با مؤلف مجاهد این مختصر نافع همراهی کنند، تا بار داعی و مدعو هر دو به منزل رسد و سر بایع و مشتری روی سببان بیند. اداره مرکزی دعوة الحق در دارالخلافه طهران در خیابان ناصریه مقابل شمس العماره می‌باشد.»

۳۸- وقتی که دشتی به عنوان نماینده دوره پنجم مجلس شورای ملی از ساوه انتخاب شد، سند زیر در شماره ۱۸ سال سوم روزنامه سیاست به تاریخ یکشنبه ۱۵ رمضان ۱۳۴۲ قمری چاپ شد:

(آرم سفارت انگلستان)

روز جمعه

دوست عزیزم با تجدید مراسم ارادت صمیمانه عرض می‌شود که آقای... و آقای سالار... مدیر شفق را حاضر کردند و قول هم داده است که خیانت نخواهد کرد. در این صورت گمان می‌کنم که جنابعالی خوبست با آقای سالار... ملاقات فرمایید. از... دستورالعمل از او بخواهید که چطور داخل مطلب شوید. مسلماً شفق پول خواهد خواست. دیگر عرض نمی‌کنم. (هاروارد)

این سند از طرف همان روزنامه به رئیس مجلس مؤتمن الملک ارسال گردید و در اثر افشای آن شعبه چهارم دوره پنجم مجلس شورای ملی اعتبار نامه علی دشتی را در جلسه یکشنبه ۱۷ ثور ۱۳۰۳ خورشیدی رد کرد.

۳۹- نطق یحیی دولت آبادی در مجلس پنجم، در باره مخالفتش با ماده واحده خلع قاجار به از سلطنت. جالب توجه است در این نطق، او به فشار و تهدید شب گذشته برای امضا گرفتن از او در خانه سردار سپه نیز اشاره‌ای می‌کند:

«دولت آبادی- مخالفت بنده با ترتیب تنظیم این لایحه و با بعضی از مواد آنست، و چون مربوط می‌شود به اساس کار، به این جهت خواستم مخالفت خود را عرض کنم. اینجا سه مسأله است که باید خوب توجه کنیم. یکی مسأله قاجار به است، یکی مسأله رضا خان پهلوی، رئیس الوزرا و رئیس عالی کل قوا، است و یکی مسأله قانون اساسی است و اینها مسائلی است که اینجا مذاکره کردند و هر کس در اینجا حرف می‌زند، آقایان تصور می‌کنند که با قاجار به همراه است، این طور نیست!

آقا سید یعقوب - معنایش اینست!

دولت آبادی - خلاصه، من یکی از اشخاصی هستم که با قاجاریه مخالفم و سلطنت قاجاریه را منقرض می‌دانم و هر کس جمع بشود و بخواهد سلطنت قاجاریه را برگرداند، دیگر نمی‌تواند. حالا دیدی آقا سید یعقوب معنایش این نبود!

سید یعقوب - خیلی خوب، قربان شما!

دولت آبادی - بهتر اینست که ادب را حفظ کنید، نزاکت را هم حفظ کنید و از حدود خودتان خارج نشوید. نظم مجلس هم با بنده نیست، اگر با بنده بود می‌دانستم چطور نظم بدهم! عرض می‌کنم، روزی که ماده ۳۶ در این اتاق آخر مطرح شد، ما در تحت فشار واقع شده بودیم، که اسم آن را بیشتر می‌شود فشار گذاشت تا اینکه حالا هست! به ما فشار آوردند که باید سلطنت در خانواده محمّد علی میرزا بماند. (یاسائی اجازه خواست)

دولت آبادی خطاب به یاسائی - بلی، حالا فشار نیست! خوب است. اجازه نخواهید. هیچ فشار نیست! خوب، همه می‌دانیم که فشار نیست و این حرفهایی که می‌زنند واهمه است.

یاسائی - واقعیت دارد!

دولت آبادی - خیلی خوب، اما شما که دیشب بنده را احضار کردید. در آن موقع شب، صلاحیت نداشت!

خلاصه، در موقعی که این ماده نوشته می‌شد، بنده و جمعی مخالف این ماده بودیم. اسم آن ماده را گذاشته بودیم مادهٔ ابتر، یعنی آخر ندارد و معلوم نیست آخرش چیست! به جهت اینکه می‌نوید: سلطنت ایران در شخص اعلیحضرت سلطان محمّد علی شاه قاجار نسلاً بعد نسل..... یعنی چه؟ اگر یک روز نسلی منقطع شد، چه باید کرد؟ این بود که بنده در آن مجلس با این ماده مخالفت کردم و گفتم بنده همراه نیستم با این ماده، [یعنی چه؟ اگر روزی نسل منقطع شد، تکلیف چیست؟ اگر یک وقت نسل زن شد، چه باید کرد؟ باید پادشاه زن درست کرد؟ این است که من مخالفت کردم و گفتم که شاید نسلاً بعد نسل پیدا شد ولی لیاقت نداشت و از این حرفها بسیار زده شد. بنده آن روز مخالف این ماده بودم و حالا هم مخالف هستم. زیرا این ماده به ارادهٔ ملت در قانون اساسی گذاشته نشده و با فشار گذاشته شده. پس پیش بنده لنگر این ماده دارای هیچ اشکالی نیست، زیرا می‌دانم که از اول هیچ اساس نداشت. بنده رفتم به اروپا و آمدم دیدم شاه بازی غریبی است در طهران. یکی در فرح آباد نشسته است، دستکش هم دستش کرده است. کاغذ به او می‌دهند، می‌گوید بگذار آنجا! بعد هم خودش بر نمی‌داشت که میکروپ از لای دستش مبادا سرایت کند. ارباب کیخسرو با یک تنیتری به من نقل کرد که من رفتم برای خرید گندم و ده تومان تخفیف نداد که بالاخره خودش از جیب خودش گذاشته بود روی جنس و خریداری کرده بود. من رفتم فرح آباد، اینها تمام در تاریخ نوشته شده، به او گفتم: «کی تو را شاه کرده است؟»

گفت: «خدا.»

گفتم: «همه کارها را خدا می‌کند، اما در ظاهر یک اساسی دارد، آن کیست؟»

گفت: «ملت.»

گفتم: «میان ملت و شما نوشته رد و بدل شده است؟»

گفت: «چرا قانون اساسی نوشته ما است؟»

گفتم: «حافظ آن قانون اساسی کیست؟»

گفت: «ما.»

گفتم: «پس چرا خودتان رفتار نمی‌کنید؟»

گفت: «چه چیز رفتار نشده است؟»

گفتم: «اگر در مملکت کسی پیدا شد که خوب رفتار کرد، او پادشاه خواهد شد.»

رنگش پرید و متعجب شد. من از قول خودم نگفتم. از قول حضرت امیر (ع) گفتم. همیشه من می‌دانستم که این سلطنت اساسی نداشته است و در چهار سال پیش به یکی از رؤسا گفتم که این سلطنت منقرض است. ما همینطور گرفتار و پریشان بودیم تا خدای خواست رضا خانی در مملکت پیدا شد. من با او آشنایی نداشتم، ولی چندین جلسه صحبت داشتم. دیدم این مرد علاقه‌مند به مملکت است. این مرد صاحب جرئت است. در صورتیکه همه می‌دانند من اهل استفاده نیستم و از ایشان به من نفع که نرسیده، بلکه ضرر هم رسیده است (یکی از نمایندگان: جبران خواهد شد). این مرد کارهایی در مملکت کرده و این کار را به جایی رسانیده است که مردم علاقه‌مند به مملکت متوسل شدند به او که یا به بدبختی ما خاتمه بدهد. چرا به من و شما نمی‌گویند؟ زیرا در من و شما این قدرت و توانایی را نمی‌بینند. ما نمی‌خواهیم برویم به یک درباری که آدم اشک بریزد. در موقعی که پارسال بودجه دربار مطرح بود، من گفتم که تجزیه بکنید، دو سه هزار تومان به او بدهید، مابقی را بدهید به این بیچاره‌ها. حالا من از خدا می‌خواهم که شخص رضا خان زمام این مملکت را در دست داشته باشد؛ زیرا غیر از او امروز کسی این لیاقت را ندارد. این کار هم شده است.]

سلطنت قاجاریه منقرض است و رضا خان پهلوی رئیس این مملکت است و اکثریت مجلس هم رأی می‌دهند و کارهایشان را خواهند کرد. گر چه بنده آن لایحه را امضا نکرده‌ام، ولی اکثریت امضا کرده‌اند. بنده مانع اکثریت نیستم بلکه مطیع اکثریت هستم. بنده چه کاره‌ام؟ بنده می‌خواهم حرف خودم را گفته باشم. این کار بزرگ که آتیه مملکت ما کاملاً بسته به آن است، یک کاریست که باید در داخله شخص آقای رضا خان پهلوی زیر پای خودش را طوری محکم ببیند که هیچ گونه تزلزلی نداشته باشد و بداند که دنیا حامی اوست و دنیا او را به ریاست این مملکت می‌شناسد، این راجع به داخله. اما راجع به خارجه، قانون اساسی ما در مجمع قوانین که نسبت به همه دنیا است گذاشته شده است. علمای دنیا نشسته‌اند و همه نگاه می‌کنند و قلمها را توی مرکب نگاه داشته‌اند که ببینند ما کجا را تغییر دادیم، فوری در حاشیه‌اش بنویسند

اینجا تفسیر کرد. اما اگر پشتش به گوششان خورد که این تغییر یک اشکالات قانونی داشته که هنوز در میان مردم مسلم نیست. آن وقت به کار اینجا ضرر می‌زند.

مخالفت بنده در این لایحه نه از بابت قاجاریه است. قاجاریه را رفته و منقرض شده می‌دانم، نه از نقطه نظر رضا خان پهلوی است، او رئیس مملکت ماست و از خدا می‌خواهم سی چهل سال عمر کند و همیشه رئیس مملکت باشد و کار این مملکت را بکند. فقط قسمت آخرش که بنده را احضار کردند. وقتی که رفتم، دیدم، امضاء نکردم. قسمت دوم را هم همین طور، قسمت سوم را یک قدری بیشتر باید در اطرافش فکر کرد که ناخوشی ذات المعده پیدا نکند. این بود عرایض بنده و دیگر عرایض ندارم.»

- قسمتی که داخل [] آمده از مجله آینده، سال اول شماره ۴ نقل گردیده و مابقی از تاریخ مختصر احزاب سیاسی به قلم ملک الشعراء بهار.

۴۰ - الف - متن مصاحبه علامه دهخدا با رادیو تهران، نقل از باختر امروز شماره ۱۱۴۷ به تاریخ سه

شنبه ۲۳ تیر ۱۳۳۲:

س - استاد محترم تصدیق می‌فرمایند که در این اواخر مخالفین دولت حملات خود را به مراتب شدیدتر کرده‌اند و کوشش می‌کنند جنگ اعصاب را دامن بزنند؛ این حملات تا چه حد ممکن است مؤثر باشد می‌خواستیم نظر جناب عالی را در این مورد بدانیم. آیا حقیقتاً این کار شکنیها از کجا سر چشمه می‌گیرد؟ و منظور نهایی آنها چه است و آیا این مخالفتها و حملات و جنگ اعصاب و کارشکنیها به نفع ملت و مبارزه ضد استعماری او تمام خواهد شد یا به نفع استعمار انگلستان؟

ج - این کارشکنیها که فعلاً می‌شود متبع و سرچشمه آن به عقیده بنده چند چیز است: یکی اغراض شخصی که بشر بدبخت از اول خلقت تا امروز همیشه کم و بیش دچار آن بوده. اگر روزی بشر بتواند اغراض سوء شخصی خود را کنار بگذارد، دنیا بهشت موعود خواهد بود. یک قسمت دیگر یک منبع دیگر کارشکنیها، بی شک و شبهه از طرف اجانب است، تحریک آنهاست به اتکاء آنهاست و بعضی جاها با پول آنهاست که این کارشکنیها می‌شود. بلاشک یک دسته دیگر هم هستند و [آن] آنها می‌هستند که اشتباه کردند و البته آنها عددشان خیلی قلیل است یا گول خورده‌اند در بعضی اتفاقات مثلاً فرض بفرمایید فلان قانون نقض شده است یا خواهد شد یا قانون اساسی نقض شده است یا خواهد شد، آنها را گول زده‌اند. قانون اساسی، چنانچه مکرر به تمام دوستان خود گفته‌ام، و قوانین مملکتی برای مملکت است، اگر بنا بشود قانون اساسی یا قوانین دیگر در جهت مخالف استقلال مملکت بیفتند، همه ملل و همه دول در همه اعصار مملکت را مقدم شمرده‌اند و قانون را عوض کرده‌اند، نه اینکه مملکت را فدای قانون کرده‌اند. این که می‌پرسید آیا مخالفت این دسته به نفع ملت ایران است یا نیست البته این را هر شخص بی غرضی فوری می‌تواند آن را جواب بدهد و من گمان می‌کنم یکی از آن بی غرضها باشم. البته برخلاف منافع مملکت است. در هیچ میدان جنگی نمی‌شود تصور کرد که یک عده از همراهان انسان وقتی که مقابل دشمن هستند با هم مخالفت

آغاز کنند و به نفع خودشان باشد، البته به نفع دشمن است و در اینجا هم شک نمی‌شود و تعجب در سفسطه‌ها و مغلطه‌هایی است که مخالفین می‌کنند و گمان می‌کنند که این امر در مردم تأثیری دارد در صورتی که هیچ وقت ساخته مصنوعات جای حقیقت را نگرفته و نخواهد گرفت، حقیقت همیشه روشن است، حقیقت نمایان است، حقیقت، صفت بارزی است که همه او را می‌بینند و همه او را می‌فهمند و همه آن را می‌دانند.

س - به نظر جناب عالی مخالفین در بین مردم پایگاهی اجتماعی و طرفدار دارند یا ندارند؟

ج - به گمان من ندارند. اگر محدودی قلیل در تمام مملکت داشته باشند، شاید از هزار نفر تجاوز نکند و آنها اشخاصی هستند که مستقیماً از این نهضت ضرر دیده‌اند چرا؟ برای این که راه جاسوسی مستور شده است و شاید چند صد نفر از آن راه زندگی می‌گرفته‌اند. خوب این یک دسته هستند که ناراضی هستند، یا اشخاصی بودند که چپاولها و غارتها می‌کردند و صاحب خانه‌های متعدد در پایتخت و ولایات می‌شدند و صاحب اتومبیل، امروز جلوی آنها مستور شده و امروز البته اینها در دلشان خوشبخت نیستند، ولی اینها خیلی محدوداند، ولی محدود مرعوبی. برای این که می‌دانند و می‌بینند که اکثریت یعنی اکثریت قریب به اتفاق ملت بر خلاف آنهاست، این است می‌بینیم هیچ وقت این عده نتوانستند دوست نفر را در جایی جمع بکنند و به طور تظاهر نشان بدهند که ما هم هستیم. چرا؟ برای اینکه نیستند. خود آن مخالفین هم می‌دانند که به خطا هستند و به خطا می‌روند و ملت آنها را می‌شناسد.

س - عقیده جناب عالی راجع به نامه رئیس جمهور امریکا چیست؟ و آیا ایران می‌تواند فقط و فقط به اتکای ملت و با نیروی ملت سر پای خود بایستد و استقلال خویش را حفظ بکند یا خیر؟

ج - در این هیچ شکی نیست، هر مللی از ملل دنیا وقتی در صدد استقلال بر آید، هیچ قوه‌ای در مقابل او ایستادگی نمی‌تواند بکند. در تاریخ شواهد بسیار داریم از جمله دولت فرانسه است، در بعد از انقلاب. تمام دول اروپا بر خلاف او بر ضد او قیام کردند؛ ولی بالاخره ملت فرانسه فاتح شد. امروز هم ما در یک چنین کاری هستیم. مملکت ایران محتاج به هیچ ملتی نیست. چرا؟ برای این که اراضی وسیع دارد و آب فراوان دارد. با بستن سدها می‌توانیم هزاران فرسخ اراضی را آباد کنیم و معاش خودمان را از آنجا حاصل کنیم و به علاوه صادر کنیم و در مملکت، ما معادن بسیار داریم که خود انگلیسها و امریکاییها متوجه آن هستند و خود امریکاییها می‌دانند که اگر دست به آن ثروت‌های زیر زمینی بزنیم شاید کمتر از اتازونی نباشیم. شاید همان اندازه تمول داشته باشیم. از این جهت هیچ نوع هراسی از این که انگلیس و امریکا با همدیگر متحداً بخواهند ما را به فقر و بدبختی بیشتری بکشانند در میان نیست، خاصه امروز که با اقداماتی که این مرد نابغه کرد و می‌کند و خواهد کرد ان‌شاءالله تعالی می‌بینیم سدها دارد بسته می‌شود آنها دارد به اراضی می‌نشینند، معادن شروع به کار می‌کند. از امروز ما احتیاج به هیچ کس نداریم و دست تکدی به هیچ کس دراز نمی‌کنیم و امروز که هنوز آن استفاده از اراضی و معادن خود نکرده‌ایم، جمع خرج ما مطابقت کرده

است؛ یعنی بودجه ما کسر ندارد و البته هر سالی اضافه خواهیم داشت برنامه تزیاید اضافه پیدا خواهیم کرد. اما اتکای مخالفین به این نامه آیزنهاور توسل به یک حشیشی است. برای ما چه اهمیت دارد آیزنهاور با انگلیس همراه بشود یا نشود. ما ملت هستیم ندیم و قدیم. دارای چند هزار سال سابقه و دارای تمام محاسن اخلاقی، هوش، عقل و سخاوت و هر چه که لازمه یک ملت است منتها در قرون اخیر، ما از تمدن جدید دور ماندیم و انحرافی پیدا شد؛ ولی امروز ما راه را پیدا کرده‌ایم، صنایع خود را تکمیل خواهیم نمود؛ زراعتمان را به حد کمال خواهیم رسانید و معادن مان را استخراج خواهیم کرد و محتاج احدی نیستیم. فراموش کردم در سؤال اولی که از بنده کردید یک نکته دیگری را بگویم. حالا تذکر می‌دهم و آن این است که اعلیحضرت اقدس همایونی یک تربیت قومی و تقویم دموکراسی دارند، برای این که تحصیلات خود را در بهترین نمونه دموکراسی یعنی سوئیس کرده‌اند و از وقتی به ایران تشریف آورده‌اند از روز اول فرموده‌اند که پادشاه دموکرات هستم و عمل هم کرده‌اند؛ ولی بدبختانه یک دسته بی وطن در میان مردم چنان وانمود می‌کنند که اتکاءشان خدا نکرده به دربار است؛ ولی حقیقت ندارد. اعلیحضرت همایون ما دموکرات است و طرفدار دموکراسی است و تخلف از قانون اساسی را هیچ وقت نمی‌کنند. حالا یک مسئله است، اعلیحضرت حتماً باید به آن توجه فرمایند و آن این است که این بدبختی فعلی ما با انگلیس پایه‌اش بر روی قرارداد نفت است و این قرارداد در زمان شاه فقید بسته شد یا عمداً یا سهواً یا لمصلحتاً شد و امروز اعلیحضرت همایونی باید این لکه را از خاندان پهلوی بسترند با مقاومت و استقامت صریح و روشن خودشان و هم به این دسته فعلی یعنی دسته مخالفین که به مردم می‌خواهند به غلط بگویند که اعلیحضرت همایونی طرفدار ما است، صریحاً اعلیحضرت باید بفرمایند، اعلان بفرمایند که ابدأ این دسته بستگی به اعلیحضرت ندارند، چنانکه واقعاً هم همین طور است. ولی اینها سوء استفاده می‌کنند. سلطان احمد شاه پسر محمّد علی شاه را به لندن دعوت کردند، در صورتی که جوان بود و امیدها داشت و در یک مهمانی رسمی که ملکه و شاید کوردیلیماتیک همه حضور داشتند، سه روز دایم برای او میهمانی دادند و آن لردی که مهماندار او بود گفت دائماً که شما بایستی در آن مهمانی تصدیق کنید قرارداد وثوق الدوله را و در تمام این سه روز دائم گفتند و گرنه تاج و تخت شما در خطر است. سلطان احمد شاه هر سه روز، هر دفعه به آنها گفت که تاج و تخت من با استقلال مملکت قابل تناسب نیست. من یک فرد هستم چند روزی در این مملکت سلطنت دارم، نمی‌توانم یک ملت را به اسارت دایمی بدهم برای تاج و تخت خودم. اعلیحضرت همایونی بایستی البته صدها مرتبه از سلطان احمد شاه بهتر و قوی‌تر در این وقت که محتاج است مملکت به تقویت ایشان، مساعدت بفرمایند و تا حالا هم فرموده‌اند، ولی مخالفین سوء استفاده می‌کنند و چون اعلیحضرت غالباً سکوت فرموده‌اند سوء استفاده از سکوت اعلیحضرت می‌کنند و چنان وانمود می‌کنند که اعلیحضرت خدای ناکرده بر خلاف نهضت کنونی است. من در هفتاد و چندمین سال عمر خود هستم، قلب من مریض است. ریه من مریض است. اعصاب من به کلی بر اثر کثرت کار که در عرض چهل سال برای لغت نامه کرده‌ام،

روزی چهارده ساعت، حالا از کار افتاده است. اولاد هم ندارم آنچه را که من می‌گویم مبتنی بر هیچ غرضی نمی‌تواند باشد. من فقط و فقط برای سعادت و ترقی و بزرگی مملکت ایران این پیشنهادها را می‌کنم، از این جهت هیچ نوع نظر شخصی ندارم، در عمرم مکرر در مکرر چه در زمان قبل از اعلیحضرت فقید چه در زمان اعلیحضرت فقید و چه بعد از آن تکلیف سفارتها و وزارتها شده است و من همه را رد کرده‌ام. از این جهت گمان نمی‌کنم که ملت ایران در این عرایض من تصور غرضی بکنند و امیدوارم که در پیشگاه خدا و ملت همیشه روسفید بوده باشم و غیر از آنچه که می‌بینم و می‌دانم چیزی بر خلاف آن نگفته باشم. دو باره تکرار می‌کنم که مملکت ما محتاج به اجنبی نیست، محتاج به کمک نیست، اراضی ما وسیع است. آبهای ما فراوان است. معادن ما غنی است. هوش و ذکاوت ایرانی از هیچ ملتی کمتر نیست. از این جهت برای ما فرق نمی‌کند که آیزنهاور به ما کمک بکند یا نکند.

ب: متن اعلامیه صادره از طرف علامه دهخدا در پشتیبانی از دولت دکتر محمد مصدق به نقل از

روزنامه باختر امروز شماره ۱۱۳۶، به تاریخ سه شنبه ۹ تیر ۱۳۳۲:

چند کلمه با مخالفین دولت

در این موقع که وطن عزیز ما لحظات بحرانی عظیمی را طی می‌کند، وظیفه هر فرد است که آنچه را به خیر و صلاح مملکت می‌داند بیان کند و هموطنان خود را به جریانات روز و سیاستهای مخرب اجانب متوجه سازد. و به همین علت نگارنده این سطور که عمری از نزدیک ناظر جریانهای وقت بوده و همیشه هدفی در دوره زندگانی طولانی خود جز استقلال و آزادی مملکت و ترقی و تعالی ملت نداشته چنین احساس کرد که در این موقع خطیر باید از اظهار نظر خود دری‌نکند، مبدا در آینده پیش وجدان خود شرمسار شود.

هموطنان عزیز باید به خاطر بیاورند که نهضت مشروطه خواهی ایران اساساً نهضت ضد استعماری بود و هدفی جز استقلال مملکت نداشت. شاهد این دعوی مقالات سید جمال الدین مرحوم در عروة الوثقی و روزنامه قانون و ثریا و پرورش و حبل المتین کلکته و کتاب ابراهیم بیک و امثال آن است. توضیح آنکه مردم وطن پرست مملکت چون می‌دیدند که اجانب دارند بر تمام شئون ملک مسلط می‌شوند و با تحصیل امتیازات دایم خُرده خُرده استقلال اقتصادی و سیاسی ما را از میان می‌برند و برای وصول به مقاصد سوء خود با کمال سهولت بر یک تن از مردم ایران که شاه نامیده می‌شد به علت ضعف نفس او یا به وسیله تهدید یا تطمیع او مسلط شده‌اند در صدد بر آمدند که وضع را تغییر دهند و در مقابل اجانب مردم را بیدار و مجهز کنند و به عبارت دیگر رژیم مشروطه را در ایران مستقر نمایند.

در رژیم مشروطه چون حکومت به دست ملت می‌افتاد و اختیارات شاه محدود می‌شد، اجانب دیگر نمی‌توانستند به وسیله تهدید یا تطمیع یا ضعف نفس او بر وی مسلط شوند و هر روز لطمه‌ای نو به استقلال دینی، اقتصادی و سیاسی ما بزنند.

بنا بر این چنانکه ملاحظه می‌شود اساس نهضت مشروطیت ایران اولاً همان نهضت استقلال طلبی و ضد استعماری و برای جلوگیری از دادن امتیازات متوالی به روسیه تزاری و انگلستان بوده و موضوعات دیگر هر اندازه هم مهم باشد، در درجه دوم از اهمیت قرار گرفته و از لوازم مشروطیت بوده است.

این یادآوری از آن جهت است که هموطنان عزیز بدانند نهضت ملی امروز ایران در اساس با نهضت مشروطیت یکسان است و امروز هم ملت ایران هیچ امری را و لو بسیار مهم باشد با استقلال اقتصادی و سیاسی مملکت و قطع ایادی بیگانگان برابر نمی‌کند و همه چیز را در صورت لزوم فدای این هدف عالی خواهد کرد و غیر از آن هم نباید باشد زیرا با سلطه اجانب از مملکت قطع نشود و ملت ایران روی پای خود نایستد، هیچیک از مفاهیم آزادی و دموکراسی و ترقی و تعالی مملکت و حتی دیانت و اخلاق و سایر آرزوهای ملی تحقق پذیر نیست و ملتی که در چنگ اجانب اسیر باشد و زندگانی به مراد آنها کند به هیچیک از این مظاهر عالیة ملیت دست نخواهد یافت.

این مقدمه را از آن جهت ذکر می‌کنم که جمعی مغرض به بهانه دروغین حفظ قانون اساسی و امثال آن، لطمه به نهضت ملی ایران نزنند و مانع به ثمر رسیدن مجاهدات ملت ایران در راه استقلال و در هم شکستن استعمار نشوند، زیرا هیچیک از این بهانه‌ها، آنها را تبرئه نخواهد کرد و خیانت آنها را به نهضت ملی مستور نخواهد داشت. باید این نکته را اشخاص بی‌غرض، به مغرضین، مکرر گوشزد کنند که تمام قوانین و نظامات و دستگاههای سیاسی و اداری برای مملکت است نه مملکت برای آنها. حتی باید گفت اگر روزی خدای ناکرده استقلال مملکت و قانون اساسی در دو جهت مخالف یکدیگر قرار گیرند زعمای هر قوم در هر زمان قوانین اساسی را باید فدای مملکت کنند نه مملکت را فدای قانون.

آنها که امروز سنگ طرفداری قانون را به سینه می‌زنند، باید بدانند که مردم فریب آنها را نخواهند خورد و همه کس به علت مخالفت آنها با نهضت ملی ایران کاملاً واقف است.

ملت ایران تاریخچه و علت مخالفت یک یک مخالفین امروز را که جاه‌طلبی و تأمین مطامع شخصی است می‌داند و سزای آنها را که با ادعای مسلمانی تیشه به ریشه اسلام می‌زنند نیز خواهد داد. به اشخاصی که به واسطه کمک به دکتر مصدق و نهضت ملی ایران آبرویی پیدا کرده بودند امر مشتبه شده است، آنها تصور کرده‌اند واقعاً ملت ایران شیفته کمالات و شخصیت آنها است، غافل از اینکه این مردم خودپسند در سایه نهضت ملی ایران عنوانی پیدا کرده‌اند و الا غالب آنها شایستگی ضابطی یک اداره را هم نداشتند. لافوتن، افسانه سرای فرانسوی، افسانه‌ای دارد به نام ارابه و مگس. ارابه را شش اسب نیرومند از گرده‌ای بالا می‌برند [مگس] گاهی بریال و دم اسبها و گاهی روی یینی ارابه‌چی نشسته و حماسه‌سرایی می‌کند. وقتی ارابه بالای گرده رسید، مگس می‌گوید الحمدلله مساعی من به نتیجه رسید اینک باید اجر مرا بدهند!

حکایت پاره‌ای از اشخاص خودپسند کم مایه که اینک می‌خواهند از نهضت ملی ایران مزد بگیرند بی شباهت به مگس لافوتن نیست. ملتی در اثر تحمل یک قرن ذلت و تعب و گرسنگی به زعامت سائسی

بصیر و توانا قیام کرده و پس از فضل الهی در نهضت خود کامیاب شده و اینک باید به ثمره آن برسد، چند نفر جاه طلب طماع چون اغراض آنها تأمین نشده به بیانه‌های بی اساس می‌خواهند به عنوان اینکه نهضت را آنها به وجود آورده‌اند بر مردم قیام کنند.

نهضت را کسی به وجود نیاورده، نهضت خود به خود به وجود آمده است و سیر خود را خواهد کرد. به معاندین باید گفت چه می‌گویید در حق سربازی که در بحبوحه جنگ با دشمن برای اینکه کسی از او جلوتر ایستاده و یا عقب‌تر رفته یا مورد محبت خاصی قرار نگرفته یا فلان خواهش او بر آورده نشده به نزاع با همکاران خود برخیزد و به صف متحد سپاه، شکست وارد آورد. آیا این سرباز خائن به خودی و خادم به بیگانه نیست؟

امروز تکلیف عموم ملت ایران از وضیع و شریف، کوچک و بزرگ این است که با جان و دل به دولت ملی و نهضت ملی کمک کنند و از بذل جان و مال در راه توفیق نهضت خودداری ننمایند و حتی بر خلاف آنچه بعضی در باب اعلیحضرت پادشاه گفته یا نوشته‌اند که شاه باید بی‌طرفی خود را حفظ کند اعتقاد من این است که ابداً جایز نیست شاه مملکت در این قیام عظیم ملی ساکت بنشیند، بلکه باید با تمام قوای مادی و معنوی خود به کمک نهضت ملی بشتابد و از هیچ نوع مساعدت صوری و معنوی کوتاهی نکند.

علی اکبر دهنداد



۴۱- نام پدر عبدالحسین دیبا در شرح حال رجال ایران نوشته مهدی بامداد، فضل الله خان وکیل الملک وزیر خلوت آمده است.

۴۲- تاریخ تولد عبدالحسین دیبا را مهدی بامداد در کتاب خود به نام شرح حال رجال ایران، ۱۳۰۶ قمری ذکر کرده.

۴۳- درباره نحوه شروع همکاری سید ابوالقاسم ذره با نهضت جنگل، عبدالکریم طباطبایی صاحب امتیاز و مدیر مسئول سالنامه دنیا در بیست و چهارمین شماره سالنامه ضمن خاطرات سفر خود به همراه یک هیئت دولتی به شوروی چنین می‌نویسد:

«... در آن وقت میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان با آزادی خواهان واقعی همکاری می‌کرد و عده‌ای از رجال تهران که تکیه گاهی جز ایمان و عقیده نداشتند با افکار میرزا کوچک خان جنگلی موافق بودند و موافقت خود را با ارسال نامه‌های محرمانه و اعزام پیکهای مخفی به گیلان به اطلاع میرزا کوچک خان می‌رساندند و او را در راهی که پیش گرفته بود، تشویق و تأیید می‌کردند. از جمله کسانی که قیام میرزا را به نفع ایران تشخیص می‌داد شادروان سید حسن مدرس بود که به وسیله همین سه جوان تهرانی سید ابوالقاسم سجادی [ذره]، حسابی و کیا با میرزا کوچک خان ارتباط برقرار کرده بود.

برای برقراری روابط نزدیک با میرزا کوچک خان، سید ابوالقاسم سجادی از طرف مدرس مأموریت

یافت تا مخفیانه به گیلان رفته، پیام صمیمانه او را به سمنح میرزا برساند و علاوه بر این پیام هم مدرس مبلغ بیست هزار تومان که به پول امروز دوست هزار تومان است به وسیله سید ابوالقاسم سجادی برای میرزا کوچک خان فرستاد. سید ابوالقاسم با صلاحدید مدرس برای اینکه وجوه مزبور که تماماً اسکناس بود به دست دزدان و راهزنان نیافتد آن را در پشت لباده خود جای داد و بعد روی آن را به وسیله پارچه کلفتی دوخت.»

البته از صحت و سقم مطالب فوق، نگارنده بی اطلاع است.

۴۴- اعضای هیئت ایرانی عبارت بودند از: مهندس عبدالله ریاضی، دکتر حسین گل گلاب، دکتر وارسته، پرفسور شمس، دکتر افشار، دکتر مشکئی و عبدالکریم طباطبایی. این سفر در سال ۱۳۴۷ خورشیدی به شوروی انجام شده است.

۴۵- از آنجایی که این مذاکرات به لحاظ سیاسی بسیار حائز اهمیت است به گوشه‌هایی از نظریات احمد شاه درباره اوضاع و احوال سیاسی آن روز ایران به طور فشرده نظر می‌افکنیم. رحیم زاده صفوی درباره اولین ملاقات خود با شاه در قسمتی از کتاب خود اسرار سقوط احمد شاه، که نام اصلی‌اش در راه سلطنت رضاشاه، می‌باشد از قول شاه دلایل سیاسی سفر اخیر شاه به فرنگ را این طور می‌نویسد:

«و اما در این سفر، من با مخاطرات بزرگتری روبه‌رو شدم، زیرا یک سیاست خارجی نیرومند در مقابل ما بود و سیاستهای داخلی کور و جاهلانه. از طرفی برای پیش آمدن رضاخان و زمامداری او، فشار سخت و حتی تهدید خونریزی و تحریکات بود و از جانبی، افکار عمومی بر علیه من مسموم می‌شد و تبلیغات قوی در کار بود که شورش مصنوعی بر علیه دربار بسازند و من خبر داشتم که نفقه جمهوری را در همان روزها می‌خواستند بلند کنند. در آن حال یا می‌بایستی من از حدود قانون تجاوز نمایم و من هم دست به آنتریک و دسیسه بیرم و من هم به یک سیاست خارجی دیگری تکیه نمایم که البته در صورتی هم که یقین به موفقیت می‌داشتم، برای من پسندیده نبود و خود را نزد تاریخ و نزد ملت و نزد وجدان خود شرمند می‌یافتم. راه دیگرش هم آن بود که استعفای مشیرالدوله را بپذیرم و رضاخان را به آزرش که رئیس الوزاری بود، برسانم تا شاید قدری آرامش پیدا شود و خودم از مملکت خارج شوم و از دور مواظب جریان اوضاع و پیچ و خمهای سیاست خارجی و داخلی باشم و بگذارم ملت ایران خودش در کارها قضاوت کند، زیرا قانون اساسی، مجلس شورای ملی را قاضی اعلی قرار داده است. در اینکه هرگاه پیشنهاد بعضی از شاهزادگان و رجال را که می‌خواستند من بارضاخان وارد مبارزه شوم می‌پذیرفتم، یقین دارم که فرضاً من شخصاً موفق می‌شدم، برای کشور خوب نبود و همان محبوبیتی که شما اشاره نمودید، بر جا نمی‌ماند. چگونگی افکار و قضاوت‌هایی مردمی که از دور تماشاگر اوضاع هستند، راستی اسباب پریشانی خیال من می‌شود. مثلاً شاید شما یا رفقایان یا مردمی که دستی از دور بر آتش دارند، نزد خود چنان می‌اندیشند که من آن قدرت و جرئزه را ندارم که سردار سپه را از میان بردارم و حال آنکه راجع به توقیف و تبعید و حتی

گشتن این شخص، مکرر از طرف افسران خود قزاقخانه به من پیشنهاد شده و اشخاص قابلی حاضر بودند به گفته خودشان شاهسونی یعنی شاه دولتی به خرج داده، در همان عمارت گنستان کار او را خاتمه بدهند، اما برای ما واقعه امیرکبیر درس عبرتی بود. میرزاتقی خان وزیرى کاردان بود و الحق نسبت به سلطنت و اداره امور جدم ناصرالدین شاه خدماتی هم کرده، اما در مقابل، رفتاری نمود که در هر کشور متمدنی باعث محکومیت وی می‌شد. بدین معنی که خود را به سفارت روس بست و هشت نفر قزاق روسی از سفارت روس برای محافظت خانه خود برد و شاه با تهدیدها و اقدامات سخت موفق شد او را از تهران به کاشان تبعید کند. بعدها تبلیغات مخالفین قاجاریه سبب گردید که اعمال بد و خطاهای صدر اعظم مزبور فراموش شود و میرزاتقی خان به عنوان کسی معرفی شود که اگر ناصرالدین شاه گذاشته بود، ایران را می‌بایست همدوش دولتهای بزرگ ساخته باشد. توقیف و تبعید و نبودى رضاخان حتماً یک پیراهن عثمان دیگر بر ضد من به وجود می‌آورد و چیزی نمی‌گذشت که من می‌شدم ناصرالدین شاه منفور و او می‌شد امیرکبیر محبوب!»

۴۶- مجله آینده سال چهاردهم شماره ۱-۲، سه نامه از رسول زاده به تقی زاده را که از ترکی توسط آقای میرهدایت حصاری به فارسی برگردانده شده، آورده است. از آنجائی که این سه نامه گوشه‌هایی از زندگانی سیاسی رسول زاده و تقی زاده را روشن می‌کند، متن این سه نامه عیناً از مجله فوق در اینجا آورده می‌شود.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

۱۲ اکتبر ۱۹۱۷- باکو

دوست فراموش نشدنی‌ام!

بامداد بود، میرزا علی محمد خان اویسی به اداره تشریف آوردند. احوالتان را پرسیدم، گفتند در استکهلم هستید. آدرستان را خواستم، گفتند که در برلین تشریف دارید. ایشان یکی دو روزی در اینجا هستند سپس به طهران خواهند رفت. به محض خروج او از اداره من غرق در خاطره‌های فراموش نشدنی روزهایی شدم که با هم گذرانده بودیم. ناگاه گویی خواب می‌بینم. پاکت آشنایی در میان چیزهای دیگر توجهم را جلب کرد. خط را شناختم. گفتم که همان است. بازش کردم، خودش بود. دیگر اندازه شادمانی‌ام و احساسات صمیمانه‌ای را که به من دست داد خودتان حدس بزنید. احوالم را پرسیده بودید. هنگام دریافت نامه شما مشغول نوشتن جریان مبارزه‌ای بودم که در مجلس قبل رخ داده بود. در باکو عده‌ای اشخاص متفق پیدا شده‌اند، با عنوان شریعت خواهی حزب مسلمانلیق تأسیس کرده‌اند و با ما

دموکرات‌های ملیت‌پرورده به مجادله پرداخته‌اند. هیچ چیزی هم که نداشته باشند، دل به هم زدن را دارند. روی هم رفته کارهایم زیاد خراب نیست. کار زیاد داریم و آدم کم. در اینجا فرقه (حزب) عدم مرکزیت ترک، حزبی به نام مساوات تأسیس کرده. مقصود آن خواستار شدن تأسیس (دولت) روسیه بر مبنای فدرالیزم خواهد بود. در این روزها نخستین کنگره (قورلتای) حزب تشکیل خواهد شد. فرقه دموکرات ایران در اینجا شعبه‌ای دارد که با ما مناسبات دوستانه‌ای دارند.

این قدر مشغولیت دارم که حتی فرصتی برای نوشتن مطلبی برای روزنامه نیز ندارم. به ویژه با اینکه دلم می‌خواهد مطالبی درباره ایران بنویسم؛ ولی وقت مساعدی پیدا نمی‌کنم. در این خصوص اگر شما دقت مساعدی داشته باشید آجیق سؤز سه سال است که تأسیس شده و ادامه دارد. مطبوعه مخصوصی برای خودمان داریم. نشریات او روج قبل از آن متوقف شد و با ما همکاری می‌کند. در مقابل مضیقه گرانی به نوعی می‌گذرانیم.

خیلی خوشوقتم که وضعیتان رو به راه است. شگفتا، مگر به ایران نخواهید رفت؟ از غوغای تشکیلیون، ضد تشکیلیون حزب دموکرات توانستم خوب سر در بیاورم. به نظر من چنان می‌آید که این مبارزه پیش از اینکه بر سر شکل باشد بر سر معناست. چنین احساس می‌کنم که آقایان تشکیلیون، اعتدالی مشرب هستند؛ ولی ضدپون در مسلک ملی‌گرایی سابق پابرجا هستند. گویا دست اول به انقلاب روسیه امیدهای زیادی بسته‌اند و دست دیگر در سیاست خارجی، باز هم آمر بودن و ماندن انگلیسی‌ها را می‌خواهند. در روزهای اخیر نیگوران در اینجا بود. بنا به گفته او نفاق از میان برخاسته و جریانات یکی شده است.

آیا دوستان آقای وحید الملک نیز با شما هستند؟ اگر نزد شماست سلام مرا برسانید. به جناب آقای حسینقلی خان نواب نیز احترامات مرا ابلاغ فرمایید. همراه این نامه آدرستان را به فانتور (احتمالاً کنتور) دادم و سپردم که برای شما روزنامه بفرستند. در عین حال رساله‌ای نیز برای شما می‌فرستم که خاطرات سفر من به مسکو است.

وضع قفقازیه خیلی مشوش است. اطلاعات رسیده حاکی است که قشون از میدانها باز می‌گردد. معلوم نیست در مقابل این جریان (سیلاب) وضع مملکت چگونه خواهد شد. به ویژه مسلمانان در اضطراب هستند. از طرفی مبارزات انتخاباتی آغاز می‌گردد. من نیز از جانب حزبمان در میان نامزدهای مجلس مؤسسان منظور شده‌ام. همراه انتخابات مجلس مؤسسان، انتخابات بلدی، انتخابات شورای فعله‌ها (کارگران)، انتخابات حزب، انتخابات معدن (معادن)، و نمی‌دانم انتخابات چه و چه... نیز هست. در میان این همه انتخابات غرق شده‌ایم. روسیه کاری جز انتخابات و حرفی غیر از قطعنامه ندارد. (ولی) عاقبتش خیر است.

دستان را می‌فشارم، دوست من.

محمد علی هم سلام دارد. از اینکه نامه را به واسطه در دسترس نبودن کاغذ مارکدار ترکی، روی کاغذ مارکدار روسی نوشتم، پوزش می‌طلبم. یادم هست که زمانی دو نفر ترک با یکدیگر با زبان فارسی صحبت می‌کردند، شما خوششان نیامد و بیاناتی فرمودید. لذا من به یادم افتاد که از من نیز پستدیده نخواهد بود و پاسخ نامه را به زبان ترکی نوشتم.

-۲-

۱۹۲۴ / ۲ / ۱۹

دوست عزیز و محترم من!

احوال شما را از آشناها در استانبول جویا شدم. از تأهل اختیار کردنتان مسبوق شدم. ضمن عرض تبریک سعادت‌مندی شما را خواستارم.

از شما هنگام عزیمت از مسکو به پتروگراد جدا شده بودم. فرار کردن از آنجا ضرورت پیدا کرد. هنگامی که در برلین بودم در سایه التفات میزبانان ضمن صرف چایی در دولترای عالی ایشان، با عده زیادی از دوستان قدیمی تجدید دیدار نمودم و ذکر خیری از شما کردیم. به خاطر عجله‌ای که در خروج از برلین پیش آمد، موفق به ملاقات با خود میرزا رضاخان نشدم و از اینجا به خود وی نامه نوشتم. نوشتن نامه از اینجا به شما و ایشان لازم بود. مع الاسف در اینجا (سه!) آدرسی که شما نوشته بودید مفقود شد. این بار با استفاده از مجموعه مجله ایران‌شهر، آدرس شما را اقتباس و مبادرت به نوشتن نامه کردم.

در اینجا شاید به سمعان رسیده باشد، دعوائی را که با روسیه داریم ادامه می‌دهم. نشریه جدیدی به نام قفقازیه منتشر می‌سازم. دوره‌ای از آن را برای شما می‌فرستم. از کتبی که منتشر کرده‌ام از هر یک نسخه‌ای برای شما می‌فرستم. امیدوارم شما نیز همراه دوره کاوه که در مسکو وعده کرده بودید، لطف نموده نسخه‌هایی از آثار منتشره خودتان برایم ارسال فرمایید. کار من هم این چنین شده است. می‌گردم و می‌چرخم، باز به استانبول می‌آیم. دلم می‌خواست لاقل یکی، دو سالی را در اروپا بگذرانم ولی باز به زمان نامساعدی برخورد کردم. در اینجا احساس تنهایی می‌کنم. عائله‌ام در باکو است. آقای عباسقلی نیز که در مسکو دیده بودید، در اینجا است. در طهران بوده، اخیراً آمده است به حضور انور شما سلام می‌رسانند. آقا محمد علی در طهران است.

مکتوبی از شما در روزنامه ایران خواندم. در آن در اینکه در آلمان خواهید ماند یا نه با تردید سخن به میان آورده بودید. شگفتا، مگر قصد سفر به جایی را دارید؟ به هر حال می‌خواهم از چگونگی احوال شما با خبر باشم. با زندگی زناشویی جدیدتان چطورید؟ اکنون که منزل در «چارسوقپو» است، هر روز هنگام برگشت به خانه از مقابل جامع مسجد عتیق علی پاشا که می‌گذرم، آپارتمان فرح را به خاطر می‌آورم. هنگامی که اعلانات درسی را می‌بینم، معلم شما در حافظه‌ام جان می‌گیرد. عجیب، آیا به تهران نخواهید

رفت؟ مطمئنم که با سؤالهایم شما را (ناخوانا) نخواهم کرد. تأثیر مکان و زبان هر اندازه هم که باشد، گمان می‌کنم قادر به زدودن دوستی قدیمی نخواهد بود. ضرب المثلی در آذربایجان هست که می‌گوید: «همه چیز تازه‌اش، ولی دوست کهنه‌اش.» البته به خاطر دوستی قدیمی‌مان خود را مجاز به تصدیق اوقات شریفتان دیدم. امیدوارم در ارسال پاسخ‌نامه که متضمن گزارش احوالتان نیز باشد، مضایقه نخواهید فرمود. به مطبوعهٔ اخیرتان دربارهٔ مسکو، بسیار علاقه‌مندم. آیا از دوستان حسینقلی‌خان خبری دارید؟ به تمام دوستان سلام برسانید.

باقی خلوص و احترام

۱۹۲۴ / ۲ / ۱۹

استانبول

چارسوقیو، قندیلی سوقا (ق) - نمرهٔ ۵

-۳-



۱۵ مارس ۱۹۲۴

استانبول

دوست عزیزتر از جانم!

نامهٔ مورخ ۴ مارس شما را که مشحون از صمیمیت و سرشار از محبت و در حقیقت التماس نامه بود، دریافت نمودم و موجب کمال مسنویت شد. هنگامی که نامه‌تان را مرور می‌کردم احساس می‌کردم که قلبهایمان به وسیلهٔ یک خط الکتریکی قوی به یکدیگر پیوسته است. اگر رابطه‌ای را که بین ماست با کلمهٔ آشنا توصیف نمایم، این استفاده مأخوذ از زبان صمیمی مردم، برای تعریف علاقهٔ معنوی فیما بین ما که بسی بالاتر از دوستی است، بسیار گویاتر خواهد بود. لذا مسلماً حق با شماست که رابطهٔ بین ما را بالاتر از دوستی خوانده بودید. یعنی این یک مفهوم لاهوتی است که بیان آن با کلماتی که در ساحت ادب می‌شناسیم، ممکن نیست.

دوست عزیزم! به محض خواندن سطور هیجان بخش نامه‌تان، در صدد پاسخ بر آن بودم. ولی از یک سوناراحتی گلو که عارضم شده بود و از طرف دیگر گرفتاریها، که در این اواخر روز به روز نیز بر آن افزوده می‌گردد، موجب عدم حضور ذهنی کافی برای نوشتن نامه به شما و خواه نا خواه باعث تأخیر جواب نامه شد. امیدوارم که عذرم در محضرتان مورد قبول واقع شده باشد.

از دریافت این خبر که پس از سالها مفارقت قصد بازگشت به وطنان را که این همه مورد علاقه‌تان بوده، دارید بسیار خوشحال شدم. اگرچه در این میان از نامه‌ای که از دوست عزیزم آقای رضاخان دریافت نموده بودم، متوجه شدم برای انجام یک وظیفهٔ میهنی عازم لندن هستید. طبعاً پس از پایان این وظیفه است که

به ایران خواهید رفت. به هر حال برای شما آرزوی موفقیت دارم. امیدواریم شما درباره ترقیات حاضره ایران، موجب نهایت خرسندی من شد. در حالی که قلباً آرزومند بودم که، خدا کند «بداء» مورد تصور شما به وقوع نپیوندد، آخرین خبرهای به دست آمده درباره اعلان جمهوریت موجب اندیشه شد. این فکر که عجب، آیا «بداء» انفاق خواهد افتاد، ذهنم را به خود مشغول ساخته است. همان طور که می‌فرمایید اگر روزنامه نگاران ایرانی که عاجز از تمثیل ایران هستند به عدم خیرخواهی ما نسبت به ایران قانع (معتقد) شده باشند و بعضی از دوستان ایرانیمان در این مورد دچار شبهه گردند، مطمئن هستم که در اثبات این موضوع که ما طرفدار موجودیت یک ایران قوی بودیم، به خود شما، مشکلی نخواهم داشت. یعنی اگر در بالای سر ما یک حکومت مقتدر ایرانی وجود می‌داشت، روسپان به این سهولت می‌توانستند وارد باکو شوند و نه در قفقازیه این همه فجایع را می‌توانستند مرتکب گردند. بدون هیچ شکی همین مسأله بود که موجب ضعف ترکیه، تا حدی نظیر دست و پا زدن در مجادله برای مرگ و زندگی، و قرار گرفتن ایران تحت اشغال انگلیسیها و فرود آمدن مکرر دشمن ابدی شرف، روسیه در شکل بلشویزم بر روی قفقازیه گردید.

عائله‌ام در باکو است و خودم در اینجا. از نسلی و تأثر برادرانه‌ای که نسبت به مجبوریت زندگی جدا از خانواده‌ام و به مناسبت خساراتی که از سوختن خانه‌ام متحمل شده بودم، در نامه‌تان ابراز فرموده بودید، بی‌نهایت ممنون و متحسم.

به راستی اقتضای زمان و ضرورت حیات علی‌رغم همه آرزوهایم که می‌خواستم لااقل یکی، دو سالی در اروپا باشم، باز هم نصیب نساختم. در اینجا زندگی به همان طرز زندگی مشترکی که در بالا و پایین آپارتمان فرح داشتیم، بار دیگر ضرورت پیدا کرده است. ولی از طرف دیگر از این ضرورت زیاد هم دلنگ نیستم. زیرا به واسطه نزدیک بودن به کشور اینجا برای ایفای وظایف من، خیلی مناسب تر است.

اکنون اجازه بدهید که به مسأله مهمی که با نزاکت و صمیمیت زیاد اشاره کرده بودید، پردازیم: تلاشها و فعالیتهای ما در ترکیه و عدم حضور ما در (ناخوانا، شاید جای دیگر) ایجاد شبهه و گمان کرده که ما احتمالاً به حساب (نفع) ترکیه فعالیت می‌کنیم. نمی‌دانید از پیدایش چنین گمانی به ویژه در دوستان صمیمی نظیر شما و علی‌الموم در بین دوستان ایرانی ما تا چه اندازه متأسف می‌باشیم.

اگر مناسبات ترکیه و آذربایجان، به شکل جدی دنبال شود، حزب مساوات از جانب ایرانیان به عنوان ترک چی (طرفدار ترکیه) و از طرف ترکها به عنوان انگلیس چی و حتی ایران چی متهم می‌گردد. این اتهام از طرفی به مفکوره جمهوریته بود که ما تشکیل داده بودیم و نسبت به زبان مردم استنادی ایده آل و موافق زمان و دموکراسی داشتیم و از سوی دیگر بر اصل عدم تکیه بر افکار جهانگیرانه مجرد و غیر قابل تطبیق و تکیه بر منافع حقیقی مثبت و منفی بود که موجب سوء تأویل و در نتیجه منجر به سوء تفاهات می‌شود و ما سیوش وار مظلوم واقع می‌گردیم.

همسایه بودن و همدین بودن ایران با ما و داشتن روابط اقتصادی بسیار وسیع و مشترک بودن

ذوق‌پایمان و قرابت احساسان نمی‌تواند مورد تقدیر ما قرار نگیرد. به همان دلیل، همان‌طور که فرمودید، احتراز از هر نوع اظهاراتی از جانب ما که موجب خوف و اندیشهٔ ایران باشد، ضرورت پیدا می‌کند. در این خصوص که اتخاذ چه نوع حرکتی در آذربایجان قفقازیه (یا به تعبیری که شما مناسب دیده‌اید از آن) ضروری و اصلاح می‌باشد، با کمال خلوص نیت و اطمینان، منتظر دریافت تصورات شما هستیم. و از همین حالا تأیید می‌کنم که نظریات شما نه تنها به هیچ وجه مرا ملول نخواهد ساخت، بلکه برعکس بسیار مستغید و ممنون نیز خواهم شد و در مقابل صمیمیت شما بسیار مشکور [شاکر] خواهم بود. باید عرض کنم که از سوء تفاهماتی که در افکار عمومی ایران پیدا شده است، دائماً متأثرم. جستجوی واژه‌هایی که بتوانند این سوء تفاهمات را برطرف کنند از اشتغالات دائمی من است و در رأس همه قرار دارد، به ارشادات صلاحیتدار آن دوست عزیز در این باره اهمیت و قیمت زیادی قائل هستم و بی‌صبرانه منتظر پاسخ شما می‌باشم.

امتنان مرا از رفیقهٔ محترمه که دربارهٔ من بذل لطف و رحمت فرموده بودند با خالصانه‌ترین سلام‌ها و احترامات به خدمتشان ابلاغ فرمایید. سلامتی و رفاه شما را صمیمانه آرزو مندم.



به‌دوستان میرزا رضاخان، سلام برسانید.

عباسقلی بیگ نیز عرض سلام دارند.

دوست قدیمی و حرمت گذار شما

محمد امین

مرکز تحقیقات کتب و تواتر علوم اسلامی

ب. ت:

از آثاری که ارسال فرموده بودید به ویژه تشکر می‌کنم. اگر دورهٔ دیگر از کاوه بفرستید بیشتر متشکر خواهم بود.

اشاراتی که دربارهٔ محرمانه بودن نامه‌تان فرموده بودید، طبعاً شامل این نامه نیز که جواب آنست خواهد بود.

محمد امین

۴۷- در این مورد در کیفر خواست دادستان دیوان کیفر چنین آمده است:

«مطابق محتویات پرونده‌هایی که در ادارهٔ سیاسی بر علیه آقای رضا رفیعی و بستگان او تنظیم شده، منشأ تعقیب مشارالیه دو فقره گزارش مورخ ۱۸ / ۲ / ۱۹ فرهاد رئیس تلفن تهران می‌باشد مشعر بر اینکه تلفن منزل مشارالیه با شماره ۵۰۱۱ یعنی شماره تلفن سفارت انگلیس صحبت کرده و تحت همین عنوان مشارالیه از تاریخ ۲۲ / ۲ / ۱۹ تا ۴ / ۴ / ۱۹ بازداشت شده و بعداً بر حسب امر تلفن پادشاه وقت به رشت تبعید گردیده تا ۷ / ۷ / ۱۹ بر حسب امر نخست وزیر که مستند به فرمان پادشاه وقت بوده آزاد شده است و

اخیراً بی تقصیری وی به وسیله وزارت دادگستری به مجلس شورای ملی اعلام گردید...»

۴۸ - قسمتی از دو یادداشت رکن الممالک که نمونه‌ای از اطلاعات کل خاطراتش می‌باشد:

«الآن یک ماه است، بل که دو ماه است که جمعی از سفارت دولت روس (ساویت شوروی روسیه) که در آنجا برای اعمال رضاخان قزاق که حالا، یعنی پس از کودتای دموکراسی نمای سیدضیاء الدین یزدی وزیر جنگ شده است... در آن سفارت متحصن شده بودند، آمده‌اند در مجلس شورای ملی تحصن اختیار کرده‌اند. بعضی از این متحصنین هنوز در همان سفارت هستند و پاره‌ای آمده‌اند به مجلس. معروفین اینها سیدی است یزدی سید علی اکبر که خود را موسوی زاده نام نهاده، نزد فرخی شاعر یزدی مدیر جریده طوفان بود و خود سید را می‌گویند در یزد متولی مقبره یا مسجدی است. بالجمله سید به مجلس آمده شریک او که فرخی است، در سفارت است.

و نیز معتضد الاطباء نامی است که می‌گویند پسر سجادی است و مدتی در انقلاب طهران، روزنامه تئیه می‌نوشت. برادری دارد مصطفی خان نام، او در سفارت است. معتضد در مجلس است. اما می‌گوید که بیروت تحصیل کرده‌ام و مدعی است فرانسه می‌داند، اما نمی‌داند که نمی‌داند.

و همچنین سیدی است تریاکی صدرالمدرسین نام دارد، از اهل خراسان. خیلی مدعی سواد است و نمونه‌اش این است شبی در همان مجلس کسی از من پرسید: اقتناء یعنی چه؟ جمع کردن و جمع آوری کردن. سید مزبور گفت خیر، صریح آیه است که فرموده: «وقتنا ربنا عذاب النار». هر قدر خواستم بفهمانم ماده اقتناء، با وقتنا زمین تا آسمان تفاوت دارد، نشد. آخر نفهمید. این هم یکی از سیاسیون است که آنجا جزء متحصنین است.

و یکی دیگر سید نصرالله نام، کاشی است که پیشتر در همان سفارت روس سقائی می‌کرد و حالا جزء متحصنین است و از سیاسیون و چند نفر دیگر مجهول الحال، همین‌ها من نمی‌شناسم شاید معروف باشند. به هر صورت اینها اجرای قانون اساسی می‌خواهند. فاعتبروا یا اولو الابصار. اینها سیاسیون ما، و کلای مجلس هم قانون گزاران ما. وزرای ما هم دولت ما. به قول سید صدرالمدرسین «وقتنا ربنا عذاب النار». خداوند سعادات خود را از ما مردم سلب کرده، ما هم عملاً خود را محکوم به اعدام کرده‌ایم.

۲۲ رمضان ۱۳۴۰

چون خیلی تفحص کردم بدانم در عصر ما آرامنه ادعای آنکه در قدیم سلطنتی داشته‌اند و غضباً یا به ضعف خودشان از دست داده، در نتیجه جنگ بین‌المللی که دول متحده اروپا مرکزی (آلمان و اطرش و

غیرهما) یا دول متفقۀ اروپا (روس و انگلیس و فرانسه و غیر هم) نمودند، چند سلطنت در آسیا تشکیل شد.

یکی سلطنت اعراب نجد- شام- عراق عرب تا خانقین سرحد غربی حالیه ایران است.

دیگری سلطنت گرجستان که پای‌تخت قدیم آن تفلیس بوده است.

دیگری سلطنت قفقاز ایران است که در نتیجه جنگ روس با ایران در زمان فتحعلیشاه قاجار به عنوان

جهاد که آقا سید محمد معروف به مجاهد به مباشرت آن پرداخت، از ایران به روسیه منتقل گردید و در این

جنگ بین‌الملل عصر ما آنجا هم بعد از جمهوریت روسیه خود را مجزا نمود. و اسم آذربایجان را دزدیده به

خود گذاشت. تشکیل سلطنت جمهوری آذربایجان قفقاز داد. اگر چه در تاریخ ۱۳۳۸ هجری جمهوری

معروف به ساویت روسیه که سیاست آنها به اسم بالشویک (اشتراکی) معروف است، جمهوری قفقاز را

منهدم و کما فی السابق جزء مستملکات روسیه قدیم کرده‌اند و عادل زیادخان اف که نماینده جمهوری قفقاز

است، سال گذشته به پای‌تخت ایران آمده از امسال به ماهی چهارصد تومان جیره خوار ایران است، تا کار

دولت روسیه بالشویک استقرار کاملتری پیدا کند و تفکیک جمهوریه مزبور معلوم گردد. به هر صورت این

هم یکی از دول جدید تشکیل است. از جمله دول جدید تشکیل هم یکی دولت جمهوری ارمنستان است.

از تواریخ ایران من نتوانستم معلوم کنم که ارمنستان در چه عصر سلطنت داشته و کی منقرض شده و

علت انقراض آن چه بوده است.

وقتی یکی از ارامنه موسوم به پرنس دادیان وهرام در زمان ناصرالدینشاه از اسلامبول فراراً با زنش

موسومه به پرنس واندا به ایران آمد، به واسطه شناسایی با مرحوم حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله که سالها

سفیر ایران مقیم در اسلامبول بود و هم به وسیله پرنس مزبوره با حاج مزبور مرادۀ دوستانه عمیقی داشتند.

چون حاج شیخ محسن خان وزیر عدلیه بود، من هم از اعضای عدلیه بودم به این مناسبات پرنس و پرنس

مزبوره به من کاغذ می‌نوشت پاکت آن علامت تاج داشت. من از او پرسیدم که اسم شما دلالت بر

شاهزادگی دارد و تاج را هم نشانه خود قرار دادید، تفصیل چیست؟ تاریخ خود را به من بیان کنید شرحی

بی سرو و پن برای من حکایت کرد، چون بالأخره معلوم شد که شخص شارلاتان است اعتنایی دیگر به حرف

او نکردم و به همین جهت هم بوده که از اسلامبول فرار کرده بود.»

۴۹- یکی از آن راپورت‌هایی که رضاشاه بدان اشاره می‌کند، راپورتی است که سرتیپ مرتضی یزدان

پناه برای رضاخان، در سفر خوزستان فرستاده و دیگری راپورتی است با امضای حکومت نظامی تهران، که

هر دو در زیر آورده می‌شود:

الف: راپورت نمرة ۳۰ حکومت نظامی تهران و توابع، سرتیپ مرتضی فوری
 مقام متیج بندگان حضرت اشرف، رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا دامت عظمته
 محترماً به عرض آن ذات مقدس می‌رساند وضعیت شهر طهران چنانچه در تلگراف قبل به عرض
 رسانده، فوق العاده خوب و امید بخش است، لیکن مطلبی را که فدوی در مدت تصدی حکومت نظامی
 کاملاً کشف کرده اینست [که] اهالی طهران به طور کلی آرام و علاقه‌مند به ذات مقدس هستند، ولی مابین
 آنها عده دیگری هستند که برای جلب منافع مشخص و احراز بعضی مقامات که حقایق وقت لایق رسیدن
 به آن نیستند، مشغول آتریبک و دسیسه و بیرون آوردن بعضی صداهای مضحک هستند، گاهی هم یک
 قسمت از آن مردمان بیچاره را آلت دست خود قرار داده و به راههای کج و معوج می‌کشانند، بلکه بعضی
 اوقات آن اشخاص بیگانه را با مرگ دست به گریبان کرده و خود با یک قلب سختی به آنها می‌نگرند و
 بدون آن که از کرده خود پشیمان شوند باز هم به عملیات زشت خود ادامه می‌دهند و لازم دانسته که به
 عرض مبارک برساند که آن اشخاص نه فقط مدرس و ملک الشعرا می‌باشند، بلکه یک عده دیگری هستند
 که فدوی مدرس و رفقای او را در مقابل به درجات بهتر می‌شمارم و آنها رهنما و سرکشیک زاده و غیره
 هستند که شب و روز مشغول هرگونه عملیات زشت می‌باشند که عملیات و کلای مخالف در مقابل آنها هیچ
 است. این است که فدوی آرزومندم روزی که بندگان حضرت اشرف اشاره فرمود تا این قبیل خائنین را با
 خاک یکسان و خود فدوی ایستاده و فرمان آتش به طرف این خائنین بدهم، این است به عقیده فدوی این
 اشخاص بوقلمون صفت و اگر بعضی صداهای در مجلس پیدا می‌شود، فقط از حلقوم این اشخاص و نتیجه
 عملیات آنهاست که به هیچ قسم متیج نتیجه نشده و نمی‌شود. و عقیده خود آنها از این عملیات این است که
 در این موقع مهم حواس بندگان حضرت اشرف را متوجه مرکز نمایند.

ب: راپورت حکومت نظامی تهران:

مقام متیج ریاست وزراء عظام و فرمانده کل قوا دامت عظمته!

چنانکه در تلگراف سابق معروض افتاد، مجلس فعلی به واسطه تبانی یک عده از وکلاء که اسامی
 آنها معروض می‌گردد: رهنما، سرکشیک زاده، هایم، میهن و چند نفر از رفقای آنها همان طوری که به
 عرض مبارک رسانیده با وکلای اقلیت منشاء مفسده و جنجال گردیده از ناحیه این مجلس کوچکترین
 استفاده مترتب نیست، چنانچه ملاحظه می‌فرمایند بودجهای دولتی را تا به حال توقیف نگاه داشته تصویب
 نمی‌نمایند، ادارات را به حال گرو در آوردند، در این صورت انتظار دیگری به جز خرابی کار از این مجلس
 نیست.

حکومت نظامی تهران

۵۰- دربارهٔ رفع تالیف از رهنما و دیگران و تبعید آنان به خارج از کشور حاج مخبر السلطنه هدایت که در آن زمان رئیس الوزراء بوده، اظهار می‌دارد که وی مسبب این امر بوده است. او در کتاب خود به نام خاطرات و خطرات، دربارهٔ این واقعه چنین می‌نویسد:

« رهنما، تجدد برادرش، بهرامی رئیس سابق دفتر مخصوص و دشتی به علی که نمی‌دانم توفیق بودند. باره‌نما خصوصیتی داشتم. چند ماه هم معاون من بود. روزی به خیال من رسید توسطی بکنم، در شرفیابی عرض کردم روی سیاه و موی سفید تکلیفی می‌آورد و اشخاص بی‌انتظاری نیستند. رهنما و دشتی و بهرامی اگر تقصیرشان قابل عفو است، استدعای عفو دارند. به عادتش که شاه دارد و راه می‌رود در خیابانی که بود رفتند و برگشتند و دو سه مرتبه این رفت و آمد واقع شد. آخر فرمودند آنها را بخشیدم بروند به ولایت خودشان و منظور رهنما و تجدد بود که توطناً عراقیند. بهرامی و دشتی هم بنا شد از تهران بروند. عرض کردم اجازه هست امر ملوکانه را به نظمی ابلاغ کنم؟ فرمودند: بلی، ابلاغ کردم و امر رسمی هم صادر شد. رهنما و تجدد به عراق رفتند. بهرامی و دشتی به بروجرد و بهبهان...»

۵۱- دکتر محمود حسابی مدتی نیز در عالم سیاست وارد شد. در دوره‌های اول، دوم و سوم مجلس سنا، نمایندهٔ انتصابی شهر تهران بود و در سال ۱۳۳۰ خورشیدی وزیر فرهنگ کابینهٔ ملی دکتر محمد مصدق شد. سالشمار زندگانی او به این ترتیب است:

- تاریخ و محل تولد: سال ۱۲۸۱ در تهران.

- تحصیلات ابتدایی: مدرسهٔ فرانسوی بیروت لبنان، ۱۹۱۰ به مدت ۴ سال تا اول جنگ جهانی اول

مرکز تحقیقات و ترویج علوم اسلامی

۱۲۹۲ (۱۹۱۴) م.

- تحصیلات متوسطه در کالج بیروت.

- تحصیلات عالی: لیسانس ادبیات و علوم از دانشگاه بیروت ۱۹۲۰ م.

- مهندسی راه و ساختمان از دانشکدهٔ مهندسی بیروت ۱۹۲۲ م.

- گذراندن قسمتی از برنامهٔ پزشکی در دانشگاه بیروت.

- مدرک ستاره شناسی و نجوم ریاضی از دانشگاه بیروت ۱۹۲۴ م.

- مدرک زیست شناسی از دانشگاه بیروت ۱۹۲۴ م.

- مهندسی برق از دانشگاه برق «اکول سوپریور دو الکتریسیته» ۱۹۲۵ م.

- مدرک تحصیلات معدن از مدرسهٔ عالی معدن پاریس ۱۹۲۶ م.

- دکترای فیزیک از دانشگاه سوربن پاریس ۱۹۲۷ م.

- تأسیس دارالمعلمین عالی و تدریس فیزیک در آنجا ۱۳۰۷ خ.

- ایجاد اولین ایستگاه هواشناسی ۱۳۱۰ خ.

- نصب و راه اندازی اولین دستگاه رادیولوژی در ایران ۱۳۱۰ خ.

- شروع واژه‌گزینی علمی در ایران ۱۳۱۲ خ.
- نوشتن قانون دانشگاه و تأسیس دانشگاه تهران ۱۳۱۳ خ.
- تأسیس دانشکده فنی ۱۳۱۳ خ و ریاست آن تا ۱۳۱۵ خ و تدریس در آنجا از آن به بعد.
- تأسیس دانشکده علوم و ریاست آن دانشگاه از ۱۳۲۱ خ تا ۱۳۲۷ خ و از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۶ و تدریس در آنجا تا امروز.

- وزیر فرهنگ در دولت دکتر مصدق ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۱ خ.
 - پایه‌گذاری مدارس عشایری در زمان وزارت فرهنگ ۱۳۳۰ خ.
 - تأسیس اولین رصدخانه تعقیب ماهواره‌ها در شیراز.
 - شرکت در پایه‌گذاری مرکز مخابرات اسدآباد همدان.
 - تعیین ساعت ایران.
 - پایه‌گذاری مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران.
 - تأسیس مرکز اتمی.
 - استاد ممتاز دانشگاه تهران از ۱۳۵۰ خ.
 - پایه‌گذاری مرکز تحقیقات و رآکتور اتمی دانشگاه تهران در زمان ریاست دانشکده علوم.
 - مرد سال از سوی انستیتوی زیست‌نگاری بین‌المللی در سال ۱۹۹۰ م برابر با ۱۳۶۹ خ.
- تألیفات دکتر حسامی تا کنون عبارتند است از:



- ۱- دارالفنون امریکایی بیروت.
 - ۲- نامه‌های ایرانی.
 - ۳- دیدگانی فیزیکی.
 - ۴- کتاب فیزیک دوره اول متوسطه ۱۳۱۸.
 - ۵- کتاب نگره کاهنربایی، دانشگاه تهران ۱۳۴۵.
 - ۶- کتاب فیزیک حالت جامد، دانشگاه تهران ۱۳۴۸.
 - ۷- کتاب دیدگانی کوانتیک، دانشگاه تهران ۱۳۵۸.
 - ۶- کتاب وندها و گهواژه‌های فارسی ۱۳۶۸.
 - ۷- کتاب الکترو دینامیک، آماده چاپ.
- م: ۱- احتشامی، ابوالحسن. شکوفه‌های ذوق ادب.
- ۲- مشار، خانابابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۶.
 - ۳- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۰۶، دوشنبه ۱۴ آذر ۱۳۶۹.

اسامی نخست‌وزیران و وزراء
از اولین کابینه سیدضیاء (در تاریخ ۳ اسفند ۱۲۹۹)
تا کابینه علی منصور (در تاریخ ۵ تیر ۱۳۱۹)



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کابینه اول سید ضیاءالدین طباطبایی

در تاریخ ۳ اسفند ۱۲۹۹

نخست وزیر: سید ضیاءالدین طباطبایی.

وزیر داخله: سید ضیاءالدین طباطبایی.

وزیر خارجه: محمود جم، مدیر الملک.

وزیر جنگ: مسعود خان.

وزیر مالیه: میرزا عیسی خان گیلانی.

وزیر پست و تلگراف: میرزا محمود خان خواجوی مشیراعظم.

کفیل وزارت عدلیه: منصور السلطنه.

وزیر تجارت و فواید عامه: موقرالذوله.

وزیر معارف (علوم و اوقاف): نیرالملک.

وزیر صحیه و امور خیریه: مؤدب الدوله.

کابینه دوم سید ضیاءالدین طباطبایی

نخست وزیر: سید ضیاءالدین طباطبایی.

وزیر داخله: سید ضیاءالدین طباطبایی.

وزیر خارجه: معزز السلطنه.

وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه.

وزیر مالیه: مدیر الملک.

وزیر پست و تلگراف: مشیراعظم.

وزیر علوم و اوقاف (معارف): نیرالملک.

وزیر صحیه و امور خیریه: مؤدب الدوله.

کابینه اول قوام السلطنه

در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۰۰

نخست وزیر: قوام السلطنه.

وزیر داخله: قوام السلطنه.

وزیر خارجه: محتشم السلطنه.

وزیر جنگ: سردار سپه.

کفیل وزارت مالیه: معتمد السلطنه.

وزیر عدلیه: عمید السلطنه.

وزیر پست و تلگراف: مشار السلطنه.

وزیر تجارت و فواید عامه: ادیب السلطنه.

وزیر معارف و علوم و اوقاف: ممتاز الدوله.

وزیر صحیه و امور خیریه: حکیم الدوله.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کابینه دوم قوام السلطنه

در تاریخ ۸ مهر ۱۳۰۰

نخست وزیر: قوام السلطنه.

وزیر داخله: قوام السلطنه.

وزیر خارجه: مصدق السلطنه.

وزیر جنگ: سردار سپه، رضاخان.

وزیر عدلیه: مشار السلطنه.

وزیر پست و تلگراف: شهاب الدوله.

وزیر تجارت و فواید عامه: عمید السلطنه.

وزیر علوم و اوقاف (معارف): امیر اعلم.

کابینه سوم قوام السلطنه

در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۰۰

نخست وزیر: قوام السلطنه.

وزیر داخله: قوام السلطنه.

وزیر خارجه: مشار السلطنه.

وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه.

وزیر مالیه: مصدق السلطنه.

وزیر عدلیه: عمید السلطنه.

وزیر پست و تلگراف: شهاب الدوله.

وزیر تجارت و فواید عامه: نیر السلطان.

وزیر علوم و اوقاف (معارف): امیر اعلم.



کابینه مشیرالدوله

در تاریخ ۳ بهمن ۱۳۰۰

نخست وزیر: مشیرالدوله.

وزیر داخله: مشیرالدوله.

وزیر خارجه: حکیم الملک.

وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه.

وزیر مالیه: مدیر الملک.

وزیر عدلیه: عبدالحسین تیمورتاش، سردار معظم خراسانی.

وزیر پست و تلگراف: اعتلاء السلطنه.

وزیر تجارت و فواید عامه: ادیب السلطنه.

وزیر علوم و اوقاف (معارف): نیر الملک.

کابینه چهارم قوام السلطنه

در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۰۱

- نخست وزیر: قوام السلطنه.
- وزیر داخله: قوام السلطنه.
- وزیر خارجه: قوام السلطنه.
- وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه.
- وزیر مالیه: میرزا خلیل خان فهیم الملک.
- وزیر عدلیه: مشارالسلطنه.
- وزیر پست و تلگراف: وحیدالملک.
- وزیر تجارت و فواید عامه: عمید السلطنه.
- وزیر علوم و اوقاف (معارف): محتشم السلطنه.

کابینه مستوفی الممالک

در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۰۱
مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علمی

- نخست وزیر: مستوفی الممالک.
- وزیر داخله: مستوفی الممالک.
- وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه.
- وزیر علوم و اوقاف (معارف): محتشم السلطنه.
- وزیر خارجه: ذکاءالملک.
- وزیر مالیه: نصرالملک.
- وزیر عدلیه: ممتازالملک.

در ۲۹ اسفند حاج مخبرالسلطنه به عنوان وزیر فواید عامه، بهاءالملک به عنوان وزیر مالیه معرفی، نصرالملک به عنوان وزیر پست و تلگراف و ادیب السلطنه به عنوان کفیل وزارت داخله معرفی شدند.

کابینه مشیرالدوله

در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۰۲

نخست وزیر: مشیرالدوله.

وزیر داخله: مشیرالدوله.

وزیر خارجه: مصدق السلطنه.

وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه.

وزیر مالیه: ذکاءالملک.

وزیر عدلیه: حکیم الملک.

وزیر پست و تلگراف: فهیم الدوله.

کفیل وزارت تجارت و فواید عامه: عدل الملک.

وزیر علوم و اوقاف (معارف): حکیم الدوله.



کابینه اول رضاخان سردار سپه

در تاریخ ۶ آبان ۱۳۰۲

نخست وزیر: رضاخان سردار سپه.

وزیر داخله: رضاخان سردار سپه.

وزیر خارجه: ذکاءالملک.

وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه.

وزیر مالیه: مدیر الملک.

وزیر عدلیه: معاضد السلطنه.

وزیر پست و تلگراف: سرلشکر خدایارخان.

وزیر تجارت و فواید عامه: حاجی امان الله اردلان، عزالممالک.

وزیر علوم و اوقاف (معارف): سلیمان میرزا.

کابینه دوم سردار سپه

در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۰۳

نخست وزیر: رضاخان سردار سپه.

وزیر داخله: رضاخان سردار سپه.

وزیر خارجه: ذکاءالملک.

وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه.

وزیر مالیه: مدبر الملک.

وزیر عدلیه: معاضد السلطنه.

وزیر پست و تلگراف: امیر اقتدار محمودخان انصاری.

کفیل وزارت تجارت و فواید عامه: مستشارالدوله.

کابینه سوم سردار سپه

در تاریخ ۷ شهریور ۱۳۰۳

نخست وزیر: رضاخان سردار سپه.

وزیر داخله: محمودخان انصاری، امیر اقتدار.

وزیر خارجه: مشارالملک.

وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه.

وزیر مالیه: ذکاءالملک.

وزیر عدلیه: ادیب السلطنه.

وزیر پست و تلگراف: سردار اسعد.

وزیر تجارت و فواید عامه: سردار معظم، تیمورتاش.

کابینه چهارم سردار سپه

در تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۰۴

- نخست وزیر: رضاخان سردار سپه.
 وزیر داخله: قوام الدوله.
 وزیر خارجه: مشارالملک.
 وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه.
 وزیر مالیه: ذکاءالملک.
 وزیر عدلیه: نصرت الدوله.
 وزیر پست و تلگراف: سردار اسعد.
 وزیر تجارت و فواید عامه: تیمور تاش.
 وزیر علوم و اوقاف (معارف): سید مهدی فاطمی، عمادالسلطنه.

کابینه اول محمد علی فروغی

در تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۰۴

- نخست وزیر: ذکاءالملک فروغی.
 وزیر داخله: حسین دادگر، عدل الملک.
 وزیر خارجه: مشارالملک.
 وزیر جنگ: عبدالله خان امیر طهماسبی.
 وزیر مالیه: مرتضی قلی خان بیات، سهام السلطنه.
 وزیر پست و تلگراف: سردار اسعد.
 وزیر تجارت و فواید عامه: علی اکبر داور.
 کفیل وزارت معارف: یوسف خان مشاراعظم.

کابینه مستوفی الممالک

در تاریخ تیر ماه ۱۳۰۵

- نخست وزیر: مستوفی الممالک.
 وزیر داخله: مستوفی الممالک.

وزیر خارجه: مشاور الممالک.

وزیر جنگ: ذکاءالملک فروغی.

وزیر مالیه: وثوق الدوله.

وزیر پست و تلگراف: مشیر اعظم.

وزیر تجارت و فواید عامه: مخبر السلطنه.

وزیر معارف: نصیر الدوله.

کابینه مستوفی الممالک

در تاریخ ۲۴ شهریور ۱۳۰۵

نخست وزیر: مستوفی الممالک.

وزیر داخله: احتشام السلطنه.

وزیر خارجه: مشاور الممالک.

وزیر جنگ: ذکاءالملک فروغی.

وزیر مالیه: محتشم السلطنه.

وزیر عدلیه: وثوق الدوله.

وزیر پست و تلگراف: مشیر اعظم.

وزیر تجارت و فواید عامه: مخبر السلطنه.

وزیر معارف: نصیر الدوله.

کابینه مستوفی الممالک

در تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۰۵

نخست وزیر: مستوفی الممالک.

وزیر داخله: عماد السلطنه.

وزیر خارجه: مشاور الممالک.

وزیر جنگ: ذکاءالملک فروغی.

وزیر مالیه: نصرت الدوله.

وزیر عدلیه: علی اکبر داور.

وزیر تجارت و فواید عامه: مخبر السلطنه.

وزیر معارف: سید محمد تدین.

کابینه مخبر السلطنه هدایت

در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۰۶

نخست وزیر: مخبر السلطنه هدایت.

وزیر داخله: ادیب السلطنه سمیع.

وزیر خارجه: مشاور الممالک انصاری.

وزیر جنگ: جعفر قلی سردار اسعد.

وزیر عدلیه: علی اکبر داور.

وزیر معارف: سید محمد تدین.

در ۱۰ آبان ۱۳۰۶: امیر طهماسبی به وزارت تجارت و فواید عامه رسید.

در ۲۹ آبان ۱۳۰۷: وزیر مالیه: نصرت الله فیروز.

وزیر معارف: یحیی قراگزلو اعتماد الدوله.

وزیر پست و تلگراف: قاسم صور اسرافیل.

وزیر جنگ: سردار اسعد.

کفیل وزارت خارجه: فتح الله پاکروان.

وزیر داخله: ادیب السلطنه سمیع.

در ۲۹ آذر ۱۳۰۷: دکتر سعید مالک به عنوان رئیس اداره کل صحیه معرفی شد.

در ۴ دی ۱۳۰۷: محمود جم به وزارت تجارت و فواید عامه رسید.

در ۱۱ بهمن ۱۳۰۷: سید ابوالقاسم عمید به عنوان کفیل وزارت امور خارجه معرفی

شد.

در ۱۶ بهمن ۱۳۰۷: فرزین به عنوان کفیل وزارت خارجه معرفی شد.

- در ۶ تیر ۱۳۰۸: هدایت به عنوان وزیر مالیه معرفی شد.
- در ۱۶ شهریور ۱۳۰۸: فرزین به عنوان وزیر مالیه و کریم بوذرجمهری به عنوان وزیر فواید عامه معرفی شدند.
- در ۳۰ آبان ۱۳۰۸: فرزین به عنوان وزیر خارجه و میرزا حسن خان مشار به عنوان وزیر مالیه معرفی شدند.
- در ۱۷ فروردین ۱۳۰۹: فروغی به عنوان وزیر اقتصاد ملی معرفی شد.
- در ۲۸ فروردین ۱۳۰۹: سید حسن تقی زاده به عنوان وزیر طرق و شوارع معرفی شد.
- در ۹ اردیبهشت ۱۳۰۹: هدایت به وزارت مالیه رسید.
- در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۹: فروغی به عنوان وزیر امور خارجه و کفیل وزات اقتصاد ملی معرفی شد.
- در ۲۶ مرداد ۱۳۰۹: تقی زاده به عنوان وزیر مالیه و کفیل وزارت طرق و شوارع معرفی شد.



کابینه دوم محمد علی فروغی

در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۱۲

- نخست وزیر: محمد علی فروغی.
- وزیر داخله: محمود جم.
- وزیر خارجه: سید باقر کاظمی.
- وزیر جنگ: جعفر قلی خان اسعد.
- وزیر مالیه: داور.
- وزیر عدلیه: محسن صدر.
- وزیر پست و تلگراف: محمد علی میرزا دولتشاهی.
- وزیر معارف: علی اصغر حکمت.
- وزیر طرق: علی منصور.
- رئیس اداره تجارت: میرزا علی اکبر بهمن.

رئیس ادارهٔ صناعت و فلاحت: مصطفی قلیخان بیات، صمصام الملک.
 در ۲۷ تیر ۱۳۱۳: نظام‌الدین حکمت به وزارت پست و تلگراف رسید.
 در ۲۷ خرداد ۱۳۱۴: مظفر اعلم به عنوان رئیس کل ادارهٔ تجارت معرفی شد.

کابینهٔ محمود جم

در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۱۴

نخست وزیر: محمود جم.

وزیر مالیه: علی اکبر داور.

وزیر طرق: علی منصور.

وزیر امور خارجه: باقر کاظمی.

وزیر عدلیه: محسن صدر.

وزیر پست و تلگراف: نظام‌الدین حکمت.

وزیر معارف: علی اصغر حکمت.

کفیل وزارت جنگ: سرلشکر محمد نخجوان.

رئیس کل فلاحت: مصطفی قلی بیات.

رئیس کل تجارت: مظفر اعلم.

رئیس کل صناعت و معادن: مهندس حسین امین.

در ۲۸ دی ۱۳۱۴: مجید آهی به عنوان وزیر طرق معرفی شد.

در ۵ اسفند ۱۳۱۴: سرلشکر امان‌الله جهانبانی به عنوان رئیس کل ادارهٔ صناعت

معرفی شد.

در ۲۵ فروردین ۱۳۱۵: عنایت‌الله سمیعی به عنوان وزیر خارجه و سرلشکر امیر فضلی

به کفالت وزارت جنگ معرفی شدند.

در ۱۹ مهر ۱۳۱۵: دکتر احمد متین‌دفتری به عنوان وزیر خارجه و سرلشکر امیر فضلی

به عنوان کفیل وزارت جنگ معرفی شدند.

در ۱۹ مهر ۱۳۱۵: دکتر احمد متین‌دفتری به عنوان وزیر عدلیه معرفی شد.

- در ۲۵ بهمن ۱۳۱۵: محمود بدر به عنوان کفیل وزارت مالیه معرفی شد.
- در ۱۵ خرداد ۱۳۱۶: حسین علاء به عنوان رئیس اداره کل تجارت و امور اقتصادی معرفی شد.
- در اول مهر ۱۳۱۶: ابوالقاسم فروهر به عنوان کفیل وزارت امور کشور، مصطفی منصور عدل به عنوان کفیل وزارت امور خارجه، فرخ به عنوان رئیس اداره کل کشاورزی و حسین علاء به عنوان رئیس کل بازرگانی معرفی شدند.
- در ۸ مهر ۱۳۱۶: حسین علاء به عنوان وزیر بازرگانی و فرخ به عنوان وزیر پیشه و هنر و معادن و ابوالقاسم فروهر به عنوان وزیر کشور معرفی شدند.
- در ۱۵ اسفند ۱۳۱۶: مصطفی منصور عدل به عنوان کفیل وزارت امور خارجه و حسین رخشانی به عنوان رئیس کل کشاورزی معرفی شدند.
- در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۷: ابوالقاسم فروهر به عنوان وزیر پیشه و هنر معرفی شد.
- در ۸ خرداد ۱۳۱۷: علی سهیلی به عنوان وزیر امور خارجه معرفی شد.
- در ۲۲ مرداد ۱۳۱۷: مظفر اعلم به عنوان وزیر امور خارجه و اسمعیل مرآت به عنوان کفیل وزارت فرهنگ معرفی شدند.
- در ۲۰ شهریور ۱۳۱۷: علی منصور به عنوان وزیر پیشه و هنر و ابوالقاسم فروهر به عنوان وزیر کشور معرفی شدند.
- در ۱۱ دی ۱۳۱۷: دکتر محمد سجادی به عنوان کفیل وزارت راه معرفی شد.
- در ۷ اسفند ۱۳۱۷: علی اصغر حکمت به عنوان وزیر کشور و ابراهیم علم به عنوان وزیر پست و تلگراف معرفی شدند.
- در ۲۷ شهریور ۱۳۱۸: دکتر محمد سجادی به عنوان وزیر راه و اسمعیل مرآت به عنوان وزیر فرهنگ معرفی شدند.

کابینه دکتر احمد متین دفتری

در تاریخ ۳ آبان ۱۳۱۸

نخست وزیر: دکتر متین دفتری.

- وزیر پیشه و هنر: علی منصور.
 وزیر کشور: علی اصغر حکمت.
 وزیر امور خارجه: مظفر اعلم.
 وزیر فرهنگ: اسمعیل مرآت.
 وزیر راه: دکتر محمد سجادی.
 وزیر پست و تلگراف: ابراهیم علم، شوکت الملک.
 وزیر دارایی: سرتیپ رضاقلی امیر خسروی.
 کفیل وزارت بازرگانی: صادق وثیقی.
 کفیل وزارت دادگستری: محمد سروری.
 کفیل اداره کل کشاورزی: سرتیپ تاج بخش.
 در ۱۸ آذر ۱۳۱۸: مصطفی قلی رام به عنوان رئیس اداره کل کشاورزی معرفی شد.
 در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۹: علی اصغر حکمت به عنوان وزیر کشور معرفی شد.

کابینه علی منصور
 در تاریخ ۵ تیر ۱۳۱۹

- نخست وزیر: علی منصور.
 وزیر پیشه و هنر: علی منصور.
 وزیر امور خارجه: مظفر اعلم.
 وزیر کشور: علی سهیلی.
 وزیر پست و تلگراف: ابراهیم علم.
 وزیر فرهنگ: اسمعیل مرآت.
 وزیر راه: دکتر محمد سجادی.
 وزیر دارایی: رضاقلی امیر خسروی.
 کفیل وزارت جنگ: سرلشکر احمد نخبجوانی.
 کفیل وزارت بازرگانی: صادق وثیقی.

کفیل وزارت داد گستری: محمد سروری.

رئیس اداره کل کشاورزی: مصطفی قلی رام.

در ۲۳ تیر ۱۳۱۹: مجید آهی به عنوان وزیر داد گستری معرفی شد.

در ۴ خرداد ۱۳۲۰: عباسقلی گلشائیان به عنوان کفیل وزارت دارایی معرفی شد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اصطلاحات فرهنگستان



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نام‌هایی که طبق تصمیم گیری فرهنگستان تغییر داده شدند عبارتند از:

لغات و اصطلاحات مربوط به ارتش

جدید

قدیم

بزرگ ارتشتاران

کشور

کشور

درفش شاهنشاهی

پرچم ایران

پرچم

ستاد ارتش

ارتش

ستاد

سپاه

لشکر

تیپ

هنگ

گردان

گروهان



فرمانده کل قوا

مملکت

وطن

بیرق سلطنتی

بیرق ایران

بیرق نظامی

ارکان حرب کل قشون

قشون

ارکان حرب

سپاه

لشکر

تیپ

فوج

گردان

گروهان

بهادران	اسواران
دسته و رسد	دسته
گروه	گروه
جوقه	جوخه
سپهبد	سپهبد
امیر لشکر	سر لشکر
سرتیپ	سرتیپ
سرهنگ	سرهنگ
نایب سرهنگ	سرهنگ دوم
یاور	سرگرد
سلطان	سروان
نایب اول - دوم - سوم	سرتیپان یکم - دوم - سوم
معین نایب اول - دوم	استوار یکم - دوم
وکیل اول - وکیل راست - وکیل چپ	گروهبان یکم - دوم - سوم
سر جوقه	سر جوخه
نظامی	سرباز
فرمانده	فرمانده
بحریه	نیروی دریایی
بحری - منسوب به دریا	دریایی
اهل دریا	دریائیان
ناویکاتور	دریا نورد
راننده کشتی	ناوبر
ملاح (در کشتیهای عادی)	ملوان
جاشو - عملاً کشتی	جاشو
غواص نجات دهنده	آب باز

کشتی	کشتی (به معنای مطلق و اعم)
ناو	کشتی جنگی (به معنای اعم)
ناوچه	کشتی کوچک جنگی
کرجی	قایق پارویی یا موتور دار
کرو	قایق بادی دریایی
نبرد ناو	کروازرد باتای
رزم ناو	کروازر
پی کرد	اکسپ لوراتور
پی کردی	اکسپلوراسیون
زره دار	کشتی زره پوش
ناوشکن	ضد تورپیور
اژدر	تورپیل
اژدرافکن	تورپیل انداز
اژدراندازی	لانس تورپیل
توپدار	کشتی کوچک دارای توپ
زیر دریایی	تحت البحری
ناوی	تابین - درقوای بحری - ملاح کشتی جنگی
سرناوی	سرجوقه بحری
مهنای ۲	گروه بان ۲
مهنای یک	گروه بان یک
ناواستوار	استوار ۲
ناواستوار یک	استوار یک
ناوبان ۳	ستوان ۳ بحری
ناوبان ۲	ستوان ۲ بحری
ناوبان یک	ستوان یک بحری

ناو سروان	سروان بحری
ناخدا ۳	سرگرد بحری
ناخدا ۲	سرهنگ دوم بحری
ناخدا یک	سرهنگ بحری
دریا دار	امیر البحر سوم
دریا بان	امیر البحر دوم
دریا سالار	امیر البحر یکم
بخش	اسکادر
ناو تیپ	دیوزیون
ناو گروه	اسکادریل. فلوتیل
دسته	سکسیون
دانشگاه جنگ	مدرسه عالی جنگ
دانشکده افسری	مدرسه صاحب منصبی
دستان نظام	مدرسه ابتدایی نظام
آموزشگاه ستوانی	مدرسه نیابت نظام و امنیت
آموزشگاه گروهبانی	مدرسه وکیلی
آموزشگاه	مدرسه
دیرستان نظام	مدرسه متوسطه نظام
ناوگان	[جهازات مجموع کشتیهای جنگی یک]
	دولت (۲ الی ۳ اسکادر) مطابق ارتش (۲ الی ۳ دیوزیون) سپاه (۲ الی ۳ اسکادریل) لشکر (۲ الی ۳ سکسیون) تیپ (۲ کشتی) مطابق هنگ [

لغات و اصطلاحات مربوط به شهربانی

اداره شهربانی	اداره نظمیہ
اداره سرکلانتری	اداره پلیس

اداره آگاهی	اداره تأمینات
کارآگاه	پلیس مخفی
زندان	محبس
زندانبان	مستحفظ زندان
زندانی	محبوس
مدیر زندان	مدیر محبس
گذرنامه	تذکره
پاسگاه	پست (محل)
نگاهبانی	کشیک (وظیفه)
کلانتری	کمیساریا
کلانتر	کمیسر
گشتی	پاتروی
پاسداران	هیئت قراول
پاس	موعد قراولی - عمل قراولی
نگهبان	کشیک چی
نام و نشان	سجل
نشانی	علامت مخصوص
تن پیمایی	انترپومتری
انگشت نگاری	داکتیلوسکپی
مهر انگشت	امپرنت دیژیتال
پاس بخش	عوض کننده
وارسی - بازرسی	تفتیش
بازرس	مفتش
بازجویی	تفتیش کتبی - اقتراح - تحقیق
بازجو	محقق



کونترول	بازدید، کونترول
کنترولور	بازبین
آژان	پاسبان
وکیل اول شهربانی	سرپاسبان یک
وکیل دوم شهربانی	سرپاسبان ۲
وکیل سوم شهربانی	سرپاسبان ۳
نایب یک شهربانی	رسدبان یک
نایب ۲ شهربانی	رسدبان ۲
نایب ۳ شهربانی	رسدبان ۳
سلطان شهربانی	سر بهر
یاور شهربانی	یاور
نایب سرهنگ شهربانی	پاسیار ۲
سرهنگ شهربانی	پاسیار یک
سرتیپ شهربانی	سریاس
صاحب منصب	مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی پایه وز

لغات و اصطلاحات مربوط به شهرداری

بلدیه	شهرداری
رئیس بلدیه	شهردار
اتیکت، سرمونی، تشریفات	آئین
دارالایتام	پرورشگاه
محلّه	کوی
ناحیه	بخش
باندروول	نوار چسب
باچ قپان	قپان داری

بیمارستان شهر	مریضخانهٔ بلدی
آسایشگاه	سناتوریم
زایشگاه	زایشگاه
ماما	قابه
کارگر	عمله
کوره پز	فخار
خرده باج	عوارض متفرقه
وارسی	ممیزی (به معنای کنترل)
نوانخانه	دارالتجزه
تیمارگاه	پست امدادی
دایرة رفت و روب	دایرة نظیف و تسطیح
روشنایی	روشنایی
میرابی	دایرة میاه
آتش نشانی	إطفائیه
ساختمان	معماری
شیرخوارگاه	دارالرضاعه
مسکین خانه	دارالمساکین
آب بها	حق الشرب
دستگیری	تعاون بلدی
دستیار	معاون فنی
پرستار خانه	انفیرمری
خسته خانه	هسپس
تیمارستان	دارالمجانین
انجمن شهرداری	انجمن بلدی
نمایندگان شهر	وکلاء انجمن بلدی

دایره ممیزی	دایره بازدید
تخلیه	بارکشی
اوزان و مقیاسها	سنگ و اندازه
متاح	زمین پیمان
مقوم	ارزیاب
مأمور نظیف	رفتگر
مأمور اطفائی	آتش نشان
صنف	رسته
کسبه - اصناف	پیشه و ران

لغات و اصطلاحات اداری



پروانه

آموزشگاه

دانشجو

گواهینامه

بهداشت

نشانیها

دارایی

بدهی

یاد آمدی

دفتر رسید

رسیده

فرستاده

پوشه

جزوه دان

لیسانس (به معنای اجازه نامه)

مدرسه (به معنای اعم)

محصل مدارس عالی

تصدیق (به معنای اعم)

حفظ الصحه و صحته

قرائن و امارات

آکتیف در مالیه و اقتصاد

پاسیف در مالیه و اقتصاد

راہل

دفتر ارسال مراسلات

وارد

صادر

شمیز

کارتن

پرونده	دوسیه
آمار	إحصاء و إحصائیه
آمارگر	مأمور إحصائیه
آمار شناس	متخصص إحصائیه
پیک	چاپار
پی نوشت	آپوستیل
مرز دار	افراد گارد سرحدی
مرز داری	اداره گارد سرحدی
کارپردازی	اداره مباشرت - ملزومات
کارپرداز	رئیس مباشرت - متصدی ملزومات
گزارش	راپرت
دفتر	کابینه - بورو
کارکنان	پرسنل (مجموعه اعضای یک اداره)
کارگزینی	اداره پرسنل
کارگزین	رئیس پرسنل
شناسنامه	ورقه هویت
زایچه	ورقه ولادت
فهرست	رپرتوار
دفتر نماینده	دفتر اندیکاتور
بایگانی	ضبط
بایگان	ضباط
خبرگزاری	آژانس اخبار
مهر (ابزار و نقش مهر)	استامپ
شفاخانه	پست صحی امدادی مدارس
در آمد	عایدات

مخارج
دارالانشاء

هزینه
دبیر خانه

لغات و اصطلاحات علمی

واکسن

مایه

عضو

اندام

دَوْرانِ دَم

گردش خون

ریاط

زردپی

ستون فقرات

تیره پشت

ذویان

گذار

نفس

دم

تنفس

دم زدن

شهیق

دم فرو بردن

زفیر

دم بر آوردن

نخاع

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
مغز تیره

کف

کف

عصب

بمی

وتر

پیوند

فقره

مهره

هضم

گوارش

عضله

ماهیچه

ساعد

آزش

تَغذی

خورد

حرکت

جنبش

قشر

پوست

دندہ	ضلع
جناق سینہ	استخوان سینہ

لغات و اصطلاحات متفرقہ

بررسی	مطالعہ
سود ویژه	منفعت خالص
سود ناویژہ	منفعت غیر خالص
زیان	ضرر
پزشک	طیب
دام پزشک	بیطار
جانوران	حیوانات
سود	نفع
سود و زیان	نفع و ضرر
پس انداز	ذخیرہ (Epargne)
اندوختہ	ذخیرہ (Reserve)
کالا	مال التجارہ
کارگزاری	آژانس معاملاتی
نامہ	مرقومہ، مراسلہ
دستمزد	اجرت، حق الزحمہ
پایمزد	حق القدم
چشم پزشک	گتخال
نوشابہ	مشروب (مشروبات بہ طور کلی)
چاپخانہ	مطبوعہ
چاپ	طبع
شہر	بلد

دایه	دایه
خواربار	ارزاق
کشتارگاه	مسلخ
نانواخانه	خبازخانه
پوست کن	سلاخ
گوشت فروش	قصاب
نانوا	خباز
ارزیابی	تقویم
ارزیافت	نتیجه عمل تقویم
آبیار	میراب
سرآبیار	سر میراب
دیو دگر	نجار
سنگتراش	حجار
پیشه	کسب
مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم پزشکی	گذریا پاساژ
تماشاخانه	تئاتر
گرما به	حمام
گذر	معبر
هنرپیشگان	ارباب صنایع ظریفه
دست ورزی	کاردستی
دست ورز	متصدی کاردستی
افزار مند	کارگر با آلات و افزار





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فہرست اعلام

الف	آ
ابراہیم - ۱۶۱	آخوند [حاج] - ۴۳ - ۳۲۶
ابراہیم [سید] - ۱۰۲ - ۳۵۵ - ۴۱۵	آخوند ملا سبزو علی - ۱۰۹
ابراہیم، میرزا - ۹۱	آرام، احمد - ۲۷۵ - ۲۸۱
ابراہیم بیک - ۱۲۸	آزادی - ۳۴۴
ابن سینا - ۱۱۶	آشتیانی، شیخ مرتضیٰ - ۱۱۱
ابوالقاسم - ۱۲۳ - ۱۵۶	آشتیانی، میرزا حسن [آیت اللہ] - ۷۰ - ۲۳۴
ابوالقاسم [سید] - ۴۱۵ - ۴۳۷	۲۶۳
ابوالقاسم [حاج میرزا] - ۴۱۵	آشتیانی، میرزا مہدی - ۲۸
ابوالحسن - ۷۲	آقا جان - ۱۰۱
ابوالحسن محمد - ۳۳۴	آقا خانی، سرہنگ فضل اللہ - ۴۲۶
ابوالضیاء - ۳۱۰	آقا قرہ، حاج اسمعیل - ۳۲۶
ابوالفضل [سید] امام جمہ - ۱۰۹	آقاییان [دکتر] - ۱۹۴
ابوتواب [سید] - ۱۵۶	آلامراد - ۳۸
ابونواس - ۷۳	آلمر مالہ - ۳۳۱
ابہری، حاج سید شمس الدین - ۳۹۳	آملی، میرزا ہاشم [آیت اللہ] - ۳۹۵
ایوردی، آقا شیخ علی - ۱۲۳	آہی، مجید - ۳۷۷ - ۳۹۷ - ۳۹۸
انابک، علی اصغر خان [امین السلطان] - ۱۳ -	آیت اللہ زادہ مازندرانی، محمد باقر - ۳۰
۱۴۶ - ۱۶۶ - ۱۷۶ - ۲۳۴ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ -	آبئی، مجید - ۱۹۱
۳۲۳	آبرم [سرشکر] - ۱۶۹ - ۳۰۷ - ۴۱۷
انابکی، مشیر اعظم - ۴۱۳	آیزنہور - ۴۳۳ - ۴۳۴

- احترام- ۳۸۷
 احتشام السلطنه- ۲۳۵
 احتشامی، ابوالحسن- ۳۰۰
 احتشامی، یحیی- ۱۷۷
 احسان الله خان- ۲۶۳
 احمد [سید]- ۴۱۵
 احمد [میرزا]- ۲۰۵
 احمدیگ [وکیل الرعایا]- ۱۲۸
 احمدشاه قاجار- ۱۷۸-۱۵۱-۱۴۹-۶۱-۲۲-۶۰-۶۱-
 ۱۸۹-۲۴۷-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۳۹-
 ۳۴۰-۳۹۱-۴۰۱-۴۳۳-۴۳۷
 سید احمد فقیه- ۳۲۶
 اخفش، آخوند ملاعباس- ۶۸
 اخگر- ۳۶۰
 ادوارد بروان- ۳۳۱-۳۳۰
 ادیب نیشابوری- ۳۲۹
 ارباب، آیت الله حاج میرزا محمّد- ۳۸۹
 ارجمند، میرزا علی نقی- ۴۲۶
 اردبیلی، آقا سید حسن- ۲۹۵
 اردشیر بابکان- ۲۲۰
 اردکانی، مجدالعلماء- ۵۹
 ارمغانی- ۱۰۰
 استالین- ۳۰۹-۳۱۵
 اسحق- ۳۳۳
 اسدآبادی، سید جمال الدین- ۲۳۵-۹۹
 سردار اسعد بختیاری- ۴۰۱-۴۰۲-۴۰۸-۴۰۹-۱۴۹
 ۴۰۹
 اسمدالسلطنه، محمد تقی- ۳۱
 اسکندری، سلیمان میرزا- ۱۸۳
 اسکندری، عباس- ۳۰۸-۳۸۳
 اسکندری، [میونزا] سرگرد عیسی- ۴۲۵
 اسلامبولچی، حاج سید ابوالحسن- ۳۹۲
 اسلامبولچی، آفاسید یحیی- ۳۹۵
 اسماعیل میرزا- ۱۶۲
 اسمعیل خان [سروان]- ۴۲۶
 اشراقی، میرزا محمّد تقی- ۳۹۴
 اشرفی، سروان عبدالله- ۴۲۷
 اصفهانی، ابوالقاسم- ۳۹۲
 اصفهانی، سید ابوالحسن [آیت الله]- ۶۰-۶۱-
 ۶۲-۱۰۴-۱۳۶-۱۷۵-۳۳۷-۳۹۰-۳۹۱-
 ۳۹۲
 اصفهانی، سید حسن [آیت الله]- ۳۹۳
 اصفهانی، شیخ حسنعلی- ۱۷۵
 اصفهانی، شریعت [آیت الله]- ۸۱-۱۰۷-۱۰۹-
 ۱۵۷-۱۶۲-۳۶۸
 اعتبار الممالک- ۳۰۲
 اعتصام لشکر، اسمعیل- ۲۳۱
 اعتضاد لشکر، میرزا محمود- ۲۲۷
 اعتلاء الملک- ۱۵۳
 اعتماد دربار- ۵۷
 اعلم، امیر [دکتر]- ۱۱۲
 اعلم، مظفر- ۳۷۶-۳۷۸
 افشار [دکتر]- ۴۳۷
 افشار، دکتر محمود- ۴۲۴
 افشار، نادر- ۲۹۶
 افضل- ۴۳
 افلاطون- ۳۱۳
 افندی اربلی، حاج عمر- ۲۲۴
 اقبال، دکتر منوچهر- ۱۱۵
 اقبال آشتیانی، عباس- ۳۲۹

- اقتداری- ۳۷
 اکبر، فتح‌اللہ خان [سپہدار اعظم، سپہدار
 رشتی]- [۱۴۶-۱۱۲
 اکبر [شیخ]- ۷۲
 اکبر آقاخان [سروان]- ۴۲۶
 الہامی، حاج ساعد السلطنہ- ۱۹۲
 امام حسن (ع)- ۱۷۲
 امام ہشتم (ع)- ۲۸۱
 امان‌اللہ خان- ۲۲۸
 امجد- ۴۴
 امجدی، سروان مسعود- ۴۲۶
 امیر ابراہیمی، میرزا محسن- ۳۲۶
 امیر اعظم- ۱۹۸-۱۴۶
 امیر کبیر- ۴۳۸
 امیر مؤید سواد کوهی- ۹
 امیر منصور- ۲۵۶
 امیل فاگہ- ۳۳۱
 امین- ۳۷۶
 امین الاسلام، شیخ محمود- ۱۹۸
 امین الدولہ- ۳۲۰-۳۲۳
 امین‌الضرب [حاج]- ۲۴۵
 انتظام- ۱۴۹
 انتظامی، سرگرد محمد علی- ۴۲۶
 انصاری ہمدانی، آیت‌اللہ آقا شیخ عباس- ۳۹۳
 انگجی، آیت‌اللہ- ۱۶۲
 انگجی، حاج سید مہدی [آیت‌اللہ]- ۳۹۵
 انور علی اف- ۲۶۴
 انیشن- ۹۰-۳۹۵
 مسیو اولمر- ۱۱۲
 اون- ۳۱۲
 اویس میرزا [شاهزادہ سلطان]- ۳۴۴
 اویسی، میرزا علی محمد خان- ۴۳۸
 ایرانی، مہدی- ۲۸۶
 ایرج میرزا- ۲۱۲
 ایروانی، میرزا محمدرضا- ۱۰۴-۱۹۱
 ایمن شہیدی، سید ہبۃ‌الدین خان- ۴۲۷
 ب
 بابامیری [خاندان]- ۱۲۸
 بارفروش، مسلم- ۶۴
 بازل فی کی تین [پروفیسور]- ۸۶
 باغداد سرار منی- ۳۲۶
 باغقی- ۳۸۹
 باقر خان- ۱۴۷
 باقر خان [سرگرد]- ۴۲۶
 بامداد، مہدی- ۴۱۹-۴۳۶
 معزز [سردار]- ۳۷۳
 بدر، محمود- ۳۷۷
 بدیمی، میرزا محمود- ۴۲۷
 برقمی، آیت‌اللہ حاج سید علی اکبر- ۳۹۴
 بروجردی، حاج آقا حسین- ۱۵۷-۲۰۳
 بروجردی، صادق- ۱۹۱
 بروجردی، غلامحسین- ۲۴۴
 بروجردی، میرزا مہدی- ۳۹۵
 بروجردی خاوری، حاج ملا اسماعیل- ۶۸-۷۲
 بصیر دیوان، حاج میرزا مصطفیٰ- ۲۷۲
 بغاوری، سرتیپ عبدالرزاق- ۲۶۷
 بفروئی، حاج سید یحییٰ- ۳۹۵
 بہار، ملک الشعرا- ۷-۲۱۰-۲۱۱-۳۰۰-۳۲۹-
 ۳۴۷-۳۶۰-۳۷۳-۴۲۲-۴۳۱-۴۴۶

- بهاری، آیت‌الله حاج شیخ اسمعیل - ۳۹۲
- بهرودی، سلیمان - ۱۸۹-۲۰۷
- بهبهانی، آقا محمد باقر - ۳۴۱
- بهرام خان بلوچ - ۲۲۸
- بهرامی - ۴۴۷
- بهرامی، فضل‌الله - ۴۲۵-۴۲۷
- بهرامی، میرزا محمود - ۴۲۵
- بهبزاد، حسین - ۴۴
- بهلول [شیخ] - ۳۷۶
- بهنام، میرزا شکرالله - ۴۲۶
- بیات - ۴۱۷
- بیات، مصطفی قلی - ۳۷۶
- بیرجندی، حاج شیخ محمد باقر - ۱۱۱
- بیک انشار، خاندانقلی - ۱۹۸
- بیسقی - ۲۲۵
- ب**
- بازارگاد - ۹۲
- پاشا خان [سرهنگ] - ۳۰۶
- پالیزی، ابوالقاسم - ۳۳۸
- پالیزی، خلیل - ۳۸۸
- پالیزی، علی - ۳۸۷
- پرتوی، علی محمد [منیع الملک] - ۲۸۱
- پرودن - ۳۱۳
- پسیان، نجفقلی - ۳۸۶
- پشمی، حسین - ۳۸۷
- پشمی، عبدالرسول - ۳۸۶
- پناهی، حاج ابراهیم - ۱۸۲
- پنجوبنی، ملا عبدالرحمن - ۴۷
- پورزند، ابوالحسن - ۲۰۷
- پول بورژوا - ۳۳۱
- پهلوی، اشرف - ۳۷۹-۳۸۱
- پهلوی، رضا [میرپنج، سردار سپه، شاه] - ۷-۹
- ۱۳-۲۲-۲۵-۳۶-۶۰-۶۱-۶۲-۷۸-۱۱۵
- ۱۱۸-۱۶۷-۱۷۸-۱۸۳-۱۸۹-۱۹۴-۱۹۵
- ۱۹۶-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱
- ۲۲۹-۲۳۰-۲۳۸-۲۴۰-۲۴۱-۲۵۵-۲۹۴
- ۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۷-۳۰۸
- ۳۳۵-۳۳۶-۳۴۹-۳۵۰-۳۶۰-۳۶۱
- ۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۸-۴۱۶-۴۲۳
- ۴۲۸-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۷-۴۳۸-۴۴۱-۴۴۴
- ۴۴۵
- پهلوی، شمس - ۳۸۱
- پهلوی، محمدرضا - ۲۵-۲۴۸-۳۶۶
- پهلوی، ملکه - ۳۷۹-۳۸۱-۳۸۲
- پیرنیا، ابوالحسن [معاذ السلطنه] - ۲۴۶-۲۴۷
- پیرنیا، الحسن [مشیرالدوله] - ۲۲-۱۶۷-۲۳۸
- ۴۰۲-۴۰۶-۴۲۴-۴۳۷-۴۴۵
- ت**
- تاجر اصطفیانانی شیرازی، حاج محمدعلی - ۳۴۱
- تبریزی، احمد [وحیدالاولیا] - ۷۵
- تبریزی، سید حسین - ۶۵
- تبریزی، شیخ راضی [آیت‌الله] - ۳۹۳
- تبریزی، سید علی - ۱۹۷
- تبریزی، میرزا قاسم خان - ۲۴۵
- تجدد - ۴۴۷
- نوبین، سید محمد - ۱۸۳-۳۴۷
- تراب خان [ملقب به وزیر خلوت] - ۲۵۴
- ترابی، آیت‌الله حاج سید میرزا آقا - ۳۹۲



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد ملی

- ج
- تراجانی زادہ، ملا احمد- ۵۳
ترجمان الدولہ- ۲۵۸
تفرشی، میرابو تراب- ۳۴۴
تفرشی، علی اکبر- ۳۸۶
تقوی، حسن- ۳۸۸
تقوی، حاج سید نصر اللہ- ۱۹۱
تقی- ۱۸۱
تقی خان [میرزا]- ۱۷۷- ۱۷۸- ۴۳۸
تقی زادہ، سید حسن- ۲۳۸- ۲۴۵- ۲۴۶- ۳۱۵- ۴۳۸
تنکابنی، حبیب اللہ خان [ساعدا الدولہ]- ۱۴۴
تنکابنی، میرزا طاہر- ۱۱۴- ۱۹۱- ۳۲۹
تنکابنی، وحید- ۲۷۷
توپچی باشی، علی مردان- ۳۱۱
تہرانی، شیخ آقا بزورگ- ۱۰۷- ۳۹۳
تہرانی، سید حسین- ۳۰۵
تہرانی، سید حسین- ۱۰۷- ۳۰۵
تہرانی، شیخ عباس [آیت اللہ]- ۳۹۳
تہرانی، میرزا عبداللہ [آیت اللہ]- ۳۹۳
تہرانی، میرزا عبدالعلی- ۳۹۴
نیگران- ۴۳۹
تیمور تاش [سردار معظم خراسانی]- ۱۸۳
۱۸۹- ۲۰۷- ۲۴۱- ۲۵۴- ۲۵۵- ۲۵۶- ۳۷۳- ۳۷۴
ث
- ثابتی، آیت اللہ میرزا محمّد- ۳۹۴
ثانی، عبدالحمید- ۱۷۹
ثقفی، آیت اللہ حاج میرزا محمّد- ۳۹۴
ثقفی، دکتر محمود- ۴۲۵
- جان محمد خان سر تپپ- ۷- ۸- ۹- ۳۷۳-
۳۷۵- ۳۷۴
جاوید- ۳۳
جاوید، غلامعلی- ۳۸۶
جزایری، آیت اللہ حاج میرزا فخرالدین- ۳۹۴
جزایری شوشتری نجفی- ۱۰
جعفر، متخلص بہ حکمت- ۱۲۲
سید جعفر- ۱۲۳
سید جعفر [میرزا]- ۳۴۴
شیخ جعفر- ۳۲۶
جعفری، رضا- ۱۱
جلال الدولہ- ۱۴۶
جلالی، ابراہیم [انصاح الملک]- ۱۳- ۱۴- ۱۵
جلالی، حاج سید محمد [آیت اللہ]- ۳۹۴
جلالی، مهدی [دکتر]- ۱۶
جلوہ [میرزا]- ۲۳۴
جلی، ابوتراب- ۱۸
جلیلی، جہانگیر- ۱۹
جلیلی، ولی اللہ [حجت الاسلام]- ۲۰
جم، محمود [مدیر الملک]- ۲۱- ۲۲- ۲۵- ۱۱۵-
۱۱۸- ۱۹۴- ۳۷۶- ۳۷۷- ۳۷۸- ۳۸۳-
۳۹۷- ۳۹۶
سید جمال الدین- ۴۳۳
جناب- ۱۰۳
جناب، کمال [دکتر]- ۲۶
جناب، حاج محمد حسن [میرزای شیرازی]-
۹۹
جنید، میرزا معتمد الدولہ- ۳۳۹
جوان، جعفر- ۲۷

- جوان، [عادل الدوله] میرزا محمد- ۲۷
 جوان، موسی [دکتر]- ۲۸
 جوانرودی، ملا محمود- ۲۹
 جوانشیر- ۳۳
 جهان، جعفر [دکتر]- ۳۰
 جهانپانی، سرلشکر امان‌الله- ۲۲۹-۳۷۳-
 ۳۷۷-۳۷۴
 جهانسوز، محسن- ۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۸۶-
 ۳۸۸-۳۸۷
 جهانسوز، محمّد تقی- ۳۸۸
 جهانسوزی، محمّد علی- ۳۸۸
 جهانسوزی، محمد کاظم [یلور]- ۳۶-۳۷-
 ۳۸-۳۹-۲۵۶-۲۵۷
 جهانشاهی، میرزا شفیق- ۱۹۱
 جهانگیر خان [ناظم‌الملک]- ۴۰
- ج
 چاپلقی، آیت‌الله حاج شیخ اسمعیل- ۳۹۲
 چال حصاری طهرانی، شیخ محمدرضا
 [افضل]- ۴۳
 چوبین، فتح‌الله- ۳۹-۲۵۶-۲۵۷
 چیتی، سید مهدی- ۴۴-۴۶
 چیچورانی، ملا محمّد امین- ۴۷
- ح
 حائری، شیخ عبدالکریم [آیت‌الله]- ۵۹-۶۰-
 ۶۱-۶۲-۶۳-۶۶-۸۳-۱۵۷-۲۲۳-۳۵۴-
 ۳۶۴-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲
 حائری، عبدالهادی [دکتر]- ۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲
 حائری، محمد [ابن‌الشیخ، حجت‌الاسلام]- ۶۴
- حائری، میرزا فضل‌الله [آیت‌الله]- ۷۲
 حائری، هادی [کوروش]- ۶۵
 حائری زاده، ابوالحسن- ۱۹۱-۳۱۰
 حائری شاهباغ، سید علی- ۱۹۱
 حائری مازندرانی، محمد صالح [علامه،
 آیت‌الله]- ۷۱-۷۲
 حاج سید حسین- ۱۵۶
 حاج میرزا حسین- ۷۲
 حاج‌بی زادگان، محمد باقر- ۳۸۶
 حاذق، نورالله [دکتر]- ۵۱-۵۲
 حافظ- ۲۴۹-۳۲۹
 حالتی، رفیع- ۵۵
 حامدی، عبدالله [دکتر]- ۵۷-۵۸
 حاجری، حاج ملا حاجی- ۶۶
 حاجری تهرانی، عباس [حاج شیخ، آیت‌الله]-
 ۶۶-۳۹۳
- حاجری استغاثی، محمد صالح [آیت‌الله]- ۶۸
 حاجری قمی، حاج شیخ محمد علی [آیت‌الله]-
 ۷۰
 حاجری یزدی [آیت‌الله]- ۷۰
 حب حیدره میرزا محمد علی [حاج]- ۷۵
 حبیب [حاج میرزا] شاعر و عارف- ۷۶
 حبیب‌الله- ۳۸۷
 حبیب‌الهی، ابوالقاسم [نویس]- ۷۶
 حجازی، محمد [مطیع‌الدوله]- ۷۸-۷۹
 حجت، آیت‌الله آفاسید محمد- ۱۵۷-۳۶۴-
 ۳۹۴
 حجت کوه کمره‌ای، سید محمد [آیت‌الله]- ۸۱
 حجتی کرمانی، عبدالحسین [حجت‌الاسلام]-
 ۸۳



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

- حکیم، منوچهر [دکتر] - ۱۲۱
- حکیم الملک - ۴۰۶
- حکیم الهی، میرزا علی نقی [مؤتمن دیوان مشیرالکتاب] - ۱۲۲
- حکیم شیرازی، میرزا محمد علی - ۱۲۳
- حکیم کازرونی، حاج سید علی - ۸۵
- حکیمی - ۱۵۳
- حکیمی، محمد - ۳۸۶
- حمیدی، مهدی [دکتر] - ۱۲۴
- حمیدی، میرزا مصطفی - ۴۲۷
- حید خان عمواوغلی - ۳۱۰
- حیدری - ۱۲۹
- حیدری، شیر علی - ۳۲ - ۳۳
- حیدری مهاباده، علی [سالار سعید] - ۱۲۸
- حیرت تبریزی، اسمعیل - ۱۳۰
- حیرت سجادی، سید محمد باقر [رکن الاسلام] - ۱۳۱ - ۱۳۲
- خ
- خائف شیرازی، اسمعیل - ۱۳۵
- خاتمی، حاج روح الله [آیت الله] - ۳۹۳
- خاتمی، میرزا عباس - ۴۳۷
- خاخورینی خراسانی حائری یارجمندی، یوسف [شیخ] - ۱۳۶
- خازن خلوت، علی خان - ۱۸۲
- خاکپور، اسدالله خان - ۳۲۶
- خالدی مفتی زاده، محمد رشید [ملا] - ۱۳۷
- خالصی، شیخ مهدی - ۳۹۱
- خالصی [خالصی زاده] شیخ محمد - ۳۹۱ - ۳۹۲
- خالقی، روح الله - ۱۳۹
- خالوقربان - ۲۶۳
- خدابنده نایینی، علی اکبر - ۱۴۰
- خداداد سپهری، برزو [دکتر] - ۱۴۱
- خدایار، محمود - ۳۸۷
- خدایار، هیربد - ۱۴۲
- خراسانی، آیت الله آخوند ملا محمد کاظم - ۵۹ - ۶۴ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۵ - ۱۰۷ - ۱۵۷ - ۲۱۵ - ۲۳۴ - ۳۶۸ - ۳۹۰
- خراسانی، حاج میرزا ابوالفضل - ۳۹۲
- خراسانی، میرزا محمد - ۲۳۲
- خطیب سنجی، شکرالله [شیخ] - ۱۴۳
- خلدی، میرقاسم - ۳۸۷
- خلعت بری، محمد ولیخان تنکابنی [امیراکرم، نصرالسلطنه، سردار معظم، سپهبد اعظم، سپهسالار اعظم] - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۶۴ - ۲ - ۳۱۰ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۸ - ۴۱۲ - ۴۱۳
- خلعت بری، نصرالله [اعتلاء الملک] - ۱۵۳
- خلوتی شیرازی، عبدالله [سرهنگ] - ۱۵۴
- خلیل [میرزا] - ۳۲۶
- خلیل تهرانی، حاج میرزا حسین - ۶۸
- خلیلیان، میرزا علی [رجاء اصفهانی] - ۱۵۵
- خمسه‌ای، شیخ هادی - ۳۶۲
- خمینی، آیت الله العظمی روح الله - ۳۹۳
- خوئی، آیت الله - ۱۰۹
- خویشی قزوینی، عبدالکریم [شیخ] - ۱۶۱
- خواجه نوری، ابراهیم - ۱۷۰
- خوانساری، ابوتراب عبدعلی [سید] - ۸۱ - ۱۵۶
- خوانساری، شیخ موسی - ۱۰۴
- خوانساری، محمد تقی [آیت الله] - ۱۵۷ - ۳۹۴ - ۴۱۴

- خوانساری صدر، حسن - ۱۵۸
- خوانساری ہمدانی، علی محمد [آزاد] - ۱۵۹
- خوشنویس مدرس عماد اردبیلی، میرزا حسن
[حالی] - ۱۶۰
- خوانساری، آیت‌الله حاج سید احمد - ۳۹۲
- خوانساری، آقا ضیاء‌الدین - ۳۹۳
- خوانساری، آیت‌الله حاج سید مصطفی - ۳۹۵
- خیابانی سبحانی، محمد حسین [آیت‌الله] - ۱۶۲
- د
- داداش [کتبفروش شیراز] - ۲۷۹
- دادگر، حسین [عدل‌الملک] - ۱۶۵-۱۶۶
- ۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴
- دادور - ۲۱۱
- دادیان و ہرام [پرنس] - ۴۴۵
- داعی الاسلام، سید محمد علی - ۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴
- داعی صغیر - ۱۷۲
- داماد یزدی، آیت‌الله آقا سید محمد - ۳۹۴
- دامغانی، حجت‌الاسلام آقا شیخ احمد - ۲۹۶
- دامغانی، شیخ نعمت‌الله [آیت‌الله] - ۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷
- دانتون [میو] - ۱۱۲
- دانش، تقی خان [ضیاء‌لشکر، مستشار اعظم] -
۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸
- دانش اصفہانی، حسین - ۱۷۹
- دانشور، محمد - ۳۸۸
- دانشور، محمد علی - ۱۸۱
- داور، میرزا علی کبیر - ۱۰۴-۱۰۸-۱۱۴-۱۸۲
- ۱۸۳-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۶
- ۱۹۹-۲۴۱-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۹-۳۷۶-۴۱۹
- ۴۲۲-۴۲۴
- دایی نمایش، محمد حسین - ۱۹۷
- دبستانی کرمانی، میرزا محمود - ۱۹۸-۱۹۹
- ۲۰۰-۲۰۱-۲۲۵
- دبیرالممالک [دیری زادہ ملایری] - ۲۰۲
- دیران، باقر - ۲۰۲
- دخو - ۲۴۵
- درچہ‌ای، سید محمد باقر [آیت‌الله] - ۲۰۳
- درگاہی، ارسلان - ۲۱۱
- درگاہی، سرتیپ محمد - ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱
- ۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۳۰-۳۰۷
- ۳۵۹-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۷
- درگاہقلی بک - ۱۹۸
- درویش، غلامحسین خان - ۲۰۹-۲۱۲
- دزی، ضیاء‌الدین [شیخ] - ۲۱۳-۲۷۴
- دزفولی، شیخ محمد علی [بہجت‌العلماء، بہروز
خاوری] - ۲۱۵-۲۱۶-۴۲۷
- دستغیب، سید محمد باقر [حاج] - ۲۱۷
- دشتی، علی - ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۳۲۹
- ۳۴۹-۴۲۸-۴۴۷
- دشی کردستانی، ملا عبداللہ [مفتی] - ۲۲۴
- دفتری، میرزا محمود [عین‌الممالک] - ۲۲۷
- دنبلی، حسین قلی خان نظام‌الدولہ - ۳۳۸
- دوست محمد خان بلوچ - ۲۰۷-۲۲۸-۲۲۹
- ۲۳۰
- دوسگور [کتس] - ۳۳۱
- دولت، موسی [معظم‌السلطنہ] - ۲۳۱
- دولت آبادی، حسام‌الدین - ۵۲
- دولت آبادی، سید ہادی - ۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴
- دولت آبادی، یحیی [حاجی، میرزا] - ۶۰
- ۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۸-۳۹۱-۴۲۸

رجیان، ملک محمد- ۳۸۸	۴۲۹
رحیم- ۴۱۷	دھاقانی، نوراللہ [شیخ]- ۲۴۳
رحیم زادہ ارژنگ- ۲۹۴	دھند، علی کبیر- ۲۴۴-۲۴۵-۲۴۷-۲۴۸
رحیم زادہ صفوی، علی اصغر- ۲۹۵-۲۹۶	۲۵۰-۲۴۷-۴۳۱-۴۳۴-۴۳۶
۲۹۷-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۸-۴۳۷	دیبہ، عبدالحسین [وکیل الملک]- ۳۶-۳۷
رحیم غفاری، فتح اللہ- ۳۰۲	۳۹-۳۹-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸
رخشانی، حسین- ۳۷۷	۴۳۶
رزم آراء، علی [سپہبد]- ۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱	دیل کارنگی- ۳۳۱
۳۰۳-۳۰۷	دیو سالار، یحیی- ۲۵۹
رزم آراء، میرزا محمد خان- ۳۲۶	
رسا، میرسیداسداللہ- ۳۰۵-۳۰۸	ذ
رستگار، سرگرد عبداللہ- ۴۲۶	ذوہ، ابوالقاسم [سجادی]- ۲۶۳-۲۶۴-۴۳۶
رستم بیگ- ۱۲۸	۴۳۷
رستم گیو، ارباب- ۲۹۱	ذکاء الملک- ۴۲۷
رسول زادہ، محمد امین- ۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱	ذوالریاستین شیرازی، میرزا عبدالحسین [مولانا]
۳۱۳-۳۱۵-۴۳۸	علیشاہ- ۲۶۵-۲۶۶
مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی علامہ سید سید محمد سعید شاہ صاحب مدظلہ العالی	ذوالفتون- ۲۶۷-۲۶۸
رشی، میرزا حبیب اللہ- ۶۴-۲۰۳-۲۳۴	
رشتیان، قاسم- ۳۱۶	ر
رشدیہ، حسن [تبریزی]- ۳۱۷-۳۱۸-۳۲۰	رائقی، تقی- ۲۷۱
۳۲۳-۳۲۵	راد، احمد- ۲۷۲
رشدیہ، آقا میرزا حسین- ۳۲۶	راد، معتمد الممالک- ۱۹۱
رشدید، آقا میرزا علی- ۳۱۶	رازانی، ابوتراب- ۲۹۰
رشید، ملا محمد- ۱۳۷-۱۳۸	رافائل- ۴۶
رشید یاسمی، غلامرضا- ۳۲۸-۳۲۹	رامن [پروفیسور]- ۵۷
رضا- ۶۳-۳۸۷-۴۴۰-۴۴۳	راوری، ارباب شہریار- ۲۹۱
رضائیان، حاج شیخ اسماعیل- ۱۹۱	راہ نجات، ابراہیم- ۲۹۳
رضایی، محمد- ۳۸۸	راینہ، ملا عبداللہ- ۱۹۸
رضوی، سید آقا- ۳۸۸	ربابہ- ۳۸۷
رضوی شیوا، محمد تقی- ۳۸۶	رجاء اصفہانی- ۱۵۵

- رضوی قمی، سید محمد تقی - ۳۳۳
 رضوی قیم کشمیری لاہوری، سید محمد باقر -
 ۳۳۴
 رفیع [میرزا] - ۳۳۸
 رفیع، رضا [قائم الملک] - ۳۳۵
 رفیع، نور الدین [آیت اللہ] - ۳۳۷
 رفیع نوایی، سرہنگ محمد - ۴۲۵
 رفیعی، رضا - ۴۴۳
 رفیعی، محمد تقی [نظم الممالک] - ۳۳۸
 رفیعی قزوینی، حاج سید ابوالحسن [آیت اللہ] -
 ۳۹۲
 رکن التجار شیرازی، میرزا عبداللہ - ۳۴۱
 رکن الدولہ - ۳۴۰
 رکن الدین [سید] - ۴۱۵
 رکن السلطنہ، محمد رضا [میرزا، شاہزادہ] -
 ۳۳۹
 رکن الملک - ۱۷۳
 رکن الممالک، حسینقلی میرزا - ۳۴۰ - ۴۴۴
 رکن زادہ آدمیت، محمد حسین [سالک] -
 ۳۴۱ - ۳۴۲
 روحانی، حاج میرزا محمود - ۳۸۹
 روحانی، میرزا شکر اللہ [آزادی] - ۳۴۴
 روحانی، آیت اللہ حاج سید محمود - ۳۹۵
 روحانی، آیت اللہ حاج سید ہادی - ۳۹۵
 روحانی وصال، علی - ۳۴۶
 روحانی قمی، حاج سید ابوالحسن - ۳۹۲
 رومانوف [خاندان] - ۳۱۰
 روواک - ۲۷۳
 رهنما، زین العابدین - ۳۰۰ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۹ -
 ۳۵۰ - ۴۴۷
- رہنما، عبدالرحیم - ۳۵۲
 رهنما، مہدی - ۳۵۲
 ریاحی فرید اصفہانی دہبان، محمد - ۳۵۳
 ریاضی، آقا شیخ ابراہیم [آیت اللہ] - ۳۵۴ -
 ۳۹۲
 ریاضی، سرہنگ علی - ۲۸۱
 ریاضی، مہندس عبداللہ - ۳۳۷
 ریاضی، دکتر کاظم - ۳۵۵
 ریاضی یزدی، سید محمد علی - ۳۵۵ - ۳۵۶
 ریحان، یحیی - ۲۶۳
 ریسانی، حاج علی اکبر - ۴۵
 رئیس السادات - ۳۱۸
- ز
 زاهدی، آیت اللہ حاج میرزا ابوالفضل - ۳۹۲
 زاهدی [سہید] - ۴۱۷
 زکریا کفش، علی اصغر - ۳۵۹
 زعیم کاشانی، حسن [سید] - ۳۶۰ - ۳۶۱
 زنجانی، ابراہیم [شیخ] - ۳۶۲
 زنجانی، میرزا ابو عبداللہ [حاج شیخ الاسلام] -
 ۳۶۵
 زنجانی، سید احمد [آیت اللہ] - ۳۶۴ - ۳۹۳
 زنجانی، آیت اللہ حاج آقا رضا - ۳۹۳
 زنجانی، میرزا مجید - ۱۰۹
 زند، سرہنگ احمد علی - ۴۲۵
 زنگہ، احمد [سرتیپ] - ۳۶۶
 زنگہ، مسعود اعظم - ۳۸۶
 زنوزی، میرزا رضی [آیت اللہ] - ۳۶۸
 زنوزی تبریزی، آیت اللہ میرزا محمد حسن -
 ۳۶۸

سعدالدین - ۱۳۱	زهره - ۲۱۲
سعدیه، حاج مشاور - ۲۵۶	زین العابدین، [شیخ، ملا، سید] - ۶۴ - ۷۱ -
سلیمان صفوی [شاه] - ۲۹۵	۱۳۶ - ۳۷۴ - ۴۱۵
سلیمی، عبدالله - ۳۸۷	زین العابدین خان [حاج] - ۳۶۹
سمیمی، آقارضا - ۴۲۷	زینب - ۵۵
سمیمی، عنایت‌الله - ۳۷۷	
سنجایی - ۳۲۹	س
سنجر میرزا - ۳۴۰	ساسانی، خان ملک - ۱۵۳
سنجری، حسین - ۲۱۱	ساعد، محمد - ۱۱۵
سہام الدولہ - ۱۷۷	ساعداالدولہ، علی اصغر خان - ۱۵۲
سویلی، میرزا حسن - ۴۲۵ - ۴۲۶	ساعداالدولہ، حبیب‌اللہ خان - ۱۴۴
سویلی، علی - ۱۱۵ - ۳۵۱ - ۳۷۸ - ۳۹۶ - ۳۹۷	ساعد مراغہ‌ای، محمد - ۳۵۹
سیویہ، آخوند ملا علی - ۶۸	سالار الدولہ - ۱۵۰
سیروس، غلامعلی سام گیس - ۳۳ - ۳۸۶	سالار سمید - ۱۲۸
سیف، سرہنگ دوم عبدالله - ۴۲۶	سالار فاتح - ۱۴۸
سیف‌الدین - ۱۲۸	ساوہ‌ای، آیت‌اللہ حاج شیخ محمدرضا - ۳۸۹
	سایکس [ژنرال] - ۱۹۹
ش	سبحانی، آیت‌اللہ - ۱۷۵
شادشور، مهدی - ۳۸۷	سپہر، عبدالعلی - ۳۸۷
شادمان، ولی‌اللہ [پاسبان] - ۳۸ - ۲۵۶	سٹارخان - ۱۴۷
شاہرخ، ارباب کیخسرو - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۴۲۹	سجادی - ۴۴۴
شاہرود، آیت‌اللہ حاج سید جعفر - ۳۹۳	سجادی، دکتر محمد - ۳۷۸
شاہرودی، آیت‌اللہ حاج شیخ عباسعلی - ۳۹۳	سرابی، آیت‌اللہ حاج میرزا عبدالله - ۳۹۴
شاہگان، میرزا اسماعیل - ۴۲۷	سردار افخم، آقابالاخان - ۱۷۷
شہستری، سید محمود - ۳۱۰	سردار کبیر - ۴۱۲
شیر، سید حبیب‌اللہ - ۱۹۱	سرداری، سرہنگ یحیی [ادیب السلطنہ] - ۲۳۰ -
شجیمی، زہرا - ۴۱۵	۴۲۵
شربانی [آیت‌اللہ] - ۳۶۸	سرکشیک زادہ - ۳۵۰ - ۴۴۶
شربدان [مستر] - ۳۰۰	سروش، علی اصغر - ۳۸۷
شریعت اصفہانی - ۳۶۵	سعادت بوشہری، شیخ عبدالکریم - ۳۴۱

- شریعتمدار، آیت‌الله حاج میرزا ابوالحسن - ۳۳۷
 شریعتمدار، آیت‌الله حاج شیخ محمد حسین - ۳۹۵
 شریعتمداری، شیخ عیسی - ۲۰۰
 شریعتمداری، آیت‌الله حاج سید کاظم - ۳۹۴
 شریعتی، محمود - ۳۸۸
 شریف، سرهنگ دوم ابراهیم - ۴۲۶
 شریف، میرزا احمد خان - ۴۲۷
 شریف رازی، حجت‌الاسلام شیخ محمد - ۷۰
 ۸۱ - ۳۸۹ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۴۱۴
 شعاع السلطنه - ۱۵۰ - ۲۰۹ - ۲۱۰
 شفائی، میرزا عبدالحسین - ۲۵۸
 شفیع، میرزا احمد - ۳۴۶
 شکرالله [شیخ] - ۱۴۳
 شکر محمد - ۲۳۰
 شکری - ۲۱۱
 شکوه‌الملک - ۳۹۶
 شکوهی، سید حسین - ۱۴ - ۱۵
 شلومبرک [شلومرخ] - ۱۶۹ - ۴۱۷
 شمس [پروفسور] - ۴۳۷
 شمس‌الدین - ۱۲۲
 شمس‌الدین بیگ - ۲۳۵
 شوستر - ۴۱۰
 شهاب‌الدین [سید] - ۱۰۶
 شهابی، شیخ‌الملک - ۳۵۲
 شهابی، دکتر علی‌کبر استاد دانشگاه - ۲۸۵
 شهربانو - ۱۶۲
 شهردار، میرزا حبیب‌الله - ۴۲۵
 شهبوار، خلیل - ۳۸۶
 شهباز - ۱۴۲
 شیخ‌المراقین، شیخ‌علی - ۳۴۷
 شیرازی، میرزا احمد - ۸۵
 شیرازی، مهندس احمد خان - ۲۹۵
 شیرازی، ثقة‌الاسلام سید محمد حسن - ۱۲۴
 شیرازی، آیت‌الله میرزا محمد تقی - ۷۰ - ۱۰۷ - ۱۵۷
 شیرازی، میرزا جهانگیر خان - ۲۴۵ - ۲۵۰
 شیرازی، آیت‌الله میرزا محمد حسن - ۵۹ - ۱۰۴ - ۲۳۴ - ۳۹۰
 شیرازی، سلیمان خان رکن‌الملک - ۱۷۳
 شیرازی، آیت‌الله مجدد - ۸۵
 شیرازی، آقا میرزا محمد صادق - ۱۲۳
 شیروانی - ۳۴۹
 شیروانی، بهار - ۱۲۸
 شیروانی، آقا جمال - ۳۶۸
 صاحب اختیار - ۳۸۲
 صاحب‌الداری، حاج میرزا عبدالحسین - ۳۹۴
 صاحب جمع، کاظم - ۳۸۷
 صادق [سید] - ۳۶۰
 صادق [سروان] - ۴۲۶
 صادق، آیت‌الله حاج میرزا مصطفی - ۳۹۵
 صادقی، میر محمد - ۳۳ - ۳۸۶
 صادقی نژاد - ۲۸۴ - ۲۸۶
 صارم‌الدوله، اکبر میرزا - ۱۵۳ - ۱۶۶ - ۳۰۶ - ۴۱۲
 صالح مشهور به قیصر - ۴۱۵
 صالح، اللبیار - ۱۹۱
 صالحی، آیت‌الله حاج شیخ علی‌اصغر - ۳۹۴



مرکز تحقیقات کتابت و ترمیم اسناد

ض	صبا [مدیر روزنامه] - ۲۱۹
ضرابی، سروان حسین - ۴۲۶	صبا، ابوالحسن - ۲۱۰-۲۱۱
ضرابی، نعمت‌الله - ۳۸۶	صبا، حسین - ۲۹۶
ضیغم‌السلطان - ۲۵۹	صباح‌الدین [پرنس] - ۱۷۹
ضیاء - ۴۰	صحافتزاده، میرزا رضا - ۳۲۶
ضیاء‌الواعظین - ۳۰۶	صحت‌السلطنه [دکتر] - ۲۹۷
ضیاء‌لشکر - ۱۷۷	صدر، آیت‌الله صدرالدین - ۳۹۳
ضیاء مرندی - ۴۰	صدر، آیت‌الله حاج سیداسماعیل - ۸۵-۱۵۷-۲۰۳
ضیایی، محمّد علی - ۳۸۸	صدر، کاظم - ۱۹۱
ضیایی، نصرالله - ۳۸۸	صدر، محسن [صدرالاشراف] - ۳۷۶-۴۱۶
ط	صدرالعلماء، سید محمد [آیت‌الله] - ۳۹۴
طارمی، حاج شیخ جواد - ۱۰۹	صدرالقرء - ۳۲۶
طالقانی، حاج بشیر - ۲۰۹	صدرالمتألهین شیرازی - ۳۸۹-۱۱۰
طالقانی، حاج سیدمحمّد بن‌الدین - ۳۹۵	صدرالمدرّسین - ۴۴۴
طالقانی، حاج سید محمّد رضا - ۳۹۵	صدرالمحدثین، محمود - ۱۵۸
طاهری، ابوشراب [آیت‌الله] - ۳۹۳	صدری، رکن‌الملک - ۱۹۲
طاهری، حاج سید حیدر [آیت‌الله] - ۳۹۳	صدیق، علی - ۳۸۹
طباطبایی، سید ضیاء‌الدین - ۲۱-۲۲-۱۵۱-۱۶۶-	صدیق، عبدالحمین - ۳۸۹
۲۰۴-۲۱۸-۳۴۴-۳۴۷-۳۴۹	صدیق، دکتر عیسی - ۸۹-۲۶۸-۲۷۶
طباطبایی، عبدالکریم - ۴۳۶-۴۳۷	صدیق خلوت، محمد ابراهیم - ۱۵۴
طباطبایی، سید محمد کاظم - ۳۶۵	صراف، حاج احمد - ۱۹۷
طباطبایی فشارکی، سید محمد - ۵۹	صفا، میرزا علی محمد - ۱۲۲
طباطبایی نائینی، میرزا رضاخان - ۱۹۱	صفایی، ابراهیم - ۴۱۵
طباطبایی نائینی، آیت‌الله حاج شیخ محمّد رضا - ۳۹۵	صفر علیخان [سرهنگ] - ۸
طیب خراسانی، میرزا عبدالله - ۲۳۵	صمصام‌السلطنه بختیاری - ۱۵۰-۳۰۶-۴۰۶-
طریقت شیرازی، رحیم آقا - ۳۴۱	۴۱۰-۴۱۱
طوسی - ۷۳	صنیع‌الدوله - ۴۰۱-۴۰۲
طهرانی - ۳۹۱	صوراسرافیل، میرزا قاسم - ۲۴۶

- طهرانی، حاج فاضل- ۲۳۱
 طهماسبی، خلیل- ۳۰۳
- ظ
- ظل السلطان- ۱۷۶-۲۳۳-۲۳۴-۴۱۸
 ظهیرالدوله- ۲۱۰-۲۱۲
- ع
- عادل زیاد خان اف- ۴۴۵
 عباس، شاه عباس کبیر- ۲۹۶
 عباس مراغه [سید]- ۱۰۴
 عباس میرزا- ۹۱
 عباسعلی [حاج]- ۳۴۱
 عباسقلی- ۴۴۰
 عباسقلی بیگ- ۴۴۳
 عباسیان- ۳۳
 عباسیان، امامعلی- ۳۸۸
 عباسیان، احمدعلی- ۳۸۸
 عباسیان، عبدالحمین- ۳۸۶
 عباسیان، قربانعلی- ۳۸۸
 عبدالحمین فیلسوف- ۱۱۲
 عبدالرحیم- ۳۶۴
 عبدالعظیم [سید]- ۱۹۲
 عبدالکریم [شیخ]- ۶۰-۶۱-۱۶۱-۱۶۵
 عبدالله [سید]- ۴۱۵
 عبدالله [ملا]- ۱۷۲
 عبدالله طیب [حکیم باشی]- ۱۱۲
 عبدالله میرزا [شاهزاده]- ۱۱۰
 عثمانی نقشبندی، شیخ محمد بهاءالدین- ۲۲۴
 همدانی، احمد حسین- ۳۷۷
- عدل، منصور السلطه- ۱۹۲
 عدل الملکی- ۱۶۹
 عراقی- ۳۶۰
 عراقی، حاج سید اسماعیل- ۵۹
 عراقی، حاجی آقا محسن- ۳۹۰
 عراقی، آیت الله آقا ضیاءالدین- ۱۰-۸۱-۱۳۶-
 ۱۵۷-۱۶۲-۱۷۵-۳۳۷-۳۹۰
 عراقی، آیت الله حاج شیخ محمد علی- ۳۹۵
 عراقی، آیت الله حاج آقا مجتبی- ۳۹۴
 عربشاهی، میرزا هاشم- ۴۲۷
 عربان شیرازی، شیخ عبدالکریم- ۱۰۱
 عسکری کامران، غلامحسین- ۴۵
 عشقی، میرزاده- ۲۰۵-۲۹۸-۳۰۶-۳۰۸-
 ۳۴۹
 عضد السلطه- ۲۹۷
 عضد الملک نایب السلطه- ۴۰۷
 عطایی، مصطفی- ۳۸۶
 علاء الدوله قاجار، احمد- ۷-۴۱۸
 علاء السلطه- ۴۰۲-۴۰۶
 علاء الملک- ۴۱۲
 علاء، حسین- ۲۲۱-۳۷۷
 علاء، میرزا حسین خان- ۲۳۸
 علاء الدین، سید حسین- ۸۵
 علامه، ملا محمد حسن- ۷۲
 علامه حائری- ۷۳
 علامه مازندرانی- ۷۳
 علامه یزدی- ۸۱
 علم، ابراهیم- ۳۷۸
 علی- ۲۷-۲۸-۷۲

- غفاری، اصلان- ۳۳- ۳۸۶
- غفاری، سهام‌الدین- ۳۴- ۳۸۷
- غفاری، معاون‌الدوله- ۲۴۴
- غفاری، مینالدین- ۳۸۷
- غفاری کاشانی، اقبال‌الدوله- ۲۳۸
- غلامحسین- ۲۰۹
- غلامرضا خوشنویس [استاد میرزا]- ۲۰۹
- غلامعلی- ۳۸۹
- غنی، قاسم [دکتر]- ۳۷۸
- ف**
- فابری [پروفسور]- ۸۸
- فاضل [حاج]- ۱۷۵
- فاطمی [دکتر]- ۱۶۹
- فاطمی، دکتر حسین- ۲۴۹
- فاطمی، سید محمد- ۱۹۱
- فتحعلیشاه قاجار- ۹۱- ۱۶۲- ۴۴۵
- فدوی- ۳۸- ۳۹- ۲۵۶- ۲۵۷
- فراهی، ابونصر- ۲۰۰
- فرخ- ۳۷۷
- فرخی- ۲۱۹
- فرخی، محمد- ۱۹۳- ۴۲۴- ۴۴۴
- فردوست، حسین [ارتشبد]- ۲۵
- فردوسی، میرزا حسین- ۴۲۷
- فرشاد، سروان حسن- ۴۲۹
- فرصت‌الدوله- ۱۰۸
- فرمانفرما، عبدالحسین میرزا- ۱۵۰- ۱۹۳
- فروتین- ۳۸- ۳۹- ۲۵۶- ۲۵۷
- فروغی، میرزا ابوالحسن- ۲۷۴
- فروغی، محمد حسین- ۲۴۴
- علی بن موسی الرضا (ع)- ۳۸۳
- علی خان- ۲۲۹- ۲۳۰
- علی خان [میرزا]- ۳۲۶
- علی محمد [میرزا]- ۱۷۶
- عی محمد [ملا]- ۲۶۷
- علی محمد خان- ۲۲۸
- علی محمد [حاج میرزا]- ۳۵۲
- علی کبیر خان [میرزا]- ۲۴۶- ۳۲۶
- علی کبیر طیب اردکانی [میرزا]- ۱۳
- علی، آیت‌الله حاج شیخ- ۸۳
- علی تاجر [حاج]- ۱۶۵
- علیشاه- ۳۳۴
- علی منصور- ۳۷۸
- علیق‌لی خان سردار اسعد [حاج]- ۱۴۸
- علی قلی- ۴۰۱
- علی نقی [میرزا]- ۱۳
- علی نقی [ملا]- ۲۷۲
- علوی، سید سجاد [آیت‌الله]- ۳۹۳
- علوی، یوسف- ۱۰۵
- علوی خونی، آیت‌الله حاج سید ابراهیم- ۳۹۲
- عمادالکتاب- ۳۲۶
- عیسی [سید]- ۱۵
- عین‌الدوله- ۱۴۵- ۱۴۷- ۱۷۶- ۲۲۳
- عین‌الممالک- ۲۲۷
- عین‌الله- ۱۱
- غ**
- غروی، آقا شیخ محمد- ۳۹۴
- غزالی- ۷۳- ۱۱۰
- غسال، سید جعفر- ۲۵۷



- فروغی، محمد علی [ذکاء الملک] - ۲۲ - ۱۱۵ -
 فاجاریہ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۹۹ - ۳۰۷ - ۳۴۹ -
 ۱۱۸ - ۱۶۷ - ۱۸۹ - ۱۹۴ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۴۱۵ -
 ۴۱۶ - ۴۱۷
- قاسم [سید] - ۴۱۵
 قاسم خان [آقامیرزا] - ۲۴۶ - ۲۴۷
 قاسمی، ملا مین الدین - ۷۲
 قدسی - ۱۰۸
 قراچہ داغی، شیخ حسین - ۱۶۲
 قراگوزلو - ۳۶۶
 قریب، ضیاء الدین - ۳۹۸
 قریشی، امان اللہ - ۳۸۶
 قزلبچی ترجانی، علامہ ملا علی - ۵۳
 قزوینی، حاج رحیم تاجر - ۲۰۵
 قزوینی، خان بابا خان - ۲۴۴
 قزوینی، حکیم شاہ محمد - ۱۱۶
 قشقانی، جہانگیر خان - ۱۷۲
 قسی، حاج شیخ عباس - ۱۱۱ - ۱۳۶
 قسی، میرزا محمود - ۳۰۵
 قوام - ۱۱۵ - ۳۸۳
 قوام السلطنہ - ۲۲ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۶
 قوام الملک - ۲۵
 قوچانی، حاج شیخ علی - ۸۱ - ۱۵۷
- ک
 کات [مسیر] - ۲۹۵
 کازرونی - ۳۶۰
 کازرونی، سید علی حکیم - ۱۴۳
 کازرونی بحرانی، شیخ ابوالحسن - ۸۴ - ۸۵
 کاشانی [آیت اللہ] - ۱۵۷ - ۳۰۷
 کاشانی، جعفر - ۳۸۶
 کاشانی، زین العابدین - ۳۸۶
- ک
 فیروز آبادی، آیت اللہ سید محمّد - ۸۱ - ۳۹۲
 فیض، آیت اللہ - ۳۰۳
 فیض، ملا محسن - ۳۸۹
- ق
 قائم الملک - ۳۳۵
 قائم مقامی، باقر - ۳۸۷
- فردوسی، محمد - ۳۸۷
 فرید محسنی، آیت اللہ حاج آقا حسن - ۳۹۳
 فسانی، میرزا محمد صادق - ۳۴۱
 فشارکی، سید محمّد - ۳۹۰
 فضائی، حسن [شیوا] - ۷۳
 فضل اللہ خان وکیل الملک [وزیر خلوت] - ۴۳۶
 فضل الہی، اسد اللہ - ۳۸۷
 فضلعلی [آیت اللہ] - ۳۹۴
 فضلی، سر لشکر امیر - ۳۷۷
 فقیہ ارسنجانی، حاج سید ابوالقاسم - ۳۹۲
 فقیہ زنجانی، آقا شیخ غلامحسین - ۱۴۹
 فلسفی، سید میرزا آقا - ۳۰۷
 فزادی - ۱۹۹ - ۲۰۰
 فوربہ - ۳۱۳
 فیاض، ملا عبدالرزاق - ۳۸۹
 فیروز [شاہزادہ نصرت الدولہ] - ۱۸۳ - ۱۹۳ -
 ۳۰۶

- کاشانی، علیرضا- ۳۸۷
کاشانی، علیرضا- ۳۸۷
کاشانی، آخوند محمد- ۱۷۲-۱۷۳
کاشانی، فخرالزمان- ۳۸۷
کاشانی، ماشاءالله خان- ۱۶۶
کاشانی، نایب حسین- ۱۶۶
کاظم نیا- ۳۸۸
کاظمی، باقر- ۳۷۶
کامران، میرزا آقاخان- ۴۲۷
کامران میرزا نایب السلطنه- ۱۴۵-۳۴۴
کبری- ۳۸۸
گراوغلی، امیر- ۴۵
گراوغلی، حسین- ۴۵
کردستانی، میرزا زمان- ۳۵۹
کرمانشاهی، شیخ عبدالقدوس- ۱۰۱
کرمانشاهی، میرزا محمد حسن- ۲۱۳
کرمانی، حاج شیخ ابوجعفر- ۱۹۸
کرمانی، میرزا آقاخان- ۲۳۳-۲۳۵
کرمانی، میرزا رضا- ۲۳۵
کرمانی، صتمعی زاده- ۴۱-۴۶
کرمانی، مجدالاسلام- ۳۲۳
کرمانی، ناظم الاسلام- ۱۹۸
کریمستن دانمارکی- ۳۳۱
کریم الدین [سید]- ۴۱۵
کریم نیا- ۳۸۸
کسرانی، گويا- ۳۴۹
کسروی، احمد- ۱۹۱-۱۴۷-۲۵۸
کشفی، آیت الله حاج سید مهدی- ۳۹۵
کفائی، آیت الله زاده- ۱۷۵
کلثوم- ۵۵
کلجینی، سید محمد سعید- ۱۳۱
کمال السلطنه- ۲۱۰
کمال الملک- ۴۶-۱۷۸
کمالوند، آیت الله حاج روح الله- ۳۹۳
کمپانی [آیت الله]- ۱۰۹
کمپانی، شیخ محمّد حسین- ۱۳۶
کمره ای- ۳۰۶
کمره ای، آیت الله حاج میرزا خلیل- ۳۹۳
کوبن [دکتر]- ۲۱
کوچک خان جنگلی [میرزا]- ۱۹۷-۲۳۶-۴۳۶
کوچه حرمی، آیت الله آفا شیخ مهدی- ۳۹۵
کوه کمره ای، سید علی- ۸۱
کوه کردی، حاج سید حسین- ۱۵۶
کوهی- ۳۰۸
کهن، میرزا فتحعلی- ۴۲۷
کهنمویی، سید حسن- ۳۸۶
کیا- ۴۳۶
کیا، عمادالدین- ۴۲۶
کیانی، حبیب الله- ۳۸۶
گی
گاله [دکتر]- ۱۱۲
گلپایگانی، محمد باقر- ۳۵۹
گلپایگانی، آیت الله حاج ریحان الله- ۳۹۳
گلپایگانی، آیت الله سید کاظم- ۳۹۴
گلپایگانی، آیت الله العظمی حاج سید محمّد رضا-
۳۹۵
گلشن- ۴۵

- متین دفتری، دکتراحمد- ۱۱۵-۲۷۷-۳۷۷-
۳۹۸-۳۹۷
مجیبی [میرزا]- ۲۰۰
مجتہد کاشانی، سید محمدرضا- ۹۹
مجتہدی، آیت اللہ حاج میرزا عبداللہ- ۳۹۴
مجتہدی، فضل اللہ- ۳۸۷
مجتہد یزدی، سید یحییٰ- ۵۹
مجدالاسلام- ۱۹۸
مجلل الدولہ- ۲۵۵-۲۵۸
سید مجیدین سیداحمد- ۱۳۱
محب اللہ [سید]- ۴۱۵
محتشم السلطنہ- ۹۵-۹۶-۱۰۶
محسن [میرزا]- ۱۲۳
محدث- ۳۸۹
محمد- ۸۸-۱۱۱-۳۳۳-۴۱۵
محمد [معروف بہ مجاہد]- ۴۴۵
محمد [سرہنگ]- ۳۰۳
محمد امین- ۴۳۹-۴۴۳
محمد باقر [سید]- ۲۰۳-۲۱۷
محمد باقر- ۱۰۳
محمد تقی- ۴۲۲
محمد تقی [شیخ]- ۱۷۳
محمد تقی [حاج سید]- ۴۱۵
محمد جعفر- ۵۹-۲۶۷
محمد حسن [ملا]- ۵۳
محمد حسن میرزا [ولیمہد قاجار]- ۲۹۷-۲۹۸
محمد حسین- ۱۸-۳۶-۱۰۶
محمد حسین [حاج]- ۳۴۱
محمد حسین مشہور بہ جناب- ۱۰۳
محمد خان [سرہنگ]- ۴۲۵
- گل گلاب، دکترا حسین- ۴۳۷
گوٹہ- ۳۲۹
گوگول- ۵۵
گوہر بیگم- ۵۱
گیلانی، حاج محمد مہدی [بہرالمعلوم،
شریتمدار رشتی]- ۳۳۵
- ل
لافوتن- ۴۳۵
لاہاک خان- ۹
لاہیجی- ۳۸۹
لطف اللہ پرنس- ۳۸۹
لنکرانی، آیت اللہ فاضل- ۳۹۴
لواسانی، آیت اللہ حاج سید احمد- ۳۹۳
لواسانی، حسن- ۱۹۱
لورن- ۳۹۲
لومر- ۲۱۱
- م
مارکس- ۳۱۳-۳۱۵
مارگولیوٹ- ۳۳۱
مازندرانی، شیخ عبداللہ- ۶۴
مازندرانی [آیت اللہ]- ۳۴۷
مازندرانی حائری، آیت اللہ آقا شیخ
محمد حسین- ۳۰
مازندرانی، میرزا علی- ۳۴۱
ماژور گلایں- ۳۴۷
مانی، نظام السلطنہ- ۲۳۸
ماہ سلطان- ۳۸۸
متقی، علی- ۳۸۷



مرکز تحقیقات کتابت و ترمیم اسناد

- محمد خان [میرزا] علاءالملک - ۱۶۶
 محمد خان [حاج] - ۳۶۹
 محمدرضا خان افسر توپخانه - ۳۲۶
 محمد علی - ۱۰۶ - ۳۸۹ - ۴۴۰
 محمد علی خان - ۲۰۷
 محمد علی خان [میرزا] - ۳۲۶
 محمد علی [سید] - ۶۵
 محمد علی متخلص به علی [میرزا سید] - ۳۴۴
 محمد علی شاه [محمد علی میرزا] - ۶۴ - ۱۴۵ -
 ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۱۹ -
 ۲۲۰ - ۲۳۶ - ۲۴۶ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۲۹ -
 ۴۳۳
 محمد ناصر خان ظهیرالدوله - ۱۴۴
 محمد کریم خان [حاج] - ۳۶۹
 محمدولی - ۱۴۸
 محمد هاشم - ۱۷۹
 محمود [سید، ملا] - ۱۹ - ۸۸ - ۲۲۴ - ۳۹۶ -
 ۴۱۵
 میوه پرنی - ۶۴
 مسیو محمد خان - ۲۹۵
 مشار، خانابابا - ۴۱۸
 مشار الدوله - ۱۱۸
 مشهدی اسدالله - ۳۲۶
 مشهدی محمد علیخان - ۱۴۷
 مشیرالکتاب - ۱۲۲
 مصدق، دکتر محمد - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۲۳۸ - ۲۴۸ -
 ۲۴۹ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۳۴ - ۴۳۵ -
 مصطفی خان - ۴۴۴
 مظهر، حیدر - ۳۸۸
 مظاهری - ۳۳
 مظاهری، ابراهیم - ۳۸۶
 محمد خان [میرزا] علاءالملک - ۱۶۶
 محمد خان [حاج] - ۳۶۹
 محمدرضا خان افسر توپخانه - ۳۲۶
 محمد علی - ۱۰۶ - ۳۸۹ - ۴۴۰
 محمد علی خان - ۲۰۷
 محمد علی خان [میرزا] - ۳۲۶
 محمد علی [سید] - ۶۵
 محمد علی متخلص به علی [میرزا سید] - ۳۴۴
 محمد علی شاه [محمد علی میرزا] - ۶۴ - ۱۴۵ -
 ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۱۹ -
 ۲۲۰ - ۲۳۶ - ۲۴۶ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۲۹ -
 ۴۳۳
 محمد ناصر خان ظهیرالدوله - ۱۴۴
 محمد کریم خان [حاج] - ۳۶۹
 محمدولی - ۱۴۸
 محمد هاشم - ۱۷۹
 محمود [سید، ملا] - ۱۹ - ۸۸ - ۲۲۴ - ۳۹۶ -
 ۴۱۵
 میوه پرنی - ۶۴
 مسیو محمد خان - ۲۹۵
 مشار، خانابابا - ۴۱۸
 مشار الدوله - ۱۱۸
 مشهدی اسدالله - ۳۲۶
 مشهدی محمد علیخان - ۱۴۷
 مشیرالکتاب - ۱۲۲
 مصدق، دکتر محمد - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۲۳۸ - ۲۴۸ -
 ۲۴۹ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۳۴ - ۴۳۵ -
 مصطفی خان - ۴۴۴
 مظهر، حیدر - ۳۸۸
 مظاهری - ۳۳
 مظاهری، ابراهیم - ۳۸۶
 محمد خان [میرزا] علاءالملک - ۱۶۶
 محمد خان [حاج] - ۳۶۹
 محمدرضا خان افسر توپخانه - ۳۲۶
 محمد علی - ۱۰۶ - ۳۸۹ - ۴۴۰
 محمد علی خان - ۲۰۷
 محمد علی خان [میرزا] - ۳۲۶
 محمد علی [سید] - ۶۵
 محمد علی متخلص به علی [میرزا سید] - ۳۴۴
 محمد علی شاه [محمد علی میرزا] - ۶۴ - ۱۴۵ -
 ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۱۹ -
 ۲۲۰ - ۲۳۶ - ۲۴۶ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۲۹ -
 ۴۳۳
 محمد ناصر خان ظهیرالدوله - ۱۴۴
 محمد کریم خان [حاج] - ۳۶۹
 محمدولی - ۱۴۸
 محمد هاشم - ۱۷۹
 محمود [سید، ملا] - ۱۹ - ۸۸ - ۲۲۴ - ۳۹۶ -
 ۴۱۵
 میوه پرنی - ۶۴
 مسیو محمد خان - ۲۹۵
 مشار، خانابابا - ۴۱۸
 مشار الدوله - ۱۱۸
 مشهدی اسدالله - ۳۲۶
 مشهدی محمد علیخان - ۱۴۷
 مشیرالکتاب - ۱۲۲
 مصدق، دکتر محمد - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۲۳۸ - ۲۴۸ -
 ۲۴۹ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۳۴ - ۴۳۵ -
 مصطفی خان - ۴۴۴
 مظهر، حیدر - ۳۸۸
 مظاهری - ۳۳
 مظاهری، ابراهیم - ۳۸۶

ملایری- ۳۷	مظفرالدینشاه قاجار- ۱۳۰ ۱۴۵۰-۱۷۶-۱۷۷
ملک المتکلمین- ۲۹۳	۳۲۰-۳۲۳-۴۱۸
ملک مدنی- ۳۸۳	مظفرالملک، حاج میرزا محسن خان- ۲۳۵
ملیجک، عزیزالسلطان- ۲۰۹	معاون الدوله- ۴۰۲-۴۰۶
ممتازالدوله- ۳۰۷-۴۰۶	معتضد، خسرو- ۲۵۴
ممتازالملک- ۴۱۳	معتضدالاطباء- ۴۴۴
مستانی، اسدالله- ۱۹۱	معمد الدوله فرهاد میرزا- ۳۴۴
متصرالدوله- ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸	معمد خاقان- ۴۰۲
منجم، میرزا علی- ۱۶۲	معروفی، موسی- ۲۱۱
منصور [سردار]- ۴۰۱-۴۰۲	معزالدوله، بهرام- ۹۱
منصور، مصطفی- ۳۷۷	معزالسلطان- ۴۴۸
منصور، علی- ۳۷۶	معزز بجنوردی [سردار]- ۷-۸
منصور سینکی [وقار]- ۴۲۶	معزی، غلامحسین- ۴۲۵
منور علیشاه [حاج آقا]- ۲۶۵	معظمی [دکتر]- ۱۷۰
مؤمن الملک، میرزا حسین خان- ۲۳۸-۴۲۴	معقول، عبدالله- ۲۷۶
۴۲۸	معمار، استاد محمدرضا- ۵۱
مؤمن الکتاب- ۱۲۲	معین، دکتر محمد [استاد دانشگاه]- ۲۴۹
موحد حکیم شیرازی، حاج میرزا محمد علی-	معینی، آیت الله حاج میرزا حسن- ۳۹۳
۳۴۱	مفتی دشی، ملا عبدالله- ۱۳۷-۲۲۴-۲۲۵
موسوی اصفهانی، ابوالحسن- ۶۲	۲۲۶
موسوی خوانساری، سید اسدالله- ۱۵۷-۱۵۵	مفید [شیخ]- ۱۰۸
موسوی زاده- ۴۴۴	مقامی، عزیز- ۳۸۸
موسی- ۶۹-۲۵۹	مقبل، احمد- ۱۹۱
موسی بن جعفر (ع)- ۴۱۵	مکریانی، سید عبداللطیف- ۸۶
موقر، میرزا فرج الله- ۴۲۶	مکی، حسین- ۹-۱۶۹-۳۷۳
مولیر- ۵۵	ملاباشی- ۳۵۲
مؤیدالاسلام- ۹۹-۱۰۰	ملاحسین- ۲۰
مؤیدالحکما- ۱۱۲	ملارحیم- ۵۳
مؤید، سید جلال الدین- ۲۹۹	ملا علاءالدین- ۷۲
مهاجرانی، آیت الله حاج میرزا محمدباقر- ۳۹۴	ملا علی محمد- ۷۲

- مهدی - ۱۴۰
 مهدی [سید] - ۴۱۵
 مهدی [دکتر] - ۱۲۴
 مهدی تبریزی [آخوند ملا] - ۳۱۷
 مهدی خان - ۱۹۷
 مهراپی، آیت الله حاج میرزا علی - ۳۹۴
 مهروناش [استاد] - ۵۵
 مهین - ۳۵۰ - ۴۴۶
 مهین یار، عبدالرحیم - ۳۸۶
 میبدی، رشید الدین ابوالفضل - ۱۱۷
 میرابوالقاسم خان حفظ الملک - ۲۹۵
 میربنج، محمد ولی خان - ۳۲۸
 میرزا اسمعیل خان - ۲۵۸
 میرمید رحیم - ۲۹۵
 میرداماد - ۱۰۴
 میرعماد - ۱۰۸
 میرعمادی، نور محمد - ۴۶
 میلانی [آیت الله] - ۱۰۹
 میلسپو [دکتر] - ۱۵۲ - ۳۵۹
 مینورسکی - ۸۶ - ۳۳۱
- ن
- نادر شاه افشار - ۱۹۷ - ۲۲۰
 ناصر، میرزا حسن خان - ۱۹۷
 ناصر الدین شاه قاجار - ۱۲۸ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۷۶
 ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۹۵ - ۳۱۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰
 ۴۳۸ - ۴۴۵
 ناصر الملک - ۱۵۰ - ۴۰۱ - ۴۰۶ - ۴۰۸
 ناظرزاده کرمانی [دکتر] - ۸۳
 ناظم الدین زاده - ۳۹۰
- نامه نگار، شکرالله - ۱۵۳
 نائینی [آیت الله] - ۶۰ - ۶۱ - ۸۱ - ۱۰۹ - ۱۳۶ -
 ۱۷۵ - ۳۳۷ - ۳۹۰ - ۳۹۱
 نائینی، میرزا رضا خان - ۳۰۷
 نائینی، میرزا محمد حسین خان - ۱۰
 نائینی، محمد حسین غروی - ۶۲
 نجفی - ۱۰۶ - ۱۷۳
 نجفی، میرزا محمد حسن - ۲۰۳
 نجفی مرعشی، آیت الله العظمی سید شهاب
 الدین - ۳۹۳
 نجم آبادی، حاج شیخ هادی - ۲۴۴ - ۳۲۰ -
 ۳۲۳
 نجم الدوله - ۲۶۷ - ۲۶۸
 نخجوان [سرلشکر] - ۳۷۶
 نریمان اوف [دکتر] - ۳۰۹
 نصر، سید علی خان - ۵۵
 نصر السلطنه - ۱۴۵
 نصرالله - ۳۶۵
 نصرالله [سید] - ۴۴۴
 نصرت [سردار] - ۱۹۹
 نصرت السلطنه - ۲۹۷
 نصیر الشرف - ۲۰۵
 ناظم الملک، محب علیخان - ۴۰
 نظلم الدوله - ۳۳۸
 نظمی، هادی - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۳۹
 نفیسی، سعید - ۱۲۳
 نمازی، احمد - ۱۲۳
 نمایشی، دایی - ۱۹۷
 نواب - ۴۱۵
 نواب، حسینقلی خان - ۴۳۹

- نواب، محمد حسین - ۴۴
 نودشی، حاج ملا احمد - ۲۲۴
 نوذری بقاء، سرہنگ دوم محمود - ۴۲۵
 نورایی، حاج اسماعیل - ۴۲۶
 نورہاشمی - ۳۳
 نوری، حاج میرزا حسین - ۸۵
 نوری، شیخ فضل اللہ - ۲۴۵ - ۳۶۲
 نوایی [سرہنگ] - ۳۷
 نیکجو [نایب اول] - ۳۷۵
 نیکجو محقق علی - ۳۸۸
 نیکجو محمود - ۳۸۶
 نی داود - ۲۱۱
 نیون - ۹۰
- و
 وارستہ [دکتر] - ۴۳۷
 واعظ کر بلائی، حاج سید علی - ۶۵
 وامق، حاج میرزا سید حسین - ۵۹
 واندا [پرنس] - ۴۴۵
 وثیقی، رضا قلی - ۳۷۸
 وجدانی، محمد رضا - ۱۹۱
 وحید، حاج میرزا ہدایت اللہ - ۳۹۵
 وحید الاولیاء - ۱۲۳
 وحید الملک - ۴۳۹
 وزیر دفتر، میرزا محمد حسین - ۲۲۷
 وزیر دفتر آشتیانی، آقا ہدایت - ۲۲۷
 وزیری - ۱۳۹
 وستد اہل [ژنرال] - ۲۰۵ - ۴۲۵
 وفا علیشاہ، حاج علی - ۲۶۵
 وقار - ۳۸
- وکیل الملک - ۲۲۵ - ۲۵۸
 وکیل باشی، علی خان - ۲۲۹
 ولی اللہ [پاسیان] - ۳۸
 وثوق الدولہ - ۲۱ - ۲۲ - ۱۵۳ - ۱۶۶ - ۱۸۳ - ۲۱۸
 ۲۲۳ - ۲۶۳ - ۲۹۶ - ۳۰۶ - ۳۴۷ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۶ - ۴۳۳
 وزیروز [مسیو] - ۲۷۴
 ویکتور ہوگو - ۳۴۶
 ویلیلم [امپراطور آلمان] - ۳۲
- ہ
 ہادی [سید] - ۲۳۳
 ہارلد لصب - ۳۳۱
 ہاشم نیا - ۳۸۸
 ہاشمی، سید محمد - ۲۴۹
 ہایم - ۳۵۰ - ۴۴۶
- ہدایت، حاج مخبر السلطنہ - ۱۱۲ - ۱۶۷ - ۱۹۱
 ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۳۵۱ - ۴۱۵ - ۴۴۷
 ہدایت، رضا قلی خان [نیر الملک] - ۱۹۱
 ہدایۃ اللہ [میرزا] - ۲۱۷
 ہراتی، فخری - ۱۱۶
 ہرٹسفلد آلمانی - ۳۲۹
 ہزیر - ۳۰۷
 ہمای، استاد جلال الدین - ۵۲ - ۷۳
 ہمدانی، حاج آقا حسین - ۱۹۲
 ہمدانی، حاج میرزا شہاب - ۳۹۳
 ہمدانی، آیت اللہ آخوند ملا علی - ۳۹۴
 ہمدانی، آیت اللہ میرزا محقق - ۳۹۴
 ہوشیار، موسی - ۳۸۷
 ہید جی، حاج آخوند - ۳۳۷

ہیتلر- ۳۲

یوسف [حاج شیخ]- ۸۴

یوسف خان [میرزا]- ۳۲۶

یوشیخ، نیما- ۷۳

ی

یاسائی- ۲۴۰-۴۲۲-۴۲۹

یاوری، علی اصغر- ۳۸۸

یاوری، علی قلی- ۳۸۸

یاوری، غلامرضا- ۳۸۸

یہرم- ۱۴۸-۱۵۰

یثربی، آیت اللہ حاج میرزا سید علی- ۳۹۴

یحیی [سید]- ۲۳۲-۲۳۵-۴۱۵

یحیی [حاج میرزا]- ۲۳۴-۲۳۵-۲۶۳

یزدان پناه [سرلشکر]- ۳۲-۴۴۵

یزدانی، عبدالوہاب- ۳۴۶

یزدی- ۴۴

یزدی [آیت اللہ]- ۵۹-۷۰

یزدی، سید ابراہیم [متخلص بہ صیبا]- ۳۴۱

یزدی، آیت اللہ میرزا حسن- ۳۹۳ مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

یزدی، سید ضیاء الدین- ۴۴۴

یزدی، ملا عبدالحمید- ۱۷۶

یزدی، علامہ- ۱۵۷-۳۶۸

یزدی، سید علی آقا- ۲۴۵

یزدی، سید علی اکبر- ۴۴۴

یزدی، آیت اللہ حاج سید محمّد حسن- ۳۹۴

یزدی، آیت اللہ سید محمّد کاظم- ۱۰۷-۱۰۹

۱۶۲

یزدی، حاج سید یحیی- ۳۹۵

یزدیان، رضا- ۳۸۷

یعقوب [آقا سید]- ۴۲۸-۴۲۹

یعقوبی، شیخ شریف- ۱۳۷-۱۳۸

یعین الملک- ۴۱۲

فهرست اماکن

الف	ت
ابن بابویه - ۱۰ - ۲۵ - ۳۵۶	آبادان - ۴۲۷
انازونی - ۴۳۲	آپارتمان فرخ - ۴۴۰ - ۴۴۲
اتریش - ۲۴۵ - ۲۹۵ - ۴۴۴	آذر آبادگان - ۳۶۶
احمد آباد - ۵۱	آذربایجان - ۱۱۲ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۹۲ - ۱۹۷
اداره کشاورزی شاه آباد غرب [کرمانشاه] - ۳۵۳	۲۹۴ - ۲۹۷ - ۳۰۳ - ۳۴۰ - ۳۵۲ - ۴۰۰ - ۴۰۶
اداره مرکزی دعوت الحق - ۴۲۸	۴۱۰ - ۴۱۹ - ۴۲۴ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۵
مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم پزشکی وکایم آباد - ۳۴	آذربایجان شرقی و غربی - ۱۱۳
اراک - ۱۸ - ۶۰ - ۱۵۷ - ۲۶۷ - ۳۸۹ - ۳۹۰	آذربایجان شوروی - ۲۹۴
اردبیل - ۷۵ - ۱۵۱ - ۱۶۰ - ۴۲۷	آذربایجان قفقازیه - ۴۴۳
اردکان - ۲۸۳	آرامگاه فردوسی - ۲۹۹
اردکان فارس - ۲۸۲	آرامگاه وحید الاولیاء - ۷۵
اردکان یزد - ۵۹	آستارا - ۴۲۷
ارض اقدس - ۲۶۵	آستان قدس رضوی - ۱۰۵ - ۲۸۵ - ۳۸۳
ارگ - ۱۷۷	آستانه مبارکه فاطمیه - ۳۸۹
ارمنستان - ۳۱۰ - ۳۱۱	آسیا - ۴۴۵
اروپا - ۲۸ - ۵۷ - ۷۸ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۶۹ - ۱۷۳	آشپان - ۲۷۲
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۲۰۱ - ۲۴۱ - ۲۴۵ - ۲۵۸ - ۲۹۶	آلمان - ۱۶۹ - ۳۱۱ - ۳۴۷ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵
۳۱۲ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۶۱ - ۴۱۷ - ۴۲۹ - ۴۴۰	۴۴۰ - ۴۴۴
۴۴۲	آمل - ۹۷ - ۱۷۲
استانبول - ۱۷۹ - ۲۰۲ - ۲۳۱ - ۲۳۵ - ۲۳۶	آموزشگاه موبدان - ۱۴۲
	آنکارا - ۱۷۹

۴۴۵-۴۳۵-۴۳۳	۴۴۱-۴۴۰-۲۴۷-۲۳۸
اورامان-۲۲۴	استرآباد-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۴۰۷-۴۱۰-۴۲۷
اوقاف ساوه-۲۷۱	استکپلم-۲۳۸-۴۳۸
اوقاف فارس-۲۷۱	استان گیلان-۱۱
اوقاف کاشان-۱۵۹	اسفه [روستا]-۲۰
اهواز-۱۸۱-۳۴۱	اسکاندیناوی-۲۳۸
ایالت پنسیلوانیا-۱۶	اسلامبول-۴۰-۱۰۰-۱۵۳-۳۱۰-۳۱۷-۴۴۵
ایتالیا-۳۱۲	اشتاج [قره]-۱۴۴
ایران- در اکثر صفحات	اصطهبانات شیراز-۱۰۲
ایروان-۳۱۷-۳۱۸-۳۴۶	اصفهان-۱۱-۱۳-۲۰-۲۶-۵۱-۸۴-۹۷-۹۹
ایوان عباسی-۱۰۰	۱۰۳-۱۴۸-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۶
ایوردن سوئیس-۲۴۷-۲۵۰	۱۷۹-۱۹۰-۱۹۲-۲۰۳-۲۱۱-۲۱۳-۲۱۸
	۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۸-۲۴۳-۲۴۷-۲۹۳
	۲۹۴-۳۰۷-۳۴۹-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۶۶
بابل-۶۸-۱۶۷-۴۲۷	۴۰۷-۴۲۶
بادکوبه-۳۰۹-۳۱۰-۴۱۷	افغانستان-۱۵۳-۲۲۸
بازار تهران-۳۴۹	اقدسیه-۳۰۳
باشگاه شاهنشاهی-۳۸۲	امامزاده عبدالله [شهری]-۱۰۱-۱۰۳
باغ نوبلری-۳۹۶-۳۹۷	امامزاده سید میر محمد-۲۱۷
باغ سلور [جنب باغ فردوس]-۳۹۷	امریکا-۵۱-۹۰-۹۵-۳۱۲
باغشاه-۱۴۸-۲۴۶-۴۲۳	امریکای جنوبی-۳۸۴
باغ کربلایی عباسعلی-۳۲۰	امریکای شمالی-۱۶
باغ نگارستان-۲۷۳	امین آباد-۲۰۷
باکو-۲۶۴-۴۳۸-۴۴۰-۴۴۲	انزلی-۱۴۸
بالک [آبادی]-۲۹	انستیتو پاستور-۵۷
بالکان-۲۴۴	انستیتو کالیفرنیا-۲۶
بانک استقراضی-۱۵۲	انگلستان-۲۱-۲۵-۳۰-۳۲-۶۱-۸۷-۹۰
بانک روس-۱۲۲	۱۱۴-۱۴۹-۱۵۷-۱۸۱-۱۹۴-۲۱۸-۲۳۸
بانک شاهنشاهی-۱۴۹	۲۴۶-۲۶۳-۲۶۸-۳۰۶-۳۱۲-۳۴۷-۳۵۹
بانہ-۴۷	۳۸۴-۳۸۵-۳۹۲-۴۰۱-۴۱۱-۴۲۸-۴۳۱



مرکز تحقیقات کتابت و اسناد ملی

بجنورد - ۸ - ۳۷۳	بیمارستان برلن - ۹۵
برزیل - ۳۸۴ - ۳۸۵	بیمارستان پهلوی - ۹۵
بروجرد - ۱۸۱ - ۲۳۶ - ۴۴۷	بیمارستان جم تهران - ۲۲۲
بروکسل - ۲۴۱	بیمارستان در سلان - ۹۵
برلین - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۴۳۸ - ۴۴۰	بیمارستان سهامی - ۶۳
بازار کفاشها - ۴۲۶	بیمارستان لیزیک - ۹۵
بصره - ۲۶۸ - ۳۴۹	بیمارستان مهر - ۳۲۹
بغداد - ۱۳۷ - ۲۳۸ - ۳۴۷ - ۳۴۹	بیمارستان نجات - ۴۱۶
بلژیک - ۱۲	بین النورین - ۱۸ - ۸۸ - ۳۴۷
بلوچستان - ۲۰۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰	
بلوک حصص شرقی و جنوبی کوه دماوند - ۱۷۲	پ
بمبئی - ۹۷ - ۹۹ - ۱۰۸ - ۱۴۲ - ۱۷۳ - ۱۹۹	پادگان عشرت آباد - ۷
۲۰۰ - ۲۲۹	پارک ملی قم - ۷۰
بندر انزلی - ۱۶۹ - ۳۳۵ - ۴۱۷ - ۴۲۷	پاریس - ۲۸ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۶ - ۱۲۱ - ۲۴۱ - ۲۴۶
بندر عباس - ۹۹ - ۲۱۷ - ۴۲۷	۲۴۷ - ۲۵۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۴۱۷
بندر غازیان - ۱۴۸	پاکستان - ۱۲
بندر لنگه - ۸۹ - ۴۲۷	پترو گراد - ۴۴۰
بوشهر - ۸۹ - ۱۲۸ - ۲۲۱ - ۲۶۷ - ۳۴۱ - ۴۱۰	
۴۲۷	ت
بوکان - ۵۳	تاتر سعدی - ۱۷۰
برمین - ۷	تبریز - ۲۱ - ۲۷ - ۲۸ - ۵۷ - ۸۱ - ۱۰۱ - ۱۰۵
بهارستان - ۱۷۰ - ۲۹۴	۱۱۲ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۶۲ - ۱۷۶ - ۱۸۱ - ۱۹۷
بهبان - ۴۴۷	۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۰ - ۳۳۸ - ۳۴۹ - ۳۶۲
بهبشت زهرا - ۵۱	۳۶۸ - ۴۰۰ - ۴۱۹ - ۴۲۵ - ۴۲۷
بیابانک - ۱۶۶	تپهای فیروز آباد - ۲۳۰
بیت المقدس - ۱۳۷	تپه شیخ محمد صادق - ۲۲۴
بیرجند - ۴۲۷	تجارتخانه تومانیانس - ۱۶۶
بیروت - ۳۱ - ۸۸ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۲۷۴ - ۲۹۶	تجارتخانه حاج مین التجار بوشهری - ۳۴۲
۳۱۷ - ۳۵۱	تجریش - ۳۹۷ - ۴۲۶
بیمارستان آستان قدس رضوی - ۲۹۵	تخت فولاد - ۲۴۳ - ۲۹۳



مرکز تحقیقات کتابخانه‌های ایران

ح	تربت- ۲۸۵
حجاز- ۱۳۷- ۱۷۳- ۲۶۵	ترکیه- ۹۹- ۱۳۷- ۱۷۶- ۲۴۷- ۳۱۱- ۳۱۵-
حجتیه [مدرسه بزرگ]- ۸۱	۳۷۹- ۴۴۲
حرم امامزاده جعفر- ۱۴	تفرش- ۳۴۴
حرم حضرت منصوره (ع)- ۱۶۲- ۱۶۶- ۳۶۴	تفلیس- ۲۵۴- ۴۴۵
حسینیه اعظم- ۳۵۴	تکیه ملا محمود- ۳۲۳
حسینیه نبادک- ۱۴	تالار دانشکده ادبیات- ۳۲۹
حضرت شاه چراغ- ۳۰۵	تنکابن- ۱۴۴- ۱۴۵- ۱۴۷- ۱۴۸
حضرت عبدالعظیم (شهرری)- ۲۸- ۶۶- ۱۰۳-	توالش- ۳۳۵
۱۱۸- ۱۲۲- ۱۴۵- ۱۷۲- ۲۲۰- ۲۲۹- ۲۳۵-	تهران- در اکثر صفحات
۳۰۵- ۳۵۰	

حلب- ۸۶- ۱۳۷	ج
حمام درچه- ۲۰۳	جاده امین آباد- ۲۳۰
حوزه روحانی نجف- ۳۹۰	جاشتر [قره]- ۳۵۳
حوزه علمیه نجف- ۳۹۲	جبل دروز- ۸۸
حوزه علمیه- ۵۹- ۶۳- ۸۱- ۱۶۱- ۳۲۳	جوانرود- ۲۹
۳۵۴- حوزة علمیه اصفهان	جهرم- ۱۱۴- ۲۸۳



مرکز تحقیقات کتابخانه‌شناسی و اسنادشناسی اسلامی

ح	چ
خان شمس العماره- ۲۱۵	چاپخانه خاور- ۲۱۶
خانقاه ذهبیه- ۷۵	چاپخانه کردستان- ۸۶
خانقین- ۲۳۸- ۴۴۵	چاپخانه مجلس شورای ملی- ۲۴۹
خیابان خانه- ۳۴۰	چار سوقچه- ۴۴۰- ۴۴۱
خراسان- ۷- ۹- ۲۲- ۲۷- ۷۶- ۱۱۳- ۱۶۶-	چرچه قهلا [آبادی]- ۴۷
۲۰۶- ۲۴۵- ۲۸۱- ۲۹۵- ۳۰۵- ۳۷۴- ۳۷۶-	چرنداب- ۳۱۸
۴۰۷- ۴۱۰- ۴۴۴	چشمه علی- ۱۲۲
خلیج فارس- ۱۷۳	چال حصار [محل]- ۴۳
خوار- ۱۸۳	چهاراه ماشین- ۴۲۶
خواف- ۲۰	چهار محال بختیاری- ۲۴۷
خوانسار- ۱۵۷- ۱۵۹	چیچوران- ۴۷

دانشکده ادبیات پاریس - ۱۱۴	خوزستان - ۱۱ - ۳۵۰ - ۳۵۲ - ۴۰۷ - ۴۲۳ - ۴۴۵
دانشکده افسری توپخانه - ۳۶۶	خوی - ۲۵۴ - ۴۲۷
دانشکده پزشکی تور و پاریس - ۱۲۱	خیابان بلورسازی - ۴۲۶
دانشکده حیدرآباد - ۱۷۳	خیابان جلیل آباد - ۴۲۶
دانشکده سوربن پاریس - ۸۸	خیابان حاج عبدالمحمود - ۴۲۶
دانشکده طب شهرسار بورک آلمان - ۹۵	خیابان دروازه یوسف آباد - ۴۲۶
دانشکده علوم تهران - ۲۶	خیابان سپه - ۴۱۶
دانشکده کشاورزی کرج - ۳۵۳	خیابان سعدی - ۳۸۲
دانشکده نظامی سن سیر - ۹۶	خیابان صفی علیشاه - ۳۳۷
دانشکده مهندسی فرانسوی - ۸۸	خیابان فردوسی - ۴۱۵
دانشگاه الزهرا - ۳۶۵	خیابان فرمانفرما، مقابل فرهنگ - ۴۲۶
دانشگاه بوستون - ۵۱	خیابان منیره - ۲۲۷
دانشگاه جنگ - ۳۰۳	خیابان مظفریه - ۴۲۶
دانشگاه ژنو - ۱۴۱	خیابان ناصریه مقابل شمس المماره - ۴۲۸
دانشگاه شهر برینستن - ۹۰	خیابان ولی آباد - ۲۷۶
دانشگاه پتسبورگ پنسیلوانیا - ۱۶	
دانشگاه تهران - ۸۹ - ۱۱۵ - ۱۱۶	
دانشگاه شیکاگو - ۹۰	دارالایتم - ۱۹۷
دانشگاه فرانسویان - ۳۱۷	دارالحکومه - ۴۱۸
دانشگاه کراچی - ۱۱ - ۱۴۲	دارالخلافه تهران - ۴۲۸
دانشگاه کلمبیا - ۱۶	دارالشفاء - ۶۳ - ۳۸۹
دانشگاه مسکو - ۲۶۴	دارالعلم شیراز - ۳۵۲
دانشگاه مصر - ۳۶۵	دارالفنون - ۳۰ - ۵۷ - ۱۱۲ - ۱۵۸ - ۲۳۱ - ۲۷۳ -
دانشگاه ناتینگهام - ۱۸۱	۳۶۶ - ۳۵۳
دانمارک - ۹۰	دارالفنون دکن - ۹۷
دبستان ایرانیان - ۱۷۹	دارالمعلمین - ۸۹ - ۳۰۲ - ۴۱۴
دبستان ایمانیه - ۵۱	دانشسرای تهران - ۱۱
دبستان اتابک - ۲۷۵	دانشسرای دختران شیراز - ۲۷۷
دبستان تمدن - ۱۱	دانشسرای عالی - ۱۵ - ۱۱۵ - ۱۳۹ - ۲۷۳ - ۲۷۶
دبستان جاسیبه اهواز - ۳۴۱	دانشسرای مقدماتی - ۲۷۷ - ۳۸۰ - ۳۸۱



مرکز تحقیقات کتب و تواتر علوم

د

- دبستان دین یاری- ۱۴۲
دبستان رودکی- ۳۰۲
دبستان سعادت- ۲۷۱
دبستان شرافت- ۵۱
دبستان علمیه- ۳۶۶
دبستان فارابی- ۳۰۲
دبستان فردوسی- ۲۷۱
دبستان معرفت- ۲۹۵
دبستان ایرانشهر- ۴۶
دبستان تدین- ۵۷
دبستان پهلوان رضائیه- ۱۱
دبستان دارالمعلمین مرکزی- ۱۱
دبستان شرف- ۱۱- ۱۱۳- ۲۷۷
دبستان دخترانه شهر یاری کرمان- ۲۹۱
دبستان علیه- ۵۱
دبستان فردوسی- ۶۵- ۱۳۰
دبستان کیخسرو- ۴۶- ۲۹۱
دبستان معرفت- ۲۷۷
دبستان نظام تبریز- ۱۳۰
در [قریه]- ۲۱۳
درجز- ۹
درگز- ۴۲۷
دروازه شمیران- ۷
دره تقی- ۲۹
دزداب- ۴۲۷
دزفول- ۱۸- ۲۱۵- ۴۲۷
دشه [قریه]- ۲۲۴
دفتر دادستانی ارتش- ۲۴۹
دماوند- ۲۲۱- ۲۲۷- ۳۴۷
دمشق- ۸۸- ۱۳۷- ۱۳۸
- دولت آباد اصفهان- ۵۱- ۲۳۲
دولتسرای عالی- ۴۴۰
دهاقان- ۲۴۳
دهستان کراوان- ۱۲۰
- ر
رحیم آباد- ۱۲۸
رشست- ۱۴۵- ۱۴۸- ۱۵۰- ۱۵۱- ۱۷۷- ۱۹۷-
۲۷۱- ۳۰۳- ۳۰۹- ۳۲۵- ۳۳۶- ۳۳۷-
۴۰۹- ۴۱۷- ۴۲۷- ۴۴۳
رضائیه- ۳۳۸- ۳۶۶- ۳۶۷- ۴۲۷
رم- ۲۵
رواندوز- ۸۶
رودارس- ۴۰۷
رودخانه شور- ۲۰۴
روسیه- ۹- ۳۲- ۱۰۱- ۱۴۵- ۱۴۹- ۱۵۲- ۲۱۰-
۲۳۶- ۲۵۴- ۲۹۸- ۳۱۰- ۳۱۲- ۳۱۵- ۳۱۸-
۳۶۲- ۴۰۱- ۴۱۷- ۴۳۵- ۴۳۹- ۴۴۰- ۴۴۵
رومانی- ۳۱۱
رهشده دی [دهکده]- ۴۷
- ز
زاهدان- ۳۶
زنجان- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۵۱- ۱۶۱- ۳۶۲- ۳۶۳-
۳۶۴- ۳۶۵
زندان قصر- ۱۷۰- ۲۰۶
- ژ
ژاپن- ۳۸۴- ۳۸۵
ژنو- ۹۶- ۱۸۳



ش	س
شام- ۱۷۳-۴۴۵	سازمان اداره تأمینات نظمیة تهران- ۴۲۶
شاه چراغ شیراز- ۱۳۵	سلطان آباد اراک- ۲۶۷
شاهرود- ۳۷۴	سامره- ۷۰-۸۵-۹۹
شمال آفریقا- ۲۹۵	ساوجبلاغ مکری- ۱۲۸
شوروی- ۱۹۴-۲۶۴-۳۱۱-۳۱۵-۳۸۴-۴۳۶-	ساوه- ۲۰۴-۴۲۸
۴۳۷	سبزوار- ۳۴۰
شوشتر- ۱۰-۱۵۱-۲۱۵-۳۶۰	سبزه میدان- ۲۰۶
شهرضا- ۲۴۳-۳۰۷	سد رودخانه قم- ۶۳
شیراز- ۷۵-۸۴-۸۵-۹۲-۱۰۸-۱۱۴-۱۲۳-	سرای گلشن- ۱۹۷
۱۲۴-۱۳۵-۱۷۷-۱۹۹-۲۱۷-۲۱۸-۲۶۵-	سرچشمه، کوچه عزت الدوله- ۴۲۶
۲۶۷-۲۷۷-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۳-۲۸۴-۲۹۳-	سرخس- ۴۰۷-۴۲۷
۳۴۱-۳۴۲-۳۴۶-۳۵۲-۳۹۸-۴۰۷-۴۱۸-	سفارت افغانستان- ۲۹۹
۴۲۵	سفارت انگلیس- ۲۲۱-۲۳۶-۲۴۵-۲۴۶-
شیلی- ۳۸۴-۳۸۵	۴۴۳-۳۳۶
شیروان- ۹	سفارت ایران در لندن- ۳۵۹
	سفارت روس- ۲۱۹-۳۱۰-۳۳۵-۴۳۸-۴۴۴-
ص	سفارت فرانسه- ۲۱
صحن امام رضا (ع)- ۲۹۵	مقز- ۵۳-۴۲۷
صحن عتیق- ۱۰۵	سلطس- ۲۵۴-۴۲۷
صحن علی بن ابی طالب (ع)- ۱۰۷	سلیمانیه- ۵۳-۱۳۷
صفاخانه مقدسه- ۴۱۸	سمنان- ۶۸-۷۳-۲۰۴-۲۰۷-۲۳۰-۲۴۰-
صحنه- ۲۳۶	۳۰۷-۳۴۰
صفائییه- ۱۲۲	سندج- ۱۳۱-۱۳۲-۱۳۷-۱۴۳-۲۲۴
ط	سوند- ۳۶۶
طیس- ۲۸۵-۲۸۶	سوره- ۸۸-۱۳۷-۳۶۵
طرابلس- ۱۰۰	سویس- ۱۲-۱۴۱-۱۸۳-۲۴۶-۴۳۳-
طوس- ۱۷۲	میتان- ۲۲۷-۴۰۷-۴۲۷



مرکز تحقیقات کتابخانه‌های ایران

ع	ق
عنتاب- ۱۵۷- ۱۶۱- ۲۳۲- ۲۳۴- ۲۷۳- ۳۳۴	قاهره- ۳۶۵
عثمانی- ۲۳۸	قبرستان حاج شیخ- ۶۳
عراق- ۲۹- ۵۳- ۵۹- ۶۰- ۶۶- ۸۶- ۹۹-	قبرستان شیخان قم- ۱۶۱- ۳۳۳
۱۰۹- ۱۳۷- ۱۵۷- ۲۶۵- ۳۴۱- ۳۴۷- ۳۵۱-	قبرستان شیخ عبدالکریم- ۳۲۵
۳۹۱- ۳۹۲- ۴۰۷- ۴۴۵- ۴۴۷	قبرستان عمومی مسکو- ۲۴۶
عربستان- ۴۰۷	قبرستان نوقم- ۶۳- ۷۱
عشق آباد- ۲۴۶	قزوین- ۷- ۱۱- ۵۱- ۱۳۱- ۱۴۵- ۱۴۶- ۱۴۸- ۱۵۱- ۱۶۱-
عمارت بهارستان- ۴۰۱	۲۰۴- ۲۴۴- ۲۷۱
عمارت گلستان- ۴۳۸	قصر شیرین- ۲۳۸- ۴۲۷
عمان- ۳۷	قصر قاجار- ۳۴
عمانات- ۹۹	قصر قجر- ۸
	قفقاز- ۱۴۸- ۲۵۴- ۳۱۰- ۳۱۱
غ	قفقاز ایران- ۴۴۵
غازیان- ۱۴۸	قفقازیه- ۴۳۹- ۴۴۲
غسالخانه جنب رودخانه قم- ۶۳	قلاع سراوان- ۲۲۹
	قلعه مبارک آباد- ۶۳
	قلهک- ۲۶۳- ۲۴۱
ف	فسم- ۳۶- ۴۳- ۶۰- ۶۱- ۶۳- ۶۴- ۶۶- ۷۰-
فارس- ۱۷۷- ۱۹۲- ۲۰۹- ۲۵۹- ۲۸۰- ۲۸۱-	۸۱- ۸۲- ۸۳- ۸۴- ۱۰۶- ۱۱۰- ۱۵۷- ۱۶۲-
۳۰۵- ۳۴۴- ۳۵۲	۱۶۶- ۱۷۱- ۲۰۴- ۲۰۵- ۲۳۴- ۲۳۶- ۳۲۰-
فرانسه- ۱۲- ۲۶- ۳۰- ۵۷- ۱۱۴- ۱۱۵- ۲۹۴-	۳۲۳- ۳۲۵- ۳۵۴- ۳۶۴- ۳۶۸- ۳۸۹-
۳۰۳- ۳۱۲- ۳۲۹- ۳۵۱- ۳۶۱- ۳۶۶- ۳۹۷-	۳۹۰- ۳۹۱
۴۱۱- ۴۳۲- ۴۴۴- ۴۴۵	قندهار- ۲۲۸
فرح آباد- ۴۲۹	قوچان- ۹- ۴۲۷
فردوس- ۲۸۵- ۲۸۶	قورخانه تهران- ۴۱۷
فلسطین- ۳۶۵	
فهرج [ایران شهر]- ۲۲۹	ک
فرهنگستان علوم شوروی- ۲۶۴	کابل- ۳۱۶
فیشر آباد- ۴۱۵	کالیج جفرسن- ۱۶
فیضیه- ۶۳- ۳۸۹	

کاشان-۹۹-۳۰۲-۳۰۷-۳۰۸-۳۳۹-	کاشان-۹۹-۳۰۲-۳۰۷-۳۰۸-۳۳۹-
کاشان-۳۶۱-۳۴۰	کاشان-۳۶۱-۳۴۰
کاشمر-۲۰-۳۶-۳۷	کاشمر-۲۰-۳۶-۳۷
کازمین-۷۰-۳۹۰	کازمین-۷۰-۳۹۰
کالج امریکایی تهران-۱۹-۶۵	کالج امریکایی تهران-۱۹-۶۵
کالج واشنگتن-۱۶	کالج واشنگتن-۱۶
کتابخانه آدمیت-۳۱۱-۳۴۲	کتابخانه آدمیت-۳۱۱-۳۴۲
کتابخانه دانشگاه جنگ-۱۳۰	کتابخانه دانشگاه جنگ-۱۳۰
کتابخانه فردوسی-۱۱۲	کتابخانه فردوسی-۱۱۲
کتابخانه فنی وزارت فرهنگ-۱۱۳	کتابخانه فنی وزارت فرهنگ-۱۱۳
کتابخانه مدرسه فیضیه-۶۳	کتابخانه مدرسه فیضیه-۶۳
کتابخانه معارف-۲۱۵	کتابخانه معارف-۲۱۵
کتابخانه ملی-۱۱۵	کتابخانه ملی-۱۱۵
کتابخانه ملی ایرانیان-۱۷۹	کتابخانه ملی ایرانیان-۱۷۹
کربلا-۵۹-۶۴-۶۵-۶۶-۶۸-۷۰-۷۲-	کربلا-۵۹-۶۴-۶۵-۶۶-۶۸-۷۰-۷۲-
۸۵-۱۰۶-۱۳۶-۲۱۸-۲۶۷-۳۳۲-۳۳۳-	۸۵-۱۰۶-۱۳۶-۲۱۸-۲۶۷-۳۳۲-۳۳۳-
۳۹۰	۳۹۰
کردستان ایران-۲۹-۱۷۶-۴۱۰-۴۲۷	کردستان ایران-۲۹-۱۷۶-۴۱۰-۴۲۷
کردستان عراق-۴۷	کردستان عراق-۴۷
کرمان-۲۲-۲۵-۴۴-۴۶-۸۳-۱۳۹-۱۹۲-	کرمان-۲۲-۲۵-۴۴-۴۶-۸۳-۱۳۹-۱۹۲-
۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۳۶-۲۴۷-۲۵۹-	۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۳۶-۲۴۷-۲۵۹-
۲۹۱-۳۰۷-۳۵۲-۴۲۵-۴۲۶	۲۹۱-۳۰۷-۳۵۲-۴۲۵-۴۲۶
کرمانشاه-۳۰-۳۱-۵۳-۵۴-۱۶۶-۱۷۶-	کرمانشاه-۳۰-۳۱-۵۳-۵۴-۱۶۶-۱۷۶-
۲۳۸-۲۵۵-۲۵۶-۲۶۶-۳۲۸-۳۲۹-۴۰۷-	۲۳۸-۲۵۵-۲۵۶-۲۶۶-۳۲۸-۳۲۹-۴۰۷-
۴۱۰-۴۲۵-۴۲۷	۴۱۰-۴۲۵-۴۲۷
کرکوک-۲۹-۱۳۷	کرکوک-۲۹-۱۳۷
کرد-۲۳۸	کرد-۲۳۸
کازرون-۲۷۷	کازرون-۲۷۷
کلات-۳۲۳	کلات-۳۲۳
کلکته-۹۹-۱۰۰-۲۹۹	کلکته-۹۹-۱۰۰-۲۹۹
کمبریج-۱۰	کمبریج-۱۰
کمپانی روسی اشکودا-۲۵۵	کمپانی روسی اشکودا-۲۵۵
کنسولگری روسیه-۳۳۵	کنسولگری روسیه-۳۳۵
کوبه اتابک-۳۹۶	کوبه اتابک-۳۹۶
کوهستان البرز-۱۷۲	کوهستان البرز-۱۷۲
کوه دماوند-۱۷۸	کوه دماوند-۱۷۸
گ	گ
گجرات-۱۹۹	گجرات-۱۹۹
گرجستان-۳۱۰-۳۱۱-۴۴۵	گرجستان-۳۱۰-۳۱۱-۴۴۵
گرگان-۱۴۴	گرگان-۱۴۴
گرگان رود-۳۳۵	گرگان رود-۳۳۵
گلب عراق-۲۲۴	گلب عراق-۲۲۴
گناباد-۲۸۵-۲۸۶	گناباد-۲۸۵-۲۸۶
گورستان تخت فولاد-۲۰۳	گورستان تخت فولاد-۲۰۳
گیلان-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸-۱۷۷-۱۹۷-۲۵۹-	گیلان-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸-۱۷۷-۱۹۷-۲۵۹-
۲۷۴-۲۹۹-۳۳۵-۴۲۶-۴۳۶	۲۷۴-۲۹۹-۳۳۵-۴۲۶-۴۳۶
ل	ل
لاریجان-۱۷۲	لاریجان-۱۷۲
لبنان-۳۰-۸۸-۱۳۷-۳۵۱	لبنان-۳۰-۸۸-۱۳۷-۳۵۱
لرستان-۲۵۹-۳۰۳-۴۰۷	لرستان-۲۵۹-۳۰۳-۴۰۷
لندن-۹۰-۲۳۶-۳۵۹-۴۳۳-۴۴۱	لندن-۹۰-۲۳۶-۳۵۹-۴۳۳-۴۴۱
لوزان سوئیس-۲۳۶-۲۹۶	لوزان سوئیس-۲۳۶-۲۹۶
لهستان-۳۱۱	لهستان-۳۱۱
م	م
مازندران-۱۱-۱۷۲-۲۵۹-۳۶۲	مازندران-۱۱-۱۷۲-۲۵۹-۳۶۲
ماکو-۱۶۹-۲۵۴-۴۲۷	ماکو-۱۶۹-۲۵۴-۴۲۷



مدرسه سیاسی تهران- ۲۶۳	محقره- ۲۶۸-۳۵۰-۴۲۰-۴۲۷
مدرسه سیاسی- ۳۵۹	مدرسه آلیانس- ۱۵۴-۳۰۳
مدرسه شعاچه- ۱۲۳-۸۴	مدرسه آلیانس اصفهان- ۱۵۸
مدرسه صادقیه- ۳۱۸	مدرسه آلیانس تهران- ۹۶
مدرسه متوسطه صارمیه- ۲۴۳	مدرسه آلیانس فرانسه- ۲۷۴
مدرسه صدر- ۱۲۰-۱۷۲-۱۷۳-۲۳۲-۳۰۵	مدرسه آمریکایی‌ها- ۸۸-۱۱۴-۱۳۰-۱۵۴
مدرسه عالی سپهسالار- ۲۸۹	مدرسه احمدی رشت- ۲۷۴
مدرسه عالی الکتریسیته- ۸۸	مدرسه ادب- ۲۳۵-۳۰۵
مدرسه علوم سیاسی تهران- ۲۴۴-۲۴۷	مدرسه اقدسیه تهران- ۲۶۳
مدرسه علمیه- ۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-۴۲۵	مدرسه الحجیه- ۳۵۴
مدرسه فرانسویان- ۱۷۹	مدرسه پامنار تهران- ۱۰۷
مدرسه فنی هنر- ۲۱۶	مدرسه پهلوی- ۳۲۹
مدرسه قاجاریه- ۱۷۲	مدرسه پسرانه تربیت- ۲۸۵
مدرسه کمال- ۱۱۲	مدرسه ثروت- ۱۲۱-۳۰۵-۳۶۲
مدرسه کمال الملک- ۴۴-۵۵	مدرسه جده کوچک- ۲۰
مدرسه کمالیه- ۲۳۵	مدرسه حقوق- ۳۹۶
مدرسه قضائیه- ۱۳۰	مدرسه حکمت- ۱۱۲
مدرسه مروی- ۶۶-۱۶۵	مدرسه حکیم- ۸۵
مدرسه مستشار- ۲۹۵	مدرسه خان- ۵۹
مدرسه مستوفی رشت- ۳۳۷	مدرسه خان مروی- ۸۴
مدرسه مسعودیه در شیراز- ۲۶۵	مدرسه دارالاحسان- ۲۲۴
مدرسه مقیمیه- ۸۵	مدرسه دارالفنون- ۱۸۲
مدرسه منصوریه- ۸۴-۸۵-۱۱۴	مدرسه رحمت- ۸۴
مدرسه موزیک دارالفنون- ۲۰۹	مدرسه رشديه- ۱۷۹-۳۱۸-۳۲۱-۳۲۳
مدرسه نظام- ۴۲۰	مدرسه زردشتیان- ۱۹۹
مدرسه نظام مشیرالدوله- ۳۰۳	مدرسه سادات- ۲۳۵
مدینه- ۲۸۰	مدرسه سپهسالار- ۶۴-۸۴-۱۷۲
مراغه- ۴۲۷	مدرسه سعادت بوشهر- ۳۴۱
مراکش- ۱۳۷	مدرسه سن لویی- ۵۵-۷۸-۳۲۸
مراوه تپه- ۹-۳۷۴-۳۷۵	مدرسه سن سیر- ۳۰۳

مکہ- ۹۷-۲۶۵-۲۷۳-۳۶۵	مرند- ۴۰
ملاپر- ۳۶-۳۸-۲۰۲-۲۵۶-۲۵۷-۴۲۰	مریوان- ۲۹-۴۷
مملکت فارس- ۴۱۸	مسجد- امام- ۱۴۳
موزہ آستان قدس رضوی- ۱۱۵	مسجد امام حسن قم- ۳۳۳
موزہ آستان حضرت معصومہ قم- ۱۱۵	مسجد امامزادہ پیر عمر- ۲۲۴
موزہ ایران باستان- ۱۱۵	مسجد بالاسر- ۱۵۷-۳۶۸
موزہ جنایی- ۲۰۶	مسجد جامع- ۱۷۲
موزہ مردم شناسی- ۱۱۵	مسجد جامع الخضر- ۱۳۷
مؤسسہ دفع آفات حیوانی- ۵۷	مسجد جمہ- ۱۴۵
مہاباد- ۵۳-۸۶-۱۲۸	مسجد سلطانی- ۱۰۹
مہرجرد مید [قریہ]- ۵۹	مسجد سید- ۱۰۹
میدان ارگ مشہد- ۷	مسجد شاہ- ۱۰۹-۱۲۰-۳۰۳
میدان توپخانہ- ۲۰۶	مسجد عتیق- ۸۵
میدان خان بزد- ۴۶	مسجد عتیق علی پاشا- ۴۴۰
میدان سپہ- ۲۹۴-۴۲۶	مسجد کوفہ- ۱۵۶
	مسجد گوہر شاد- ۲۲-۲۵-۳۷۶-۳۸۳
	مسجد سہلہ- ۱۵۶
	مسجد ملک- ۸۳
	مسجد نوقم- ۷۰
نائین- ۱۶۱	مکور- ۵۷-۲۴۱-۲۵۵-۲۹۹-۳۱۱-۴۳۹
نیادک سادات- ۱۳-۱۴	۴۴۰-۴۴۱
نجف- ۱۰-۵۹-۶۴-۶۶-۶۸-۷۰-۷۲-۸۱	مشہد- ۹-۲۲-۳۶-۳۸-۵۹-۶۸-۷۰
۸۳-۸۵-۹۱-۱۰۲-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-۱۳۶	۷۳-۷۶-۸۴-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۵-۱۱۰-۱۱۱
۱۵۶-۱۶۲-۱۷۵-۲۱۵-۲۳۴-۳۲۰-۳۳۴	۱۳۶-۱۷۵-۲۲۹-۲۶۵-۲۸۰-۲۸۵
۳۲۷-۳۵۱-۳۵۴-۳۶۲-۳۶۵-۳۶۸	۲۸۶-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۹-۳۱۸-۳۲۰-۳۶۸
۳۸۹-۳۹۰-۳۹۲-۴۴۵	۳۷۳-۳۷۶-۴۲۵-۴۲۷
نجف آباد اصفہان- ۱۲۰	مصر- ۲۲-۱۳۷-۱۷۳
نوبر [محلہ]- ۳۱۸	مقبرہ باب الصنیر- ۱۳۸
نودشہ اورامان [قریہ]- ۲۲۴	مقبرہ شیخان- ۷۰-۱۳۲
نہاوند- ۲۳۶-۴۲۰	مقبرہ علی بن ابی طالب (ع)- ۱۷۵
نیاک [قریہ]- ۹۷	
نیس- ۲۹۹-۳۳۹	



مرکز تحقیقات و پوز علم و ادب

نیویورک - ۱۶

و

وادی السلام - ۱۵۶

ورامین - ۱۸۳ - ۲۳۰

ورزشگاه امجدیه - ۱۱۵

وزارت فرهنگ آلمان - ۹۵

وزارت فلاحت و تجارت - ۵۷

ولایات ثلاث - ۳۴۰

ولی آباد تهران - ۱۵۱

ویله [محلہ] - ۱۴۳

وین - ۲۴۵

ه

هرات - ۱۲۸



همدان - ۱۳۱ - ۱۵۹ - ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۹
 هندوستان - ۳۰ - ۶۴ - ۶۵ - ۱۱۶ - ۱۲۲ - ۱۵۹
 ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۲۹۹ - ۳۴۲ - ۳۴۶

ی

یزد - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۳۰ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۳۰۷

یونان قدیم - ۳۱۳

فهرست کتابها، رساله‌ها، نمایشنامه‌ها و دیوان‌های اشعار

الف	آ
ثاور یکی پاشه ده [نگاهی به گذشته] - ۸۷	آثار ایران - ۳۳۱
ابراهیم بیگ - ۴۳۴	آثار عجم - ۱۰۸
احوال ابن یمن - ۳۳۰	آداب الاطفال - ۴۳
احوال خود [ترجمه] - ۱۷۷	آراء فلسفه درباره عادات - ۱۴۱
احوال سلمان ساوجی - ۳۳۰	آفات پنبه در ایران و طریق مبارزه با آنها - ۱۴۰
احمد بن طولون - ۱۰۴	آفاق، آثار انجمن دانشوران - ۶۵
اخلاف - ۳۲۵	آموزش تاریخ - ۷۱
اخلاق حکمتی - ۱۱۴	آموزش جنسی اطفال - ۱۷
اخلاق محسنی - ۳۲۷	آه سحر - ۱۳۹
اخلاق نوبابوگان - ۱۱۳	آهنگ - ۷۹
ادبیات معاصر - ۳۳۰	آیات الرجعه، در اثبات رجعت شخصیت آل محمد - ۱۶۰
ارابه و مگس [افسانه] - ۴۳۵	آئین در ایران - ۲۴۲
اراده [ترجمه] - ۲۴۲	آینده باختر - ۹۳
ارداورافنامه - ۳۳۱	آینده دموکراسی - ۳۱۱ - ۳۱۲
اردیبهشت - ۲۴۲	آینه - ۷۹
ارمانوسه مصری - ۱۰۴	آینه بینایان، شرح کلمات قصار باباظاهر - ۱۶۰
ارمغان یحیی - ۲۴۲	آیین دوست‌یابی [ترجمه] - ۳۳۱
از سعدی تا جامی - ۲۴۲	آیین نامه مسابقات قهرمانی کشور - ۹۳
از دفتر خاطرات - ۱۹	آیین نگارش تاریخ - ۳۳۰
از قصر شیرین به طوس [ترجمه] - ۳۳۱	



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

- ازهر چمن گللی- ۶۵
 از یاد رفته- ۱۲۷
 اسداه الرغاب بکشف الحجاب عن وجه السنة و
 الکتاب- ۳۳۴
 اسرار الصلوة- ۶۶
 اسرار سقوط احمد شاه- ۴۳۷
 اسلام از نظر گاه دانشمندان غرب- ۱۱۷
 اشارات ولوی، در شرح مثنوی- ۱۶۰
 اشتباه لپی- ۵۶
 اشعار گزیده فرخی سیستانی- ۳۳۰
 اشعار گزیده مسعود سعد سلمان- ۳۳۰
 اشک معشوق- ۱۲۷
 اصفهان و بیگانگان- ۲۴۲
 اصفهانی چلمن- ۵۶
 اصول الدین استدلالی- ۲۱۳
 اصول تمدن غرب و تطبیق آن با روحیات شرقی-
 ۲۹۰
 اصول عقاید- ۳۲۵
 اصول عقاید دین بالمعات المسترشدين- ۲۱۳
 اصول فن مناظره- ۱۱۶
 اصول کلام- ۴۳
 اصول محاکمات اصلاح شده به موجب ماده
 واحده- ۱۹۶
 اصول و فروع دین، مختصر و مفصل- ۶۷
 اعتماد به نفس- ۲۲۲
 اعجاز قرآن- ۱۰۴
 افسانه‌های دینی در مصر قدیم- ۲۸
 افکار و آثار ایرج- ۶۵
 افلاس سوسیالیسم انقلابی در اوضاع سیاسی
 روسیه- ۳۱۱
 افواه الرجال، تقریر بحث آیت الله حائری- ۳۶۴
 اقبال و شعر فارسی- ۹۷
 اقتصاد در اسلام- ۱۰۴
 اکبریه [کتابی در نحو]- ۲۲۵
 الاصفهان- ۱۰۳
 الاستصحاب- ۸۲
 البیع- ۸۲
 التوسل الحسینی- ۲۱۷
 الجامع فی ترجمة النافع- ۱۰۶
 الحجاب و الاسلام یا بهترین ارمغان [در حجاب
 زنان] ۱۰۵
 الصلوة- ۶۷-۸۲
 الف سؤال- ۴۳
 الفیه ابن مالک- ۶۸
 المبین- ۳۶۹
 النظائر و المقیسات- ۸۴
 الواح بابل [ترجمه]- ۱۱۷
 الوردی، لمعات اجتماعی- ۳۹۲
 الوقف- ۸۲
 امام جعفر صادق (ع)- ۱۰۴
 امثال فارسی- ۱۷۸
 امثال قرآن- ۱۱۷
 امثال و حکم- ۲۵۳
 انجیل- ۴۱۸
 اندرز آدریاد، راسپند- ۱۴۲
 اندرز اوشزداناک- ۳۳۱
 اندرز خسرو قبادیان- ۱۴۲
 اندرز مار سپندان [از زبان پهلوی]- ۳۳۱
 اندرز نامه اسدی طوسی- ۳۳۰
 اندرز و هزاد ترخو فیروز- ۱۴۲

- پ
- اندیشه - ۷۹
- اندیشه استقلال و جوانان - ۳۱۱
- انسانیت در خطر افتاده - ۱۵۴
- انوار سیلی - ۳۲۷
- انیس المهاجرین و مونس المسافرين - ۲۶۶
- ایام محبس - ۲۲۲
- ایران اقتصادی - ۳۰۰
- ایران در زمان ساسانیان - ۳۳۱
- ایران‌شهر - ۱۱۵-۱۱۷
- ایضاح الاحوال فی احکام الحالات الطارئة علی الاحوال - ۳۶۴
- ایمان [نمایشنامه] - ۵۵
- ایمان و رجعت - ۳۶۴
- ب
- باده بی‌خمار - ۹۳
- بازرس [نمایشنامه] - ۵۵
- بحث در مسائل پرورش اخلاقی - ۱۴۱
- بداية التعلیم - ۳۲۵-۳۲۶
- بدیع - ۳۲۷
- برگ سبزی یا عشق مبین - ۶۵
- برهان السالکین - ۲۶۶
- بلغة القصوى فی مایلد العلیاء - ۴۳
- بلغة الممقلاء فی غربة سید الشهداء - ۴۳
- بنی‌هاشم و بنی‌امیه - ۱۰۴
- بهشت سخن - ۱۲۷
- بهشت و دوزخ - ۶۵
- بیان حال ناله - ۲۶۳
- بیان المبرهن فی عرس قاسم بن الحسن - ۱۰۶
- بیژن و منیژه - ۳۰۰
- بینوایان و ویکتور هوگو [ترجمه] - ۳۴۶
- پارسی نغز - ۱۱۷
- پاریس - ۲۲۲
- پدر و مادر - ۳۰۱
- برده پندار - ۲۲۲
- پروانه - ۷۹
- پرورش - ۴۳۴
- پرورش افکار به وسیله کلیات تاریخ - ۳۳۰
- پرورش کرم ابریشم [ترجمه] - ۸۷
- پریچهر - ۷۹
- پس از یکسال [شعر] - ۱۲۷
- پطر کبیر [ترجمه] - ۹۱
- پلنگ - ۲۲۲
- پلیس سیاسی - ۲۵۴
- پنجاه و پنج - ۲۲۲
- پنج حکایت از شکسپیر - ۱۱۶
- پنج اقصیده - ۹۳
- پیامبر - ۳۵۱
- پیام بازار گاد به مردم فارس - ۹۳
- پیر گفتار - ۵۶
- پیش آهنگی ایران - ۹۳
- پیشاهنگی چیست - ۹۳
- پیشاهنگی دختران ایران - ۹۳
- پیشنهاد سازمان مثل متحد - ۹۳
- پیشه وای نایبی - ۸۷
- ت
- تأثر انوش [ترجمه] - ۳۳۱
- تأدیب البنات - ۳۲۵
- تاجر ونیزی - ۵۶

- تاریخ آمریکا [ترجمه] - ۹۱
- تاریخ اجتماعی ایران باستان - ۲۸
- تاریخ ادبیات ایران [ترجمه] - ۳۳۱
- تاریخ القرآن - ۳۶۵
- تاریخ انبیاء اولوالعزم - ۲۳۱
- تاریخ انگلیس [ترجمه] - ۹۱
- تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان شناسی [ترجمه] - ۱۱۷
- تاریخ بیست ساله ایران - ۹ - ۱۶۹
- تاریخ جامع ادیان [ترجمه] - ۱۱۷
- تاریخ حب الوطن [منظوم] - ۲۶۶
- تاریخ راه سازی در ایران - ۹۱
- تاریخ روابط سیاسی ایران - ۹۱
- تاریخ سیاسی پارت [اشکانیان] - ۱۱۷
- تاریخ طبیعی، گیاهشناسی - ۱۱۳
- تاریخ عمومی قرن هجدهم - ۳۳۱
- تاریخ فلسفه سابیسی - ۹۳
- تاریخ مختصر ایران - ۳۳۰
- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران - ۷ - ۴۲
- تاریخ مختصر احزاب سیاسی - ۴۳۱
- تاریخ مختصر رجال عالم - ۲۱۳
- تاریخ مشروطه - ۱۴۷
- تاریخ ملل و نحل - ۳۳۰
- تاریخ نادرشاه و ستاره - ۹۷
- تاریخ نظریات سیاسی - ۹۳
- تاریخ و صحاف - ۳۲۷
- تاریخ و هابیه - ۲۱۳
- تاریخچه مختصری از کشور ایران - ۳۰۳
- تاریخچه نادرشاه [ترجمه] - ۳۳۱
- تبصرة الصیان - ۳۲۵
- تبصرة الصرف - ۳۲۷
- تبصرة علامه - ۲۹۶
- تنمة رسالة رشد المسترشد - ۴۳
- تحفة المؤمنین [رسالة عملیه] - ۱۰۶
- تحلیل قره و ماده - ۹۳
- تذکر حقیقت - ۲۴۲
- تذکرة السالکین [مثنوی] - ۱۶۰
- تذکرة آشی کشکیان - ۱۷۸
- تذکرة زنان شاعر معاصر ایران - ۶۵
- تذکرة صدر اعظمی - ۱۷۸
- تذکرة نون و القلم - ۱۷۷ - ۱۷۸
- تربیة البنات - ۳۲۵
- ترجمه حال گاندی - ۳۰
- ترسل - ۳۲۷
- تسهیل التعلیم [حکایت] - ۳۲۶
- تشیع و مشروطیت در ایران - ۳۹۰ - ۳۹۱
- تصحیح دیوان سید حسن غزنوی - ۲۵۳
- تصحیح دیوان حافظ [چاپ نشده] - ۲۵۳
- تصحیح دیوان سوزنی [چاپ نشده] - ۲۵۳
- تصحیح دیوان فرخی [چاپ نشده] - ۲۵۳
- تصحیح دیوان مسعود سعد [چاپ نشده] - ۲۵۳
- تصحیح دیوان منوچهری [چاپ نشده] - ۲۵۳
- تصحیح صحاح الفرس [چاپ نشده] - ۲۵۳
- تصحیح لغت فرس [چاپ نشده] - ۲۵۳
- تصفیة المشرف - ۱۶۰
- تصویری از ناصر خسرو - ۲۲۲
- تطور ملل - ۲۲۲
- تعبیر خواب - ۱۳۰
- تعلیم خط - ۳۲۷
- تعلیم خط و املاء - ۳۲۷

- تعلیم لسان [فارسی ترکی]- ۱۸۰
- تعلیمات درجه اول پشاهنگی پسران ایران- ۹۳
- تعلیمات درجه دوم پشاهنگی پسران ایران- ۹۳
- تعلیمات درجه دوم پشاهنگی دختران- ۹۳
- تعلیمات درجه سوم پشاهنگی دختران ایران- ۹۳
- تعلیمات اجتماعی سال چهارم دبیرستان- ۹۳
- تعلیمات اجتماعی سال پنجم دبیرستانها- ۹۳
- تعلیم و تربیت پشاهنگی، اصول پشاهنگی- ۹۳
- تعلیقات بر دیوان ناصر خسرو- ۲۵۲
- تعلیقات بر صحیفه مبارکه سجادیه- ۱۱۰
- تعلیقات بر مثنوی- ۲۶۶
- تفسیر- ۴۳
- تفوق انگلو ساکسون- ۲۲۲
- تقریرات کمپانی- ۱۳۶
- تقریم استخراجی ذوالفتون- ۲۶۸
- تقریم معارف- ۱۱۶
- تکملة الموارث- ۴۳
- تکملة الصرف- ۳۲۷
- تلگراف بی سیم- ۷۹
- تنبه الجاهلین در اصول دین- ۱۰
- تنقیح المطالب المبهمة فی عمل الصور الممجسة- ۸۲
- توبخانه عمومی- ۳۶۷
- توضیح مرام دمکرات- ۳۶۳
- تورات- ۴۱۸
- تیربه قلب خورد- ۵۶
- ج
- جادو- ۲۲۲
- جامع الاحادیث و الاصول- ۸۲
- جامی، احوال و آثار- ۱۱۶
- جاودانگی درویش- ۱۲۷
- جاویدان- ۱۵۴
- جبر و اختیار- ۲۱۴
- جبر و نفویض- ۲۶۶
- جغرافیای نظامی ایران، اصفهان و بختیاری- ۳۰۳
- جغرافیای نظامی ایران، پشتکوه- ۳۰۳
- جغرافیای نظامی ایران، جزایر ایران در خلیج فارس- ۳۰۳
- جغرافیای نظامی ایران، خراسان- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، خلیج فارس- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، خوزستان- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، دریای مازندران- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، شهرستانهای مرزی- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، فارس- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، قسمت عمومی- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، کردستان- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، کرمانشاهان- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، کرمان- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، کویرها- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، لرستان- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، مکران- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ایران، ممالک همجوار- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی بلوچستان انگلیس- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی ترکستان شوروی- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی کشور افغانستان- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی کشور ترکیه- ۳۰۴
- جغرافیای نظامی کشور عربستان- ۳۰۴
- جغرافی حاج نعیم الدوله- ۳۲۷
- جنگهای صلیبی- ۳۰۰
- جوان فقیر [ترجمه]- ۳۳۸
- جواهر المددیه، گنج جواهر دانش- ۱۱۱

- جواهر الکلام فی موانع الایام- ۱۱۱
 جواهر اللسان فی علم المیزان- ۲۱۴
 جهاد اکبر- ۴۳
 چ
 چرند و پرند- ۲۵۳
 چگونه باورم شد که نویسنده یا شاعر هستم
 [مقاله]- ۷۸
 چنگیز خان [ترجمه]- ۳۳۱
 ح
 حاشیه بر اسفار اربعه- ۱۲۳
 حاشیه بر تقریرات کاظمین- ۱۱۰
 حاشیه بر رساله عملیه مرحوم کلباسی- ۳۶۸
 حاشیه بر عروة الوثقی- ۳۶۸
 حاشیه بر فقه- ۱۲۳
 حاشیه بر کفایه- ۷۰
 حاشیه بر کفایه الاصول- ۱۲۳- ۱۶۲
 حاشیه بر مکاسب، رساله عملیه- ۱۳۶
 حاشیه ای بر نجاه العباد و مجمع المسائل- ۳۶۸
 حاشیه عروه [مخطوط]- ۱۳۶
 حاشیه الكفایه- ۸۲
 حافظ [نمایشنامه]- ۸۰
 حبل المتین [کلیکته]- ۴۳۴
 حجازی و سخنان جاوید او- ۷۹
 حجة الله و بلفة الالباب- ۴۳
 حقوق جزایی- ۱۹۶
 حقوق زن در اسلام و اروپا- ۱۵۸
 حقیقت نژاد نورویک- ۳۰
 حکمت ادیان- ۸۰
 حکمة الاشراف- ۱۱۰
 حیات یحیی- ۲۴۲
 خ
 خاطرات و خطرات- ۱۶۷- ۲۵۵- ۴۴۷
 خاطرات هیتلر [ترجمه]- ۳۵
 خاطراتی از مأموریت من- ۳۶۷
 خاقان می رقصد و شاه عباس [نمایشنامه]- ۵۵
 خرابه مدائن- ۱۸۰
 خط آسان [برای تعلیم عمومی]- ۹۷
 خط داعی- ۹۷
 خط لاتین برای فارسی- ۹۷
 خط و املاء- ۳۲۷
 خلاصة الاصول- ۲۹۶
 خلاصة تاریخ ایران تا انقراض قاجاریه- ۸۰
 خوبی نمای این زرتشتی- ۱۴۲
 خود آموز کفایه یا تقریرات آخوند خراسانی- ۱۶۱
 خوشبین باشید [ترجمه]- ۳۵
 خوشی و توشی- ۸۷
 خونچیدی به هارستان- ۸۷
 خیارات- ۱۶۲
 د
 دارالفنون امریکایی بیروت- ۹۰
 داستان شهربانو- ۳۰۰
 داستان شهرباناز- ۲۴۲
 داستان نادر شاه- ۳۰۰
 دانشمندان و سخن سرایان فارس- ۳۴۲
 دختران بدبخت- ۳۰۲
 در دیار صوفیان- ۲۲۲
 در رالسیته فی مواعظ المددیة- ۱۸۱
 در رالفواید- ۶۳
 در راه سلطنت رضا شاه- ۳۰۱

- دیوان عارف قزوینی- ۶۵
- دیوان غزلیات میرزا تقی خان دانش- ۱۷۷
- دیوان فکاهیات میرزا تقی خان دانش- ۱۷۷
- دیوان قصائد میرزا تقی خان دانش- ۱۷۷
- دیوان قطعات میرزا تقی خان دانش- ۱۷۷
- دیوان مسعود سعد سلمان- ۳۳۰
- دیوان محمدباقر میرزای خسروی کرمانشاهی- ۳۳۱
- دیوان هاتف اصفهانی- ۳۳۰
- ذ
- ذخرا بشرفی شرح باب حادی عشر- ۱۱۰
- ذخیره العباد- ۱۰۲
- ز
- راز کامیابی ژاپن- ۹۱
- راه خورشیدی ایران [مقاله]- ۳۳
- راه خوشبختی [ترجمه]- ۳۵
- راه زندگانی [ترجمه]- ۱۱۶
- راه زندگی در ایران- ۳۶۳
- راه نجات- ۲۹۳
- راهبر برای مسافران اصفهان- ۱۰۳
- راهنمای انتخاب حقایق- ۲۴۲
- راهنمای پسران پشاهنگ- ۹۳
- راهنمای جنسی قبل از دوره آموزشگاهی- ۱۷
- راهنمای حکمت- ۲۱۴
- رباعیات خیام- ۱۸۰
- رد کتاب تصوف و رد حکمة الاشراف- ۲۸
- رد و هایه- ۷۰
- رستاخیز [نمایشنامه]- ۵۵
- درسی از دیوان حافظ- ۱۱۶
- دروس النحو- ۳۲۷
- در قلمرو سعدی- ۲۲۲
- درة البيضاء فی شرح خطبة الزهراء- ۳۳۳
- دریای گوهر- ۱۲۷
- دست پنهان سیاست انگلیس- ۱۵۳
- دستور العمل [اصول محاکمات حقوقی]- ۷۱
- دکتر اقدس و شوهرش- ۵۶
- دلیران تنگستانی- ۳۴۲
- دلیل السالکین- ۲۶۶
- دم دروازه- ۹۳
- دوره بهداشت نظامی- ۱۵
- دوره حکمت ابوعلی سینا- ۷۳
- دوره زندگانی یا غضب حق اطفال- ۲۴۱
- دوره کاوه- ۴۴۰-۴۴۳
- دوستی- ۳۳۱
- دوستان و وطن [ترجمه]- ۱۱۶
- دوشنبه- ۲۲۲
- دیدگانی فیزیکی- ۹۰
- دیوان اشعار رکن زاده آدمیت- ۳۴۳
- دیوان حکیم سوری قدیم و جدید و کلیات سوری- ۱۷۸
- دیوان حافظ- ۱۰۸-۱۵۲-۱۷۶
- دیوان رباعیات و پهلویات میرزانقی خان دانش- ۱۷۷
- دیوان شعر، [عربی و فارسی] خوشنویس:
- مدرس عماد اردبیلی- ۱۶۰
- دیوان شعر خلیلیان- ۱۵۵
- دیوان شعر دهخدا- ۲۵۰-۲۵۳
- دیوان شعر ریاحی فرید اصفهانی دهقان- ۳۵۳

- رساله‌های دربارهٔ ربا- ۳۰
- رساله‌ای در علم کلام و عقاید- ۲۲۵
- رسائل ابن سینا- ۲۱۴
- رشد المستر شد- ۴۳
- رشد شخصیت- ۸۰
- رگ شناسی- ۲۱۴
- رمان دیسیل [شاگرد]- ۳۳۱
- رمان کنت دومونتگمیری- ۳۳۱
- رموز آفرینش- ۱۳۸
- روانشناسی- ۲۱۴
- روانشناسی پرورشی- ۱۸۱
- روانشناسی با جبر و اختیار- ۸۰
- روانشناسی علمی یا رموز زندگی روزانهٔ ما- ۹۳
- روانشناسی کودک- ۱۷-۱۸۱
- روان نامه [ترجمه]- ۲۴۲
- روسیه [ترجمه]- ۹۱
- روش پرورش- ۲۱۶
- روش نوین در تعلیمات دبیرستانها- ۹۳
- روح القوانين [ترجمه]- ۲۵۳
- رومنو و ژولیت از ویلیام شکسپیر و مقایسه
- بالیلی و مجنون- ۱۱۶
- رؤیا- ۸۰
- ز
- زبان خارجه [فرانسوی، روسی]- ۳۲۷
- زبده المسائل- ۱۳۶
- زبده شاهنامه فردوسی- ۱۲۷
- زرنشت نامه- ۱۸۰
- زمزمهٔ بهشت [شعر]- ۱۲۷
- زندان بغداد- ۶۵
- رستاخیز- ۱۱۷
- رساله در اصول تعلیم و تعلم- ۲۱۴
- رساله در اسلام ابوطالب- ۶۷
- رساله در اغلاط معروفه- ۲۱۴
- رساله در تصوف- ۱۶۰
- رساله در حقیقت خواب مغناطیسی- ۲۱۴
- رساله در علت الملل بدبختی- ۲۱۶
- رساله در گنئی و آلقاب- ۳۶۹
- رساله در مبادی امور مهمهٔ تاریخی- ۲۱۴
- رساله در وصیت- ۶۶
- رسالهٔ تحفه- ۲۱۴
- رسالهٔ آموزش و پرورش در ایران و پیشنهاداتی
- چند از راه اصول روانشناسی برای بهبود آن
- [رسالهٔ دکتری]- ۱۶
- رسالهٔ ادائیه- ۶۷
- رسالهٔ اغلاط مشهور- ۳۴۲
- رسالهٔ افاضهٔ روحیه- ۱۶۰
- رسالهٔ ترتیبیه- ۶۶
- رساله ترغیب دعاء- ۲۱۴
- رسالهٔ تمییزه، دستور العمل دیوان عالی تمیز- ۷۱
- رسالهٔ رضا (ع)- ۶۶
- رسالهٔ صدر الدین شیرازی- ۸۴
- رسالهٔ فارسی مخلوط- ۱۳۶
- رساله فی الرضا- ۳۶۴
- رسالهٔ کلمات و اصلاحات جدیده- ۳۴۳
- رسالهٔ گمنام- ۱۶۰
- رسالهٔ مختصری در جبر و تفویض- ۱۱۰
- رسالهٔ مستقله در ضمنیات کتب رجال- ۳۶۸
- رساله‌ای به عربی در اثبات نبوت حضرت
- خاتم (ص) با دلایل عقلی- ۲۲۵

- زن در به در [ترجمه] - ۳۵
زندگانی احمد شاه - ۳۴۷
زندگانی حسن اسفندیاری - ۹۶
زندگی ژوزفین و ناپلئون - ۹۱
زندگی شما در ۳۶۵ روز سال چگونه باید باشد - ۹۴
زندگی علی بن ابی طالب (ع) - ۲۴۲
زندگی فردبک [ترجمه] - ۹۱
زندگانی محمّد (ص) یا تاریخ حیات پیغمبر اسلام - ۳۶۵
زن و خانه داری - ۱۰۴
زیبا - ۸۰
زینب شیر زن کربلا - ۱۰۴
زینب کبری عقیده بنی هاشم - ۱۰۴
- ژ
ژان و الزان [ترجمه] - ۳۶۳
- س
ساغر - ۸۰
سالنامه پارس - ۲۶۸
سالهای سیاه [شعر] - ۱۲۷
سایه - ۲۲۲
سبک‌ریهای قلم - ۱۲۷
سبک‌شناسی یا شیوه خط نوین - ۳۰۰
سبیل الرشاد [رساله عملیه] - ۱۰۶
سبیل الرشاد فی شرح نجات العباد - ۱۵۶
سبیل الرشاد لاهل الزهد - ۴۳
سخنان حضرت رضا (ع) - ۱۶۰
سخن حکمت [مجموعه شعر] - ۱۱۷
- سر جنسیت یا روانشناسی عشق - ۱۴۱
سرزمین هند - ۱۱۷
سرشک - ۸۰
سرگذشت درویش [چپته] - ۲۴۲
سرگذشت سه اختر ناباک ایران: سعدی - حافظ - ابن سینا - ۳۰۰
سرگذشت موسیقی ایران - ۱۳۹
سرودهای دبستان - ۱۳۹
سرود ورزش - ۹۳-۹۴
سرودهای مدرسه - ۹۴
سلامان و اقبال جامی - ۳۳۰
سلامت روح - ۸۰
سلامة المرصاد فی حواشی نجات العباد - ۱۵۶
سلمان زمان در گوشه کرمان از دنیا رفت [مقاله] - ۸۳
سنجش هوش در آموزش و پرورش - ۱۸۱
سوهان - ۱۸۰
سه رساله از سید صدر ثانی - ۱۱۶
سه مسقط - ۹۷
سیاسة الحسیته یا رولسیون حسینی - ۱۰۰
سیاق - ۳۲۷
سیاوش عصر ما - ۳۱۱
سی خاطره - ۱۱۷-۳۹۶
سید الشهداء و واقعه عاشورا - ۱۰۴
سیری در دیوان شمس - ۲۲۲
- ش
شاد کامی - ۸۰
شاعر در آسمان - ۱۲۷
شاعری دهر آشنا - ۲۲۲



مرکز تحقیقات کتابت و اطلاع‌رسانی

- شاهکار شاعران ایران- ۶۵
شاهکارهای فرودسی- ۱۲۷
شاهد نصاب- ۲۰۰
شاه عباس کبیر- ۳۰۰
شجره طیبه [برای تدریس شرعیات در مدارس]-
۲۴۱
شخصیت علی بن ابی طالب (ع)- ۱۰۴
شرایط الاحکام- ۳۶۴
شرح حال ابوریحان بیرونی- ۲۵۲
شرح احوال قائم مقام فراهانی- ۲۴۲
شرح اصول کافی- ۶۶
شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسمعیل
صفوی- ۳۰۰
شرح حال رجال ایران- ۴۱۹- ۴۳۶
شرح حال میرزا تقی خان امیر کبیر- ۳۴۲
شرح رساله بقاء النفس بعد فناء الجسد و یوار
البدن- ۳۶۵
شرح زندگانی من- ۴۲۴
شرح زیارت جامعه کبیره- ۶۷
شرح زیارت عاشورا- ۶۷
شرح صمدیه- ۶۷
شرح صیغ العقود باب نکاح- ۱۶۰
شرح کفایه، تقریرات نائینی در فقه و اصول-
۱۳۶
شرح لمعه- ۸۱
شرح هدایه میبدی- ۲۷۴
شرحی بر حاشیه ملا عبدالله- ۶۷
شرعیات- ۳۲۷
شرعیات ابتدایی- ۳۲۵
شعر و شاعری عرفی- ۲۷
شعر و شاعری عصر جدید ایران- ۹۸
شکوفه‌ها یا نمه‌های جدید- ۱۲۷
شکون‌نلا یا انگشتر گمشده [ترجمه]- ۱۱۷
شمیه در سیر و سلوک- ۱۰۱
شوخی علماء- ۳۰۰
شهربار هوشمند- ۳۶۳
ص
صد درس- ۳۲۵
صراط النجاة- ۱۰۲
صرف فارسی- ۳۲۵
صلوة- ۶۳
ض
ضیاء الاخلاق- ۲۱۴
ضیاء الصرف- ۲۱۴
ط
طبایع زن- ۱۰۴
طرز جلوگیری از بیماریهای مقاربتی- ۹۵
طریق النجاة- ۱۰۲
طلسم شکسته [شعر]- ۱۲۷
طلعة الوضیة- ۲۷
طهارة اهل الكتاب- ۳۶۵
ظ
ظهور و سقوط سلطنت پهلوی- ۲۵
ع
عالم حیوانات یا کلید دام و دد- ۹۱

- عقیقه کتل خیرخانه [ترجمه] - ۳۱۶
 عرومک پشت پرده - ۵۶
 عروض حمیدی - ۱۲۷
 عشق دربدر - ۱۲۷
 عشق و ادب یا داستان حکیم ابوالقاسم فرودسی - ۱۵۹
 عشق و عفت [شعر] - ۱۸
 عشقی - ۶۵
 عصیان شعر - ۱۲۷
 عظمت حسین بن علی (ع) - ۳۶۵
 عظمت و انحطاط زمین [ترجمه] - ۲۵۳
 عقلا بر خلاف عقل - ۲۲۲
 عقیده [به زبان کردی اورامی] - ۲۲۵
 علم بدیع فارسی - ۱۷۷
 علم در خانه و جامعه - ۹۴
 عناصر شیمی - ۲۶
 عیش پیری و راز دوستی - ۸۰
- غ
- غرر الحکم و دررالکلم [شعر] - ۱۶۰
 غزلیات شاهین یزدی - ۶۵
- ف
- فارس و جنگ بین الملل - ۳۴۳
 فارسی جدید - ۹۸
 فتنه - ۲۲۲
 فردوس برین - ۱۷۸
 فرشتگان - ۱۲۷
 فرمانروایان ایران - ۲۳۱
 فرهنگ تربت - ۲۸۵
- فرهنگ دهخدا - ۲۴۹
 فرهنگ فرانسه به فارسی - ۲۵۳
 فرهنگ نظام در لغت - ۹۸
 فرهنگ نویسی - ۹۸
 فعالیت‌های فرهنگی بنادر جنوب [بوشهر] در شیخ نشین دویی - ۱۰۳
 فقه - ۳۲۷
 فلاح العامل [رسالة عملیه] - ۳۶۸
 فئات اهل ایمان - ۴۳
 فلسفه الاعتماد - ۲۱۴
 فلسفه حجاب - ۳۶۵
 فلسفه نشو و ارتقاء [ترجمه] - ۱۱۷
 فلسفه نوین تاریخ - ۹۴
 فلیسی - ۳۳۱
 فن اداره عمومی - ۹۴
 فن شنا و نجات غریق - ۹۴
 فوائد الدریه - ۲۱۴
- فهرست ترتیب رجال کتبی و نجاشی و خلاصه علامه - ۳۶۸
 فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی - ۸۴
 فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار - ۸۴
 فیلسوف الفارسی الكبير صدرالدین شیرازی - ۳۶۵
- ق
- قرآن مجید با معنی - ۳۲۷
 قائم مقام - ۵۶
 قانون اخلاق - ۳۳۰
 قانون جزا - ۱۹۶
 قصیده عشقیه - ۱۶۰



- مباحث الفاظ - ۶۷
 میانی حقوق - ۲۸
 مبدأ و معاد - ۱۱۰
 مثنوی اکسیر اعظم - ۱۷۸
 مجالس الفنائس - ۱۱۶
 مجلدات بحر محیط - ۱۷۷
 مجلس شورای ملی [کتاب] - ۴۱۵
 مجموعه - ۱۰۶
 مجموعه انصاف - ۱۲۳
 مجموعه مراثی و سینه زنیها یا دیوان حالی - ۱۶۰
 مجیره - ۱۷۷
 محمود آقارا و کیل کنید - ۵۵-۸۰
 مختارات - ۷۰
 مدارک العروة - ۱۳۶
 مدایح المرتضویه - ۱۶۰
 مدخل الحساب - ۳۲۷
 مرام الحکمه - ۱۲۳
 مرد سال و مردان سیاست - ۳۰۰
 مرد نامتاهی علی بن ابیطالب (ع) - ۱۵۸
 مریض خیالی [نمایشنامه] - ۵۵
 مسأله ملیت - ۳۱۱
 مستثنیات الاحکام - ۳۶۴
 مستدرک المستدرک فی استدراک مافات عن صاحب المستدرک - ۸۲
 مستنبطات الاعلام فی شرح مستثنیات الاحکام - ۳۶۴
 مسیر زندگی - ۹۴
 مشوق الحقیقه - ۱۶۰
 معانی و بیان - ۳۲۷
 معیار العلم - ۱۱۰
- مقالات الحنفاء فی مقامات شمس المرفا - ۱۰۱
 مقامات حریری - ۳۲۷
 مقام ایران در تاریخ اسلام - ۳۳۱
 مقدمه بر دویتیهای باباطاهر عریان - ۳۳۱
 مقدمه روانشناسی - ۱۷
 مکافات الهی [مقاله] - ۲۹۳
 مکانیک فیزیک - ۲۶
 مکتبهای سیاسی - ۹۴
 مکتوب به آکادمی تربیت - ۲۴۲
 ملخ در ایران و طریقه دفع آن - ۱۴۰
 ملیت و بلشویسم - ۳۱۱
 مناسک الحج - ۱۰۲-۱۰۶
 منتخبات اشعار رشید یاسمی - ۳۳۰
 منتخبات ایرانشهر یا اصول آدمیت - ۳۴۳
 منتخب الرسائل [رساله عملیه] - ۱۰۶
 منتخب برهان قاطع - ۳۴۳
 مستثنیات آدمیت - ۳۴۳
 منظومه فصل الخطاب - ۱۶۰
 منهاج النجاح او مناسک آل محمد (ص) - ۳۶۵
 منہج الیقین در اصول و فروع دین - ۱۰
 من هم گریه کردم - ۱۹
 موائد الکریم لزوار عبدالعظیم حسنی (ع) - ۶۶
 موازین الکلام - ۴۳
 مؤلفین - ۴۱۸-۴۱۹
 مهدی از صد اسلام تا قرن ۱۳ هجری [ترجمه] - ۳۵
 میثوی زهند - ۸۷
 میثوی کورد و نادر شاه له لر خاکی نیراندا - ۸۷
 میثوی میرانی سواران - ۸۷
 میثوی ناودارانی کورد - ۸۷



- میکروسکوپ و میکروسکوپی - ۹۳
می‌ناب - ۱۳۹
میمن - ۸۰
- ن
- نامهای ایرانی - ۹۰
نامه فرهنگستان - ۳۳۱
نتیجه اولین مسابقات قهرمانی کشور - ۹۴
نسب - ۸۰
نصاب الصبیان - ۱۷۲
نصاب مُهذب - ۲۱۴
نصایح ایبکتوس حکیم - ۳۳۱
نصایح فردوسی - ۳۳۱
نظریات سیاسی فلاسفه غرب - ۹۴
نظری به مشرق - ۲۲۸
نظری به موسیقی - ۱۳۹
نقش پاریسی بر آجبار هند - ۱۱۷
نقشه کشی - ۳۲۷
نقشی از حافظ - ۲۲۲
نوامیس روحیه - ۲۲۲
نوای صریر - ۱۸۰
نوشین روان - ۱۷۷
نهای ادب ایران - ۲۴۲
نهایة التعلیم - ۳۲۵ - ۳۲۷
نهیج البلاغه چیست - ۸۴
نه گفتار در تاریخ ادیان - ۱۱۷
- و
- وجیزه - ۱۳۶
وجوه تسمی - ۱۷۸
- ونگرد - ۵۶
وندیدا [ترجمه قسمت سوم اوستا] - ۹۸
وبنه گدیری و کولین [عکاسی و جهانگردی] -
۸۷
- ه
- هدیه الاخوان - ۱۰۵
هدایة التعلیم - ۳۲۵
هدایة المسترشدين الى حرمة التناهی الدین - ۱۰۵
هدایة المؤمنین - ۱۰۶
هدیه سال - ۱۸۰
هزار سخن - ۸۰
هما - ۸۰
هنرمندگی موسیقی - ۱۳۹
هنر آموزش و پرورش - ۱۷
هندو - ۲۲۲
- مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
- ی
- یادداشت‌های خسرو اول انوشیروان - ۳۰۰
یادداشت‌های یک زن شوهردار - ۱۰۴
یک دوره صلوة استدلالی - ۱۶۲
یک معجزه دائم - ۱۰۴
یوساسیف [اخلاق] - ۳۲۷

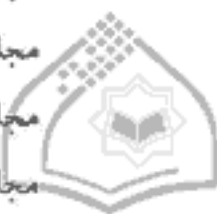
فهرست نشریات

- | | |
|------------------------------------|--|
| روزنامه پولااد- ۳۳ | جریده شفق سرخ- ۳۲۹ |
| روزنامه ترقی- ۳۰۹ | جریده نامه فرهنگ- ۲۰۰ |
| روزنامه تریبون دوزنو- ۱۸۳ | روزنامه آجیق سؤز- ۴۳۹ |
| روزنامه تکامل- ۳۰۹ | روزنامه آسیای وسطی- ۲۹۶-۲۹۷-۳۰۸ |
| روزنامه تربیت- ۴۲۷ | روزنامه اتحادیه- ۳۰۲ |
| روزنامه تنبیه- ۴۴۴ | روزنامه احیاء- ۲۶۵ |
| روزنامه ثریا- ۴۳۴ | روزنامه اراک- ۱۸ |
| روزنامه جوانان ایران- ۱۹- ۳۰ | روزنامه ارشاد- ۳۰۹ |
| روزنامه جهان- ۲۳۱ | روزنامه اطلاعات- ۳۹۸- ۴۲۶ |
| روزنامه چمن- ۲۹۶ | روزنامه اقدام ترکی- ۱۷۹ |
| روزنامه حبل المتین- ۹۹- ۱۰۰- ۲۹۹ | روزنامه الجناب- ۱۰۳ |
| روزنامه حیوة جاوید- ۳۰۷ | روزنامه انقلاب سرخ- ۲۶۳ |
| روزنامه خورشید ایران- ۹۲ | روزنامه ایران- ۲۹۶- ۳۰۰- ۳۴۷- ۳۵۱- ۴۴۰ |
| روزنامه راه نجات- ۲۹۳ | روزنامه ایران آزاد- ۲۱۹- ۲۲۰- ۳۴۲ |
| روزنامه رعد- ۱۶۶ | روزنامه ایران سرخ- ۲۶۳ |
| روزنامه رهنما- ۳۴۷- ۳۵۲ | روزنامه ایران نو- ۳۰- ۳۱۰ |
| روزنامه زاری کرمانجی- ۸۷ | روزنامه باباشعل- ۷۸ |
| روزنامه ستاره ایران- ۲۱۹- ۲۲۰- ۲۹۶ | روزنامه باختر- ۴۳۱ |
| روزنامه سروش- ۲۴۷ | روزنامه باختر امروز- ۱۶۹- ۴۳۴ |



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

- روزنامه سبیل- ۲۰۲
 روزنامه سیاست- ۳۰۸-۴۲۸
 روزنامه شفق سرخ- ۲۱۸-۴۲۸
 روزنامه صور اسرافیل- ۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۵۰
 روزنامه طوفان- ۲۱۹-۴۴۴
 روزنامه فرهنگ- ۱۹۸
 روزنامه قانون- ۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۴۳۴
 روزنامه قرن بیستم- ۲۰۵
 روزنامه قیام ملی- ۱۵۸
 روزنامه کامونیست ۲۶۳
 روزنامه گل زرد- ۲۶۳
 روزنامه گوقاری روناکی- ۸۷
 روزنامه مهر ایران- ۳۱
 روزنامه نسیم شمال- ۲۶۳
 روزنامه نسیم صبا- ۳۰
 روزنامه نقش جهان- ۲۴۳
 روزنامه نوبهار- ۳۰۰
 روزنامه نور شرق- ۲۴۳
 روزنامه یومیة انتراشیران- ۳۹۸
 روزنامه یومیة کلکته- ۹۹
 سالنامه دنیا- ۴۱۵-۴۳۶
 مجله آینده- ۱۱۶-۳۲۹-۴۲۴-۴۳۱-۴۳۸
 مجله ادبی ارمغان- ۳۲۹-۳۴۴
 مجله الاسلام- ۱۷۳-۴۱۷
 مجله ایرانشهر- ۴۴۰
 مجله ایران امروز- ۷۸
 مجله بازار گاد- ۹۲
 مجله پست و تلگراف و تلفن- ۷۹
 مجله پیام نور- ۱۱۶
 مجله تعلیم و تربیت- ۱۱۶-۳۲۹
 مجله داعی الاسلام- ۹۷
 مجله دامپزشکی- ۵۷
 مجله دانشکده- ۳۲۹
 مجله دانشکده ادبیات- ۱۱۶
 مجله دعوت الاسلام- ۱۷۳
 مجله دعوت الحق- ۲۱۵-۴۲۷-۴۲۸
 مجله دنیا- ۴۱۷
 مجله راهنمای کتاب- ۱۱۶
 مجله روشنفکر- ۳۷۸
 مجله عروة الوثقی- ۴۳۴
 مجله علمی- ۱۲
 مجله فکاهی امید- ۳۴۴
 مجله فرهنگ- ۲۷۱
 مجله فیزیک- ۹۰
 مجله قور تولوش- ۳۱۱
 مجله مهر- ۱۱۶-۳۲۹-۳۳۱
 مجله مکتب- ۳۲۳
 مجله نظمیه- ۲۰۶
 مجله نوبهار- ۳۲۹
 مجله وحید- ۱۱۶
 مجله بنما- ۱۱۶-۲۷۲
 مجله بنی قافقازیا- ۳۱۱
 مجله هفتگی آزاد- ۹۹
 مجله هفتگی سیاسی آدمیت- ۳۴۲
 مجله هفتگی مفتاح الظفر- ۹۹
 مجله هفتگی ملک و ملت- ۹۹
 نشریه اوروج- ۴۳۹
 نشریه قفقازیه- ۴۴۰
 نشریه معارف- ۲۱۵



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی

فهرست احزاب، انجمن‌ها،
جمعیت‌ها، کمیته‌ها،
سندیکاها و فرقه‌ها



پیش‌آهنگان- ۳۹۸
مرکز تحقیقات کتاب‌پویز علوم اسلامی

الف

انابکان فارس- ۳۰۵

اخوان الصفا [فرقه]- ۲۱۰

ارتدکس [مذهب]- ۳۱۵

انجمن ادبی فرهنگستان ایران- ۳۴۲

انجمن امرا- ۱۴۶-۳۹۹

انجمن زرتشتیان تهران- ۲۹۱-۲۹۲

انجمن زرتشتیان کرمان- ۲۹۱

انجمن سعادت ایرانیان- ۲۴۷

انجمن مجموعه معارف- ۲۱۵

انجمن ناصری زرتشتیان- ۱۴۲

انجمن ولایتی تنکابن- ۱۴۶

ج

جامعه باربد- ۵۵

جمعیت شیرو و خورشید- ۲۰۱

جنبش سوسیالیستی ملی- ۲۶۳

ح

حزب اعتدال- ۱۴۹-۲۴۷-۳۱۰-۴۳۹

حزب توده- ۴۵

حزب دموکرات- ۱۴۹-۱۹۸-۱۹۹-۲۶۵-

۳۱۰-۳۴۰-۳۴۷

حزب دموکرات خراسان- ۲۹۶

حزب دموکرات مسلمان- ۳۱۰

حزب کمونیست ایران- ۲۶۳

ب

بابی [فرقه]- ۲۳۴

بلشویک، بلشویزم- ۳۱۵-۴۴۲-۴۴۵

- حزب مساوات- ۳۱۰-۴۳۹-۴۴۲
- حزب مسلمانان- ۴۳۸
- حزب ملی ایران- ۱۸۳
- حزب همت- ۳۰۹
- حکومت ایران آزاد- ۴۱۷
- ک
- فرهنگستان ایران- ۱۱۵
- کمیته آهن اصفهان- ۲۳۸
- کمیته مجازات- ۲۵۸-۳۳۵
- کمیته مهاجرت- ۲۴۷
- کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان- ۲۰۵
- کنفرانس بین‌المللی آکسفورد- ۸۹
- کنفرانس بین‌المللی علمی اسلو- ۸۹
- کنفرانس بین‌المللی فیزیک- ۹۰
- کنگره قورلتای حزب- ۴۳۹
- کنگره نژادی- ۲۳۶
- کنگره نویسندگان ایران- ۲۴۸
- ز
- ذهبه [سلسله]- ۷۵-۱۶۰
- س
- سازمان پرورش افکار- ۷۹
- سوسیال دموکرات قفقاز- ۳۰۹
- ش
- شانعی [مذهب]- ۲۲۵
- شورای فرهنگی بریتانیا- ۱۸۱
- شیخیه [فرقه]- ۲۷-۳۶۹
- ص
- صلیب احمر ترک- ۱۰۰
- ف
- فراکسیون اقلیت- ۳۶۰
- فراماسون- ۲۵-۳۶۳
- فرقه دموکرات آذربایجان- ۱۱۰-۳۶۲-۴۳۹
- ن
- نقشبندیه [فرقه]- ۱۳۷
- نهضت انقلابی گیلان- ۳۰۹
- نهضت جنگل- ۲۶۳-۴۳۶
- نهضت ملی ایران- ۳۰۸-۴۳۵-۴۳۶



۴

مارکسیسم- ۳۱۵

مجلس مجوئان لندن- ۲۹۸

مکتب استقلال- ۳۱۶

مکتب حبیبه- ۳۱۶

ن

نقشبندیه [فرقه]- ۱۳۷

نهضت انقلابی گیلان- ۳۰۹

نهضت جنگل- ۲۶۳-۴۳۶

نهضت ملی ایران- ۳۰۸-۴۳۵-۴۳۶

فهرست مندرجات

۴۳	چال حصاری طهرانی، شیخ محمدرضا (افضل)	۴۳	جان محمد خان [سرتیپ]
۴۴	چینی، سید مهدی	۴۴	جزایری شوشتری نجفی
۴۷	چیچورانی، ملا محمدامین	۴۷	جعفری، رضا
	ح	۴۸	جلالی، سیدابراهیم [انصح الملک]
۵۱	حاذق، نورالله [دکتر]	۴۹	جلالی، مهدی [دکتر]
۵۳	حافدی قزلجی، محمدا سعید	۵۱	جلی، ابوتراب
۵۵	حالتی، رفیع	۵۳	جلیلی، جهانگیر
۵۷	حامدی، عبدالله [دکتر]	۵۵	جلیلی، ولی الله [حجت الاسلام]
۵۹	حایری، شیخ عبدالکریم [آیت الله]	۵۷	جم، محمود [مدیر الملک]
۶۴	حایری، محمد [ابن الشیخ، حجت الاسلام]	۶۱	جناب، کمال [دکتر]
۶۵	حایری، سیدهادی [کوروش]	۶۴	جوان، جعفر
۶۶	حایری نهرانی، عباس [حاج شیخ، آیت الله]	۶۵	جوان، موسی
۶۸	حایری سمنانی، محمد صالح [آیت الله]	۶۶	جوانرودی، ملا محمود
۷۰	حایری قسی، حاج شیخ محمدعلی [آیت الله]	۶۸	جهان، جعفر [دکتر]
۷۱	حایری، مازندرانی، محمد [شیخ]	۷۰	جهانسوز، محسن
	حایری مازندرانی، محمد صالح [علامه، آیت	۷۱	جهانسوزی، محمد کاظم
		۷۲	جهانگیر خان [ناظم الملک]

۱۱۱	الواعظین [۷۲	الله [
۱۱۲	حکمت، باقر	۷۵	حبّ حیدر، میرزا محمد علی [حاج]
۱۱۴	حکمت، علی اصغر	۷۶	حبیب اللّهی، ابوالقاسم [نوید]
۱۱۸	حکمت، نظام الدین [مشارالدوله]	۷۸	حجازی، محمد [مطیع الدوله]
۱۲۰	حکمی، میرزا علی محمّد	۸۱	حجت کوه کمره‌ای، سید محمد [آیت الله]
۱۲۱	حکیم، منوچهر [دکتر]	۸۳	حجتی کرمانی، عبدالمسین [حجت الاسلام]
۱۲۲	حکیم الهی، میرزا علی نقی [مؤتمن دیوان مشیر الکتاب]	۸۴	حدائق شیرازی، حاج شیخ ضیاء الدین [ابن یوسف]
۱۲۳	حمیدی، مهدی [دکتر]	۸۵	حدائق شیرازی، یوسف [حجت الاسلام]
۱۲۴	حیدری مهابادی، علی [سالار سعید]	۸۶	حزنی مکریانی، حسین
۱۲۸	حیرت تبریزی، اسمعیل	۸۸	حسابی، محمود [دکتر]
۱۳۰	حیرت سجادی، سید محمّد باقر [رکن الاسلام]	۹۱	حسّ الدوله معزی، نجف قلی [میرزا]
		۹۲	حسام زاده، بهاء الدین [بازارگاد]
			حسن نوری اسفندیاری، حسینعلی [سرتیپ، دکتر]
۱۳۵	خانف شیرازی، اسمعیل	۹۵	حسن نوری اسفندیاری، عباسقلی [سرتیپ]
	خاخورنی خراسانی حائری بیارجمندی، یوسف		حسّی ایرانی، پروفیسور سید محمّد علی [داعی]
۱۳۶	[شیخ]	۹۷	الاسلام [
۱۳۷	خالدی مفتی زاده، محمّد رشید [ملّا]	۹۹	حسینی، جلال الدین [مؤید الاسلام]
۱۳۹	خالقی، روح الله	۱۰۱	حسینی، سید حسین [شمس العرفا]
۱۴۰	خدابنده نائینی، علی اکبر	۱۰۲	حسینی اصطهباناتی، ابراهیم [سید]
۱۴۱	خداداد سپهری، برزو [دکتر]	۱۰۴	حسینی اصفهانی غضبان، میر سید جمفر
۱۴۲	خدایار، هیربد	۱۰۵	حسینی تبریزی، سید محمود [حاج]
۱۴۳	خطیب سنندجی، شکرالله [شیخ]		حسینی حائری مرعشی شهرستانی، میرزا سید علی [حاجی]
	خلعت بری، محمّد ولیخان تنکابنی [امیر اکرم، سردار اکرم، نصرالسلطنه، سردار معظم، سپه‌دار اعظم، سپهسالار اعظم]	۱۰۶	حسینی درکه‌ای، سید عزیزالله [آیت الله]
۱۵۳	خلعت بری، نصرالله [اعتلاء الملک]	۱۰۷	حسینی شیرازی، سید محمّد [قدسی]
۱۵۴	خلوتی شیرازی، عبدالله [سرهنگ]	۱۰۸	حسینی موسوی، سید محمود [امام جمعه زنجان]
۱۵۵	خلیلیان، میرزا علی [رجاء اصفهانی]	۱۰۹	حسینی یزدی حائری آل طه، سید حسن [اشرف]

۲۲۸	دوست محمد خان بلوچ	۱۵۶	خوانساری، ابوتراب عبدعلی [سید]
۲۳۱	دولت، موسی [معظم السلفه]	۱۵۷	خوانساری، محمّد تقی [آیت الله]
۲۳۲	دولت آبادی، یحیی [حاجی میرزا]	۱۵۸	خوانساری صدر، حسن
۲۴۳	دهاقانی، نورالله [شیخ]	۱۵۹	خوانساری همدانی، علی محمّد [آزاد]
۲۴۴	دهخدا، علی اکبر		خوشنویس مدرس عماد اردبیلی، میرزا محسن
۲۵۴	دبیا، عبدالحسین [وکیل الملک]	۱۶۰	[حالی]
۲۵۹	دیو سالار، یحیی	۱۶۱	خوئینی فروزینی، عبدالکریم [شیخ]
		۱۶۲	خیابانی سبحانی، محمّد حسین [آیت الله]
			ذ
۲۶۳	دزه، ابوالقاسم [سجادی]		د
	ذوالریاستین شیرازی، میرزا عبدالحسین [مونس]	۱۶۵	دادگر، حسین [عدل الملک]
۲۶۵	علیشاه]	۱۷۲	داعی الاسلام، سید محمد علی
۲۶۷	ذوالفتون	۱۷۵	دامغانی، نعمت الله [آیت الله]
		۱۷۶	دانش، تقی خان [ضیاء لشگر - مستشار اعظم]
		۱۷۹	دانش اصفهانی، حسین
۲۷۱	راقی، تقی	۱۸۱	دانشور، محمد علی
۲۷۲	زاده احمد	۱۸۲	داور، علی اکبر
۲۹۰	رازانی، ابوتراب	۱۹۷	دایی نمایشی، محمد حسین
۲۹۱	راوری، ارباب شهریار	۱۹۸	دبستانی، میرزا محمود
۲۹۳	راه نجات، ابراهیم	۲۰۲	دیران، باقر
۲۹۴	رحیم زاده ارژنگ	۲۰۳	درچه‌ای، سید محمد باقر [آیت الله]
۲۹۵	رحیم زاده صفوی، سلطان علی اصغر	۲۰۴	درگاهی، محمد [سرهنک، سرتیپ]
۳۰۲	رحیم غفاری، فتح الله	۲۰۹	درویش، غلامحسین خان
۳۰۳	رزم آرا، حاج علی [سپهبد]	۲۱۳	دزی، ضیاءالدین [شیخ]
۳۰۵	رسا، میر سید اسدالله		دزفولی، شیخ محمد علی [بهجت العلماء، بهروز
۳۰۹	رسول زاده، محمد امین	۲۱۵	خاوری]
۳۱۶	رشتیان، قاسم	۲۱۷	دستغیب شیرازی، سید محمد باقر [حاج]
۳۱۷	رشدیه، حسن [تبریزی]	۲۱۸	دشتی، علی
۳۲۸	رشید یاسمی، غلامرضا	۲۲۴	دشی کردستانی، ملا عبدالله [مفتی]
۳۳۳	رضوی قمی، سید محمد تقی	۲۲۷	دفتری، میرزا محمود [عین الممالک]

۳۳۴	رضوی قیم کشمیری لاهوری، سید محمد باقر	ز	۳۳۴
۳۳۵	رفیع، رضا [فائز مقام الملک]	ز	۳۵۹
۳۳۷	رفیع، نورالدین [آیت الله]	ز	۳۶۰
۳۳۸	رفیعی، محمد تقی [نظم الممالک]	ز	۳۶۲
۳۳۹	رکن السلطنه، محمد رضا میرزا	ز	۳۶۴
۳۴۰	رکن الممالک، حسینقلی میرزا	ز	۳۶۵
۳۴۱	رکن زاده آدمیت، محمد حسین [سالمک]	ز	۳۶۶
۳۴۴	روحانی، میرزا شکرالله [آزادی]	ز	۳۶۸
۳۴۶	روحانی وصال، علی میرزا	ز	۳۶۹
۳۴۷	رهنما، زین العابدین	ز	۳۷۳
۳۵۲	رهنما، عبدالرحیم	پانویس ها	۳۷۳
۳۵۳	ریاحی فرید اصفهانی دهبان، محمد	کابینه های ایران از سید ضیاء تا علی منصور	۴۵۱
۳۵۴	ریاضی، ابراهیم [آیت الله]	اصطلاحات فرهنگستان	۴۶۷
۳۵۵	ریاضی یزدی، سید محمد علی	فهرست ها	۴۸۱
		عکس ها	

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



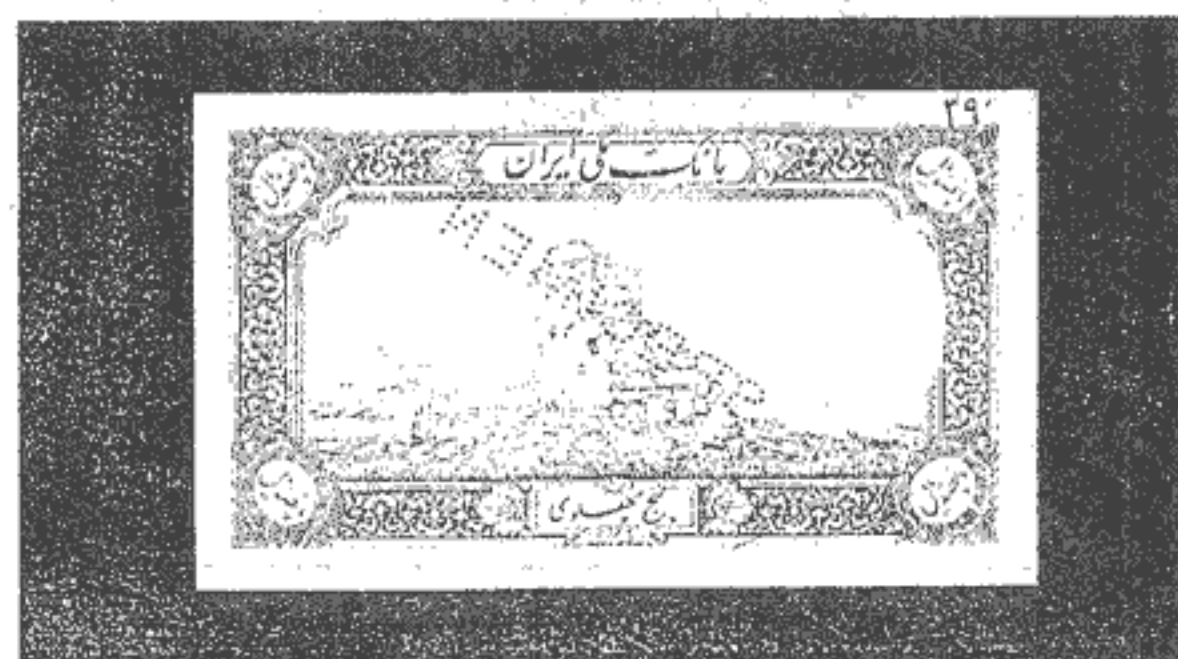
مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



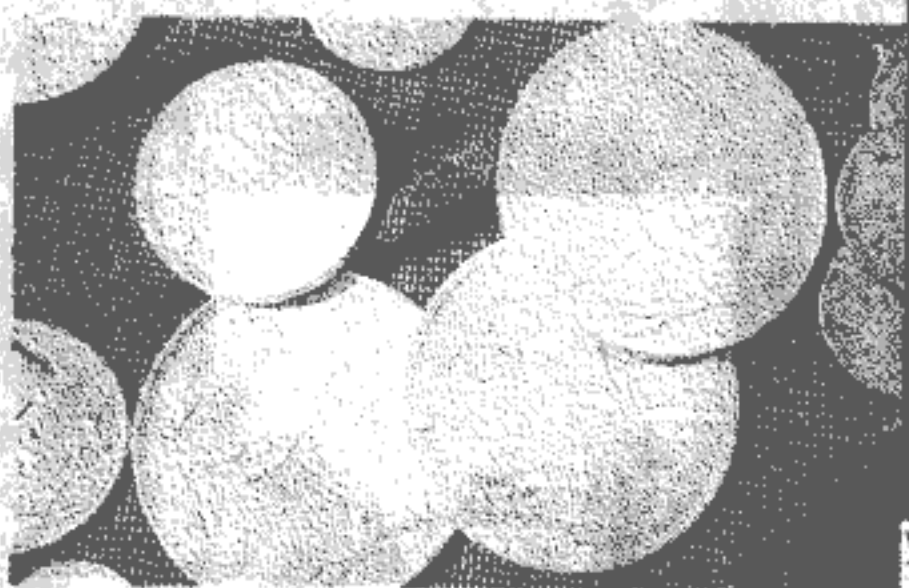
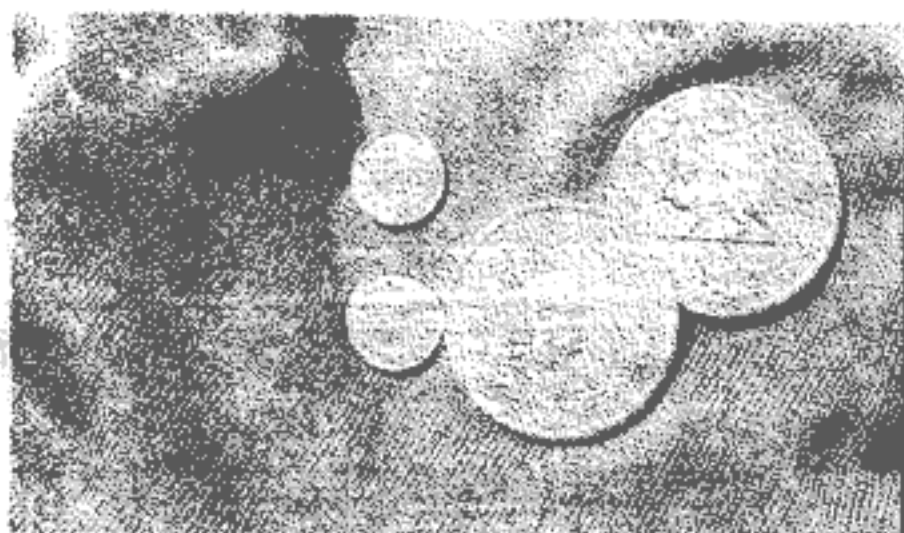
مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ملاقات با مصطفی کمال آتانورک.



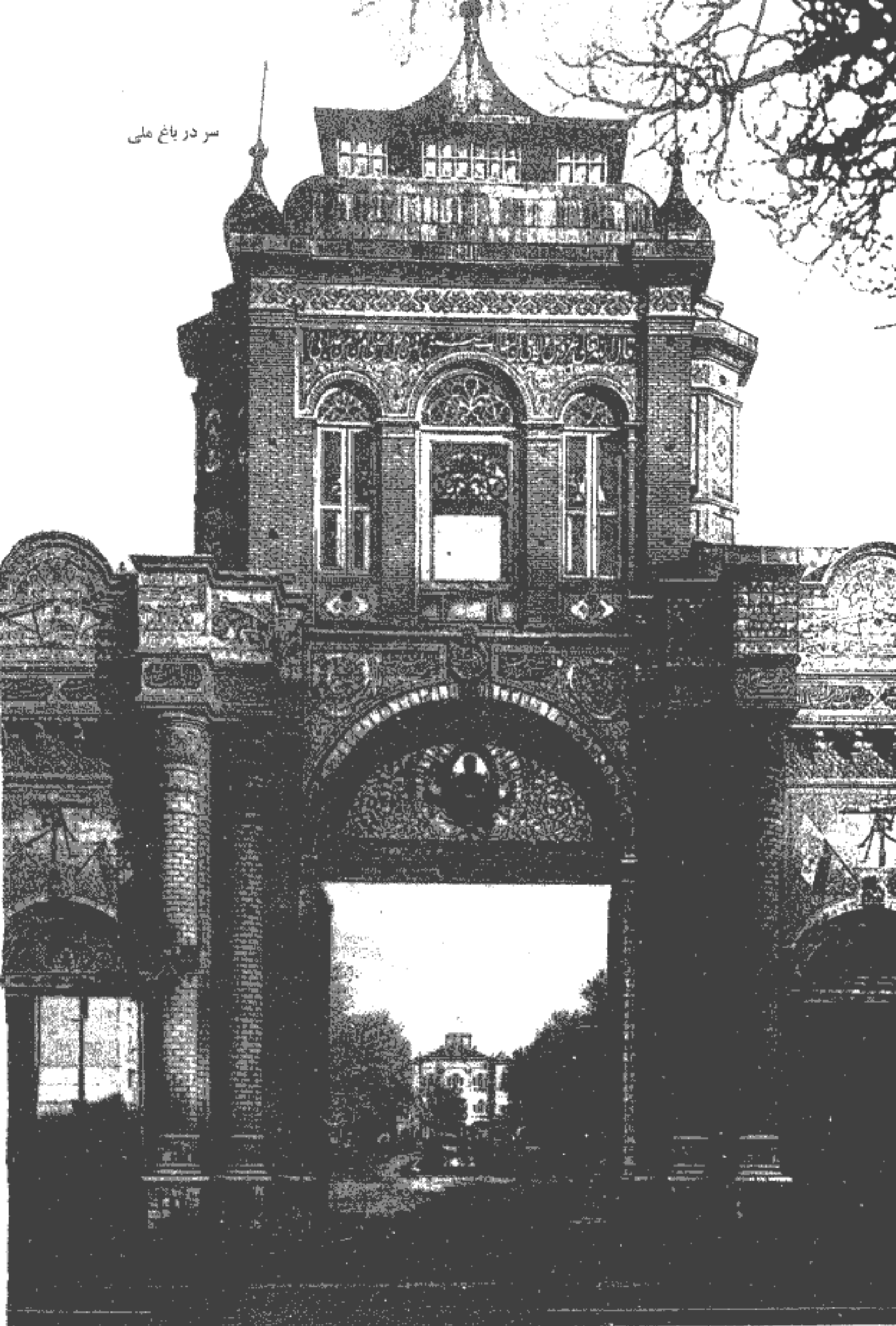


سه نمونه از اسکناسهای چاپ شده

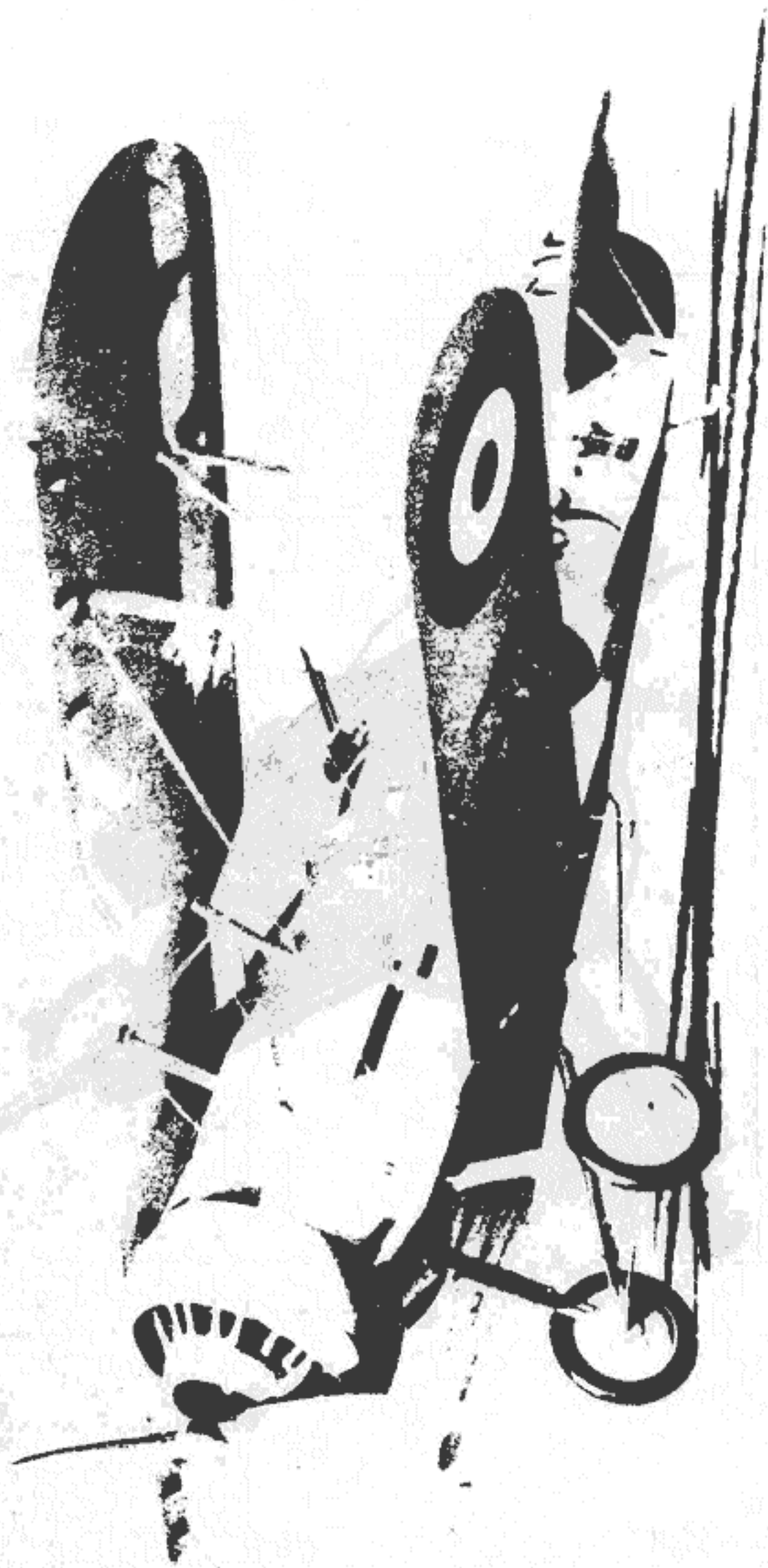


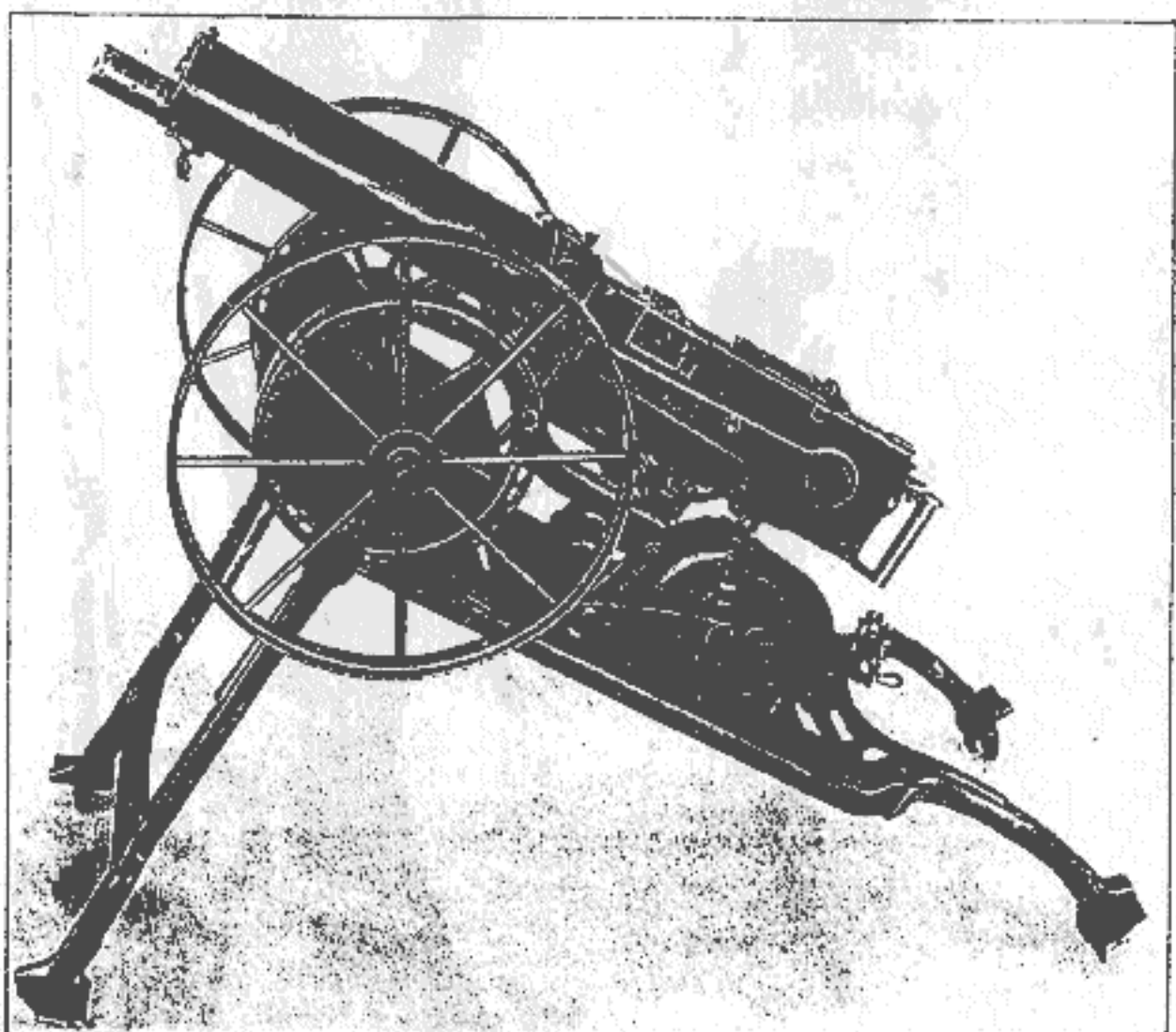
چند نمونه از سکه های صرب شده

سر در باغ ملی



قرقی، اولین هواپیمای ساخت ایران





اولی توپ ساخت ایران



مجلس شورای ملی

شماره ۱۰۰۴

تاریخ ۱۳۰۷

قانون تمدد اجتناب از استماع ایران در دادگاه

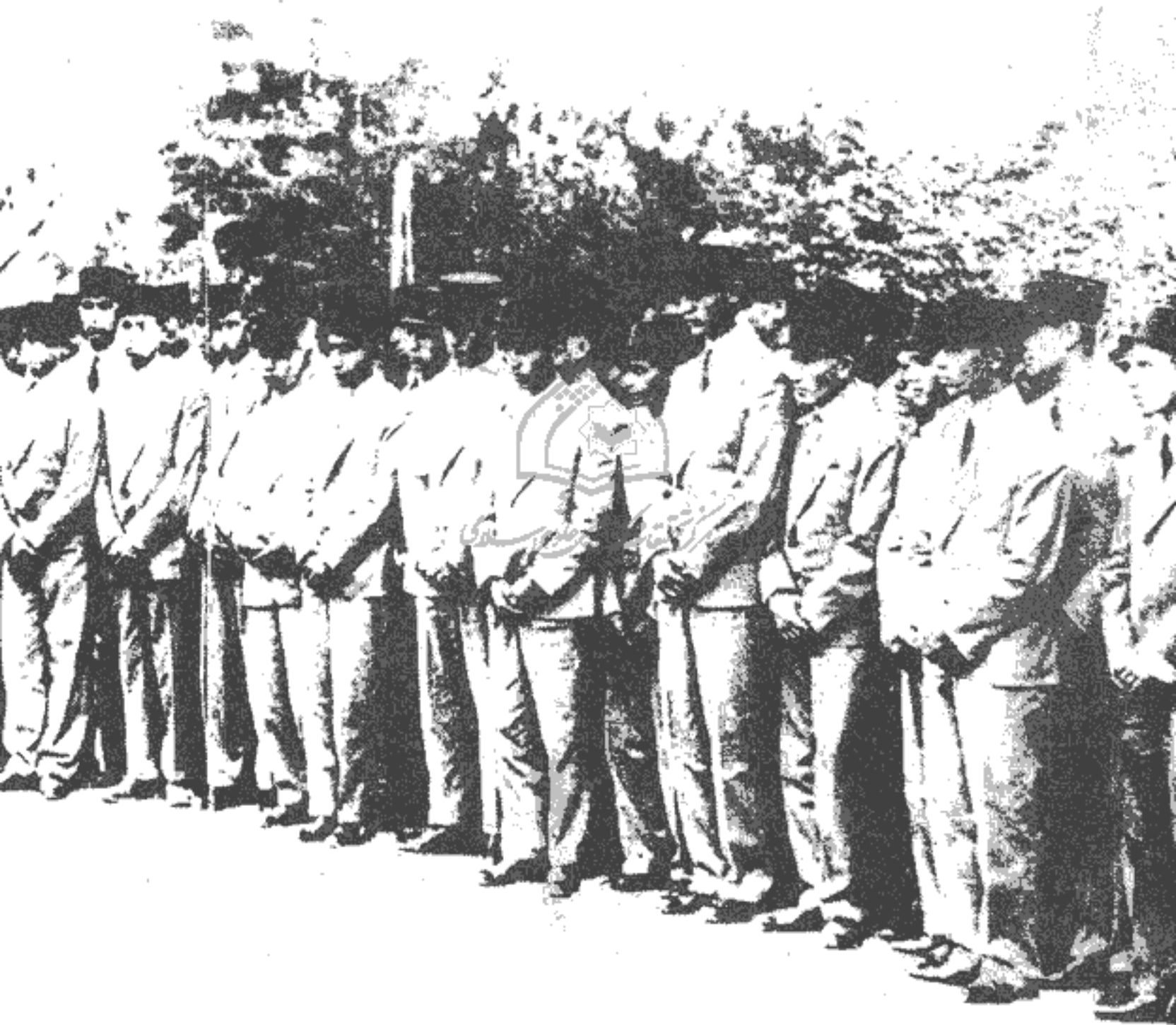
ماده اول - کیه استماع در ایران به جهت غرض قضایی دادگاه بر کسی ممنوع نیست در دادگاه استماع
 در غیر این صورت که تمدد اجتناب از استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع
 استماع به سایر قریب استماع قضایی دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع
 پس کرده

ماده دوم -

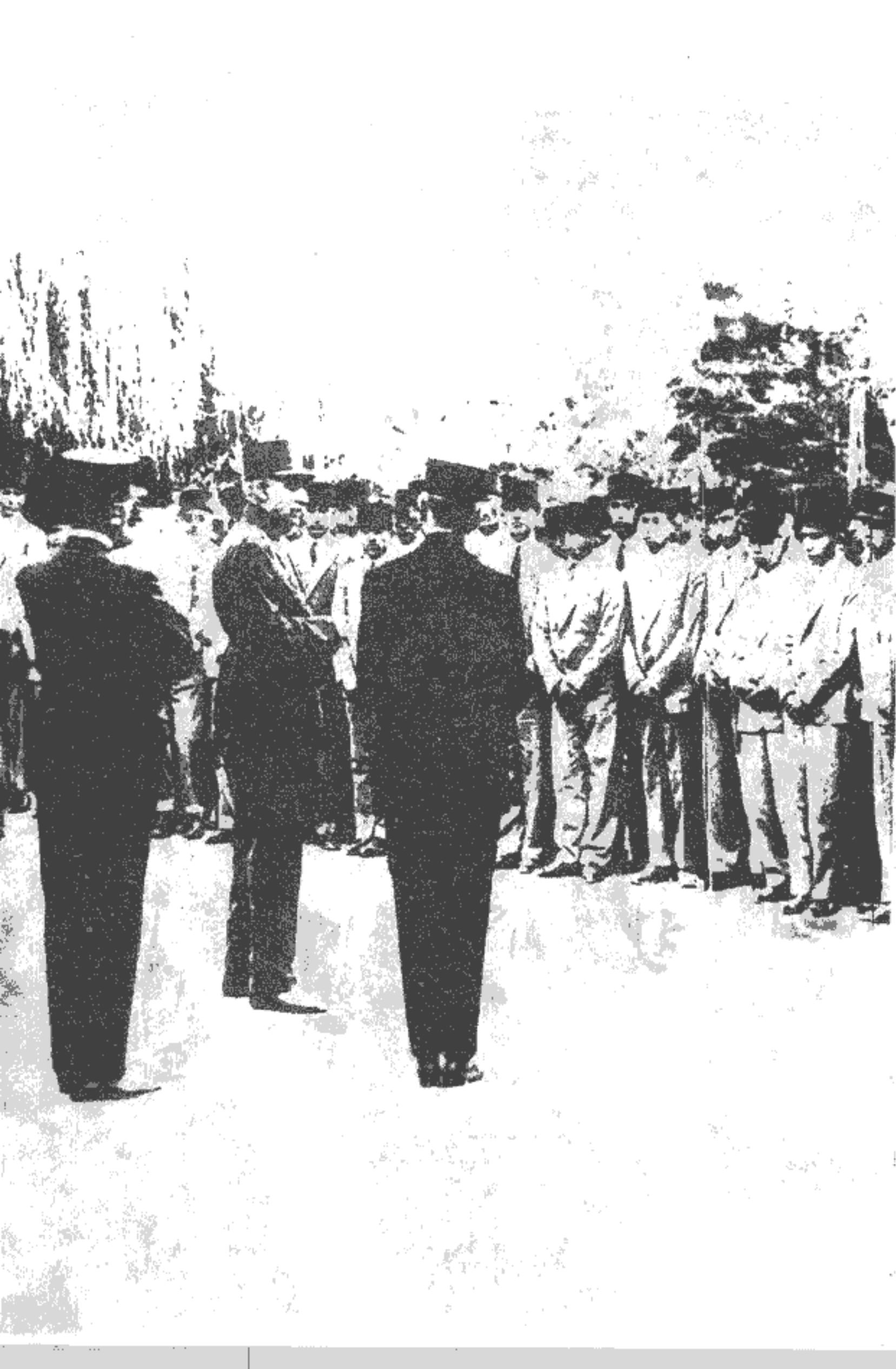
- ۱- بدین جهت از استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع
- ۲- راجع استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع
- ۳- در خصوص استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع
- ۴- این قانون در دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع
- ۵- بدین جهت از طرف استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع
- ۶- مذهب استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع
- ۷- بدین جهت از استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع

ماده سوم - شخص از این قانون در دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع
 استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع در دادگاه استماع

فستی از قانون متحدالشکل کردن لباس مردان



دیدار با اولین دسته از محصلین اعزامی به خارج









شماره

نیمه

مجلس شورای ملی

دوره ۸ - نهمین

- ماده ۵ - هر يك از زن و شوهری كه قبل از مقدم طرف خود را فریب داده كه بدون آن فریب مزاجیت صورت نمیگرفت به شش ماه تا دو سال حبس نادرستی محكوم خواهد شد .
- ماده ۶ - هر مردی مكلف است در موقع ازدواج بزن رعایت صریحا اطلاع دهد كه زن دیگر دارد یا نه - این نكته در قبالة مزاجیت نیت میشود .
- مردی كه در موقع ازدواج برخلاف واقع خود را بی زن قلنداد کرده و از این حیث زن را فریب دهد بجزازات فوق محكوم خواهد گردید .
- ماده ۷ - تعقیب جزائی در مورد درماد نفق بینه شكایت زن یا مردی است كه طرف او را فریب داده است در هرگاه قبل از صدور حکم نظمی مدعی خصوصی شكایت مرد را استرد داشت تعقیب جزائی موقوف خواهد شد .
- ماده ۸ - زن و شوهر مكلف بحسن معاشرت با یکدیگر بگردند .
- ماده ۹ - نفقه زن برعهده شوهر است .
- تبصره - نفقه عبارت است از سكن و لباس و غذا و اثاث البیت بطور متناسب .
- ماده ۱۰ - زن میتواند در مورد استنكاف شوهر از دادن نفقه بحكمه رجوع كند - در اینصورت حكمه میزان نفقه را معین و شوهر را بدادن آن محكوم خواهد كرد .
- حرکه اجرائی حكم مزبور ممكن نباشد زن میتواند برای تفریح از طریق محاكم عدلیه بحاكم شرعی رجوع كند .
- ماده ۱۱ - تعیین منزل زن با شوهر است مگر خلاف آن شرط شده باشد .
- ماده ۱۲ - در مواردی كه زن ثابت كند ترك منزل بسبب خوف ضرر بدنی یا مالی است كه عادتا نمیتوان تحمل كرد در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور محكمه حكم بازگشت بمنزل نخواهد داد و مادام كه زن در بازنگشتن بمنزل معذرت است نفقه برعهده شوهر خواهد بود .
- ماده ۱۳ - در مورد ماده فوق مادام كه محاكمه بین زوجین خانه نیافته محل سكنای زن به تراضی طرفین معین میشود و در صورت عدم تراضی محكمه با جلب نظر اقربای نزد يك طرفین منزل زن را معین خواهد نمود در صورتیکه اقربای نباشد محكمه خود محل مورد اطمینانی را معین خواهد كرد .
- ماده ۱۴ - زن میتواند در دارائی خود بدون اجازه شوهر هر تصرفی را كه میخواهد بکند .

نمبر ۲۳-۲۰۰ جنبه قانون



مجلس شورای ملی

رایت فرم شماره

اداره

موضوع: ۱۹۱۹ ن/۱۳۰۴
تاریخ تصویب: ۱۳۰۴، ملاحظه: مجلس شورای ملی
کمیته تخصصی قضایی، بدون الحاق لایحه

نسخه

تاریخ

۶۵۰۲

وزارت دیوانه
ریاست وزراء
شماره ۱۳۰۴



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



سند قانون مصوب آبان ۱۳۰۴ مبنی بر خلع قاجارته از سلطنت.

آگهی مناقصه ساختمان راه آهن



دولت علیه ایران

وزارت فواید عامه

اداره راه آهن

دعوت برای پیشنهادات مناقصه قطعی و پیشنهادات عمومی آزاد

۱ - برای تهیه اولین سفارش ملزومات و ابزار اولیه و ماشین های ساختمان و تجهیزاتی که برای ساختن راه آهن در سلکت ایران لازم است دولت ایران پیشنهادات مفروضه ذیل را تقاضا می نماید :

۲ - طبقه ۱ - پیشنهادات مناقصه قطعی راجع به بعضی ادوات و ابزار و لوازم بکلاس در صورت ضمیمه محدود تعیین گردیده است

۳ - طبقه ۲ پیشنهادات عمومی برای ملزومات و ابزار و ماشین های ساختمانی دیگر که نام آن قبلاً بطور تفصیل تعیین نمی شود در این قسمت مفروضه امکان مناقصه آزاد و بیطرفانه است نسبت به ماشین آلات و ابزار و اشیاء دیگر بر حسب مسودات مختلفه پیشنهادات عمومی مزبور باید با تصاویر نقشه و مشخصات و همچنین قیمت تخمین آن بعمل آید چه منظور این است که از اطلاعات فوق الذکر برای انتخاب و تسهیل تعیین اقسام مختلفه اشیاء که بدولت پیشنهاد میشود بدون هیچگونه تبعیض بیطرفانه استفاده ندهد و اثباتیکه عملی تر و برای منظور فوق الذکر مناسبتر است تحصیل شود پیشنهادات مناقصه عمومی و همچنین هرگونه جلب توجهی که از پیشنهاد کنندگان تقاضای اظهار می شود باید هر چه زودتر در صورتیکه پیشنهاد کننده مناسب میدانند بعمل آید پیشنهادات آزاد مزبوره با کمال دقت مورد مطالعه واقع شده و مسکن است نمایندگان دولت آنچه را که صلاح بدانند انتخاب و بمناقصه گذارند - پیشنهادات مناقصه اشیاء مزبوره بعد از انتخاب تقاضا خواهد شد

۴ - نقشه و مشخصات : برای تعیین مناقصه مسافانه پیشنهادات مسالك مختلفه لازم است که پیشنهاد کننده نقشه و تصاویر و مشخصات مفصل یا هرگون شرح کامل دیگری که لازم میدانند برای نوع مال التجاره که در هر پیشنهادی ذکر شده تهیه نماید تا آنکه هرگونه نمونه اشیاء مزبوره که است در مسالك مختلفه تفاوت مخصوص داشته باشد و همچنین مسلمات مخصوص آن با در نظر گرفته احتیاجات و عملیات فوق الذکر مورد مطالعه و دقت واقع شود .

۵ - تمام نقشهجات و تصاویر و مشخصات و همچنین هرگونه اطلاعاتی که بتوسط هر يك از پیشنهاد کنندگان تقدیم میشود محرمانه بوده و اداره راه آهن مواد اوراق پیشنهادی را هیچ يك از کارخانه و کمیانی و دارالتجاره و یا به اشخاص ذینفع دیگر اعم از پیشنهاد کننده یا غیر ارائه نخواهد داد

انتشارات الهام منتشر میکند

می تراود مهتاب
شعر نو و غزل امروز ایران



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



مجلس شورای ملی

دوره ۸ ثنثیه

قانون راجع به ازدواج

- ماده ۱ - در حوزه هایی که وزارت عدلیه معین و اعلان می نماید هر ازدواج و طلاق که وقوع یا بدو ترتیبی از دو نفری که مطابق نظامنامه های وزارت عدلیه تنظیم میشوند باید به ثبت برسد
- در صورتیکه بگری صیغه مزاجعت یا طلاق دارای چنین دفتتری نباشد شهرمکلف است تا بیست روز پس از وقوع عقد یا طلاق قبلی از کسانی که دارای دفتر فوق الذکر هستند رجوع کرده قبالته مزاجعت یا طلاقنامه را به ثبت برساند و الا بیست ماه ناششماه حبس تا سه ماه پس از آن خواهد شد .
- ماده ۲ - قبالته ازدواج و طلاق نامه در صورتیکه مطابق نظامنامه های وزارت عدلیه به ثبت رسیده باشد سند رسمی و الا سند عادی محسوب خواهد شد
- برای ثبت ازدواج و طلاق دولت حق التثبت نخواهد گرفت
- ماده ۳ - مزاجعت با کسی که هنوز استعداده جسمانی نداشته مزاجعت کند بیک سال تا سه سال حبس تا دینی محکوم خواهد شد و علاوه بر آن مجرم بجزای نقدی ازدواج و بست تومان تا دوازده تومان محکوم گردد
- در مورد این ماده محاکمه در محاکم مخصوصی که اصول تشکیلات و طرز رسیدگی آن مطابق نظامنامه های وزارت عدلیه تعیین خواهد شد بعمل می آید .
- ماده ۴ - طرفین عقد ازدواج میتوانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا بعد از آن در یک بنام یا در مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر در مدت معینی غائب باشد یا ترک انفاق نموده یا بر طریقه حیوة زن موقوفه کرده یا سایر رفتارهای نامطلوبی که زن را در تحمل شدن زین و تکلیف و در تکلیف باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محاکمه وجه در حکم تقاضای خود را بطلاق بآئین مطلقه سازد
- تبصره - در مورد این ماده محاکمه بین زن و شوهر در محاکمه ابتدائی مطابق اصول محاکمات حقوقی بعمل خواهد آمد - حکم بدایت قابل استیناف و تجدیدنظر است
- مدت مرور زمان نشش ماه از وقوع امری است که حق استفاده از شرط میدهد .

قانون راجع به ازدواج